



مجلس شورای اسلامی ایران

علی حسین علی نخ

از زمین تا آسمان

محمد صادق نجفی

چاپ دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَدَقَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از مدینه تا کربلا

مؤلف: محمد صادق نجمی

تصحیح و تنظیم: کرمرضا خزلی

فهرست

سخن ناشر

اهدا:

مقدمه مؤلف در چاپ سوم

پیشگفتار

بخش اول: از مدینه تا مکه:

خطاب به استاندار مدینه

در پاسخ مروان بن حکم

در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

باز هم در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

در پاسخ عمر اطرف

در پاسخ ام سلمه

در پاسخ محمد حنفیه

وصیتنامه امام حسین (علیه السلام)

سخن امام (علیه السلام) هنگام خروج از مدینه

ورود به مکه

در پاسخ عبدالله بن عمر

نامه ای به بنی هاشم

نامه حسین بن علی (علیه السلام) به مردم بصره

نامه حسین بن علی (علیه السلام) در پاسخ نامه های مردم کوفه

نامه ای به مسلم بن عقیل

خطبه حسین بن علی (علیه السلام) در مکه

در پاسخ ابن عباس

در پاسخ عبدالله بن زبیر

بخش دوم: از مکه تا کربلا:

در پاسخ محمد حنفیه

در پاسخ عبدالله بن جعفر و عمرو بن سعید

با فرزدق

پیشنهاد به شترداران

دومین نامه به مردم کوفه

در مسیر کوفه

در پاسخ حضرت زینب (علیه السلام)

در منزل ثعلبیه

در منزل ثعلبیه؛ پاسخ به یک سؤال

پاسخ سؤال دیگر

در منزل شقوق

در منزل زباله

در بطن عقبه

سخنرانی امام (علیه السلام) بعد از نماز ظهر در شراف

سخنرانی امام (علیه السلام) بعد از نماز عصر در شراف

در پاسخ حرّ

در منزل بیضه

در پاسخ ابوهرم

در پاسخ طرماح بن عدی و یارانش

سخنی با عبیدالله بن حرّ جعفی
در پاسخ عمرو بن قیس و پسر عمویش
در نزدیکی کربلا

بخش سوم: در کربلا:

هنگام ورود به کربلا

خطبه امام پس از ورود به کربلا

نامه ای به محمد حنفیه

در پاسخ نامه ابن زیاد

با عمر بن سعد

گفتار امام در عصر تاسوعا

سخنان حسین بن علی (علیه السلام) در شب عاشورا

حماسه دیگری از زبان حسین بن علی (علیه السلام)

در کربلا: شعر امام (علیه السلام) و وصیت آن حضرت به خواهران و

همسرانش در شب عاشورا

قرائت امام (علیه السلام) در شب عاشورا

رؤیای امام (علیه السلام) در شب عاشورا

وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ

دعای امام در صبح عاشورا

اولین سخنرانی امام (علیه السلام) در روز عاشورا

دومین سخنرانی در روز عاشورا

نفرین امام (علیه السلام)

سخنی با عمر سعد

در پاسخ عمرو بن حجاج

خطاب به یارانش هنگام شروع جنگ
عوامل خشم خدا
سخنان امام (علیه السلام) هنگام شهادت یارانش (گفتاری با مسلم بن
عوسجه)

خطاب به مادر عبدالله بن عمیر
خطاب به ابو ثمامه صائدی
خطاب به سعید بن عبدالله حنفی
خطاب به عمرو بن قرظه کعبی
سخنان امام (علیه السلام) پس از ادای فریضه ظهر
به هنگام شهادت حبیب بن مظاهر
دعای امام (علیه السلام) درباره ابوشعساء
با حربن یزید ریاحی
خطاب به زهیر
خطاب به حنظله شبامی
خطاب به سیف بن حارث و مالک بن عبد
خطاب به جون
درباره عمر بن جناده
هنگام شهادت حضرت علی اکبر
خطاب به فرزندان ابوطالب
در بالین قاسم بن حسن (علیه السلام)
هنگام شهادت طفل صغیر
در شهادت حضرت ابوالفضل (علیه السلام)
هنگام شهادت عبدالله بن حسن مجتبی (علیه السلام)
هنگام وداع

حماسه های امام (علیه السلام) در میدان شهادت
منشور جهانی از قتلگاه کربلا
آخرین مناجات حسین بن علی (علیه السلام)

خاتمه

بخش چهارم:

خطبه حسین بن علی (علیه السلام) در منی: خطبه حسین بن علی (علیه
السلام) در منی

چند تذکر در مورد مدارک و منابع کتاب
مدارک و مآخذ

سخن ناشر

بسمه تعالی

رویداد غمبار کربلا، رویدادی تاریخی ساز است که اشعه های تابناک آن فراتر از زمان و مکان، مرزها را در نورددیده و رنگ جاودانگی به خود گرفته است. از این رو، انبوه دلها را شیفته خود ساخته و زمینه نگارش صدها اثر تحقیقی و علمی را فراهم نموده است.

مؤلف محترم که خود از عاشقان دلباخته حسین (علیه السلام)، قهرمان این رویداد است، سرگذشت پر تلالؤ کربلا را به رشته تحریر درآورده تا خوانندگان دریابند که چرا این قیام رخ داد و چه پیامدهایی به دنبال داشت.

ما خرسندیم که برای چندمین بار، این اثر با ارزش را پس از ویراستاری مجدد به زیور طبع آراسته ایم تا خاطره های شورانگیز کربلا، همچنان در ژرفای جان عاشقان، باقی بماند.

دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

اهدا:

« قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ ».

(سوره آل عمران، آیه ۱۳)

(در دو گروهی که با هم رو به رو شدند عبرتی است برای شما که یک گروه در راه خدا و گروه دیگر در راه کفر نبرد می کرد).

« وَبَدَلَ مَهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسْتَ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ ».

(فرازی از زیارت اربعین)

(او (حسین) خون خود را در راه تو نثار کرد تا بندگان تو را از جهالت و حیرت ضلالت، نجات بخشد).

به پیشگاه مقدس سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام).

به شهادتی که خون خود را به حمایت از فرزندان فاطمه زهرا (علیها السلام) و درهم کوبیدن سلطه یزید بن معاویه نثار نمودند.

به شهدا و گلگون کفنان انقلاب اسلامی ایران که در احیای اسلام و حمایت از قرآن و درهم کوبیدن سلطه استعمارگران و یزیدیهای زمان به خاک و خون غلتیدند.

مقدمه مؤلف در چاپ سوم

« الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً ».

یکی از برکات و ابعاد مهم انقلاب با عظمت و شکوهمند اسلامی، انقلاب فرهنگی آن است که موجب تحول و دگرگونی عمیق فکری گردیده و جامعه اسلامی بویژه جوانان را در مسیر مطالعه کتابهای مذهبی قرار داده و به تفکر و تعمق در موضوعات و مطالب دینی سوق داده است.

آری در دوران قبل از انقلاب، بیشترین افرادی که با مطالعه سروکار داشتند توجهشان به کتابها و مجلات آنچنانی بود و مطالعه کتابهای مذهبی به قشر روحانی اختصاص داشت، ولی امروز با وجود گرفتاریها و عدم فراغت کافی برای مطالعه و درگیری با مسئله جنگ و کارشکنیهای داخلی که حقاً فرصتی برای مطالعه در جوانان عزیز باقی نگذاشته است باز هم به برکت انقلاب اسلامی کتابهای مذهبی از توجه و رواج کامل برخوردار بوده و در تیراژ بسیار بالا منتشر می گردد.

و به عنوان نمونه می توان از کتاب حاضر یاد نمود که در مدت تقریباً یک سال در چهل هزار نسخه چاپ و بلافاصله نسخه های آن نایاب گردیده و اینک در آستانه چاپ سوم قرار گرفته است و این است یکی از مفاهیم عزت اسلام که ملت مسلمان ایران به وسیله حکومت اسلامی بدان نایل گردیده است.

و همین استقبال پرشور موجب و مشوق آن گردید که در این چاپ علاوه بر زیبایی حروف و دقت در تصحیح، دو تحول اساسی زیر نیز به وجود بیاید:

۱- گذشته از اصلاحات زیادی که در متن کتاب به عمل آمد، مطالب فراوانی نیز بر آن افزوده شد.

۲- واژه ها و لغات عربی که حاوی نکته خاصی بوده و یا مشکل به نظر می رسید برای استفاده همگان توضیح داده شد و مانند دو چاپ گذشته به ترجمه سخنان اکتفا نگردید.

وَاللَّهُ الْمَوْفِقُ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ

محمد صادق نجمی

آذرماه ۱۳۶۱

پیشگفتار

اکثر نویسندگان و تحلیل گران، حادثه مهم تاریخی عاشورا و قیام مقدس حسین بن علی (علیهما السلام) را از یک ناحیه و از یک بعد خاص مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و تنها همان جنبه را انگیزه این قیام دانسته اند.

و گاهی نیز انگیزه های گوناگونی که در شکل گرفتن این حرکت مؤثر بوده بدون توجه به مراتب اهمیت آنها درهم آمیخته شده و مسائل فرعی با مسائل اصلی مختلط گردیده است.

و گاهی نیز جنبه های فرعی آنچنان مورد توجه قرار گرفته و پیگیری شده است که انگیزه های اصلی به طور کلی در بوته فراموشی قرار گرفته است؛ زیرا در این قیام اعجاب انگیز و در این حرکت بزرگ تاریخی، گاهی سخن از امتناع بیعت نسبت به یزید به میان آمده است و گاهی امام (علیه السلام) در خطبه های خویش از شیوع فساد و تغییر احکام اسلام، شدیداً انتقاد نموده و حلال شدن حرامها و تحریم حلالها را انگیزه قیام خویش معرفی می کند و در جای دیگر می بینیم مسئله دعوت مردم کوفه از امام (علیه السلام) در جریان است و انگیزه های دیگر.

خطابه ها و سخنرانیها و جملات کوتاه و همچنین نامه های متعددی که از حسین بن علی (علیهما السلام) در طی سفر خویش از مدینه تا کربلا و تا شهادت آن بزرگوار نقل گردیده است - با توضیحاتی که در این کتاب بر آنها

اضافه شده - می تواند این مسئله را روشن کرده و تا حدی بیانگر اهمیت و ارزش هریک از این انگیزه ها باشد.

گذشته از این موضوع مهمّ و حسّاس، از راه گفتار و سخن خود حسین بن علی (علیهما السلام) است که می توان بیش از هر کتاب و مقاله و بیش از گفتار هر مورخ و نوشته هر نویسنده و دانشمند با آن قیافه مصمّم و همت عالی و با آن روح شجاعت و شهامت و با آن شخصیت معنوی و روح عاطفی و انسانی و بالاخره با آن حماسه جاویدان آشنا گردید.

ولی با این اهمیّت و ویژگی خاص تا آنجا که بنده اطلاع دارم، این سخنان - که در کتب تاریخ و حدیث به طور متفرق و به مناسبتهای مختلف نقل گردیده است - به طور کامل و به صورت مجموعه ای مستقل گردآوری نشده است و بر همین اساس، نگارنده این وظیفه را به عهده گرفت و متن سخنان امام (علیه السلام) را از آغاز حرکت از مدینه تا هنگام شهادت به ترتیبی که به مناسبتهای مختلف ایراد فرموده است از منابع و مدارک مختلف گردآوری نموده و به صورت مجموعه ای در اختیار علاقه مندان گذاشت و برای اینکه این سخنان مورد استفاده عموم قرار بگیرد و بیانگر انگیزه قیام حسین بن علی (علیهما السلام) گردد علاوه بر ترجمه، توضیحات لازم و نتیجه گیریهایی نیز در پاره ای موارد بر آنها اضافه گردید ولی در اینجا تذکر چند نکته لازم و ضروری است:

۱- همان گونه که از نام کتاب پیداست، منظور از سخنان حسین بن علی (علیهما السلام) تنها آن قسمت از سخنانی است که در مسیر آن حضرت از مدینه تا کربلا نقل گردیده است و اما سخنان ارزنده، مواعظ و نصایح پراچ، اشعار جاودانه و احادیث فراوان و نغزی که در طول زندگی امام (علیه السلام) از آن بزرگوار در کتب تاریخ و حدیث نقل گردیده است به مجموعه و یا مجموعه های مستقل دیگری نیازمند است و امید است - ان شاءالله - در آینده نزدیک تحت عنوان (مواعظ و سخنان حسین بن علی (علیهما السلام)) در اختیار علاقه

مندان قرار بگیرد.

۲- در مورد سخنان امام (علیه السلام) از مدینه تا شهادت نیز ما مدعی نیستیم که همه سخنان آن حضرت در این مجموعه گردآوری شده است؛ زیرا با تلاش فراوانی که در گردآوری این سخنان از مدارک و منابع موثق به عمل آمده است ممکن است سخنی در مجموعه ای نقل شده باشد که ما به آن مجموعه دسترسی نداشته ایم و یا به علل دیگر مانند عدم دسترسی به مدرک مورد اعتماد، از نقل آن در این مجموعه خودداری ورزیده ایم و لذا اگر این کتاب را به جای (سخنان)، (نخبه ای از سخنان حسین بن علی (علیهما السلام)) بنامیم به واقعیت نزدیکتر است.

۳- و منظور از سخنان حسین بن علی (علیهما السلام) که در این مجموعه جمع آوری شده است تنها متن سخنان آن حضرت می باشد و اما مطالب زیادی که به صورت نقل به معنا در طول سفر عراق از امام (علیه السلام) نقل گردیده از موضوع این کتاب خارج است.

در خاتمه باید به این نکته نیز توجه نمود که در پرتو این سخنان نورانی مطالب فراوان تاریخی، علمی و کلامی که آشنایی با آنها برای هرفرد مسلمان متعهد لازم است منعکس گردیده است.

امید است این کتاب پای ملخی باشد به پیشگاه مقدس سلیمان کربلا حضرت اباعبدالله الحسین - روحی و ارواح العالمین له الفداء - و ذخیره ای برای روزی که (لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ).

قم محمدصادق نجمی

۶۰/۲/۵ مطابق با ۲۰/۲/۱۴۰۱

سالروز ولادت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا (علیها السلام).

بخش اول: از مدینه تا مکه

خطاب به استاندار مدینه

متن سخن:

« أَيُّهَا أَلَا مِيرُ إِنَّا أَهْلَبَيْتِ النَّبُوَّةَ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَمَهْبِطُ الرَّحْمَةِ بِنَافَتِحِ اللَّهِ وَبِنَا يَخْتِمُ.

وَيَزِيدُ رَجُلٌ شَارِبُ الْخَمْرِ وَقَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ وَمِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ وَلَكِنْ نُصَبِّحُ وَنُصْبِحُونَ وَنَنْظُرُ وَتَنْظُرُونَ إِنَّا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَالْبَيْعَةِ ». (۱)

ترجمه و توضیح لغات:

مُخْتَلَف (به فتح لام): محل آمد و شد. مَهْبِط: محل نزول. نفس محترمه: هر انسانی که ریختن خونس حرام باشد. (نُصْبِحُ وَتُصْبِحُونَ (از أَصْبَحَ): به معنای صبح کردن، کنایه است از آینده. نَنْظُرُ (از نَظَرُ): به معنای انتظار و تدبیر در امر.

سخنان یا فضائل حسین بن علی (علیه السلام):

قبل از توضیح سخن امام (علیه السلام) لازم است این نکته را یادآوری نماییم که معمولاً هر کتابی که به عنوان تاریخ زندگی و شهادت حسین بن علی (علیهما السلام) و در رابطه با شخصیت آن بزرگوار نگاشته می شود، صفحات اول

باورقی:

۱- طبری، ج ۷، ص ۲۱۶ - ۲۱۸. ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۳ و ۲۶۴. ارشاد مفید، ص ۲۰۰. مشیرالاحزان، ص ۱۰. مقتل خوارزمی، ص ۱۸۲. لیهوف، ص ۱۹.

آن به فضائل و موقعیت معنوی و مذهبی و اجتماعی آن حضرت و به احادیث و روایاتی که در توصیف و تجلیل وی نقل گردیده است، اختصاص می یابد، ولی ما در این کتاب از این روش چشم پوشی کرده و از اول به اصل موضوع و سخنان آن حضرت وارد می شویم و در این کتاب، خود را به آن سبک متعارف نیازمند نمی بینیم؛ زیرا نه تنها شروع کتاب با یکی از بارزترین فضائل آن حضرت (أَنَا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرَّسَالَةِ) و ختم آن نیز با یکی از زیباترین مناجات آن عزیز عزیزان (اللَّهُمَّ مُتَعَالَى الْمَكَانِ عَظِيمِ الْجَبَرُوتِ) می باشد بلکه هر برگی از این کتاب که حاوی سخنی از سخنان آن حضرت است از نظر اهل دل، دفتری است از فضیلت و هر صفحه ای از آن از نظر اهل فضل و دانش کتابی است از بیان شخصیت و عظمت او.

پس اگر ما این کتاب را به جای سخنان حسین بن علی (علیهما السلام) فضائل حسین بن علی (علیهما السلام)) بنامیم سخنی به گزاف نگفته ایم.

ترجمه و توضیح:

با مرگ معاویه در نیمه ماه رجب سال ۶۰ هجری یزید پسر وی به خلافت رسید و بلافاصله طی نامه هایی که به استانداران و فرمانداران در نقاط مختلف نوشت مرگ معاویه و جانشینی خویش را که از دوران پدرش پیش بینی و از مردم برای او بیعت گرفته شده بود، (۲) به اطلاع آنان رسانید و در ضمن ابقای هریک از آنان در پست خویش، دستور گرفتن بیعت مجدد از مردم را به آنها صادر نمود و نامه ای نیز به ولید بن عتبه که از طرف معاویه مقام استانداری مدینه را در اختیار داشت به همان مضمون نوشت، ولی در نامه کوچک دیگری

پاورقی:

۲- جریان بیعت گرفتن برای یزید که به وسیله معاویه انجام گرفت و از بزرگترین جنایات تاریخ اسلام است، در جلد ۱۰ کتاب پراچ (الغدیر) مشروحاً آمده است.

نیز که به همراه همان نامه به وی ارسال داشت در بیعت گرفتن از سه شخصیت معروف که در دوران معاویه حاضر به بیعت با یزید نشده بودند، تاکید نمود که (خُذِ الْحُسَيْنَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ زُبَيْرٍ أَخْذًا شَدِيدًا لَيْسَتْ فِيهِ رُخْصَةٌ حَتَّى يُبَايَعُوا وَالسَّلَامُ)؛ (در بیعت گرفتن از حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر شدت عمل به خرج بده و در این رابطه هیچ رخصت و فرصتی به آنان مده).

ولید بن عتبه با رسیدن نامه در اول شب، مروان بن حکم استاندار سابق معاویه را خواست و با وی درباره نامه و فرمان یزید مشاوره نمود و او پیشنهاد کرد که هرچه زودتر این چند نفر را به مجلس خود دعوت کن و تا خبر مرگ معاویه در شهر منتشر نشده است از آنان برای یزید بیعت بگیر.

ولید در همین ساعت مامور فرستاد تا این عده را برای طرح یک موضوع مهم و حساس به پیش خود دعوت نماید.

هنگامی که پیک ولید، پیغام او را به امام (علیه السلام) و ابن زبیر ابلاغ نمود آن دو با هم در مسجد پیامبر نشسته و به گفتگو مشغول بودند. (ابن زبیر) از این دعوت بی موقع و شبانه به هراس افتاد ولی امام قبل از ملاقات با ولید، موضوع را به ابن زبیر توضیح داد و چنین فرمود: (أَرَى أَنَّ طَاغِيَتَهُمْ قَدْ هَلَكَ) من فکر می کنم، طاغوت بنی امیه (معاویه بن ابی سفیان) به هلاکت رسیده و منظور از این دعوت، بیعت گرفتن برای پسر اوست) و بنابر نقل کتاب (مثیرالاحزان)، امام (علیه السلام) در تایید نظریه خویش اضافه نمود: زیرا من در خواب دیدم که شعله های آتش از خانه معاویه بلند است و منبرش سرنگون گردیده است.

آنگاه امام (علیه السلام) به سی تن از یاران و نزدیکترین افراد خاندانش دستور داد که خود را مسلح کرده و به همراه آن حضرت حرکت نمایند و در بیرون مجلس آماده باشند که در صورت لزوم از آن حضرت دفاع کنند.

و همان طور که امام (علیه السلام) پیش بینی می فرمود، ولید در ضمن این

که مرگ معاویه را به اطلاع آن حضرت رسانید، موضوع بیعت یزید را مطرح نمود.

امام در پاسخ وی فرمود: شخصیتی مانند من نباید مخفیانه بیعت کند و تو نیز نباید به چنین بیعتی راضی باشی و چون همه مردم مدینه را برای تجدید بیعت دعوت می کنی ما نیز در صورت تصمیم در آن مجلس و به همراه هماهنگ با سایر مسلمانان بیعت می کنیم؛ یعنی این بیعت نه برای رضای خدا بلکه برای جلب توجه مردم است که در صورت وقوع باید علنی باشد نه مخفیانه. ولید گفتار امام را پذیرفت و در بیعت گرفتن در آن موقع شب اصراری از خود نشان نداد.

امام (علیه السلام) چون خواست از مجلس خارج گردد، مروان بن حکم نیز که در آن مجلس حضور داشت، با ایماء و اشاره این نکته را به ولید تفهیم نمود که اگر نتوانی در این موقع شب و مجلس خلوت از حسین بیعت بگیری دیگر نخواهی توانست او را وادار به بیعت کنی مگر خونهای زیادی بر زمین بریزد، پس چه بهتر که او را در این مجلس نگهداری تا بیعت کند و یا طبق دستور یزید گردنش را بزنی.

امام (علیه السلام) با مشاهده این عکس العمل از مروان، او را مورد خطاب قرار داد و چنین فرمود:

«يَا بْنَ الزَّرْقَاءِ أَنْتَ تَقْتُلُنِي أَمْ هُوَ كَذِبٌ وَأَثِمْتُ؟»؛ پسر زرقا! (۳) تو مرا می کشی یا ولید، دروغ می گویی و گناه می کنی؟

آنگاه خود ولید را مورد خطاب قرار داد و چنین فرمود:

«أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَنَا أَهْلَبُ بَيْتِ النَّبَوَّةِ...»؛ ای امیر! ما مییم خاندان نبوت و معدن

پاورقی:

۳- (زرقا) مادر بزرگ مروان است که از زنان بدنام دوران خویش بود.

رسالت، خاندان ما است که محل آمد و رفت فرشتگان و محل نزول رحمت خداست، خداوند اسلام را از خاندان ما شروع و افتتاح نموده و تا آخر نیز همگام با ما خاندان به پیش خواهد برد. اما یزید، این مردی که تو از من توقع بیعت با او را داری مردی است شرابخوار که دستش به خون افراد بی گناه آلوده گردیده، او شخصی است که حریم دستورات الهی را درهم شکسته و علناً و در مقابل چشم مردم مرتکب فسق و فجور می گردد. آیا رواست شخصیتی همچون من با آن سوابق درخشان و اصالت خانوادگی، با چنین مرد فاسد بیعت کند و باید در این زمینه شما و ما آینده را در نظر بگیریم و خواهید دید که کدامیک از ما سزاوار و لایق خلافت و رهبری امت اسلامی و شایسته بیعت مردم است.

با سروصدایی که در مجلس ولید پدید آمد و با سخن درشتی که امام (علیه السلام) مروان را مورد خطاب قرار داد، همراهان امام احساس خطر نموده و گروهی از آنان وارد مجلس گردیدند و پس از این گفتگو که امید ولید را نسبت به بیعت کردن امام و هرگونه سازش در مورد پیشنهاد وی به یاس و ناامیدی مبدل می کرد، امام (علیه السلام) مجلس را ترک نمود.

نتیجه:

از این سخن امام (علیه السلام) چند نکته ذیل به دست می آید:

۱- آن حضرت در این گفتگو موضع خویش را درباره بیعت با پسر معاویه و به رسمیت نشناختن حکومت او به صراحت و روشنی بیان کرده و پس از شمردن صفات بارزی از خاندان خویش و بیان موقعیت خود که دلیل شایستگی او و خاندانش به امامت و رهبری امت است، نقاط ضعف یزید را برمی شمارد که دلیل محکومیت وی در ادعای مقام رهبری و دلیل عدم صلاحیت او می باشد.

۲- امام (علیه السلام) در این گفتار، انگیزه قیام و خط سیر آینده اش را کاملاً مشخص می کند و او این خط سیر را به هنگامی بیان می کند که هنوز از

دعوت اهل کوفه و پیشنهاد بیعت از سوی آنان خبری نبود؛ زیرا دستور بیعت گرفتن از آن حضرت یا قبل از آگاهی مردم کوفه از مرگ معاویه یا همزمان با آن، به ولید ابلاغ گردیده است.

و اما مسئله دعوت از سوی مردم کوفه به طوری که در صفحات آینده اشاره خواهیم نمود آنگاه به عمل آمده است که از مبارزه شجاعانه آن حضرت که با مخالفت با بیعت و حرکت کردن به سوی مکه آغاز گردیده بود، مطلع گردیدند.

خلاصه، گرچه به صورت ظاهر، عوامل و انگیزه های متعددی در شکل گرفتن قیام و شهادت امام (علیه السلام) وجود داشت ولی علّة العلل در این قیام درهم شکستن قدرتی بود که نه تنها بدون داشتن صلاحیت می خواست مقدرات مسلمانان را به دست بگیرد و در نتیجه ظلم و فساد را ترویج و امت اسلامی را به انحراف و سقوط بکشد بلکه او می خواست در صورت نبودن رادع و مانع، هدفهای خاندان ابوسفیان را در مبارزه با خود اسلام و قرآن که در گذشته با شکست مواجه گردیده بود، منافقانه و در لباس خلافت اسلامی پیاده کند و این درهم شکستن قدرت یزیدی است که گاهی نیز در سخنان امام، از آن به امر به معروف و نهی از منکر تعبیر گردیده است.

و امام (علیه السلام) نه تنها در مجلس ولید به این نکته اشاره نموده بلکه برای دومین بار آنگاه که با مروان بن حکم دشمن دیرین خاندان پیامبر و استاندار سابق معاویه و کارگزار قدیمی خاندان اموی رو به رو گردید، با صراحت کامل و بدون پرده پوشی تاکید و تکیه نمود - که در صفحه بعد، این گفتار امام (علیه السلام) را ملاحظه می فرمایید.

در پاسخ مروان بن حکم

متن سخن:

« اَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْأِسْلَامِ السَّلَامُ إِذَا بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدَ وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ عَلَى مَنبَرِي فَأَبْقَرُوا بَطْنَهُ وَقَدَرَاهُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ عَلَى الْمَنبَرِ فَلَمْ يَبْقَرُوا فَأَبْتَلَاهُمَا اللَّهُ بِيَزِيدَ الْفَاسِقِ ». (۴)

ترجمه و توضیح لغات:

(بُلِيتُ: (مجهول از بَلَى، يَبْلُو): مبتلا گردیده است. (أَبْقَرُوا: (از بَقَرَ يَبْقَرُ): پاره کردن، شکافتن. پاره کردن شکم: کنایه است از کشتن کسی که توام با ذلت و خواری باشد.

ترجمه و توضیح:

بنا به نقل صاحب لهوف و مورخان دیگر، صبح همان شب که حسین بن علی (علیهما السلام) در بیرون منزل، مروان بن حکم را دید، مروان عرضه داشت: یا اباعبدالله! من خیر خواه تو هستم و پیشنهادی به تو دارم که اگر قبول کنی به خیر و صلاح شماست.

پاورقی:

۴- لهوف، ص ۲۰. مثیر الاحزان، ص ۱۰. مقتل عوالم، ص ۵۳. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۵.

امام (علیه السلام) فرمود: پیشنهاد تو چیست؟ عرضه داشت: همانگونه که دیشب در مجلس ولید بن عتبه مطرح گردید شما با یزید بیعت کنید که این کار به نفع دین و دنیای شما است.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْأِسْلَامِ السَّلَامُ إِذَا بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ...».

(اینک باید فاتحه اسلام را خواند که مسلمانان به فرمانروایی مانند یزید گرفتار شده اند. آری من از جدم رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیدم که می فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است و اگر روزی معاویه را بر بالای منبر من دیدید بکشید، ولی مردم مدینه او را بر منبر پیامبر دیدند و نکشتند و اینک خداوند آنان را به یزید فاسق (و بدتر از معاویه) مبتلا و گرفتار نموده است).

دو نقش متمایز در مبارزه ائمه (علیه السلام)

به طوری که در توضیح و نتیجه گیری فراز گذشته اشاره نمودیم و از این فراز از سخن حسین بن علی (علیهما السلام) معلوم می گردد، آن حضرت از مدینه و از روزهای اول حکومت یزید موضع خویش را در مقابل حکومت وی که عبارت از مبارزه و مقاومت مثبت است، مشخص و با صراحت کامل بیان نموده و تا آخر نیز همین موضع را ادامه داده است. ولی مناسب است در اینجا توجه خواننده عزیز را به یک موضوع کلی و اساسی در مورد نقش متمایز و مختلف ائمه هدی (علیهما السلام) در مقابله و مبارزه با جباران و ستمگران، جلب نماییم و آن اینکه: مقاومت در برابر ستم و فساد و مبارزه با حکومت‌های باطل اختصاص به حسین بن علی (علیهما السلام) ندارد بلکه همه ائمه هدی و پیشوایان که (علت مبقیه) و نیروی حفاظت و پاسداری اسلام هستند، در عصر خود چنین مقاومت و مبارزه ای را داشته و آن را رهبری می کردند، منتها این پیشوایان در مقابله و رویارویی با مخالفان خود که اسلام را ملعبه خویش قرار داده بودند، نسبت به

شرایط و اوضاع، دو نقش متمایز و مختلف ایفا می نمودند؛ نقش مبارزه مثبت و نقش مبارزه منفی.

۱- مبارزه منفی:

در مواردی که شرایط حاکم بر اجتماع به گونه ای بوده که مبارزه و رویارویی با نیروی منسجم و حساب شده دشمن از طرفی موجب شکست قطعی و از بین رفتن نیروها می گردید و از طرف دیگر، در اثر همین جو حاکم هیچ نفعی ولو در دراز مدت برای اسلام نداشت و بلکه منجر به تثبیت و تحکیم قدرت و سلطه همه جانبه دشمن می گردید، در این شرایط ائمه هدی (علیهم السلام) به جای مبارزه مثبت، نقش مبارزه و مقاومت منفی را ایفاء می کردند یعنی در عین اینکه از اقدام انقلابی و مبارزه با شمشیر، خودداری می نمودند عملاً با دستگاههای جبار در نبرد و مبارزه پیگیر بودند و همین مبارزه ها بود که به فشار و سلب آزادی و به زندانی و مسموم شدن و بالاخره به شهادت آنان منجر می گردید. از مظاهر و نمودهای مقاومت منفی پیشوایان ما، تحریم و قدغن نمودن هر نوع وابستگی و گرایش و همکاری با دستگاه خلافت بود که حتی طرح شکایت و دادخواهی از محاکم قضایی و حقوقی وابسته به دستگاه خلافت از سوی ائمه (علیهم السلام) تحریم شده بود.

و از نمونه ها و شواهد این نوع مبارزه، گفتگویی است که حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) با (صفوان جمال) که شترهای خود را به درباریان هارون الرشید دیکتاتور مقتدر تاریخ - آن هم برای سفر حج - کرایه داده بود، می باشد که آن حضرت، (صفوان) را از این عمل شدیداً نهی نمود و او نیز طبق دستور امام (علیه السلام) تا آنجا پیش رفت که قبل از وقت، همه شترهای خود را یکجا فروخت. البته این موضوع از نظر هارون مخفی نبود و لذا (صفوان) را احضار و او را تهدید به قتل نمود. (۵)

نقش مبارزه منفی علاوه بر اینکه موجب تضعیف قدرت حکومت می شد و

تعدادی از عناصر و مهره ها از همکاری با دستگاه خلافت امتناع می ورزیدند، خود سندی بود بر ضد رژیم و نامشروع بودن تصدی حکومت رانشان می داد و در واقع موضعگیری منفی ائمه هدی (علیهما السلام) مایه آگاهی توده ها نسبت به ماهیت خلفا و مقدمه ای برای مقاومتها و مبارزه های مثبت در آینده بود.

۲- مبارزه مثبت:

و اما در مواردی که مبارزه مثبت طبق شرایط و اوضاع ولو در دراز مدت مفید و ثمربخش بود، ائمه هدی (علیهما السلام) قدم به میدان مبارزه گذاشته نه سکوت بلکه حتی مقاومت منفی را نیز در مقابل حکام جنایتکار، بزرگترین گناه به قول امیرمؤمنان (علیه السلام) (كُفِّرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ) تلقی می نمودند.

و بارزترین شکل هر دو نوع مبارزه در روش و عملکرد حسین بن علی (علیهما السلام) ظاهر گردید؛ زیرا آن حضرت در دوران ده ساله از سال پنجاه تا سال شصت (فاصله شهادت حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) و هلاکت معاویه) مانند بعضی از امامان طبق شرایط و اوضاع، همان روش مقاومت منفی را در پیش گرفت ولی پس از هلاکت معاویه که شرایط برای مبارزه مثبت به وجود آمد آن حضرت نیز بدون کوچکترین تامل و با وجود مخالفت شدید همه دوستان و اقوام خویش، این مبارزه را آغاز و در مقابله با یزید موضع مثبت و انقلابی خویش را آشکار کرد و با یارانی اندک و بی وفایی مردم و تزلزل و ترس توده ها که امام به همه اینها آگاهی داشت، راهی را انتخاب کرد که فرجامش شهادت بود و در این راه گرچه پیکرش هدف تیرها و نیزه ها و شمشیرها قرار گرفت و تنش لگدمال سم اسبها شد ولی شرایط طوری نبود که این خون پاک به هدر برود و دستگاه تبلیغاتی بنی امیه با تلاش فراوان که داشت بتواند آن را لوٹ کند.

پاورقی:

۵- مکاسب شیخ انصاری، فصل حرمت معاونت به ظالمان.

ولی آیا انتخاب این روش برای حسین بن علی (علیهما السلام) در دوران معاویه و با شرایط آن زمان نیز وفق می داد؟ و اگر چنین بود برخورد او با معاویه نیز مانند پدرش امیرمؤمنان (علیه السلام) به صورت مبارزه و مقاومت مثبت بود نه به صورت مبارزه منفی.

در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

متن سخن:

« أَلَسَّالَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ فَرُّخَكَ وَابْنُ فَرُّخَتِكَ وَسِبْطُكَ الَّذِي خَلَقْتَنِي فِي أُمْتِكَ فَاشْهَدْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَنَّهُمْ خَذَلُونِي وَلَمْ يَحْفَظُونِي وَهَذِهِ شَكَاوَايَ إِلَيْكَ حَتَّى أَلْقَاكَ... ». (۶)

ترجمه و توضیح لغات:

فَرُّخ و فَرُّخَة: شاخه درخت، کنایه از هر فرزند دوست داشتنی. (سِبْط): قطعه ای از بدن انسان و به فرزند و نوه نیز گفته می شود. (خَذَلُونِي): (از خذل) دست از یاری کشیدن.

ترجمه و توضیح:

امام (علیه السلام) پس از آنکه از مجلس ولید، بیرون آمد تصمیم گرفت که مبارزه خود را با حکومت یزید ادامه بدهد ولی نه در مدینه بلکه به صورت یک حرکت حماسه آفرین و یک حرکت جاودانه. اما طبق نقل منابع تاریخی، امام (علیه السلام) قبل از شروع این حرکت بارها به زیارت جد بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نایل گردیده است.

پاورقی:

۶- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶. مقتل عوالم، ص ۵۴.

البته همه آن رازها و آن دردلها که امام (علیه السلام) در این زیارتها که با جد بزرگوارش داشته برای ما روشن نیست و تنها دو مورد از متن این زیارتها که در کتب تاریخ نقل شده است نشانگر آن است که آن حضرت در این زیارتها انگیزه سفر خویش را بیان نموده است که ما پس از نقل متن و ترجمه زیارت اول در اینجا و زیارت دوم در قسمت بعد به نکات جالب آنها نیز اشاره می نماییم:

بنا به نقل خطیب خوارزمی همان شب که امام (علیه السلام) از مجلس ولید خارج گردید به حرم رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وارد شد و در کنار قبر آن حضرت قرار گرفت و با این جملات به زیارت آن حضرت پرداخت:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ...»

درود بر تو ای رسول خدا! من حسین فرزند تو و فرزندزاده تو هستم و من سبط و (فرزند شایسته تو هستم) که برای هدایت و رهبری امت، مرا جانشین خود قرار داده ای، ای پیامبر خدا! اینک آنها مرا تضعیف نموده و آن مقام معنوی مرا حفظ نمودند و این است شکایت من به پیشگاه تو تا به ملاقات تو بشتابم.

باز هم در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

متن سخن:

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَأَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَقَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَأُكْرِهُ الْمُنْكَرَ وَأَسَاءُ لَكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْأَكْرَامِ بِحَقِّ الْقَبْرِ وَمَنْ فِيهِ إِلَّا اخْتَرْتُ لِي مَا هُوَ لَكَ رِضَى وَلِرَسُولِكَ رِضَى» (۷)

ترجمه و توضیح:

امام (علیه السلام) پس از تصمیم گیری به حرکت، شب دوم و برای دومین بار به زیارت قبر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نایل گردید و با این جملات، بار دیگر به زیارت جد بزرگوارش پرداخت:

خدایا! این قبر پیامبر تو محمد (صلی الله علیه وآله) ست و من فرزند دختر پیامبر تو و برای من پیشامدی رخ داده است که خود می دانی. خدایا! من معروف و نیکی را دوست دارم و از بدی و منکر بیزارم، ای خدای ذوالجلال و کرامت بخش! به احترام این قبر و کسی که در میان آن است از تو درخواست می کنم راهی را در پیش روی من بگذاری که مورد رضا و خشنودی تو و مورد رضای

پاورقی:

پیامبر تو است.

بنا به نقل خوارزمی، امام آن شب را تا صبح در کنار قبر پیامبر مشغول عبادت و مناجات با پروردگار بود به طوری که در این مناجات، گریه ها و آه و ناله های فرزند علی (علیه السلام) آن پارسای شب و قهرمان میدان نبرد، به گوش می رسید و...

نتیجه:

در این دو زیارت، امام (علیه السلام) مسیر خود را ترسیم نموده و به اهمیت حرکت خویش اشاره می کند و به طوری که دیدیم در زیارت اول در ضمن گلایه و شکوه از سردمداران بنی امیه در یک جمله کوتاه آمادگی خویش را برای شهادت اعلام می کند و می گوید: این شکایت من است به پیشگاه تو تا به حضورت بشتابم.

و در زیارت دوم سخن از پیشامد مهمی است که بر وی رخ داده است، پیشامدی که از دید پسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) مهم است نه از دید یک فرد عادی.

و سخن از این است که فرزند علی بن ابی طالب (علیه السلام) حبّ و ولع شدید به نیکیها دارد و از منکرات متنفر و بیزار است و مقتضای این حبّ و نفرت و بیزاری که مورد رضای خدا و رسول هم می باشد آماده بودن برای پذیرش هر آنچه می تواند در تحکیم معروف و انهدام پایه های منکرات مؤثر باشد حتی بذل جان و ایثار خون.

در پاسخ عمر اطرف

متن سخن:

« حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) خَبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلِي وَأَنَّ تُرْبَتَهُ تَكُونُ بِالْقُرْبِ مِنْ تُرْبَتِي أَتَظُنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ؟ وَاللَّهِ لَا أُعْطِيَ الدُّنْيَا مِنْ نَفْسِي أَبَدًا وَلَتَلْقَيْنَ فَاطِمَةَ أَبَاهَا شَاكِيَةً مَالَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمَّتِهِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ أَذَاهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا ». (۸)

ترجمه و توضیح لغات:

(تُرْبَت: خاکِ مَقْبَره. دُنْيَا: دُنْیَا و دَنَائَت: ذلت و حقارت).

ترجمه و توضیح:

پس از آنکه جریان مخالفت امام در موضوع بیعت و تصمیم وی به مبارزه و حرکت از مدینه منوره در میان افراد معروف و مخصوصاً در میان خاندان و قوم و خویش آن حضرت معلوم گردید، چند تن از آنانکه از وظیفه مقام امامت و رهبری بی اطلاع بودند و در اثر علاقه ای که به حفظ وجود امام (علیه السلام) داشتند به حضور آن حضرت رسیدند و سازش با یزید را به امام پیشنهاد نمودند! یکی از این افراد (عمر اطرف) فرزند امیرمؤمنان (علیه السلام) می باشد که

پاورقی:

بنا به نقل (لهوف)، موضوع را در حضور برادرش حسین بن علی (علیهما السلام) این چنین مطرح نمود: برادر! برادرم حسن مجتبی از پدرم امیرمؤمنان (علیه السلام) بر من چنین نقل نموده است که تو را به قتل خواهند رسانید و من فکر می کنم مخالفت تو با یزید بن معاویه منجر به کشته شدن تو گردد و آن خبر تحقق پذیرد ولی اگر با یزید بیعت کنی این خطر برطرف خواهد گردید و شما از کشته شدن مصون خواهید ماند!

امام در پاسخ وی فرمود: (حَدَّثَنِي أَبِي...؛) پدرم از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خبر کشته شدن خویش و همچنین خبر کشته شدن مرا برای من هم نقل نمود و پدرم در نقل خویش این جمله را نیز اضافه نمود که قبر من در نزدیکی قبر او قرار خواهد گرفت، آیا گمان می کنی چیزی را که تو می دانی من از آن بی اطلاع هستم؟ ولی به خدا قسم که من هیچگاه به زیر بار ذلت نخواهم رفت و در روز قیامت مادرم فاطمه زهرا از ایذا و اذیتی که فرزندان او از امت جدّش دیده اند به جدّ خویش شکایت خواهد برد و کسی که با اذیت فرزندان فاطمه زهرا (سلام الله علیها) موجب رنجش و اذیت وی گردد داخل بهشت نخواهد گردید.

نتیجه:

امام (علیه السلام) در این گفتگو و در پاسخ برادرش نه تنها از کشته شدن خویش - که برادرش نیز از آن مطلع بود - سخن می گوید بلکه از قسمتی از جزئیات این موضوع نیز که مستقیماً از پدرش علی (علیه السلام) و او از پیامبر خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیده بود، خبر می دهد و آن در نزدیک هم قرار گرفتن قبر او و قبر پدرش امیر مؤمنان (علیه السلام) است، که قبر علی (علیه السلام) در کوفه و قبر حسین (علیه السلام) در کربلاست.

در پاسخ ام سلمه

متن سخن:

« يَا أُمّاهُ وَأَنَا أَعْلَمُ أَنِّي مَقْتُولٌ مَذْبُوحٌ ظُلْمًا وَعَدْوَانًا وَقَدْ شَاءَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَرَى حَرَمِي وَرَهْطِي مُشَرَّدِينَ وَأَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَاءِ سُورِينَ مُقَيَّدِينَ وَهُمْ يَسْتَغِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِرًا... » (۹)

ترجمه و توضیح لغات:

حَرَم (به فتح حاء وراء): زن و فرزند. رَهْط: به مجموع قوم و خویش غیر از همسر گفته می شود. مُشَرَّد: (اسم مفعول از تشرید): پراکنده نمودن، راندن شخص از وطن خویش. مَاءِ سُورِينَ: (جمع ماء سور مشتق است از (اسر): اسیر شدگان. مُقَيَّدِينَ: (اسم مفعول و جمع است از ماده (قید): به زنجیر کشیده شدگان. يَسْتَغِيثُونَ (از اسْتِغَاثَة): استمداد، یاری طلبیدن.

ترجمه و توضیح:

بنا به نقل مرحوم راوندی و بحرانی و محدثان دیگر هنگامی که ام سلمه همسر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از حرکت حسین بن علی (علیهما السلام) مطلع گردید به حضورش آمده و عرضه داشت:

پاورقی:

(لا تحزنی بِخُرُوجِكَ إِلَى الْعِرَاقِ...!) با حرکت خود به سوی عراق مرا غمناک و محزون نگردان؛ زیرا من از جدت رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیده ام که می فرمود فرزندم حسین در خاک عراق و در محلی به نام کربلا کشته خواهد شد).

امام در پاسخ وی فرمود: « يَا أُمّاهِ وَأَنَا أَعْلَمُ أَنِّي مَقْتُولٌ مَذْبُوحٌ ظُلْمًا... »؛ مادرا! فکر نکن که از این جریان تنها تو مطلع هستی، خود من نیز بهتر از تو می دانم که از راه ظلم و ستم و از راه عداوت و دشمنی کشته خواهم شد و سرم از تنم جدا خواهد گردید و خداوند بزرگ چنین خواسته است که حرم و اهل بیت من آواره و فرزندانم شهید و به زنجیر اسارت کشیده شوند و صدای استغاثه آنان طنین انداز گردد ولی کمک و فریادرسی پیدا نکنند.

آگاهی امام از حوادث آینده

از پاسخ امام به (عمر اطرف) و (ام سلمه) و از سخنان دیگری که به مناسبت های دیگر از آن حضرت نقل خواهیم کرد معلوم می گردد که آن حضرت به تمام آلام و مصائب وارده در این حرکت از اسارت خانواده و محل قبر خویش و جزئیات دیگر مطلع و آگاه بوده و ما این آگاهی را فقط به (علم امامت) که یک بحث کلامی است مستند نمی دانیم بلکه آگاهی حسین بن علی (علیهما السلام) در این مورد خاص گذشته از مسئله (علم امامت) به طریق عادی و به وسیله پدر و جد بزرگوارش نیز رسیده بود همانگونه که عده ای از همسران و صحابه رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از موضوع مطلع و آگاه بودند و رهبر انقلاب و نهضت اسلامی در راه نیل به هدف و انجام وظیفه الهی و نجات اسلام و قرآن و مبارزه با مظالم و ستمگریها همه این مصائب را با علم و آگاهی پذیرفته بود.

و به طوری که اشاره نمودیم سخن امام در پاسخ ام سلمه - با مختصر تفاوت - در چند کتاب حدیثی و تاریخی نقل گردیده است (۱۰) و ممکن است همه این

منابع این مطلب را تنها از یک منبع نقل کرده باشند که از نظر وثوق و اطمینان مورد تردید باشد و ما نیز نه در توثیق و تایید این روایت اصرار و پافشاری داریم و نه آگاهی امام (علیه السلام) از حوادث آینده را تنها به این روایت مستند می دانیم؛ زیرا مضمون ده ها روایت که از طریق شیعه (۱۱) و اهل سنت (۱۲) از پیامبران گذشته و پیامبر اسلام (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَاٰمِرْمُؤْمِنَان (علیه السلام) در رابطه با حادثه جانسوز و تاریخی عاشورا نقل گردیده است ما را از این روایت مستغنی و بی نیاز می سازد و نقل آن در این کتاب نیز فقط به مناسبت متن پاسخ و سخن امام (علیه السلام) بوده است.

ولی جای تعجب است که یکی از نویسندگان برای نفی آگاهی امام خود را به زحمت انداخته است تا گفتگوی امام با ام سلمه را از نظر صحت مخدوش و بی اعتبار سازد اما پاسخ وی به این همه روایات چیست؟ و چرا او از کنار آن همه روایات دیگر بی تفاوت گذشته است؟ مطلبی است که برای ما معلوم نیست. و اما اینکه چگونه امام (علیه السلام) با علم و آگاهی بر اینکه در این راه کشته خواهد گردید وارد شد و معنای این جمله (خدا خواسته است که مرا کشته ببیند و...) چیست؟ مطلبی است که پاسخ آن را در صفحات آینده همین کتاب، مطالعه خواهید فرمود.

پاورقی:

۱۰- خرائج، راوندی، ص ۲۶. مدینه المعاجز، بحرانی، ص ۲۴۴. اثبات الوصیه، ص ۱۶۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱.

۱۱- که تنها مرحوم مجلسی در بحارالانوار، ج ۴۴، ۷۱ روایت در این زمینه نقل کرده است.
۱۲- که فقط مرحوم علامه امینی در کتاب پراج خود (سیرتنا و سنتنا) بالغ به بیست روایت از منابع اهل سنت در این زمینه نقل نموده و درباره رجال و راویان این روایات و توثیق آنها به طور مشروح سخن گفته است.

در پاسخ محمد حنفیه

متن سخن:

« يَا أَخِي لَوْلَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى لَمَا بَايَعْتَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ...
يَا أَخِي جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا لَقَدْ نَصَحْتَ وَأَشَرْتَ بِالصَّوَابِ وَأَنَا عَازِمٌ عَلَى الْخُرُوجِ
إِلَى مَكَّةَ وَقَدْ تَهَيَّأْتُ لَذَلِكَ أَنَا وَأَخَوَتِي وَبَنُو أَخِي وَشِيعَتِي وَأَمْرُهُمْ أَمْرِي وَرَأْيُهُمْ
رَأْيِي وَأَمَّا أَنْتَ فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ فَتَكُونَ لِي عَيْنًا عَلَيْهِمْ لَا تُخْفِي عَنِّي
شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ ». (۱۳)

لَا دَعَرْتُ السَّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ

مُغِيرًا وَلَا دُعِيتُ يَزِيدًا

يَوْمَ أُعْطِيَ مَخَافَةَ الْمَوْتِ كَفَاءً

وَأَلْمَنِيَا يَرُصِدَنِي أَنْ أَحِيدَا (۱۴)

ترجمه و توضیح:

و از جمله کسانی که در مورد تصمیم امام اظهار ترس و وحشت می نمود
محمد حنفیه یکی دیگر از فرزندان امیر مؤمنان (علیه السلام) بود که بنا به نقل
باورقی:

۱۳- مقتل عوالم، ص ۵۴. خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۱۴- طبری، ج ۷، ص ۲۲۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۵. ارشاد مفید، ص ۲۰۲.

طبری و مورخان دیگر به خدمت حسین بن علی (علیهما السلام) رسید و چنین گفت: برادر! تو محبوبترین و عزیزترین مردم هستی و من آنچه را که خیر و صلاح تشخیص می دهم موظفم که برای تو بگویم و من فکر می کنم شما فعلاً تا آنجا که امکان پذیر است در شهر معینی اقامت نکنید و خود و فرزندان در نقطه ای دوردست از یزید و دورتر از این شهرها قرار بگیرید و از آنجا نمایندگان به سوی مردم گسیل داری و حمایت آنان را به سوی خود جلب کنی که اگر با تو بیعت کردند خدا را سپاس می گزاری و اگر دست بیعت به دیگران دادند باز هم لطمه ای به تو وارد نگردیده است ولی اگر به یکی از این شهرها وارد گردی می ترسم در میان مردم اختلاف به وجود بیاید، گروهی از تو پشتیبانی کرده، گروه دیگر بر علیه تو قیام کنند و کار به قتل و خونریزی منجر گردد و در این میان، تو هدف تیر بلا گردی آن وقت است که خون بهترین افراد این امت ضایع و خانواده ات به ذلت نشانده شود.

امام فرمود: مثلاً به عقیده تو به کدام ناحیه بروم؟ محمد حنفیه گفت: فکر می کنم وارد شهر مکه شوی و اگر در آن شهر اطمینان نبود از راه دشت و بیابان از این شهر به آن شهر حرکت کنی تا وضع مردم و آینده آنها را در نظر بگیری. امیدوارم با درک عمیق و نظر صائبی که در تو سراغ دارم همیشه راه صحیح در پیش پایت قرار بگیرد و مشکلات را با جزم و احتیاط یکی پس از دیگری برطرف سازی.

امام (علیه السلام) در پاسخ محمد حنفیه چنین فرمود:

«أَخِي لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مُلْجَاءٌ وَلَا مَأْوَى...»

برادر (تو که برای امتناع از بیعت یزید حرکت از شهری به شهر دیگر را پیشنهاد می کنی این را بدان که) اگر در تمام این دنیای وسیع هیچ پناهگاه و ملجاء و ماوایی نباشد باز هم من با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد).

در این هنگام که اشک محمد حنفیه به صورتش روان بود، امام (علیه

السلام) به گفتار خویش چنین ادامه داد:

(برادر! خدا به تو جزای خیر دهد که وظیفه خیرخواهی و صلاحدید خود را انجام دادی و اما من (وظیفه خود را بهتر از تو می دانم) و تصمیم گرفته ام که به مکه حرکت کنم و من و برادرانم و فرزندان برادرم و گروهی از شیعیانم مهیا و آماده این سفر هستیم؛ زیرا این عده با من همعقیده بوده و هدف و خواسته آنان همان هدف و خواسته من است و اما وظیفه ای که بر تو محول است این است که در مدینه بمانی و در غیاب من آمد و رفت و حرکت مرموز دستیاران بنی امیه را در نظر بگیری و در این زمینه اطلاعات لازم را در اختیار من قرار بدهی).

امام پس از گفتگو با محمد حنفیه و برای چندمین بار به طرف مسجد و حرم پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) حرکت نمود و در طول راه این دو بیت یزید بن مفرغ را - که در مقام حفظ شخصیت خویش سروده ولو با هر خطر جدی مواجه باشد - می خواند:

« لَا دَعَرْتُ السَّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ ... ».

(من از چوپانان به هنگام صبح و با شبیخون زدن خویش ترسی ندارم و نباید مرا یزید بن مفرغ بخوانند.

آنگاه که از ترس مرگ دست ذلت بدهم و خود را از خطراتی که مرا هدف قرار داده اند کنار بکشم).

ابوسعید مقبری گوید که من چون این دو بیت را از امام (علیه السلام) در مسیر خویش به مسجد پیامبر شنیدم از مضمون آن پی بردم که آن حضرت یک هدف عالی و یک برنامه مهم و عظیمی را تعقیب می نماید. (۱۵)

باورقی:

۱۵- طبری، ج ۷، ص ۲۲۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۵. به طوری که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۷۵ آورده است این دو بیت از یزید بن مفرغ حمیری است که امام به آن متمثل شده است.

نتیجه:

امام (علیه السلام) در این گفتگوی خویش با محمد حنفیه و در تمثّلش به شعر یزید بن مفرغ علت قیام خود را که همان مخالفت با یزید است بیان داشته و تصمیم قاطع خویش را اعلام می کند که اگر در تمام کره زمین با این عظمت هیچ ملجاء و پناهگاهی برایش پیدا نشود باز هم به زیر بار بیعت یزید نخواهد رفت و در راه هدف خویش در مقابل هر خطری استقامت و پایداری خواهد نمود. و این بود هدف امام (علیه السلام) و حدیث نفس او که گاهی به صورت گفتگو و گاهی به صورت تمثّل به شعر، این هدف و این حدیث نفس خویش را بیان می نمود. (۱۶)

پاورقی:

۱۶- این بیان امام (علیه السلام) گفتار رهبر کبیر انقلاب اسلامی و تداوم بخش اهداف حسینی حضرت آیت الله العظمی امام خمینی را تداعی می کند آنگاه که از طرف رژیم بعث عراق مجبور به ترک این کشور می گردید، در اعلامیه تاریخی خود چنین گفت: (اگر هیچ دولتی به من اجازه اقامت در کشورش ندهد من سوار کشتی گردیده و از میان امواج خروشان دریاها صدای خویش را که صدای مظلومیت مسلمانان است به گوش جهانیان خواهم رسانید).

وصیتنامہ امام حسین (علیہ السلام)

متن سخن:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هذا ما أوصى به الحسين بن علي إلى أخيه محمد بن الحنفية:
أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَالسَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا
وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَأَنَّمَا
خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي (صلى الله عليه وآله).

اريدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلَى بْنِ أَبِي
طَالِبٍ فَمَنْ قَبْلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ قَالَهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى
يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

وَهَذِهِ وَصِيَّتِي إِلَيْكَ يَا أَخِي وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. (۱۷)

ترجمہ و توضیح لغات:

(اَءَشْرَ از اءَشْرَ، يَءَشِرُ): طغيان و سرکشی و خودخواهی. بَطْر: سرپیچی و

تکبر در مقابل حق).

پاورقی:

ترجمه و توضیح:

امام (علیه السلام) هنگام حرکت از مدینه به سوی مکه این وصیتنامه را نوشت و با مهر خویش مهور ساخته به برادرش محمد حنفیه تحویل داد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، این وصیت حسین بن علی است به برادرش محمد حنفیه؛ حسین گواهی می دهد به توحید و یگانگی خداوند و گواهی می دهد که برای خدا شریکی نیست و شهادت می دهد که محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ) بنده و فرستاده اوست و آیین حق (اسلام) را از سوی خدا (برای جهانیان) آورده است و شهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز جزاء بدون شک به وقوع خواهد پیوست و خداوند همه انسانها را در چنین روزی زنده خواهد نمود).

امام در وصیتنامه اش پس از بیان عقیده خویش درباره توحید و نبوت و معاد، هدف خود را از این سفر این چنین بیان نمود:

(و من نه از روی خودخواهی و یا برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج می گردم بلکه هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر و خواسته ام از این حرکت، اصلاح مفاسد امت و احیا و زنده کردن سنت و قانون جدم رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ) و راه و رسم پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. پس هرکس این حقیقت را از من بپذیرد (و از من پیروی کند) راه خدا را پذیرفته است و هرکس رد کند (و از من پیروی نکند) من با صبر و استقامت (راه خود را) در پیش خواهم گرفت تا خداوند در میان من و این افراد حکم کند که او بهترین حاکم است و برادر! این است وصیت من بر تو و توفیق از طرف خداست، بر او توکل می کنم و برگشتم به سوی اوست).

انگیزه های قیام حسین (علیه السلام)

امام (علیه السلام) در سخنان خود در پاسخ ولید و مروان اولین انگیزه قیام و مبارزه و علت مخالفت خود با یزید بن معاویه را بیان نمود و اینک به هنگام

حرکت از مدینه در وصیتنامه خویش به انگیزه دیگر و یا به علّة العلل قیام خود که امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با مفسد وسیع و نابسامانیهای ضد اسلامی و ضد انسانی حکومت یزیدی می باشد، اشاره می کند و می فرماید:

(اگر آنان از من تقاضای بیعت هم نکنند من باز هم آرام و ساکت نخواهم نشست؛ زیرا اختلاف من با دستگاه خلافت تنها بر سر بیعت با یزید نیست که با سکوت آنان در موضوع بیعت، من نیز سکوت اختیار کنم بلکه وجود یزید و خاندان وی موجب پیدایش ظلم و ستم و سبب شیوع فساد و تغییر در احکام اسلام گردیده و این وظیفه من است که در راه اصلاح این مفسد و امر به معروف و نهی از منکر و احیای قانون جدم رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) و زنده کردن راه و رسم پدرم علی (علیه السلام) و بسط عدل و داد بپا خیزم و ریشه این نابسامانیها را که خاندان بنی امیه است قلع و قمع نمایم و همه جهانیان بدانند که حسین جاه طلب نبود، طالب مقام و ثروت نبود، شرور، مفسد و اخلاص نبود و این حالت از روز اول تا ساعت آخر و تالحوظه آخر در روح حسین (علیه السلام) متجلی و متبلور بود).

در اینجا این سؤال مطرح است که آیا انجام دادن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر مشروط به نبودن ضرر جانی و مالی نیست؟ در صورتی که امام (علیه السلام) این شرط را نادیده گرفته و از این مرحله قدم فراتر نهاده و تا نقطه بذل جان و ایثار خون خود و یارانش، قبول اسارت اهل بیت و دخترانش پیش رفته است.

ما در بخش دوم این کتاب به این سؤال به طور مشروح پاسخ خواهیم داد.

(۱۸)

پاورقی:

۱۸- به صفحه..... همین کتاب مراجعه شود.

سخن امام (علیه السلام) هنگام خروج از مدینه

متن سخن:

« فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » (۱۹)

« ... لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُهُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ مَا هُوَ قَاضٍ » (۲۰)

ترجمه و توضیح لغات:

(تَرَقَّبُ وَارْتَقَابُ): انتظار، نگران بودن بر چیزی.

ترجمه و توضیح:

برخلاف حسین بن علی (علیهما السلام) که پس از ابلاغ ولید با وی ملاقات و موضع خویش را صریحاً مشخص و اعلام نمود، عبدالله بن زبیر حاضر به ملاقات نگردیده و شبانه و مخفیانه از مدینه خارج و از بیراهه به سوی مکه حرکت نمود. و اما حسین بن علی (علیهما السلام) روز یکشنبه دو روز به آخر ماه رجب مانده به همراه فرزندان و افراد خانواده اش به سوی مکه حرکت کرد، آنگاه که شهر مدینه را پشت سر می گذاشت، این آیه شریفه را که در رابطه با حرکت

باورقی:

۱۹- سوره قصص، آیه ۲۱.

۲۰- طبری، ج ۷، ص ۲۲۲. کامل، ج: ۳، ص ۲۶۵ ارشاد مفید، ص ۲۰۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۹.

موسی بن عمران از مصر و آمادگی وی برای مبارزه با فرعونیان نازل گردیده است، قرائت نمود «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ...».

(موسی از مصر با حال ترس و انتظار و نگرانی خارج گردید و چنین می گفت: پروردگارا از این مردم ظالم و ستمگر نجاتم بخش).

حسین بن علی (علیهما السلام) در حرکت خویش برخلاف عبدالله بن زبیر همان راه عمومی و معمولی را که همه مسافرها و کاروانها از آن استفاده می کنند انتخاب نمود. یکی از یاران آن حضرت چنین پیشنهاد کرد که بهتر است شما نیز مانند عبدالله بن زبیر یکی از راههای فرعی و کوهستانی را انتخاب کنید تا اگر افرادی از طرف کارگزاران یزید در تعقیب شما باشند و هدف ضربه زدن به شما را داشته باشند، نتوانند به هدف خود دست یابند.

امام (علیه السلام) در پاسخ این پیشنهاد چنین فرمودند: «لا والله لا أفرقه...»؛ نه به خدا سوگند! مسیر معمولی خود و جاده عمومی را ادامه خواهم داد و به کوه و دشت و کوره راهها منحرف نخواهم گردید تا به آن مرحله ای برسم که خواسته خداست.

نتیجه:

از این پاسخ امام چنین استفاده می شود که آن حضرت در اثر ترس و به عنوان فرار از مدینه خارج نگردیده است و الا می توانست همانگونه که به وی پیشنهاد گردید و مانند ابن زبیر به جای جاده معمولی، از راههای کوهستانی استفاده نماید در صورتی که آن حضرت راهی را انتخاب می کند که در مرئی و منظر عموم است و او می خواهد برای تحقق بخشیدن به فرمان بزرگ الهی که جهاد با کفر بنی امیه است آزادانه و با کمال آرامش به راه خود ادامه دهد: «حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ مَا هُوَ قَاضٍ».

هنگام ورود به مکه

متن سخن:

« وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ » (۲۱)

ترجمه و توضیح لغات:

تِلْقَاءَ: محل ملاقات، نزدیک و رو به رو.

ترجمه و توضیح:

امام (علیه السلام) پس از پنج روز که فاصله مدینه تا مکه را پیمود، در شب جمعه سوم ماه شعبان به مکه معظمه وارد گردید و به هنگام ورود به این شهر، این آیه شریفه را قرائت نمود: « وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ... »؛ چون موسی بن عمران از فرعونیان و منطقه حکومت طاغوتیان به شهر مدین روی آورد چنین می گفت: امیدوارم پروردگارم به راه راست رهنمونم گردانده و بر آنچه خیر و صلاح در آن است هدایتم فرماید. (۲۲)

باورقی:

۲۱- سوره قصص، آیه ۲۲.

۲۲- طبری، ج ۷، ص ۲۲۲ و ۲۷۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۵. ارشاد مفید، ص ۲۰۰. مقتل

خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۹.

چرا این دو آیه؟

حسین بن علی (علیهما السلام) چرا به هنگام حرکت از مدینه و به هنگام ورود به مکه این دو آیه را می خواند و علت انتخاب این دو آیه از مجموع آیات قرآن چیست؟

امام (علیه السلام) با تلاوت این دو آیه مربوط و متصل به هم - آن هم به فاصله پنج روز - متوجه این نکته است و یا به این نکته توجه می دهد که همانگونه که حضرت موسی (علیه السلام) در ترک نمودن وطن مالوف خویش و پناهنده شدنش به یک شهر غریب و نامانوس بی هدف و بدون جهت نبود و او نیز به هنگام حرکت از مدینه در تعقیب هدفی است بالاتر که هریک از مردان الهی در تعقیب آن هستند و آنگاه که وارد مکه می گردد منظور و مقصودی دارد بس بزرگ و ارجدار که به جز عنایت و هدایت ویژه خداوند دستیابی به آن امکان پذیر نیست: «عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ».

در پاسخ عبدالله بن عمر

متن سخن:

« يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أَهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؟
أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَيَشْتَرُونَ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا فَلَمْ يُعْجَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَلْ أَمْهَلَهُمْ وَأَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْذَ عَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ اتَّقِ اللَّهَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَلَا تَدْعَنَّ نَصْرَتِي ». (۲۳)

ترجمه و توضیح لغات:

هوان: حقارت و پستی. بغی: زناکار.

ترجمه و توضیح:

پیش از آنکه امام (علیه السلام) به مکه وارد شود، عبدالله بن عمر برای عمره مستحب و انجام کارهای شخصی در مکه به سر می برد و در همان روزهای اول ورود حسین بن علی (علیهما السلام) که تصمیم گرفت به مدینه مراجعت کند، به حضور امام (علیه السلام) رسید و به آن حضرت پیشنهاد صلح و سازش

پاورقی:

و بیعت با یزید نموده و امام (علیه السلام) را از عواقب خطرناک مخالفت با طاغوت و اقدام به جنگ برحذر داشت و - بنا به نقل خوارزمی - چنین گفت: یا اباعبدالله! چون مردم با این مرد بیعت کرده اند و درهم و دینار در دست اوست قهراً به او روی خواهند آورد و با سابقه دشمنی که این خاندان با شما دارد، می ترسم در صورت مخالفت با وی کشته شوی و گروهی از مسلمانان نیز قربانی این راه شوند و من از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیدم که می فرمود: (حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری و نصرت وی بردارند، به ذلت و خواری مبتلا خواهند گردید) و پیشنهاد من بر شما این است که مانند همه مردم راه بیعت و صلح را در پیش بگیری و از ریخته شدن خون مسلمانان بترسی! (۲۴)

امام (علیه السلام) که در گفتگوهایش با افراد مختلف به هریک از آنان سخنی متناسب و پاسخی در حدود درک و بینش و طرز تفکر طرف خطاب ایراد می فرمود، در مقابل پیشنهاد عبدالله بن عمر این چنین پاسخ داد:

ای ابوعبدالرحمان! مگر نمی دانی که دنیا آنچنان حقیر و پست است که سر بریده (انسانی برگزیده و پیامبری عظیم الشان مانند) یحیی بن زکریا (۲۵) به عنوان هدیه و ارمغان به فرد ناپاک و زناکاری از بنی اسرائیل فرستاده می شود. مگر نمی دانی که بنی اسرائیل (با خدای بزرگ آنچنان به مقام مخالفت برآمدند که) در اول صبح هفتاد پیامبر را به قتل می رساندند سپس به خرید و فروش و کارهای روزانه خویش مشغول می شدند که گویا کوچکترین جنایتی مرتکب نگردیده اند و خداوند به آنان مدتی مهلت داد ولی بالاخره به سزای اعمالشان

پاورقی:

۲۴- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲۵- در قرآن مجید مانند گروهی دیگر از پیامبران معروف، از زهد و وارستگی حضرت یحیی مخصوصاً در طی چند آیه از سوره مریم سخن به میان آمده است و او در سال ۲۸ میلادی بر حسب وسوسه (سالومه) دختر ناپاک پادشاه معاصر خویش به طرز فجیعی به قتل رسید.

رسانید و انتقام خدای قادر منتقم آنها را به شدیدترین وجهی فرا گرفت؟
امام (علیه السلام) سپس چنین فرمود: یا ابوعبدالرحمان! از خدا بترس و دست از نصرت و یاری ما برمدار!

بنا به نقل صدوق (ره) چون عبدالله بن عمر از پیشنهاد خود نتیجه ای نگرفت، عرضه داشت: یا اباعبدالله! دوست دارم در این هنگام مفارقت اجازه بدهید آن قسمت از بدن شما را که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مکرر می بوسید من هم ببوسم.

امام (علیه السلام) پیراهن خود را بالا زد و عبدالله زیر سینه آن حضرت را سه بار بوسه زد و درحالیکه گریه می کرد چنین گفت: (أَسْتَوْدِعُكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ...) یا اباعبدالله! تو را به خدا می سپارم و با تو خداحافظی می کنم؛ زیرا تو در این سفر کشته خواهی شد). (۲۶)

کارنامه عبدالله بن عمر

بهتر است با قیافه واقعی و کارنامه عبدالله بن عمر قدری بیشتر آشنا شویم؛ با قیافه کسی که از طرفی به حسین بن علی (علیهما السلام) صلح و سازش با یزید بن معاویه را پیشنهاد می کند و از طرف دیگر از راه تظاهر و ریاکاری سینه حسین (علیه السلام) را می بوسد و برای او اشک می ریزد و از سوی دیگر با اینکه خودش از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که حسین را در راه قرآن خواهند کشت و هرکس دست از یاری وی بردارد دچار ذلت و زبونی خواهد گردید و با اینکه امام (علیه السلام) به صراحت به وی می گوید: (عبدالله! از خدا بترس و دست از یاری من برمدار) او نه تنها به نصرت و یاری امام (علیه

پاورقی:

السلام) نمی شتابد بلکه مستقیم راه مدینه را پیش گرفته از آنجا با یزید اعلان وفاداری می کند و به جای حزب الله، به حزب شیطان می پیوندد.

آری با قیافه واقعی عبدالله بن عمر آشنا شویم تا از این راه با قیافه واقعی سایر عبدالله ها و عبدالله های زمان خود آشنا گردیم که به جای یاری حسین **(علیه السلام)** تظاهر به گریه کرده و آه و ناله سر می دهند و چه بسا مخفیانه با یزیدها و طاغوتها پیمان وفاداری می بندند!

۱- عبدالله بن عمر و مخالفت با امیرالمؤمنان **(علیه السلام)**

پس از کشته شدن عثمان که همه مسلمانان در مدینه با پیشنهاد و اصرار خودشان با امیر مؤمنان **(علیه السلام)** بیعت نمودند، عبدالله بن عمر جزء گروه هفت نفری بود که حاضر نشدند با علی **(علیه السلام)** بیعت کنند و بهانه او در مخالفت با بیعت این بود که هروقت همه مسلمانان بیعت کردند، من نیز بیعت خواهم نمود، ولی من باید آخرین کسی باشم که با علی بیعت می نماید! مالک اشتر عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین! او چون ترسی از شمشیر و تازیانه تو ندارد به چنین بهانه ای متمسک می گردد، اجازه بدهید او را تحت فشار قرار بدهیم.

امیرمؤمنان **(علیه السلام)** فرمود: من کسی را مجبور به بیعت نمی کنم، بگذارید آزادانه هر راهی را که می خواهد انتخاب کند.

ولی یک روز برای آن حضرت خبر آوردند که عبدالله بن عمر برای سرنگون کردن حکومت وی به مکه رفته و مشغول توطئه چینی است. امام ماموری فرستاد تا جلو فعالیت ضدانقلابی و ضد حکومتی او را بگیرد و بالاخره عبدالله بن عمر بدون موفقیت در این راه به مدینه مراجعت نمود و تا آخر، حکومت علی **(علیه السلام)** را به رسمیت نشناخت و حاضر به بیعت با او نگردید، **(۲۷)** ولی پس از شهادت امیرمؤمنان **(علیه السلام)** با معاویه بیعت کرد و حکومت او را به رسمیت شناخت.

و این بود برخورد و رفتار عبدالله بن عمر با شخصیتی مانند علی (علیه السلام) و حکومتی مانند حکومت وی و بیعت او با معاویه و پذیرش حکومت او.

۲- عبدالله بن عمر و بیعت با یزید

هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید از مردم بیعت می گرفت، عبدالله بن عمر به گروه مخالفان پیوست ولی نه معاویه از مخالفت وی بیمناک بود و نه یزید؛ زیرا خود معاویه که با پسرش در باره مخالفان سخن می گفت چون نام عبدالله بن عمر به میان آمد چنین نظریه داد: (فَأَمَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فَهُوَ مَعَكَ قَالَزَمَهُ وَلَا تَدْعُهُ) عبدالله بن عمر اگرچه از بیعت امتناع ورزیده است ولی دلش با تو است قدر او را بدان و از خود مران). (۲۸)

بر اساس پیش بینی معاویه مخالفت عبدالله بن عمر با بیعت یزید نه تنها ضرری متوجه او نمی کرد بلکه به موقع، بزرگترین حمایت و پشتیبانی را از وی به عمل آورد و همان وقت که باید وارد جبهه مخالف یزید شود و از قیام حسین بن علی (علیهما السلام) حمایت کند آن حضرت را به صلح و سازش دعوت می کند تا حکومت یزید هرچه بیشتر تقویت و مستحکم شود و چون در این راه با شکست مواجه می گردد، با امام (علیه السلام) خداحافظی کرده، راهی مدینه می شود و از آنجا طی نامه ای که به یزید بن معاویه می نویسد حکومت و خلافت او را با جان و دل می پذیرد. (۲۹)

و در این بیعت آنچنان قرص و محکم می ایستد که چون مردم مدینه پس از شهادت حسین بن علی (علیهما السلام) بر ضد یزید شوریدند و استاندار وی (عثمان بن محمد) را بیرون راندند، عبدالله، اقوام و عشیره و غلام و فرزند

باورقی:

۲۷- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۹ - ۱۱.

۲۸- امالی صدوق به نقل بحار، ج ۴۴، ص ۳۱۱.

۲۹- فتح الباری، ج ۱۳، ص ۶۰.

خویش را جمع کرد و طی سخنانی که به پشتیبانی از حکومت یزید ایراد کرد چنین گفت: من از رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) شنیدم که می فرمود: (در روز قیامت برای هر فرد پیمان شکن، پرچمی برافراشته خواهد شد که معرف پیمان شکنی او گردد).

عبدالله به سخنانش چنین ادامه داد: و من بالاتر از این غدر و پیمان شکنی نمی دانم که با کسی بیعت کنند و سپس به جنگ او برخیزند و لذا اگر بدانم هریک از شما دست از بیعت یزید برداشته و از مخالفین او حمایت کرده اید رابطه من با او قطع خواهد گردید. (۳۰)

۳- عبدالله بن عمر و حجاج بن یوسف

پس از یزید بن معاویه آنگاه که عبدالملک مروان به خلافت رسید و برای سرکوبی ابن زبیر، حجاج بن یوسف را به مکه گسیل داشت، حجاج وارد مدینه گردید، عبدالله بن عمر شبانه برای بیعت به سوی حجاج شتافت و گفت: امیر! دستت را بده تا برای خلیفه بیعت کنم.

حجاج سؤال کرد: عبدالله! این عجله برای چیست و می توانستی این بیعت را به فردا موکول کنی؟

عبدالله گفت: چون از رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) شنیده ام که فرمود: (هرکس بمیرد درحالیکه امام و پیشوایی نداشته باشد مانند مردمان جاهلیت مرده است) و ترسیدم که شب هنگام مرگم فرا رسد و در اثر نداشتن امام، مشمول گفتار پیامبر شده و از مردگان جاهلیت محسوب شوم.

چون گفتار عبدالله بن عمر به اینجا رسید، حجاج پای خود را از لحاف بیرون آورد و گفت: بیا به جای دست، پایم را ببوس. (۳۱)

پاورقی:

۳۰- صحیح بخاری، ج ۹، کتاب الفتن.

۳۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۴۲.

یعنی تو که امروز برای من حدیث پیامبر را می خوانی در زمان علی بن ابی طالب و حسین بن علی (علیهما السلام) چرا این حدیث را در بوته فراموشی قرار دادی؟

و این است معنای همان جمله ای که خود عبدالله از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرد که: خودداری از نصرت و یاری حسین (علیه السلام) موجب ذلت و زبونی خواهد گردید.

نتیجه:

این است چهره و قیافه واقعی عبدالله بن عمر که تاریخ به ما نشان می دهد تا بدان وسیله عبدالله های دیگر را در هر عصر و زمان بشناسیم و با خط آنها آشنا گردیده و همیشه از آن برحذر باشیم و باز این تاریخ به عبدالله های زمانها و اعصار و به عبدالله های کنونی ما هشدار می دهد که اگر به بهانه های واهی حاضر نیستند آزادانه با علی (علیه السلام) دست بیعت دهند باید بیعت معاویه و یزید را جانانه بپذیرند.

و اگر نخوت و تکبر، جهل و عناد به آنها اجازه نمی دهد به یاری حسین (علیه السلام) بشتابند، باید در انتظار روزی باشند که شبانه با ذلت و حقارت! راهی خانه حجاج ها گردند.

اینها باید بدانند که اگر دست مرموز و نامرئی بنی امیه برای نیل به هدفهای خویش - که تنها در منزوی بودن اهل بیت امکان پذیر می باشد - با تبلیغات و هو و جنجال، عبدالله بن عمر را یکی از (مکثرین) در حدیث و متخصصین در مذهب معرفی می کند (۳۲) و او نیز چهارنعل به استقبال این جریان می شتابد باید به مجازات این عمل ننگینش که وجود وی وسیله بهره برداری معاویه ها و یزیدها قرار گرفته است به پای کثیف ترین و جنایتکارترین افراد بشر بوسه بزند:

« ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ » (۳۳)

دو نکته مهم:

در گفتگوی امام (علیه السلام) و عبدالله بن عمر دو نکته مهم و حساس جلب توجه می کند:

نکته اول در سخن امام (علیه السلام) این است که از جریان کشته شدن حضرت یحیی و به ارمغان رفتن سر بریده او به یک جنایتکار یاد می کند و به طوری که نقل شده است امام در طول سفر خویش از این حادثه تلخ و جنایت بزرگ، مکرر یاد می نمود و مسلم است که طرح این موضوع از ناحیه آن حضرت بدون اراده و توجه نبوده بلکه وجود یک تشابه تام در میان قیام و مبارزه او و مبارزه حضرت یحیی (علیه السلام) که منجر به ارمغان رفتن سر بریده آنان گردید موجب شده است که آن حضرت از آن حادثه تلخ سخن بگوید.

و اما نکته دوم، در گفتار عبدالله بن عمر است که به هنگام وداع و خداحافظی با امام (علیه السلام) در حالیکه اشک می ریخت گفت: یا ابا عبدالله! تو را به خدا می سپارم و تو در این راه کشته خواهی شد.

آیا عبدالله بن عمر از کشته شدن امام در آن سفر بجز اینکه از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیده باشد از راه دیگری مطلع گردیده بود و آیا از مطلبی که بیگانگان درباره حسین بن علی (علیهما السلام) باخبر بودند خود آن حضرت اطلاعی نداشت؟ و این همان مطلبی است که ما در صفحات گذشته مکرر

پاورقی:

۳۲- و از اینجاست که می بینیم مثلاً در مسند احمد بن حنبل که بزرگترین مجموعه حدیثی است از عبدالله بن عمر بیش از ۱۷۰۰ حدیث ولی از امام حسن مجتبی (علیه السلام) و حسین بن علی (علیهما السلام) مجموعاً ۲۲ حدیث، آری ۲۲ حدیث، نقل شده است!!

۳۳- سوره مائده، آیه ۳۳.

اشاره نمودیم که امام (علیه السلام) قطع نظر از موضوع (علم امامت) از راه عادی و از طریق خبری که به واسطه و بی واسطه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به وی رسیده بود نسبت به جزئیات جریان عاشورا از اطلاع و آگاهی کامل برخوردار بود.

نامه ای به بنی هاشم

متن سخن:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَمَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ:
فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي اسْتَشْهَدَ وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ». (۳۴)

ترجمه و توضیح لغات:

(قَبْلَ به کسر قاف و فتح باء:) نزد، طرف؛ می گویند: (اءِثَانِي مِنْ قَبْلِهِ:) از نزد
وی آمد. اسْتَشْهَدَ: به شهادت نایل گشتن؛ (تَخَلَّفَ عَنْهُمْ:) به همراه آنان نرفت.

ترجمه و توضیح:

ابن قولویه در کامل الزیارات نقل می کند که: حسین بن علی (علیهما السلام)
از مکه به سوی برادرش محمد بن حنفیه و سایر افراد از بنی هاشم این نامه را
نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد دیگر
خاندان هاشم که در نزد وی هستند. اما بعد: هریک از شما که در این سفر به من
ملحق شود به شهادت نایل خواهد گردید و هریک از شما که از همراهی با من
باورقی:

۳۴- کامل الزیارات، ص ۷۵.

خودداری ورزد به فتح و پیروزی دست نخواهد یافت والسلام.

گرچه سید بن طاووس (ره) از کلینی (رض) نقل می کند که این نامه از ناحیه حسین بن علی (علیهما السلام) پس از آنکه آن حضرت از مکه حرکت نموده صادر گردیده است، (۳۵) ولی ابن عساکر و ذهبی همان نظریه ابن قولویه را تایید نموده و اضافه می کنند که پس از رسیدن این نامه به مدینه عده ای از فرزندان عبدالمطلب به سوی آن حضرت حرکت نمودند و محمد بن حنفیه نیز در مکه به آنان ملحق گردید. (۳۶)

نتیجه:

به هر حال نتیجه و خلاصه مفهوم این نامه این است که: حسین بن علی (علیهما السلام) از آغاز ورودش به شهر مکه نه تنها شهادت را برای خویش و کسانی که به همراه او بودند و یا در آینده بنا بود به او ملحق گردند، حتمی و محقق الوقوع می دانست «فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي اسْتَشْهَدَ...» و از هر نوع فتح و پیروزی ظاهری برای خویش مایوس بود بلکه جو حاکم را آنچنان مشاهده می نمود که بلافاصله پس از شهادت وی نیز، رسیدن به پیروزی ظاهری و دست یافتن به حکومت برای هیچیک از افراد بنی هاشم و اعضای خاندان آن حضرت و پایین آوردن خاندان اموی از اریکه قدرت و سلطنت و تغییر دادن شرایط را امکان پذیر نمی دانست «وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ»، ولی او می دانست که فتح نهایی و فتح الفتوح تا قیامت در گرو شهادت او و یارانش و مرهون اسارت خاندان و فرزندان اوست.

باورقی:

۳۵- لهوف، ص ۲۵ و همچنین در لهوف در متن نامه، به جای لم یدرک الفتح، لم يبلغ الفتح آمده است.

۳۶- ترجمه حسین بن علی (علیهما السلام) از تاریخ ابن عساکر و تاریخ اسلام ذهبی، ج ۲، ص ۳۴۳.

نامه حسین بن علی (علیه السلام) به مردم بصره

متن سخن:

« أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ خَلْقِهِ وَأَكْرَمَهُ
بِنُبُوتِهِ وَأَخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ ثُمَّ قَبَضَهُ إِلَيْهِ وَقَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَبَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ وَكُنَّا أَهْلَهُ
وَأَوْلِيَاءَهُ وَأَوْصِيَاءَهُ وَوَرَثَتَهُ وَآحَقَّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمُنَا
بِذَلِكَ فَرَضِينَا وَكَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَأَحَبَبْنَا الْعَافِيَةَ وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ
الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى
كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَالْبِدْعَةُ قَدْ أَحْيِيَتْ فَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي
أَهْدِكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ وَالسَّلَامِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ » (۳۷)

ترجمه و توضیح لغات:

(اسْتَأْثَرَ: استاءثر علی الغیر): به خود اختصاص داد. أَحَقُّ: لایقتر و شایسته
تر. تَوَلَّاهُ: سرپرستی او را به عهده گرفت. رَشَاد: راه راست، راه سعادت.

ترجمه و توضیح:

بنا به نقل طبری، امام (علیه السلام) پس از ورود به مکه نامه ای که متن آن
از نظر خوانندگان ارجمند گذشت، به سران قبایل شهر بصره مانند مالک بن
پاورقی:

مسمع بکری، مسعود بن عمرو، منذر بن جارود و... مرقوم داشت که ترجمه آن چنین است:

اما بعد: خداوند محمد (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) را از میان مردم برگزید و با نبوتش بر وی کرامت بخشید و به رسالتش انتخاب فرمود سپس درحالیکه او وظیفه پیامبری را به خوبی انجام داد و بندگان خدا را هدایت و راهنمایی نمود به سوی خویش فرا خواند (و قبض روحش نمود) و ما خاندان، اولیا، اوصیا و وارثان وی و شایسته ترین افراد نسبت به مقام او از میان تمام امت بودیم، ولی گروهی این حق را از ما گرفتند و ما نیز با علم و آگاهی بر تفوق و شایستگی خویش نسبت به این افراد، برای جلوگیری از هر فتنه و اختلاف و تشتت و نفاق در میان مسلمانان و جلوگیری از چیره شدن دشمنان بر آنچه پیش آمده بود، رضا و رغبت نشان داده و آرامش مسلمانان را بر حق خویش مقدم داشتیم و اما اینک پیک خود را به سوی شما می فرستم شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت می کنم؛ زیرا در شرایطی قرار گرفته ایم که دیگر سنت پیامبر (یکسره) از میان رفته و جای آن را بدعت فرا گرفته است، اگر سخن (دعوت) مرا بشنوید به راه سعادت و خوشبختی هدایتتان خواهیم کرد، درود و رحمت و برکت خدا بر شما باد!

امام (علیه السلام) این نامه را به وسیله یکی از دوستانش به نام (سلیمان) به بصره فرستاد و سلیمان در بصره پس از انجام ماموریت خویش و رسانیدن نامه آن حضرت، دستگیر گردید و ابن زیاد یک شب پیش از حرکت به سوی کوفه دستور داد او را به دار آویختند.

مَسْئَلَةُ أَهَمَّ وَ مُهِمَّ

حسین بن علی (علیهما السلام) در این نامه در ضمن دعوت از مردم بصره به همکاری با آن حضرت در مبارزه با اوضاع ضداسلامی و ضدقرآنی به بیان

موقعیت اهل بیت و به انحراف کشیده شدن موضوع خلافت و مسیر اسلام، در رابطه با مبارزه به بیان موازنه و تقدیم داشتن اهم بر مهم پرداخته و فلسفه سکوت خاندان عصمت را در یک برهه خاص و انگیزه قیام خویش را توضیح می دهد که اگر در آن برهه به جای قیام، به سکوت گذرانده شده است، به لحاظ پیدایش جوّ خاصی نه تنها نتیجه ای بر قیام مترتب نمی گردید بلکه دشمنان و منافقان و فرصت طلبان این قیام را به نفع خود تمام می کردند: (فَرَضِينَا وَكَرِهْنَا الْفُرْقَةَ) و بر این اساس بود که ما آن روز دم فرو بستیم و درب خانه به روی خود بستیم و از این رهگذر جلو فتنه ها و آشوبهای خطرناک را گرفتیم و مسلمانان را از طریق راهنمایی و تلاشهای تبلیغی به رشد و ترقی رهنمون گشتیم، ولی اینک مرحله دیگری به وجود آمده و اسلام نه در مسیر انحراف بلکه در خطر نابودی قرار گرفته است: « فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَالْبِدْعَةُ قَدْ أَحْيِيَتْ » قانون پیامبر از میان رفته و بدعتها و خودخواهیها در جای آن نشسته است و شرایط امروز نیز برای مبارزه با فساد آماده است یعنی اگر در این مبارزه، خون گروهی از پاکان امت هم ریخته شود، نه تنها دشمن نمی تواند از آن به نفع خویش بهره برداری کند بلکه در نهایت بهترین ثمرات و ارزشها را به نفع اسلام به بار خواهد آورد.

نامه حسین بن علی (علیه السلام) در پاسخ نامه های مردم کوفه

متن سخن:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«مَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْمَلَأَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، أَمَّا بَعْدُ؛
فَإِنَّ هَانِبًا وَسَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ وَقَدْ
فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِي قَصَصْتُمْ وَذَكَرْتُمْ وَمَقَالَهُ جُلِّكُمْ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ قَاقِبِلَ لَعَلَّ اللَّهَ
يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ.
وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَأَبْنَ عَمِي وَتَفَتَيْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَأَمَرْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ
بِحَالِكُمْ وَأَمْرَكُمْ وَرَأَيْكُمْ فَإِنْ كُتِبَ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَائِكُمْ وَذَوَى الْفَضْلِ
وَالْحِجَى مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمَ عَلَيَّ بِهِ رُسُلُكُمْ وَقَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ أَقْدِمَ عَلَيْكُمْ
وَشَيْكَأً إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَعَمْرِي مَا لِإِمَامٍ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَالْإِخْذُ بِالْقِسْطِ وَالِدَائِنْ
بِالْحَقِّ لِلَّهِ وَالْحَاسِ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ». (۳۸)

ترجمه و توضیح لغات:

ملا: اعیان، بزرگان قوم. حجی: عقل و خرد و شیک: سریع و قریب الوقوع.
عمر (به فتح عین): حیات و زندگی. لَعَمْرِي: به جانم سوگند. دائن: پیرو، ملازم
پاورقی:

۳۸- طبری، ج ۷، ص ۲۳۵. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۷. ارشاد، ص ۲۰۴. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

حق. حابس: از حَبَس به معنای وقف.

ترجمه و توضیح:

چون مردم کوفه از مخالفت حسین بن علی (علیهما السلام) با مسئله بیعت و از آمادگی آن حضرت برای مبارزه با فساد و از ورود آن حضرت به شهر مکه مطلع گردیدند پیکها و نامه های انفرادی و طومارهای فراوانی به آن حضرت فرستادند که مضمون همه آن نامه ها و سفارشات این بود:

اینک که معاویه به هلاکت رسیده و مسلمانان از شرّ وی آسوده شده اند ما خود را نیازمند امام و رهبری می دانیم که ما را از حیرت و سرگردانی برهاند و کشتی شکسته ما را به سوی ساحل نجات هدایت و رهبری نماید و اینک ما مردم کوفه با نعمان بن بشیر فرماندار یزید در این شهر در مقام مخالفت برآمده و هر نوع همکاری را با او قطع نموده ایم و حتی در نماز وی شرکت نمی کنیم و منتظر تشریف فرمایی شما هستیم که آنچه در توان داریم در پیشبرد اهداف شما به کار خواهیم بست و از بذل مال و نثار جان در راه تو کوتاهی نخواهیم نمود.

حسین بن علی (علیهما السلام) در پاسخ این نامه ها که بنا به نقل بعضی از مورخان تعداد آنها به دوازده هزار بالغ می گردید چنین مرقوم داشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ از سوی حسین بن علی به بزرگان و سران اهل ایمان شهر کوفه. اما بعد: آخرین نامه شما به وسیله هانی و سعید به دست من رسید و من به آنچه شما در نامه های خود تذکر و توضیح داده اید پی برده ام و درخواست شما در بیشتر این نامه ها این بود که ما امام و پیشوایی نداریم به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو، ما را به سوی حق هدایت کند.

و اینک، من برادر و پسر عموی خویش (مسلم بن عقیل) و کسی را که در میان خانواده ام مورد اعتماد من است به سوی شما گسیل داشتم و به او دستور

دادم که با افکار شما از نزدیک آشنا شده و نتیجه را به اطلاع من برساند که اگر خواسته اکثریت مردم و نظر افراد آگاه کوفه همان بود که در نامه های شما منعکس گردیده و فرستادگان شما حضوراً بازگو نموده اند، من نیز ان شاءالله سریع به سوی شما حرکت خواهم نمود. به جان خودم سوگند! پیشوای راستین و امام به حق کسی است که به کتاب خدا عمل نموده و راه قسط و عدل را پیشه خود سازد و از حق پیروی کرده وجود خویش را وقف و فدای فرمان خدا کند، والسلام.

بنا به نقل طبری و دینوری امام (علیه السلام) نامه را به وسیله هانی و سعید، دو پیک مردم کوفه به آنها ارسال داشت، (۳۹) ولی به نقل خوارزمی، امام (علیه السلام) نامه را به مسلم بن عقیل داد تا به همراه خود به کوفه ببرد و به وی چنین فرمود: من تو را به سوی مردم کوفه می فرستم و خدا تو را به آنچه موجب رضا و خشنودی اوست موفق بدارد، حرکت کن خدا پشت و پناحت و امیدوارم من و تو، به مقام شهدا نایل گردیم: «وَأَنَا أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَأَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ». (۴۰)

نتیجه:

حسین بن علی (علیهما السلام) در این نامه ضمن پاسخگویی به درخواستهای مردم کوفه و اعلام اعزام نماینده و معرفی او به عنوان برادر و مورد اعتماد آن حضرت شرایط امام و رهبر اصیلی را که باید هر مسلمانی از وی تبعیت و پیروی نماید مؤکداً بیان می کند که باید برنامه عمل او کتاب خدا و هدف او اجرای حق و عدالت و وجودش وقف راه خدا باشد.

باورقی:

۳۹- طبری ج ۷، ص ۲۳۵. اخبار طوال، ص ۲۳۸.

۴۰- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

نامه ای به مسلم بن عقیل

متن سخن:

« أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ خَشِيتُ أَنْ لَا يَكُونَ حَمْلُكَ عَلَى الْكِتَابِ إِلَيَّ فِي الْأَسْتِعْفَاءِ مِنَ
الْوَجْهِ الَّذِي وَجَّهْتُكَ لَهُ إِلَّا الْجُبْنَ قَامِضٍ بِوَجْهِكَ الَّذِي وَجَّهْتُكَ فِيهِ وَالسَّلَامُ ».

(۴۱)

ترجمه و توضیح لغات:

(حَمَلَهُ عَلَى الْأَمْرِ): او را برای آن کار واداشت. (وَجَّهَهُ إِلَى فَلَانٍ): او را به نزد
فلانی فرستاد. وَجْه: جهت، سوی.

ترجمه و توضیح:

می ترسم انگیزه تو در نوشتن این استعفانامه چیزی جز ترس نباشد
ماموریتی را که به تو محول نموده ام انجام بده.

(مسلم بن عقیل) در نیمه ماه مبارک رمضان (۴۲) طبق فرمان حسین بن
علی (علیهما السلام) به قصد کوفه از مکه حرکت نمود و در مسیر خود وارد
مدینه گردید و در ضمن توقف کوتاهی و زیارت قبر پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)
پاورقی:

۴۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۳۷. ارشاد مفید، ص ۲۰۴؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۸۶.

و تجدید عهد با اقوام و عشیره اش به همراه دو نفر راهنما از قبیله قیس به سوی کوفه روان گردید، این مسافران پس از آنکه مقداری از مدینه فاصله گرفتند راه را گم کرده و در بیابانهای وسیع و شنزار حجاز حیران و سرگردان شدند.

پس از تلاش فراوان هنگامی راه را پیدا نمودند که همراهان مسلم در اثر گرمای شدید و تشنگی جان خود را از دست داده و بدرود حیات گفتند، ولی مسلم بن عقیل توانست خود را به محلی به نام (مضیق) که محل سکونت یک قبیله بیابان گرد بود برساند و از مهلکه نجات یابد.

(مسلم بن عقیل) پس از رسیدن به (مضیق) نامه ای به وسیله یکی از افراد آن قبیله به حضور امام نوشت که در این نامه در ضمن بیان حادثه هلاکت همراهان و نجات خویش، از آن حضرت درخواست نمود که در اعزام وی به کوفه تجدید نظر نموده و در صورتی که صلاح دید، به جای او شخص دیگری را به این ماموریت بگمارد؛ زیرا او این پیشامد را به فال بد گرفته و این سفر را سفری مشئوم می داند.

(مسلم) در آخر نامه تذکر داد که من تا دریافت جواب نامه به وسیله همین پیک در این محل منتظر خواهم بود. (۴۳)

امام (علیه السلام) در پاسخ این نامه چنین مرقوم داشت: «... فَقَدْ خَشِيتُ أَنْ...»؛ می ترسم انگیزه تو در نوشتن این نامه و استعفا و اعتذار کردن از ماموریتی که بر تو محول کرده ام، چیزی جز جبن و ترس نباشد ولی این ترس را کنار بگذار و آن ماموریتی را که بر تو محول کرده ام انجام و به سفر خویش ادامه بده، وَالسَّلَام.

از این گفتار نیروبخش امام چنین استفاده می شود که نه تنها خود رهبر و

پاورقی:

شخصیتی مانند حسین بن علی (علیهما السلام) که می خواهد یک تحول و دگرگونی عمیق در جامعه اسلامی به وجود بیاورد نباید کوچکترین ترس و رعب به خود راه دهد، بلکه اطرافیان و کارگزاران او نیز باید دارای چنین شهامتی باشند و الا قیام وی با شکست مواجه گشته و به آن هدف عالی که مورد نظر اوست نایل نخواهد گردید.

آری، ترس امام نه از نیرو و عِدّه و عِدّه دشمن است بلکه ترس او از جبن و حالت ضعفی است که ممکن است احیاناً در نماینده و سفیرش پدید آید!

خطبه حسین بن علی (علیه السلام) در مکه

متن سخن:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى
وُلْدِ آدَمَ مَخْطًى الْقَلَادَةَ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ وَمَا أَوْلَّهَنِي إِلَى أَسْلَافِي اِشْتِيَاقِ يَعْقُوبَ إِلَى
يُوسُفَ وَخَيْرَ لِي مَصْرَعاً أَنَا لِأَقِيهِ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عُسْلَانِ الْقَلَوَاتِ بَيْنَ
النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَا فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشاً جَوْفاً وَآجِرَبَةً سُغْباً لَامَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ
بِالْقَلَمِ رِضَا اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصَبٌ عَلَى بَلَائِهِ وَيُوفِّقُنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ لَنْ تُشَدَّ
عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لِحِمَّتِهِ بَلْ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّبُهُمْ عَيْنُهُ
وَيَنْجِزُهُمْ وَعْدُهُ أَلَا وَمَنْ كَانَ فِينَا بَازِلاً مُهْجَتَهُ مُوْطِئاً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ قَلْبٌ رَحِلٌ
مَعَنَا فَأَنَّى رَاحِلٌ مُصْبِحاً أَنْشَاءَ اللَّهُ». (۴۴)

ترجمه و توضیح لغات:

خُطَّ: نوشته شده است، ترسیم گردیده است، شیار به وجود آمده است. مَخْطًى: محلی که در آن اثر و شیار به وجود آید. قِلَادَةُ: گردن بند. فِتَاةٌ: دختر، کنیز.
(مَا أَوْلَّهَنِي) (فعل تعجب است از وَّله): شدت خوشحالی، اشتیاق. اسلاف (جمع سلف): نیاکان و گذشتگان خیرلی مصرعا: اغلب کلمه (خیر) را به صورت مجهول می خوانند ولی صحیح این است که معلوم خوانده شود یعنی خداوند
پاورقی:

برای من قتلگاهی معین نموده است. اوصال: اعضای بدن. عسلان (به ضم عین و سکون سین) جمع عاسل: به هر چیز متحرک و مضطرب مانند نیزه و گرگ گفته می شود که در اینجا معنای دوم منظور است. فلوات (جمع فلات): بیابان پهناور. اکراش (جمع کرش): شکمبه. نواویس (جمع ناوس): در لغت به قبور مسیحیان گفته می شود و در اینجا منظور روستای خرابی است که قبلاً مسیحی نشین و در نزدیکی کربلا واقع بوده. جوف (به ضم جیم) جمع اجوف، مانند سود جمع اسود): هر چیز وسیع. اجر به (جمع جراب): به معنای انبان که در اینجا کنایه است از شکم. سَغْباً (به ضم اول جمع اسغب از سغب): گرسنگی. کَن تَشْدً (از شد): منفرد و متفرق شدن. لحمه (به ضم لام): نزدیکترین و صمیمی ترین قوم و خویش. حظیره القدس: بهشت برین. مهجه: خون. موطن (از توطین): آماده ساختن.

ترجمه و توضیح:

با نزدیک شدن موسم حج که مسلمانان و حجاج، گروه گروه وارد مکه می گردیدند در اوایل ماه ذیحجه امام مطلع گردید که به دستور یزید بن معاویه، عمرو بن سعد بن عاص به ظاهر به عنوان امیر حاج ولی در واقع به منظور انجام ماموریت خطرناکی وارد مکه گردیده است و از سوی یزید ماموریت دارد در هر کجا و در هر نقطه ای از مکه که امکان داشته باشد، امام را ترور کند، لذا آن حضرت تصمیم گرفت به خاطر مصون ماندن احترام مکه، بدون شرکت در مراسم حج و با تبدیل اعمال حج به عمره مفرده در روز سه شنبه هشتم ذیحجه از مکه به سوی عراق حرکت کند.

امام قبل از حرکت این خطابه را در میان افراد خاندان بنی هاشم و گروهی از شیعیان خویش که در مدت اقامت آن حضرت در مکه بدو پیوسته بودند، ایراد فرمود: «سپاس برای خداست، آنچه خدا بخواهد همان خواهد بود و هیچ نیرویی

حکمفرما نیست مگر به اراده خداوند و درود خداوند بر فرستاده خویش.
مرگ بر انسانها لازم افتاده همانند اثر گردن بند که لازمه گردن دختران
است و من به دیدار نیاکانم آنچنان اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار
یوسف و برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد و
گویا با چشم خود می بینم که درندگان بیابانها (لشکریان کوفه) در سرزمینی در
میان نوایس و کربلا اعضای مرا قطعه قطعه و شکمهای گرسنه خود را سیر و
انبانهای خالی خود را پر می کنند. از پیشامدی که با قلم قضا نوشته شده است،
چاره و مفری نیست، بر آنچه خدا راضی است ما نیز راضی و خشنودیم. در مقابل
بلا و امتحان او صبر و استقامت می ورزیم و اجر صبر کنندگان را بر ما عنایت
خواهد نمود. در میان پیامبر و پاره های تن وی (فرزندانش) هیچگاه جدایی
نخواهد افتاد و در بهشت برین در کنار او خواهند بود؛ زیرا آنان وسیله
خوشحالی و روشنی چشم پیامبر بوده و وعده او نیز (استقرار حکومت الله) به
وسیله آنان تحقق خواهد پذیرفت.

آگاه باشید که هریک از شما که حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و
جانش را در راه شهادت و لقای پروردگار نثار کند آماده حرکت با ما باشد که من
فردا صبح حرکت خواهم کرد ان شاء الله [تعالی]».

نتیجه:

حسین بن علی (علیهما السلام) در این خطابه و سخنرانی و به هنگام حرکت
از مکه با صراحت کامل نه تنها از شهادت بلکه از جزئیات شهادت خویش سخن
گفته و یارانش را با صراحت کامل در جریان امر قرار می دهد تا اگر آنان نیز
آماده چنین برنامه ای هستند و حاضرند در راه قرآن از خون خود بگذرند و در
نیل به لقای حق جان فدا کنند آماده حرکت باشند.

با علم و آگاهی تن دادن به کشته شدن چرا؟!

اینک این سؤال که از گذشته های دور مطرح بوده است خودنمایی می کند که با علم و آگاهی به سوی شهادت رفتن و تن دادن به کشته شدن چه مفهومی دارد؟ مگر حفظ خون و حراست از جان، آن هم خون پاک معصوم و جان عزیز امام واجب نیست؟

پاسخ این سؤال به طور اجمال این است که: جهاد یکی از مهمترین دستورات اسلام است و شهادت یکی از افتخارات هر مسلمان و در قرآن مجید ده ها آیه (۴۵) در رابطه با جهاد و شهادت آمده است و در هیچیک از این آیات این مسئله مشروط و مقید به علم به پیروزی نگردیده است بلکه نبرد و جانبازی در مقابل دشمنان اسلام و شهادت در راه به پیروزی رساندن حق، یکی از علائم مؤمنان ذکر شده است، آنجا که می فرماید: (خداوند در مقابل بهشت جان و مال مؤمنان را خریداری نموده است آنهایی که در راه خدا نبرد می کنند و در این راه می کشند و خود کشته می شوند این وعده حق است در تورات و انجیل و قرآن و چه کسی است که در پیمان خود باوفا تر از خدا باشد پس مژده باد بر شما که چنین معامله ای را با خدا انجام دادید و این سعادت است بس بزرگ). (۴۶)

و در آیه بعد این مؤمنهای جانباز و فداکار را با نُه صفت عالی و ارزنده ستوده و با این بیان از آنان تقدیر نموده است: (التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ... الْحَافِظُونَ لِحدودِ اللَّهِ). (۴۷)

که آنها حافظ حدود و مقررات خدا هستند؛ یعنی این حفظ حدود و مقررات

پاورقی:

۴۵- در یک نگاه سطحی آیات مربوط به مسئله جهاد و شهادت به یکصد آیه بالغ می گردد.
۴۶- «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقٌّ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». (سوره توبه، آیه ۱۱۱)
۴۷- سوره توبه، آیه ۱۱۲.

است که آنها را به این مرحله از فداکاری و از خودگذشتگی واداشته است. به طوری که ملاحظه می کنیم در این آیه شریفه مانند آیات دیگر مسئله جهاد مقید و مشروط به پیروزی نیست (فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ) گاهی کشتن است و گاهی کشته شدن.

سیره و تاریخ زندگی رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) نیز شاهد و مؤید این مطلب است که در جنگ‌هایی صددرصد نابرابر و با دشمنی بس قویتر به نبرد می پرداخت و گاهی عزیزترین افراد خاندان خویش را از دست می داد و اگر در جنگ با دشمن اسلام و جهاد در راه خدا پیروزی قطعی و تسلط بر دشمن مسلم باشد اصلاً شهادت و جهاد فی سبیل اللّٰه مفهوم واقعی خود را از دست می دهد. و این وظیفه مهم و جهاد فی سبیل اللّٰه اگر به همه افراد مسلمانان به صورت یک وظیفه متوجه است برای امام که مقام پاسداری قرآن را به عهده دارد و (علت مبقیه) یعنی نیروی نگهدارنده اسلام است به عنوان وظیفه ای بالاتر از آنچه تصور می کنیم متوجه است.

و اگر امام چنین وظیفه ای را انجام ندهد و این سعادت و فوز عظیم را از دست دهد پس چه کسی باید انجام دهد؟

و اگر امام با دادن جان و عزیزان خویش حافظ حدود و مقررات الهی نباشد پس چه کسی باید حافظ این حدود و مقررات باشد؟

آری حسین بن علی (علیهما السلام) اوضاع و شرایط را برای انجام دادن چنین معامله پرسودی مناسب می دانست او می دید سودی که از این معامله خواهد برد، نجات اسلام و مسلمانان و نجات قرآن و سنت از سیطره یزیدیان و تحول و دگرگونی در تاریخ اسلام است و چه سودی بالاتر از این، لذا او تصمیم خود را گرفته بود که...

و ما در صفحات آینده در این زمینه به مناسبت سخنان امام باز هم بحث‌هایی خواهیم داشت.

در پاسخ ابن عباس

متن سخن:

« يَا ابْنَ الْعَمِّ إِنِّي وَاللَّهِ لَأَعْلَمُ أَنَّكَ نَاصِحٌ مُشْفِقٌ وَقَدْ أَزْمَعْتُ عَلَى الْمَسِيرِ...
وَاللَّهِ لَا يَدْعُونِي حَتَّى يَسْتَخْرِجُوا هَذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِي فَإِذَا فَعَلُوا سَلَّطَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ فِرَامِ الْمَرَأَةِ » (۴۸)

ترجمه و توضیح لغات:

(مُشْفِقٌ: مهربان. أَزْمَعْتُ (زَمَعَ وَ زَمَعَ) مصمم گردید. لَا يَدْعُونِي (از ودَع) ترک نمود
عَلَقَةً: تکه خون. فِرَام: کهنه ای که زنان به هنگام عادت از آن استفاده می کنند.)

ترجمه و توضیح:

پیشنهادهایی به امام در جهت مخالفت حرکت امام (علیه السلام)
آنگاه که حسین بن علی (علیهما السلام) حرکت خویش را به سوی عراق
اعلان نمود، عده ای با این حرکت اظهار مخالفت کرده، به آن حضرت پیشنهاد
نمودند که از تعقیب این راه خودداری ورزد. دلیل همه این خیرخواهان و
دوراندیشان در این پیشنهاد، روح پیمان شکنی و بیوفایی حاکم بر مردم کوفه
پاورقی:

بود و همه به یک صدا معتقد بودند که کوفیان خوش استقبال و بد بدرقه هستند و همه این افراد چنین پیش بینی می نمودند که این سفر به کشته شدن امام و به اسارت خاندان وی منجر خواهد گردید.

ولی واقعیت این است که گرچه پیش بینی آنان صحیح بود ولی آنها تنها یک بُعد قضیه را می دیدند و مسئله را فقط از یک جهت بررسی می نمودند و باید حتی المقدور از کشته شدن امام که به عقیده آنها و به عقیده هر مسلمانی مساوی با شکست اسلام و مسلمانان بود جلوگیری به عمل بیاید.

و اما مورد نظر امام بُعد دیگر این قضیه بود و آن بُعد، مضمون ده ها آیه قرآنی است که در آنها خطاب به مسلمانان اکیداً فرمان جنگ و قتال صادر گردیده است.

آری امام (علیه السلام) این آیه را می خواند که: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ» (۴۹) و نیز این آیه را، «فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ» (۵۰)

آنگاه اوضاع را در نظر می داشت و شرایط را بررسی می کرد و چنین نتیجه می گرفت: که حالا باید با اولیا و یاران شیطان جنگید و امروز در روی زمین چه کسی می تواند برای شیطان یار و یاور و جانشینی بهتر از یزید باشد و حکم قتال و جنگ با وی بیش از هر مسلمان دیگر به من که امام امت و پاسدار اسلام هستم متوجه است و لذا در خطابه اش نیز با صراحت کامل به یارانش گفت: هریک از شما که حاضر است در راه ما یعنی در راه اعتلای کلمه حق از خون خویش بگذرد و مهیای شهادت و لقای خداست آماده حرکت باشد و گروهی از آنان که تا این مرحله آمادگی داشتند و دنیا در نظرشان حقیر بود و زندگی را به باورقی:

۴۹- جنگ در راه اسلام برای شما مسلمانان به صورت یک حکم قطعی و مسلم، واجب شده است گرچه برای شما خوش آیند نیست (سوره بقره، آیه ۲۱۶)
۵۰- با دوستان شیطان بجنگید (سوره نساء، آیه ۷۶)

هیچ می انگاشتند به ندای او لبیک گفته و به قافله وی پیوستند.

ولی مانند هر حرکت بنیادی و اساسی بعضی دیگر از مسلمانان و حتی چند تن از مسلمانان سرشناس نه تنها خود را به کنار کشیدند و به ندای امام جواب مثبت ندادند و از این فیض بزرگ و از نیل به این سعادت بی نظیر ابدی محروم گردیدند بلکه چون از حقیقت ماموریت امام (علیه السلام) و واقعیت حرکت او بی اطلاع بودند، اصلاً با چنین حرکتی مخالفت می ورزیدند. در شهر مکه و در طول راه تا کربلا از روی خیرخواهی و صلاح اندیشی و گاهی حتی با توسل به زور تلاش نمودند که مانع این حرکت عظیم گردند.

در میان این افراد از اقوام و عشیره امام گرفته تا افراد معمولی و حتی مخالفان آن حضرت نیز به چشم می خورد که مخالفت دوستان و علاقه مندان در اثر دلسوزی و علاقه به اسلام و حفظ جان امام و مخالفت دشمنان برای خدمت به یزید و جلوگیری از به وقوع پیوستن هر حرکتی بر ضد او بود. در صورت پذیرش پیشنهادهای افراد خیرخواه از سوی امام خواست گروه مخالف نیز تامین می گردید و در نتیجه پیشنهاد خیرخواهان بالمآل به سود مخالفین و موافق هدف آنان بود.

به هر صورت این پیشنهادهای از مدینه شروع گردیده و در مکه آنگاه که تصمیم امام برای همه معلوم شد و در طول راه تا کربلا و در برخوردهای امام (علیه السلام) با افراد گوناگون فراوان بوده است و چند نمونه از این پیشنهادهای و پاسخ امام که در مدینه به عمل آمده است در صفحات گذشته نقل گردید و در این بخش نیز برای اینکه از موضوع کتاب خارج نگردیم، تنها آن قسمت از این پیشنهادهای را نقل خواهیم کرد که در پاسخ آنها از سوی امام (علیه السلام) سخنی صریح در کتب تاریخ نقل شده باشد.

اینک این سخنان در مقابل چند پیشنهاد:

پیشنهاد عبدالله بن عباس به امام (علیه السلام)

یکی از افرادی که پس از اعلان حرکت از سوی حسین بن علی (علیهما السلام) به خدمت آن حضرت رسید و پیشنهاد خودداری از این سفر را بر وی نمود عبدالله بن عباس بود او گفتارش را با این جمله آغاز کرد:

(يَا بْنَ عَمٍّ اَتَصْبِرُ وَمَا أَصْبِرُ...!) پسر عمو! من در مفارقت تو هرچه تظاهر به صبر می کنم ولی نمی توانم واقعاً صبر و تحمل نمایم؛ زیرا ترس آن را دارم که تو در این سفری که در پیش گرفته ای کشته شوی و فرزندان به اسارت دشمن درآیند چون مردم عراق مردمانی پیمان شکن هستند و نباید به آنان اطمینان نمود).

ابن عباس سپس چنین گفت: چون تو سید و سرور حجاز و مورد احترام مردم مکه و مدینه هستی به عقیده من بهتر است در همین مکه اقامت گزینی و اگر مردم عراق همان گونه که اظهار می دارند واقعاً خواستار تو هستند و مخالف حکومت یزید، بهتر است اول استاندار یزید و دشمن خویش را از شهر خود برانند سپس تو به سوی آنان حرکت کنی.

ابن عباس ادامه داد: و اگر در خارج شدن از مکه اصرار داری بهتر است به سوی یمن حرکت کنی؛ زیرا گذشته از اینکه در آن منطقه پدرت شیعیان زیادی دارد، نقطه ای است وسیع و دارای دژهای محکم و کوه های مرتفع و دوردست و می توانی دور از قدرت حکومت به فعالیت خود ادامه دهی و به وسیله نامه ها و پیکها مردم را به سوی خویش دعوت کنی و امیدوارم از این رهگذر، بدون ناراحتی به هدف خویش نایل گردی.

پاسخ امام به عبدالله بن عباس

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «يَا ابْنَ الْعَمِّ اِنِّي وَاللَّهِ لَا عَلَمَ اَنَّا نَصِيحٌ مُّشْفِقٌ وَقَدْ اَزْمَعْتُ عَلَى الْمَسِيرِ...»؛ پسر عمو! به خدا سوگند می دانم که

این پیشنهاد تو از راه خیرخواهی و شفقت و مهربانی است ولی من تصمیم گرفته ام که به سوی عراق حرکت کنم.

ابن عباس با شنیدن این پاسخ دریافت که امام تصمیم قطعی گرفته و درباره خود آن حضرت هر پیشنهادی بی اثر است و لذا در این باره مسئله را تعقیب ننمود و چنین گفت: حالا که تصمیم به این سفر گرفته ای زنان و اطفال را به همراه خود نبر؛ زیرا می ترسم تو را در برابر چشم آنان به قتل برسانند.

امام در پاسخ این پیشنهاد ابن عباس هم، چنین فرمود: «وَاللَّهِ لَا يَدْعُونِي حَتَّى يَسْتَخْرِجُوا هَذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِي فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذْلَ مَنْ فِرَامِ الْمَرْأَةِ»؛ (به خدا سوگند! اینها دست از من برنمی دارند (۵۱) مگر اینکه خون مرا بریزند و چون به این جنایت بزرگ دست یازیدند خداوند کسی را بر آنان مسلط می کند که آنها را آنچنان به ذلت و زبونی بکشاند که پست تر و ذلیل تر از کهنه پاره زنان گردند). (۵۲)

نتیجه:

(قاطعیت در رهبری): از این گفتار، ایمان حضرت حسین (علیه السلام) نسبت به هدفش و قاطعیت وی در رهبری و حرکت به سوی هدف روشن می گردد، با اینکه به درایت و خیرخواهی عموزاده اش ابن عباس معتقد می باشد و او تمام محذورات و مشکلات را به درستی گوشزد می کند در پاسخ وی می گوید من با همه این مشکلات، این راه را در پیش خواهم گرفت و آنگاه که ابن عباس

پاورقی:

-
- ۵۱- کلمه (لا يدعونى) در سخن امام مشتق از (ودع) به معنا ترک است نه از دعى و دعوت.
- ۵۲- ابن کثیر در کامل پس از نقل این سخن امام (علیه السلام) (فرام) را چنین معنا می کند: (فِرَامُ الْمَرْئَةِ، خِرْقَةٌ تَجْعَلُهَا الْمَرْءُ فِي قُبْلِهَا إِذَا حَاضَتْ؛ کهنه پاره ای است که زنان به هنگام عادت از آن استفاده می کنند).

وی را از بردن زنان و اطفال برحذر می دارد باز هم از همان موضع قاطع و شکست ناپذیر سخن می گوید و این است مفهوم امامت و پیشوایی که در مقابل وظیفه ای که در پیش دارد همه محاسبات را درهم می ریزد.

این بود یکی از پیشنهادهای مخالف نظر امام (علیه السلام) که توسط عبدالله بن عباس در حضور خود آن حضرت مطرح گردیده است و در این مسیر پیشنهادهای مخالف دیگری نیز به وسیله افراد دیگر مطرح شده است که در فصول آینده ملاحظه خواهید فرمود.

در پاسخ عبدالله بن زبیر

متن سخن:

«إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي أَنَّ بِمَكَّةَ كَبِشًا بِهِ تُسْتَحَلُّ حُرْمَتُهَا فَمَا أَحَبُّ أَنْ أَكُونَ ذَلِكَ الْكَبِشَ وَلَئِنْ أَقْتُلُ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتَلَ فِيهَا وَلَئِنْ أَقْتُلُ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرَيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتَلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ وَأَيُّمُ اللَّهِ لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرٍ هَامَّةٍ مِنْ هَذِهِ الْهُوَامِ يَسْتَخْرِجُونِي حَتَّى يَقْضُوا بِي حَاجَتَهُمْ وَاللَّهِ لَيَعْتَدَنَّ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَتْ الْيَهُودُ فِي السَّبْتِ.

... يَا ابْنَ الزُّبَيْرِ لَئِنْ أَدْفَنُ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَدْفَنَ بِفَنَاءِ الْكَعْبَةِ.
... إِنَّ هَذَا يَقُولُ لِي كُنْ حَمَامًا مِنْ حَمَامِ الْحَرَمِ وَلَئِنْ أَقْتَلَ وَبَيْنِي وَبَيْنَ الْحَرَمِ بَاعَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتَلَ وَبَيْنِي وَبَيْنَهُ شِيرٌ وَلَئِنْ أَقْتَلَ بِالطَّفِّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتَلَ بِالْحَرَمِ.

... إِنَّ هَذَا لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ أَخْرَجَ مِنَ الْحِجَازِ وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ النَّاسَ لَا يَعْدِلُونَهُ بِي قَوْلَ أَنِّي خَرَجْتُ حَتَّى يَخْلُو لَهُ». (٥٣)

ترجمه و توضیح لغات:

کَبِش: قوچ. شِير: وجب. جُحْر: لانه حیوان در داخل خاک. هَوَام (جمع هامه):

باورقی:

۵۳- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴. طبری، ج ۵، ص ۳۸۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۸. کامل الزیارات، ص ۷۲.

جنبنده. اِعتِدَاء: تجاوز به حق. شاطِیْءُ الْفُرَات: کنار فرات. فناء: آستانه. حَمَام (به فتح میم): کبوتر. باع: فاصله دو دست را که باز باشد - از ابتدای انگشتان یک دست تا انتهای انگشتان دست دیگر - یک باع گویند. طف: یکی از نامهای کربلاست.

ترجمه و توضیح:

یکی دیگر از کسانی که انصراف از سفر عراق را به حسین بن علی (علیهما السلام) پیشنهاد نمود عبدالله بن زبیر بود او که خود یکی از افراد مخالف حکومت یزید و به اصطلاح از افراد مبارز بود و در همین رابطه از مدینه فرار نموده و به مکه پناهنده شده بود پس از ورود امام (علیه السلام) به مکه هر روز و گاهی یک روز در میان و مانند سایر مسلمانان به منزل آن حضرت رفت و آمد داشت و در مجلس آن حضرت شرکت می نمود و چون از تصمیم امام نسبت به سفر عراق مطلع گردید به خدمت آن حضرت آمده به صورت ظاهر انصراف از این سفر را به وی پیشنهاد نمود.

و بنا به نقل بلاذری و طبری سخن ابن زبیر دو پهلوی بود؛ زیرا او چنین گفت: یابن رسول الله! اگر من هم در عراق شیعیانی مانند شیعیان شما داشتم آنجا را به هر نقطه دیگر ترجیح می دادم.

ابن زبیر برای اینکه متهم نباشد، گفتارش را این چنین ادامه داد: ولی در عین حال اگر در مکه اقامت کنید و بخواهید امامت و پیشوایی مسلمانان را در این شهر ادامه بدهید ما نیز با تو بیعت می کنیم و تا جایی که امکان دارد از پشتیبانی و همفکری با تو خودداری نخواهیم نمود.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي أَنَّ بِمَكَّةَ كَبْشًا...» پدرم به من خبر داد که به سبب وجود قوچی در مکه احترام آن شهر درهم شکسته خواهد شد و نمی خواهم آن کبش و قوچ من باشم (و موجب آن گردم

که کوچکترین اهانتی به خانه خدا متوجه شود) و به خدا سوگند! اگر یک وجب دورتر از مکه کشته شوم بهتر است از اینکه در داخل آن به قتل برسم و اگر دو وجب دورتر از مکه کشته شوم بهتر است از اینکه در یک وجبی آن به قتل برسم.

امام (علیه السلام) سخنانش را چنین ادامه داد: «وَأَيَّمَاللَّهِ لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرٍ هَامَّةٍ...»؛ و به خدا سوگند! اگر در لانه مرغی باشم مرا درخواهند آورد تا با کشتن من به هدف خویش برسند و به خدا سوگند! همان گونه که قوم یهود احترام روز شنبه (سمبل وحدت و روز تقرب به خدای خویش) را درهم شکستند اینها نیز احترام مرا درهم خواهند شکست.

سپس فرمود: پسر زبیر! اگر من در کنار فرات دفن بشوم، برای من محبوبتر است از اینکه در آستانه کعبه دفن شوم.

و بنا به نقل ابن قولویه، پس از آنکه ابن زبیر از مجلس امام خارج گردید، آن حضرت چنین فرمود: «إِنَّ هَذَا يَقُولُ لِي كُنْ حَمَامًا...»؛ او به من می گوید کبوتر حرم باش! و به خدا سوگند! اگر من یک ذرع دورتر از حرم کشته شوم برای من محبوبتر از این است که یک وجب دورتر از حرم کشته شوم و اگر در طف (سرزمین کربلا) کشته شوم برای من محبوبتر از این است که در حرم به قتل برسم.

و بنا به نقل طبری و ابن اثیر، امام (علیه السلام) پس از خارج شدن ابن زبیر، به اطرافیانش فرمود: «إِنَّ هَذَا لَيْسَ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا...»؛ او (گرچه به ظاهر به بودن من در مکه علاقه نشان می دهد ولی در واقع) بیش از هرچیز به بیرون رفتن من از مکه علاقه مند است؛ زیرا می داند با وجود من کسی به او توجهی نخواهد کرد.

نتیجه:

امام (علیه السلام) در این گفتار راجع به گذشته ابن زبیر و موضع او در مقابل حکومت علی (علیه السلام) و راجع به جنگ بصره، جنگی که مستقیماً برای از بین بردن شخصیتی مانند امیرمؤمنان (علیه السلام) به وجود آمده که ابن زبیر از مهره ها و ارکان و گردانندگان اصلی این جنگ بود، سخنی به میان نیاورد ولی در ضمن چند جمله، آینده خویش و آینده ابن زبیر را برای وی ترسیم نمود. اما راجع به موضع خودش فرمود: (اگر من در مکه باشم و یا در هر نقطه دیگر ولو در لانه مرغی، دستگاه حکومت از من دست بردار نخواهد بود و اختلاف من با حکومت آشتی پذیر نیست؛ زیرا خواسته آنها از من چیزی است که من به هیچ وجه زیر بار چنین خواسته ای نخواهم رفت و من از آنان چیزی می خواهم که آنها حاضر به قبول آن نیستند).

و امام در این گفتارش سخن از (شاطِیْءِ الْفُرَاتِ) و (طَفّ) به میان آورده است که در خور اهمیت و توجه فراوان است.

و اما به ابن زبیر هم هشدار داد که پدرم فرموده است: (به سبب کبشی احترام بیت الهی و حریم حرم شکسته خواهد شد و برای اینکه این کبش من نباشم و به سبب ریختن خون من، کوچکترین اهانتی متوجه کعبه و حرم نگردد من از این شهر بیرون می روم و برای حفظ احترام حرم و کعبه اگر یک وجب دورتر از این خانه کشته شوم باز هم بهتر است از اینکه در داخل آن به قتل برسم و تو نیز نباید در آینده راضی باشی برای حفظ موجودیت خویش به صورت کبوتر درآیی و خانه خدا را سپر خویش قرار دهی و موجب هتک احترام این خانه گردی).

تحقق پیش بینی امام (علیه السلام)

ولی ابن زبیر از این گفتار و هشدار امام (علیه السلام) متنبه نگردید و موجب

شد که در آینده نه چندان دور - به فاصله سیزده سال - خانه خدا در دو مرحله سنگ باران گردد و در آن، آتش سوزی و خرابی به وجود آید و بدین گونه پیش بینی امیرمؤمنان (علیه السلام) و حسین بن علی (علیهما السلام) صورت تحقق پذیرفت.

مرحله اول:

سه سال پس از شهادت حسین بن علی (علیهما السلام) روز سوم ربیع الاول سال ۶۴ بود؛ زیرا ابن زبیر که حاضر نبود با یزید بیعت کند لشکریان او پس از جنگ (حره) و کشت و کشتار و غارت مردم مدینه برای سرکوبی ابن زبیر به مکه حرکت کرده و این شهر را به محاصره خویش در آوردند و چون ابن زبیر برای حفظ جانش به کعبه پناهنده شده بود حلقه محاصره را تنگ تر کرده و از بالای کوه ابوقییس داخل مسجدالحرام و خود کعبه را با منجنیق ها سنگباران نمودند و پارچه های مشتعل را به کعبه پرتاب کردند که در اثر این سنگباران قسمتی از خانه کعبه خراب و پرده و سقف کعبه و شاخهای کوچکی که به جای ذبح حضرت اسماعیل از بهشت آمده بود آتش گرفته و از بین رفت و در گرماگرم این حمله خبر مرگ یزید به مکه رسید و لشکریانش متفرق گردیدند و ابن زبیر خانه کعبه را ترمیم و تجدید بنا نمود.

مرحله دوم:

پس از مرگ یزید، ابن زبیر مردم را به بیعت خویش دعوت نموده و تدریجاً گروهی با وی بیعت کردند تا در سال ۷۳ در دوران خلافت عبدالملک حجاج بن یوسف مامور سرکوبی ابن زبیر گردید و با چند هزار نفر شهر مکه را به محاصره خویش درآورد. در این محاصره نیز که چند ماه به طول انجامید ابن زبیر به کعبه پناهنده گردید و بالاخره به دستور حجاج از پنج نقطه شهر به وسیله منجنیق

داخل مسجدالحرام سنگباران شد و خرابیهایی در کعبه به وجود آمد و بنا به نقل بعضی از مورخین به طور کلی ویران گردید و ابن زبیر در این جنگ کشته شد و حجاج بن یوسف کعبه را مجدداً بنا نمود. (۵۴)

سپردن اسلام و سپردن برای اسلام و اما یک نکته مهم و قابل توجهی که از سخن امام با ابن زبیر و از مقایسه روش آن حضرت و عملکرد ابن زبیر به دست می آید مشخص شدن قیامها و مبارزات در طول تاریخ و فرق و امتیاز آنها با همدیگر است که ممکن است دو شخصیت همزمان و در یک اجتماع و در یک محیط مدعی مبارزه با ظلم و فساد باشند و ادعای هردو به صورت ظاهر مشابه و در قیافه طرفداری از اسلام و احکام و هر دو مبارزه را از مدینه شروع و در همین رابطه به مکه حرکت کنند (۵۵) ولی گذشت زمان و تحول و دگرگونی اوضاع نشان می دهد که یکی در راه نیل به ریاست و برای حفظ مقام شخصی کعبه را سپرد و بلاگردان خویش قرار می دهد و دیگری خود و اهل و عیالش را سپرد و بلاگردان کعبه؛ یکی اسلام را فدای شخصیت خویش می کند و دیگری خود را فدای اسلام و بالاخره یکی به سوی خود می خواند و دیگری به سوی خدا و این خود نکته ای است ظریف و دقیق و در عین حال یک فرق اساسی است که در هر زمان موجب اشتباه افراد ساده اندیش و کوتاه بین گردیده و نتوانسته اند تشخیص بدهند. مخالفتی که احياناً ابن زبیرها با یزیدها داشته اند براساس چه هدفی بوده و مخالفتی که حسین ها با یزیدها داشته اند چه هدفی را تعقیب می کرده است که به صورت ظاهر هر دو، مخالفت با یزید و یزیدیان بوده و مبارزه در راه اسلام!

پاورقی:

۵۴- تلخیص از کامل ابن اثیر، البدایه والنهایه و تاریخ الخلفاء.

۵۵- و یا هردو با هم زندانی شوند.

و اگر ابن زبیرها در ادعای خویش صادق بودند و برای اسلام مبارزه می کردند نه برای حفظ ریاست و موقعیت شخصی، بایستی پیشاپیش حسین ها به مصاف دشمن بشتابند نه به قول حسین بن علی (علیهما السلام) خود کبوتر حرم گشته و به دور بودن حسین از محیط حجاز بیش از هر چیز دیگر شایق و علاقه مند باشند که می دانند با وجود حسین ها در محیط حجاز و در صحنه سیاست کسی، آری کسی، به آنان توجه نخواهد نمود.

پس هدف ابن زبیرها از این مبارزه نیل به ریاست و جلب توجه مردم و استثمار و استحمار آنهاست.

عملکرد ابن زبیر

عملکرد ابن زبیرها در دوران زندگی آنان نیز می تواند ماهیت مخالفت و حقیقت مبارزه آنان را با یزیدیان (اگر بتوان نام مبارزه گذاشت) روشن سازد که اگر در یک برهه از زمان در رابطه با مخالفت با یزید از مدینه فرار نموده و به مکه پناهنده گردیده است، یک روز دیگر به هنگامی که علی می خواهد مسلمانان را از سلطه یاران عثمان و ذلت‌های گذشته نجات بخشد و اسلام را از انحرافات برهاند هنگامی که علی (علیه السلام) دست چپاولگران و غارتگران را از بیت المال قطع می کند همین ابن زبیر کُهِف منافقین و ملجاء ناکثین و پناهگاه مارقین گردیده با تشکیل حزبی و با فراهم ساختن مقدمات توطئه ای در همین شهر مکه و پیاده کردن آن در شهر دور افتاده ای به نام شهر (بصره) عصبان و طغیان و با استفاده از گروه های مخالف و استانداران معزول (۵۶) و مسلمانان

باورقی:

۵۶- مثلاً بنا به نقل طبری یعلی بن امیه استاندار عثمان در یمن که در حکومت علی معزول شده بود، با ثروت کلان و چهارصد شتر برای کمک به آشوبگران بصره وارد مکه گردید.

ناآگاه (۵۷) رسماً با حکومت حق علوی اعلان جنگ می دهد و با مارک اسلام و بودجه مسلمانان مستضعف که در دوران عثمان به چنگ این افراد افتاده بود بر علیه اسلام قیام می کند و آشوب به راه می اندازد.

و چون سوابق درخشان علی (علیه السلام) در پاسداری از اسلام، خود به خود مانع از هر مارک و برچسب نسبت به شخص او بود برای ساقط کردن حکومت وی دو مطلب را که به ظاهر تماس با شخصیت وی نداشت ولی در واقع سخت ترین ضربه بر علیه او بود عنوان کردند:

یکی مسئله خونخواهی عثمان بود که می گفتند خون او را کسانی که دور علی را گرفته اند ریخته اند و علی نه تنها باید همه اطرافیان خود مانند مالک اشتر و عمار را از خود دور سازد بلکه باید همه آنان را دستگیر کرده و به شورشیان تحویل بدهد.

و اما موضوع دوم عنوان کردن واژه شیرین و عوام فریب آزادی و حاکمیت ملی و ملت گرایی و متهم ساختن حکومت علی (علیه السلام) با دیکتاتوری و انحصار طلبی بود و می گفتند ما با شخص علی عداوتی نداریم ولی او باید دست از حکومت بردارد و این ملت مسلمان [۱] دور از هر قید و بند و با آزادی کامل هرکسی را که بخواهند به زعامت و رهبری خویش انتخاب کنند.

گرچه این توطئه خائنانه و چماق به دستانه ابن زبیر با ریخته شدن خون بیش از سی هزار مسلمان، (۵۸) به ظاهر سرکوب و خود او در میان مسلمانان آگاه منفور و برای مدتی منزوی گردید ولی نباید فراموش کرد که همان توطئه

پاورقی:

۵۷- باز به نقل طبری (ج ۵، ص ۱۲) افراد قبیله ازد در بصره پشگل شتر عایشه را از دست هم می گرفتند و تبرک می کردند و می بوییدند و می گفتند: به به که بوی مشک از آن به مشام می رسد!

۵۸- تاریخ یعقوبی، فصل جنگ جمل.

آغازگر و راهگشای جنگ صفین و جنگ نهروان بوده و شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز یکی از آثار شوم همان توطئه ضد اسلامی (و از نظر یک گروه احمق) صددرصد اسلامی بود.

خلاصه: ابن زبیرها اگر برای حفظ ریاست و حفظ منافع شخصی و مادی خویش و گول زدن توده عوام به زیر بار حکومت یزید نمی روند در کوبیدن حکومت علی نیز به هر وسیله ممکن متمسک می شوند.

و حتی ابن زبیر که با قیافه ضد یزیدی و به صورت یک شخصیت مورد احترام مذهبی سیاسی درآمده است پس از شهادت حسین بن علی گروهی ناآگاه در مقابل علی بن الحسین با او بیعت نموده و محبت او را به عنوان یک پیشوای آگاه در دل خود جای داده اند.

آن روزی که دیگر مکه و صحنه سیاست را از حسین و یزید خالی و خود را به آرزوی خویش دست یافته می بیند باز هم دست از توطئه برنمی دارد و عناد و لجابت خویش را نسبت به خاندان پیامبر به صورت دیگری اعمال می کند؛ زیرا او به هنگام ریاست خویش در مکه و در فاصله حکومت یزید و عبدالملک مدتی در خطبه نماز جمعه از بردن نام پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) امتناع و خودداری می ورزید و چون با عکس العمل و اعتراض مسلمانان مواجه گردید چنین پاسخ داد که چون پیامبر اقوام و عشیره ناخلف و ناصالحی در میان مسلمانان دارد و با بردن نام او فخر و مباهات می کنند و بر خود می بالند من برای شکستن غرور آنان از بردن نام پیامبر خودداری می ورزم. (۵۹)

باورقی:

۵۹- مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۸. (مشروح فعالیت‌های ابن زبیر را در (دو تاریخ همگون) تالیف نگارنده با همکاری آقای هربسی مطالعه فرمایید).

بخش دوم: از مکه تا کربلا

در پاسخ محمد حنفیه

متن سخن:

« بلی ولكن بَعْدَمَا فَارَقْتُكَ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَقَالَ يَا حُسَيْنُ أَخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا... وَقَدْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا »
(۶۰)

ترجمه و توضیح لغات:

قَتِيل: کشته شده. (سَبَايَا) جمع سَبِيَّةٌ مُؤَنَّث سَبِيٍّ: آسیر.

ترجمه و توضیح:

سومین پیشنهاد انصراف از سفر عراق به امام از طرف برادرش محمد حنفیه انجام گرفته که داستان آن بدین قرار است:

محمد حنفیه که برای انجام مناسک حج و دیدار حسین بن علی (علیهما السلام) به مکه وارد شده بود و بنا به نقل مرحوم علامه حلی (ره) شدیداً مریض بود، (۶۱) شبانه و قبل از حرکت امام به حضور وی رسید و عرضه داشت:

باورقی:

۶۰- لهوف، ص ۶۵.

۶۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۲۲ و به جهت همان عارضه شدید بود که نتوانست به همراه امام به سوی عراق حرکت کند.

برادر! تو که بی وفایی و پیمان شکنی مردم کوفه را نسبت به پدرت علی و برادرت حسن (علیهما السلام) دیده ای، من می ترسم این مردم با تو نیز پیمان شکنی کنند، پس بهتر است به سوی عراق حرکت نکنی و در همین شهر مکه بمانی؛ زیرا تو در این شهر و در حرم خدا بیش از هر شخص دیگر عزیز و مورد احترام مردم هستی.

امام در پاسخ وی فرمود: خوف این هست که یزید مرا در حرم خدا با مکر و حيله به قتل برساند و بدین وسیله احترام خانه خدا درهم شکسته شود. محمد بن حنفیه پیشنهاد نمود که در این صورت بهتر است به جای عراق به سوی یمن یا منطقه مورد امن دیگری حرکت کنی. امام فرمود: پیشنهاد و نظریه تو را نیز مورد توجه قرار می دهم.

ولی حسین بن علی (علیهما السلام) اول صبح به سوی عراق حرکت نمود و چون خبر به محمد بن حنفیه رسید با عجله هرچه بیشتر خود را به امام رسانیده افسار شتر آن حضرت را در دست گرفت و عرضه داشت برادر! مگر تو دیشب وعده ندادی که درخواست و پیشنهاد مرا مورد مطالعه قرار بدهی؟

امام در پاسخ وی چنین فرمود: «بَلَى وَلَكِنْ بَعْدَمَا فَارَقْتُكَ...»؛ آری ولی پس از آنکه از هم جدا شدیم رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به خواب من آمد و فرمود: حسین حرکت کن؛ زیرا خدا خواسته است که تو را کشته ببیند.

محمد حنفیه با شنیدن این سخن امام گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) سپس انگیزه حرکت دادن اطفال و زنان را در چنین شرایط حساس و خطرناک جویا گردید. امام در پاسخ آن هم چنین فرمود: «وَقَدْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا»؛ خدا خواسته است آنها را نیز اسیر ببیند.

آیا حسین بن علی (علیه السلام) مجبور به شهادت بود؟
ممکن است از ظاهر پاسخ امام به محمد حنفیه (خدا خواسته) و از پاسخ آن

حضرت به ام سلمه (۶۲) و حضرت زینب (علیهاالسلام) (۶۳) و جملات و کلمات دیگری مانند آنها چنین استفاده و بهره برداری شود که چون حرکت حسین بن علی (علیهما السلام) و کشته شدن وی و اسارت فرزندان او به مضمون این تعبیرات چیزی بوده مقدر و مطابق مشیت، چیزی که اراده خداوند بر آن تعلق گرفته بود، پس کشته شدن آن حضرت غیرقابل اجتناب و او مجبور و مسلوب الاختیار بوده است.

و جالب اینکه این نوع تفکر کم و بیش حتی در میان بعضی از خواص نیز به وجود آمده و در مقام بحث و محاوره که سخن از شهادت امام (علیه السلام) به میان می آید می گویند: حساب و برنامه او از سایرین جداست و خواست خدا چنین بوده است «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُ قَتِيلًا» در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر مشیت و خواست و تقدیر خدا در این مورد به همان معنا می باشد که در اذهان این گروه خاص به وجود آمده است اولاً شهادت حسین (علیه السلام) چندان اهمیت و ارزشی ندارد و این حرکت و عمل بی سابقه و صبر و استقامت فوق العاده که نه تنها انسانها بلکه ملکوتیان را نیز متحیر ساخته است از شهادت و جانبازی یک فرد معمولی که با اختیار خود شهادت را پذیرفته است، کم ارزشتر خواهد گردید؛ زیرا این فرد، با اراده و اختیار خویش این راه را انتخاب نموده ولی حسین بن علی (علیهما السلام) در انتخاب این راه مقدر و تعیین شده مجبور بوده و نمی توانست برخلاف مشیت و تقدیر خداوند حرکت کند.

و ثانياً نباید لشکر کوفه و کشتندگان حسین بن علی (علیهما السلام) را

باورقی:

۶۲- ص... و... همین کتاب.

۶۳- ص... و... همین کتاب.

خیلی مورد ملامت قرار داد؛ زیرا مگر نه این است که کشته شدن حسین بن علی (علیهما السلام) خواسته خدا بود و هر مقتولی به ناچار نیازمند قاتلی است و خلاصه همانگونه که مقتول مجبور و مسلوب الاختیار بوده قاتل نیز مجبور بوده است!

پاسخ:

منشاء و انگیزه این سؤال و یا صحیحتر منشاء این نوع تفکر و برداشت، این بوده است که این افراد از مفهوم وسیع واژه (اراده) و (مشیت) و (تقدیر) و مانند آنکه در موارد مختلف از گفتار امام به کار رفته است غفلت ورزیده و به جای مفهوم و معنایی که در این مورد منظور بوده در مفهوم و معنای دیگر و یا مصداق دیگری از آن مفهوم وسیع به کار گرفته اند.

توضیح اینکه:

مشیت و تقدیر خداوند گاهی تکوینی است و گاهی تکلیفی. تقدیر و اراده تکوینی خداوند به طوری که قبلاً اشاره گردید از اختیار بندگان خارج و انسانها در مقابل این مشیت مجبور و ناچارند مانند تولد و مرگ انسانها، خلقت زمین و آسمان و...

و اما اراده تکلیفی و یا تشریعی عبارت از این است که خداوند انجام پذیرفتن و یا ترک شدن عملی را صلاح بداند و وقوع و یا ترک آن را بخواهد و طبق همان خواست و صلاحدید و (تقدیر) و اندازه گیری به انجام دادن آن، امر و یا از آن نهی نماید ولی با وجود این تقدیر و اراده الهی و با وجود این امر و نهی اختیار انجام و یا ترک آن را به اراده خود افراد محول کند مانند تکالیف شرعی از قبیل روزه و نماز و حج و جهاد که مشیت خداوند تعلق گرفته و خداوند اراده فرموده است که این تکلیفها انجام پذیرد و اگر این اراده و این (تقدیر) و اندازه

گیری نبود امر نمی فرمود و مشیت و اراده خداوند تعلق گرفته است که همه محرمات ترک شود و الاّ از آنها نهی نمی فرمود. ولی این نوع اراده و مشیت خدا مستقیم و بلاواسطه بر این امور تعلق نگرفته بلکه با وجود اراده و مشیت از طرف خدا، تحقق پذیرفتن این امور را به اراده و خواست بندگان واگذار نموده است.

نمونه ای از این حقیقت در قرآن مجید بدین صورت منعکس گردیده است: خداوند به عدل و احسان و دلجویی از اقوام، امر و از فحشا و منکر و تجاوز به حقوق دیگران نهی می کند او به شما موعظه می کند شاید متذکر شوید. (۶۴) طبق مضمون این آیه شریفه، خداوند تحقق عدل و نیکی و دستگیری از خویشان و از بین رفتن بساط هر نوع فحشا و منکر و زورگویی از میان انسانها را می خواهد، ولی می دانیم همانگونه که در خود همین آیه آمده است و این خواست را به صورت امر و نهی بیان کرده است تحقق آنها را به اختیار مردم و به خواست و اراده آنان واگذار نموده است و این بندگان خداوند که باید این تقدیر و اراده و این خواست خدا را آزادانه انتخاب نموده و به آن جامه عمل بپوشانند و اگر راه مخالفت ببینند باز هم آزادند و هیچ اجباری در اختیار و انتخاب نمودن یکی از این دو راه بر آنها وجود ندارد. خداوند متعال در ضمن امر و نهی فقط از راه موعظه و راهنمایی به انتخاب راه صحیح دعوت می کند: «يَعِظُكُمُ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

اینک پس از روشن شدن این دو نوع مشیت و اراده برمی گردیم به اصل موضوع مورد بحث:

باورقی:

۶۴- «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمُ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». (سوره نحل، آیه ۹۰)

حسین بن علی (علیهما السلام) اوضاع و شرایط را چنان می بیند که خود را مشمول فرمان الهی « **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** » (۶۵) می داند که باید قدم به میدان جنگ بگذارد.

او که می گوید: با تسلط یزید بر مسلمانان باید فاتحه اسلام را خواند (۶۶) اینک باید فاتحه همه آنچه را که به او تعلق دارد بخواند، خود و یاران و فرزندان را قربانی کند تا اسلام در حال نزاع را جان تازه ای ببخشد و قرآن فراموش شده را حیاتی نو...

و این همان واقعیتهایی است که حسین بن علی (علیهما السلام) در یک جمله بیان می کند که: « **إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَانِي قَتِيلًا وَأَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَاً** » آری این همان خواست و مشیت خداست و تقدیر و اندازه گیری است و حسین (علیه السلام) مامور اجرای آن و این مسئله با عظمت و تاریخ ساز، نه تاریخ ساز بلکه بزرگترین تاریخ در حماسه جهان گاهی نیز در عالم خواب با دیدن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و تاکید و تایید آن بزرگوار همراه است.

حسین بن علی (علیه السلام) آزادانه راه شهادت را برگزید
آنگاه به ارزش اقدام و عظمت حرکت حسین بن علی (علیهما السلام) بیشتر پی می بریم که بدانیم او نه تنها از نظر اراده تکوینی در انتخاب مسیر خویش مجبور و ملزم نبود و از ابتدا این راه را آزادانه و با اراده و خواست خود انتخاب نمود بلکه تا مرحله شهادت در هر قدم و در هر لحظه برای وی امکان داشت از راهی که انتخاب کرده بود منصرف گردد و مانند تمام به اصطلاح عقلای قوم

باورقی:

۶۵- جهاد بر شما واجب و حتمی است (سوره بقره، آیه ۲۱۶)

۶۶- صفحه... از همین کتاب.

برای متوقف ساختن برنامه سفر عراق دلایل عقلی و شرعی فراوان که برای هر شنونده ای مورد قبول و پذیرش باشد اقامه نماید.

ولی او تمام این معادلات و محاسبات را درهم ریخت و همه این اساس و پایه ها را که دیگران پی ریزی می کردند درهم کوبید آنجا که دوست و دشمن، کوچک و بزرگ، زن و مرد همه و همه نتیجه این سفر را هزیمت و شکست قطعی او و راهی را که انتخاب کرده است منتهی به کشته شدن وی و فرزندانش و استیصال و اسارت اهل و عیالش می دانند او در مقابل این افکار و نظریات یگه و تنها استقامت و پایداری نمود و با علم و آگاهی به جزئیات آینده سفر خویش می گوید خدا خواسته است که مرا کشته ببیند.

آری، برخلاف تمایل و پیشنهاد انسانها امر پروردگار و خواسته او و فرمانی که از نظر تکلیفی، حسین بن علی (علیهما السلام) در این شرایط خاص مامور به اجرای آن می باشد این است که او به میدان جهاد قدم بگذارد و با نداشتن نیروی کافی در مقابل دشمن قوی و نیرومندی قرار بگیرد که نتیجه طبیعی این جنگ نامتعادل همان شکست ظاهری است که همه پیش بینی می نمودند و اما نتیجه باطنی آن در دراز مدت همان است که به هنگام خروج از مدینه در وصیتنامه اش نوشت: «وَأَنَا خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)».

ولی تکرار می کنم او نیز مانند هر مکلف دیگر در انتخاب این راه آزاد بود و هر لحظه می توانست از حرکت خویش منصرف گردد و با سکوتش همه این برنامه تاریخ آفرین را تعطیل نماید که نکرد؛ زیرا او حسین است پیشوا و امام است و برای جهانیان اسوه و الگو و عملش قدوه و سرمشق.

شهادت پیش بینی شده چه ارزش دارد؟!
و باز سؤال دیگر (و یا سؤال پیش به تعبیر دیگر) در این رابطه مطرح است و

آن اینکه شهادت حسین بن علی (علیهما السلام) قبلاً پیش بینی و خبر داده شده بود و طبق همان پیش بینی و اخبار قبلی انجام گرفته و همانگونه که در سؤال اول اشاره گردید با این مقدمه شهادت آن حضرت چندان فضیلتی به همراه ندارد.

پاسخ آن به طور خلاصه اینکه: بلی خداوند می دانست که حسین بن علی (علیهما السلام) به این فرمان بزرگ الهی با اراده و اختیار خویش اطاعت خواهد نمود و همه آنچه را که غیر خداست فدای راه خدا خواهد کرد و در مقابل حکم الهی تخلف نخواهد ورزید لذا قبلاً همین موضوع را به پیامبرش خبر داده بود ولی این علم خدا و این اخبار قبل از حادثه کربلا کوچکترین تاثیری در اجبار و سلب اختیار از امام حسین (علیه السلام) ندارد؛ زیرا به عنوان مثال اگر ما یکی از اوامر خدا را با اراده و اختیار خود انجام می دهیم مثلاً نماز بجا می آوریم اگر خداوند همین عمل ما را که از اول می دانست به پیامبرش نیز اطلاع می داد، آیا این اخبار کوچکترین تاثیری در اراده و عمل ما داشت؟ و آیا این علم خدا که با خبر دادن به پیامبرش توام گردیده از ما سلب اراده و اختیار می نمود و ما را به انجام آن نماز مجبور می ساخت؟ نه، هرگز.

خلاصه:

علم و پیش بینی خداوند علت و انگیزه به وقوع پیوستن عملی نیست بلکه خبر دادن از واقعیتی است که با اراده و اختیار یک انسان در آینده و در خارج تحقق خواهد پذیرفت و یا با اراده و اختیار همین انسان به مرحله عمل نخواهد رسید.

و این علم توام با اظهار و اعلان نسبت به انجام وظیفه و ایفای مسئولیت اختصاص به حسین بن علی (علیهما السلام) ندارد بلکه خداوند متعال در مورد سایر انبیا و اولیا نیز که از نظر انجام وظیفه در آنان علم و آگاهی داشت که در

آینده با اراده و اختیار خویش از عهده چنین مسئولیتی برخواهند آمد همه و یا قسمتی از آن را به پیامبران خبر داده و از فداکاری و از خودگذشتگی آنان به عنوان تقدیر آگاهشان ساخته است.

« وَبَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدِّنْيَةِ وَزُخْرُفِهَا وَزِيْرُجْهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَعَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيَّ وَالثَّنَاءَ الْجَلِيَّ ». (۶۷)

پاورقی:

۶۷- از فرازهای دعای ندبه.

در پاسخ عبدالله بن جعفر و عمرو بن سعید

متن سخن:

« اِنِّی رَأَیْتُ رُؤْیاً فِیْهَا رَسُوْلُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ) وَامَرْتُ فِیْهَا بِاَمْرِ اَنَا ماضٍ لَهُ عَلَیَّ كَانَ اَوَّلِی ». (۶۸)

« ... ما حَدَّثْتُ اَحَدًا بِهَا وَمَا اَنَا مُحَدِّثُ بِهَا حَتَّی اَلْقَى رَبِّی ». (۶۹)

« ... اَمَّا بَعْدَ فَاِنَّهُ لَمْ یُشَاقِقِ اللهَ وَرَسُوْلَهُ مِنْ دَعَا اِلَى اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ اِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ وَقَدْ دَعَوْتُ اِلَى الْاِیْمَانِ وَالْبِرِّ وَالصَّلَةِ فَخِیرُ الْاَمَانِ اَمَانُ اللهَ وَلَنْ یُؤْمِنَ اللهَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مَنْ لَمْ یَخَفْهُ فِی الدُّنْیَا فَنَسَاءَلُ اللهَ مَخَافَهُ فِی الدُّنْیَا تُوجِبُ لَنَا اَمَانَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَاِنْ نَوِیْتَ بِالْكِتَابِ صَلَّتِی وَبَرِّی فَجَزِیْتُ خَیْرًا فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ؛ وَالسَّلَامُ ». (۷۰)

ترجمه و توضیح لغات:

لَمْ یُشَاقِقِ (از شاق): مخالفت و رزید، دشمنی نمود. اَمَرْتُ: مجهول است:

باورقی:

-
- ۶۸- ارشاد مفید، ص ۲۱۹. البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۱۶۷. تاریخ ابن عساکر ص ۲۰۲. ولی ابن عساکر قسمت اول را نیز به صورت نامه در پاسخ نامه عبدالله بن جعفر نقل نموده است.
- ۶۹- ارشاد مفید، ص ۲۱۹. البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۱۶۷. تاریخ ابن عساکر ص ۲۰۲. ولی ابن عساکر قسمت اول را نیز به صورت نامه در پاسخ نامه عبدالله بن جعفر نقل نموده است.
- ۷۰- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۸۰. کامل، ج ۳، ص ۲۷۷.

مامور شده ام. اَنَا ماضٍ لَهُ: من انجام خواهم داد. عَلَيَّ كَانْ أَوَّلِي: به ضررم تمام شود یا به نفعم. جُزَيْتَ: مجهول مخاطب است: پاداش داده می شوی.

ترجمه و توضیح:

بنا به نقل طبری و ابن اثیر از امام سجاد (علیه السلام) چهارمین کسی که به حسین بن علی (علیهما السلام) پیشنهاد می نمود که از سفر عراق منصرف گردد و در این مورد اصرار می ورزید عبدالله بن جعفر بود که پس از حرکت امام (علیه السلام) از مکه طی نامه ای که به وسیله دو فرزندش عون و محمد به حضور امام ارسال داشت چنین نگاشت:

اما بعد: به خدا سوگندت می دهم که با رسیدن این نامه از سفری که در پیش گرفته ای منصرف و به شهر مکه مراجعت کنی؛ زیرا می ترسم که تو در این سفر کشته شوی و فرزندان مستاصل و با کشته شدن تو که پرچم هدایت و امید مؤمنان هستی نور خدا خاموش گردد در حرکت خود تعجیل نکن که من نیز متعاقباً خود را به تو می رسانم. (۷۱)

عبدالله بن جعفر پس از ارسال این نامه بلافاصله با عمرو بن سعید - که از سوی یزید بن معاویه به جای ولید استاندار معزول مدینه به استانداری منصوب و به ظاهر به عنوان امیر حاج ولی در واقع برای انجام ماموریت ترور امام (علیه السلام) آن روزها در مکه به سر می برد - ملاقات و از وی درخواست نمود که امان نامه ای به امام (علیه السلام) بنویسد که شاید در مراجعت آن حضرت مؤثر افتد و برای تاکید موضوع و اطمینان بیشتر رضایت عمرو بن سعید را جلب نمود که برادرش یحیی بن سعید را در رساندن امان نامه به همراه عبدالله به خدمت

پاورقی:

امام (علیه السلام) اعزام نماید.

چون عبدالله با همراهی یحیی در بیرون مکه به قافله امام (علیه السلام) رسید در ضمن تسلیم امان نامه تقاضای خود و یحیی بن سعید را حضوراً مطرح و انصراف امام را از تصمیم مسافرت عراق درخواست نمود.

آن حضرت در پاسخ عبدالله و یحیی بن سعید فرمود: «انی رأیت رؤیا...»؛ من رسول خدا را در خواب دیدم در این خواب به دستور وی به امر مهمی ماموریت یافته ام که باید آن را تعقیب نمایم خواه به نفع من تمام بشود یا به ضرر من.

عبدالله در باره این خواب و ماموریتی که امام به آن اشاره نمود توضیح بیشتری خواست که آن حضرت چنین پاسخ داد: «ما حَدَّثْتُ أَحَدًا بِهَا و...»؛ من این خواب را به کسی نگفته ام و تا زنده هستم با کسی در میان نخواهم گذاشت. و نامه ذیل را نیز در پاسخ امان نامه عمرو بن سعید نگاشت:

اما بعد: راه مخالفت با خدا و پیامبر نپیموده است کسی که به سوی خدا و رسولش دعوت نموده و عمل صالح انجام دهد و تسلیم اوامر حق گردد. امان نامه ای فرستادای و در ضمن آن وعده ارتباط صمیمی و صلح و سازش نسبت به ما داده ای ولی بهترین امانها، امان خداوند است و کسی که در دین، ترس از خدا نداشته باشد در آخرت از امان او برخوردار نخواهد بود، از پیشگاه خداوند درخواست توفیق خوف و خشیت در این دنیا داریم تا در آخرت مشمول امانش گردیم و اگر منظور تو از این امان نامه واقعاً خیر و صلح و صفا باشد در دنیا و آخرت ماجور خواهی بود والسلام.

بنا به نقل بلاذری و طبری و ابن اثیر چون جعفر بن عبدالله و یحیی بن سعید از پیشنهاد خود مایوس گردیدند و امام را در تصمیم و اراده خویش قاطع و جدی دیدند به مکه برگشتند و عمرو بن سعید نیز چون از راه صلح آمیز مایوس گردید دوباره به برادرش ماموریت داد که با گروهی مامور مسلح، خود را به

حسین بن علی برسانند و او را وادار و مجبور به مراجعت کنند. این عده چون به قافله امام رسیدند در میانشان بگومگو شد و با تازیانه به همدیگر حمله کردند یحیی و یارانش تاب مقاومت نیاورده و به مکه برگشتند.

نکاتی در سخن امام (علیه السلام)

در پاسخ امام به عبدالله بن جعفر و در پاسخ آن حضرت به امان نامه عمرو بن سعید نکاتی وجود دارد که اشاره نمودن به این نکات بی تناسب نیست.

۱- حسین بن علی (علیهما السلام) در پاسخ عبدالله به ماموریتی اشاره می کند که در عالم رؤیا از طرف رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ بِرَوى محول گردیده است و باید آن را انجام بدهد گرچه به ضررش منتهی شود. آنگاه تاکید می کند که این ماموریت و این راز را به کسی نگفته و تا آخر نیز با کسی در میان نخواهد گذاشت.

این ماموریت چیست؟ آیا جهاد و شهادت حسین (علیه السلام) و اسارت فرزندان در راه خداست؟ اینها را که قبل از حرکت از مکه به محمد حنفیه گفت و در طول راه از مدینه تا شهادت، گاهی با اشاره و گاهی با صراحت می گفت، این چه ماموریت و رازی است که امام (علیه السلام) آنچنان با قاطعیت از آن سخن می گوید که امید عبدالله را به یاس و نومیدی مبدل می سازد و علی رغم تلاش و کوشش تمام، لب فرو می بندد و به مکه برمی گردد؟ ما چه می دانیم که خودش فرمود: «وَمَا أَنَا مُحَدِّثٌ بِهَا حَتَّى آتَى رَبِّي».

۲- امام در پاسخ امان نامه، نخست تلویحاً به برنامه خود که دعوت الی الله است اشاره فرموده و سپس با یک اشاره لطیف به موعظه عمرو پرداخته که در قیامت کسانی مشمول امان خدا می گردند که در دنیا به وظایف خود که منبعث از خوف خداست قیام کنند.

و بالاخره با به کار بردن (ان) شرطیه (اگر) از هدف اصلی و مکنون خاطر وی

پرده برداشته است؛ زیرا در مقام دعا به کار بردن (اگر) سؤال انگیز و دارای مفهوم توبیخ است.

با فرزددق

متن سخن:

«... صَدَقْتَ لِلَّهِ الْأَمْرُ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَاءَنْ إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ وَتَرْضَى
فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى آدَاءِ الشُّكْرِ وَأَنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ
فَلَمْ يَتَعَدَّ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نِيَّتَهُ وَالتَّقْوَى سِرِّرَتَهُ». (۷۲)

ترجمه و توضیح لغات:

شَاءَنْ: کار مهم، پیشامد، حکم بر طبق پیشامد. قضاء: حکم، فرمان الهی.
حَالَ، يَحُولُ: میان دو چیز حایل و مانع گردید. دون، می گویند حال الْقَوْمُ دُونَ
فُلَانٍ: آن گروه مانع فلانی از رسیدن به مقصودش گردید. تَعَدَّى: تجاوز ستم.
سریره، باطن انسان.

ترجمه و توضیح:

پنجمین پیشنهاد انصراف از سفر عراق به حسین بن علی (علیهما السلام) به
وسیله فرزددق شاعر معروف عرب انجام گرفته است آنگاه که حسین بن علی
(علیهما السلام) عازم حرکت از مکه به سوی عراق بود و فرزددق نیز برای انجام

باورقی:

۷۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴. طبری، ج ۷، ص ۲۷۸. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷۶. ارشاد
مفید، ص ۲۱۸. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۳. البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۶۶.

عمل حج به طرف مکه می آمد. در خارج این شهر به خدمت آن حضرت (علیه السلام) رسید و در زمینه حرکت وی سؤال نمود. امام (علیه السلام) در پاسخ فرزندق سخنانی ایراد کرد و ما مشروح جریان این ملاقات را بدانگونه که مرحوم مفید از خود فرزندق نقل نموده است در اینجا می آوریم. (۷۳)

او می گوید: من در سال شصت با مادرم عازم مکه و انجام مراسم حج بودم به هنگامی که داخل محدوده حرم شدم و افسار شتر مادرم را به دست گرفته و می کشیدم به قافله حسین بن علی (علیهما السلام) که از مکه به سوی عراق در حرکت بود برخوردیم و به حضورش شتافتم و پس از سلام و تعارفات عرضه داشتم: یا بن رسول الله! پدر و مادرم به فدای تو « مَا أَعْجَلَكَ عَنِ الْحَجِّ؟ » انگیزه تو در این عجله و خارج شدن از مکه قبل از انجام مراسم حج چیست؟ امام فرمود: « لَوْ لَمْ أَعْجَلْ لَأَخَذْتُ »؛ اگر تعجیل نمی کردم دستگیرم می ساختند.

فرزندق می گوید امام از من پرسید تو کیستی؟ عرض کردم مردی از ملت عرب.

فرزندق: اضافه می کند که به خدا سوگند امام در شناسایی من به همین اندازه بسنده کرد و در این مورد چیز دیگری سؤال ننمود. سپس پرسید نظر مردم (عراق) نسبت به اوضاع چگونه است. گفتم خبر را از خبره اش می خواهی که دلهای مردم با شما و شمشیرهایشان بر علیه شما و مقدرات در دست خداست که هرطور بخواهد انجام می دهد.

پاورقی:

۷۳- با اینکه طبری محل ملاقات را (صفاح) و ذهبی در تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۳۸ (ذات عرق) دانسته و در سؤال فرزندق نیز اختلاف نظر دارند ولی پاسخ امام را همان گونه که در متن ملاحظه می کنید نقل نموده اند و ما چون نظر مفید را در اثر قرائنی از هر جهت صحیح دانستیم در نقل این جریان به متن ارشاد استناد نمودیم.

امام در پاسخ من چنین فرمود: « **صَدَقْتَ، لِلَّهِ الْأَمْرُ...** »؛ فرزدد درست گفتی! مقدرات در دست خداست و او هر روز فرمان تازه ای دارد که اگر پیشامدها بر طبق مراد باشد در مقابل نعمتهای خداوند سپاسگزاریم و هموست مددکار در سپاس و شکرگزاری برای او و اگر حوادث و پیشامدها در میان ما و خواسته هایمان حائل گردید و کارها طبق مرام به پیش نرفت باز هم آن کس که نیتش حق باشد، و تقوا بر دلش حکومت می کند از مسیر صحیح خارج نگردیده است. فرزدد می گوید وقتی سخن امام بدینجا رسید. گفتم بلی گفتار شما درست است، خیر پیش!

آنگاه مسائلی چند درباره حج و غیر آن سؤال کردم و امام پس از پاسخ این سؤالاها مرکب خود را حرکت داد و خداحافظی نموده و از همدیگر جدا شدیم.

دو نکته جالب

از این سخن امام دو نکته جالب و ارزنده به دست می آید:

۱- مسئله آگاهی: همان گونه که بارها اشاره نموده ایم امام (علیه السلام) قطع نظر از (علم امامت) از طریق متعارف و از راههای معمولی نیز از اوضاع عراق و حوادث آینده آگاهی داشت و با اطلاع کامل برنامه خویش را تعقیب می نمود و این موضوع برای افراد عادی مانند فرزدد نیز محسوس و ملموس بود که با صراحت کامل گفت: (قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ وَسَيُوفُهُمْ عَلَيْكَ)

۲- دومین نکته جنبه اخلاقی قضیه و مسئله اخلاص و اتکای به خداوند است که حرکت امام برای انجام یک ماموریت و وظیفه الهی و نیل به هدف معنوی است نه تنها رسیدن به یک پیروزی ظاهری و حسین بن علی (علیهما السلام) حرکت خویش را بر همین مبنی توجیه و بنیانگذاری نموده است که: « **وَأَنَّ حَالَ الْقَضَاءِ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَتَعَدَّ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نَيْتَهُ وَالتَّقْوَى سَرِيرَتَهُ** ».

پیشنهاد به شترداران

متن سخن:

« مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَنْصَرِفَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ أَوْفِينَا كِرَاءَهُ وَآخَسْنَا صُحْبَتَهُ وَمَنْ أَحَبَّ الْمَفَارِقَةَ أَعْطَيْنَاهُ مِنَ الْكِرَاءِ عَلَى مَا قَطَعَ مِنَ الْأَرْضِ » (۷۴)

ترجمه و توضیح لغات:

انصراف: مراجعت و برگشتن. اَوْفَيْنَا (از ایفاء): پرداختن. كِرَاءِ: کرایه.

ترجمه و توضیح:

حسین بن علی (علیهما السلام) در خارج از مکه در محلی به نام (تنعیم) به قافله ای برخورد نمود که در میان آن، عده ای شتردار از سوی بحیر بن یسار حمیری، استاندار یمن بارهایی از حله یمنی و اجناس قیمتی به سوی شام و یزید بن معاویه حمل می کردند، آن حضرت این اجناس را از شترداران گرفته و به تصرف خویش درآورد و خطاب به آنان فرمود: « مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ... »؛ هر یک از شما که مایل باشد به همراه ما به عراق بیاید کرایه تا عراق را بدو می پردازیم و او در طول این سفر از مصاحبت نیک ما نیز برخوردار خواهد گردید و هرکس

باورقی:

۷۴- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۶۴. طبری، ج ۷، ص ۲۷۷. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷۶. ارشاد مفید، ص ۲۱۹. لهوف، ص ۶۰. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۰.

بخواید از همین جا به وطن خود برگردد کرایه یمن تا این نقطه را بدو می دهیم. پس از پیشنهاد آن حضرت چند نفر کرایه خود را گرفته و به سوی یمن مراجعت و چند نفر دیگر اعلان آمادگی کردند که تا عراق به همراه آن حضرت حرکت نمایند.

راز عمل

راز این سخن و عملکرد انقلابی امام که الگو و سرمشق برای تمام رهبران اصیل قیامها و نهضتهاست، پشتیبانی محرومان و دشمنی با طاغوتیان و تضعیف آنهاست و از این عمل چنین استفاده می شود که باید از هر فرصت مناسب در تضعیف طاغوت و در تقویت ضعفا و محرومان بهره برداری نمود.

و اینک امام این ثروت را که از مردم بیچاره یمن به وسیله استاندار و دست نشانده معاویه جمع آوری گردیده و در بست در اختیار یزید قرار خواهد گرفت از چنگ این طاغوت می رهند و در مواردی که به صلاح امت است صرف می کند و در اختیار فقرا و ضعفا که در طول این راه دور و دراز از حجاز تا عراق با آنان مواجه خواهد گردید قرار می دهد و یا در راه شکستن سدی که در مقابل قرآن قرار گرفته است به کار می اندازد.

ولی از طرف دیگر شترداران و کرایه کشها را گرچه در خدمت طاغوت قرار گرفته اند چون از طبقه محروم و ضعیف جامعه هستند و باید به مزد خویش و کرایه این سفر پر رنج نایل گردند نه تنها با کمال خوشرویی در اختیار سفر و برگشت آزاد می گذارد و در هر دو صورت کرایه آنها را می پردازد بلکه در صورت اختیار سفر و همراهی تا عراق به آنان مصاحبت نیک و برخورداری از لطف و محبت خویش را وعده می دهد.

آری وعده مصاحبت نیک از سوی فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سفری به سوی عراق و در رکاب او که ثمره و نتیجه این مصاحبت نیک، عظمت،

سعادت و بهشت جاودان و نیل به مقامی بس ارجمند است مورد غبطه و آرزوی
هر بنده صالح و با ایمان است.

دومین نامه به مردم کوفه

متن سخن:

«أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ وَرَدَ عَلَيَّ كِتَابُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ يُخْبِرُنِي بِاجْتِمَاعِكُمْ عَلَيَّ نَصْرِنَا وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا فَسَاءَ لْتُ اللَّهِ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصُّنْعَ وَيُثِيبَكُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ أَعْظَمَ الْأَجْرِ وَقَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لثَمَانٍ مَضِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَأَنْكَمِشُوا فِي أَمْرِكُمْ فَإِنِّي قَادِمٌ فِي أَيَّامِي هَذِهِ.» (۷۵)

ترجمه و توضیح لغات:

صُنْعَ (به ضم و کسر صاد): آنچه انجام می پذیرد. يُثِيبُ (از أَثَابَهُ اثَابَةً): جزای نیک دادن. شَخَّصْتُ: (از شَخَّصَ): حرکت نمودن. ثَلَاثَاءِ: سه شنبه. اِنْكَمِشَ: سرعت نمودن، به سرعت به کارها سروسامان بخشیدن. قُدُومٌ: وارد شدن مسافر.

ترجمه و توضیح:

وقتی حسین بن علی (علیهما السلام) در مسیر خود به سوی کوفه به منزلی به نام (حاجر) وارد گردید این نامه را خطاب به مردم کوفه و در پاسخ نامه مسلم بن عقیل نگاشت و به وسیله قیس بن مسهر صیداوی به آنان ارسال داشت: اما بعد: نامه مسلم بن عقیل را که مشعر به اجتماع و هماهنگی شما در راه

پاورقی:

نصرت و یاری ما خاندان و مطالبه حق ما بود دریافت نمودم، از خداوند مسئلت دارم که آینده همه ما را به خیر و شما را موفق و در این اتحاد و اتفاق بر شما ثواب و اجر عظیم عنایت فرماید.

من هم روز سه شنبه هشتم ذیحجه از مکه به سوی شما حرکت نموده ام با رسیدن پیک من، شماها به کارهای خویش به سرعت سروسامان بخشید که خود من نیز در این چند روزه وارد خواهم گردید.

چرا کوفه؟

در قیام و حرکت حسین بن علی (علیهما السلام) گاهی مسئله دعوت و اظهار پشتیبانی مردم کوفه و تشکیل حکومت اسلامی در قیافه علّ العلل و انگیزه اصلی تصویر و ترسیم گردیده است و این تصویر، گذشته از اینکه برخلاف واقعیات و مسلمات است از اهمیت و عظمت این قیام کاسته و مسئله را به صورت یک موضوع عادی که هر مسلمان سیاستمدار منهای مقام معنوی و وظیفه شخصی الهی نیز ملزم به اجرای چنین طرح و برنامه بود درآورده است ولی ما که قدم به قدم با سخنان امام (علیه السلام) حرکت می کنیم می بینیم مسئله دعوت مردم کوفه و تشکیل حکومت در این حرکت حیات بخش و اراده امام (علیه السلام) دارای نقش اساسی و جنبه اصلی نبوده است؛ زیرا امام (علیه السلام) در مدینه از بیعت با یزید امتناع ورزیده و بر اساس مخالفت و مبارزه سخت با دشمن سرسخت و با برنامه منظم به سوی مکه حرکت نموده است تا آنجا که در پاسخ ابن عباس می گوید: (اینها دست از من برنمی دارند تا خون مرا بریزند).

و در پاسخ ابن زبیر می گوید: (اگر در لانه مرغی باشم باز هم مرا بیرون آورده و به قتل خواهند رسانید).

و پس از تصمیم امام (علیه السلام) و پس از ورود آن حضرت به مکه و پس از

آگاهی مردم کوفه از موضع مخالف امام (علیه السلام) مسئله دعوت شروع گردیده است و پر واضح است که این دعوت نمی تواند علّة العلل و انگیزه اصلی در حرکت و قیام امام (علیه السلام) باشد بلکه یک مسئله فرعی و جنبی بوده در کنار یک تصمیم و اراده محکم و در ضمن یک هدف عالی و برنامه گسترده و منظم.

اینک امام (علیه السلام) باید مبارزه با یزید را تعقیب و پیگیری نماید ولی ادامه آن در مکه مساوی است با ترور و قتل مخفیانه آن حضرت که در نتیجه از طرفی موجب هتک حرمت و اهانت به بیت خدا و از طرف دیگر به نفع یزید بن معاویه منجر خواهد گردید و لذا دیدیم سعید بن عمرو عاص مسئول و مامور ترور امام (علیه السلام) اول از رهگذر صلح و سازش و با تسلیم نمودن امان نامه و سپس با توسل به زور می خواهد امام را از حرکت باز دارد و به مکه برگرداند و موضوع را بدون سروصدا در خود مکه فیصله بخشیده و این قیام را در نطفه خفه سازد.

و اما امام (علیه السلام) کدام منطقه را انتخاب نماید؟ متن کشور اسلامی، بزرگترین نقطه انفجار، عراق و کوفه را؛ زیرا این استان یکی از استانهای بزرگ مرکز ارتش اسلام، رقیب و مقابل شام و از نظر سوق الجیشی دارای اهمیتی حتی بیش از مکه و مدینه و از نظر آگاهی مردم آن سامان همین اندازه کافی است که این همه دعوتنامه از سوی آنان به مکه سرازیر شده و آمادگی و پشتیبانی خویش را اعلان نموده اند و اگر در یک زمان معین و برهه خاصی جلو این آگاهی و آمادگی جبراً گرفته شود ولی بالاخره این افکار در انقلاب آینده مؤثر گردیده انقلابهای آینده از همین نقطه آغاز خواهد شد.

گذشته از این مسئله، آیا برای حسین بن علی (علیهما السلام) که امام و رهبر امت است در مقابل این نامه ها و درخواستها عذری در تعطیل برنامه سفر عراق و کوفه وجود دارد و اگر مردم کوفه ادعا می کردند که ما حاضر بودیم در

راه حسین بن علی (علیهما السلام) از جان و مال خود بگذریم و این همه از وی درخواست نمودیم که رهبری ما را به عهده گیرد ولی او اعتنایی به درخواستهای ما ننمود پاسخ امام (علیه السلام) قانع کننده بود که بگوید چون من می دانستم شما نسبت به من بی وفایی خواهید نمود لذا به درخواستهای شما پاسخ مثبت ندادم؟ آیا نمی توانستند ادعا کنند که ما در دعوت خویش وفادار بودیم؟

به عبارت دیگر: در اینجا امام حسین (علیه السلام) بر سر دوراهی تاریخ است که اگر به تقاضاهای مردم کوفه پاسخ مثبت ندهد در مقابل تاریخ محکوم است و تاریخ در آینده قضاوت خواهد کرد که زمینه فوق العاده مساعد بود ولی امام حسین از این فرصت طلایی نتوانست استفاده کند یا نخواست یا ترس و رعب مانع گردید و...

امام (علیه السلام) برای اینکه با چنین مردمی که دست به سوی او دراز کرده اند اتمام حجت کند به تقاضای آنان پاسخ می گوید.

نتیجه اینکه:

امام از نظر تکلیف شرعی، باطنی و واقعی که خود واقف و متوجه آن بود ماموریت داشت که در راه مبارزه با فساد و دستگاه حکومت یزید و برای اعتلای کلمه حق تا آخرین قطره خون خود را نثار کند.

و از نظر حکم ظاهری که برای هر فردی روشن بود در رابطه با پاسخگویی به درخواست مردم کوفه و شرایط خاص محیط عراق لازم بود که این مبارزه را به این ناحیه بکشاند و برنامه خویش را در این نقطه عملی و پیاده نماید و به روال عادی حرکت خویش را به مردم کوفه اعلان نموده و به آنها دستور آمادگی هرچه بیشتر بدهد گرچه تفکیک این دو نوع تکلیف از همدیگر برای عموم قدری مشکل است ولی شاید گفتار یکی از علمای بزرگ شیعه نیز ناظر به همین مطلب باشد که می گوید: (حسین بن علی (علیهما السلام) بین تکلیف ظاهری و تکلیف

واقعی جمع کرده و در حرکت خویش به سوی کوفه هردو وظیفه را انجام داد).

(۷۶)

و جالب اینکه امام (علیه السلام) به هردو جنبه موضوع بارها اشاره کرده، ماموریت اولی خود را به تعبیرهای مختلف مانند ماموریت از طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حال رؤیا، خواست و مشیت خداوند و... بیان نموده است و اما ماموریت دوم و تکلیف ظاهری امام که با علم و آگاهی بر بی وفایی مردم کوفه یک روش معمولی و متعارف در پیش گرفته است، این حقیقت در سخنان مختلف آن حضرت مانند گفتار او به ابن زبیر و... منعکس گردیده است. و از جمله این موارد گفتار دیگری است از آن حضرت که در صفحه بعد مطالعه خواهید نمود.

پاورقی:

۷۶- مرحوم شیخ جعفر شوشتری در (خصائص الحسینیه).

در مسیر کوفه

متن سخن:

« إِنَّ هَؤُلَاءِ أَخَافُونِي وَهَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ قَاتِلِي فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ وَلَمْ يَدْعُوا اللَّهَ مُحَرِّمًا إِلَّا أَنْتَهُكُوهُ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ مَنْ يَذِلُّهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذِلَّ مِنْ فِرَامِ الْمَرَأَةِ ». (۷۷)

ترجمه و توضیح:

ابن کثیر دمشقی و ابن نما از مردی از اهل کوفه نقل نموده اند که من پس از آنکه اعمال حج را انجام دادم به سرعت به کوفه مراجعت نمودم و در مسیر خود به چند خیمه برخورددم و از صاحب آن خیمه ها پرسیدم، گفتند این خیمه ها متعلق به حسین بن علی است. با شنیدن این جمله و به اشتیاق زیارت فرزند پیامبر حرکت نموده به سراغ خیمه اختصاصی آن حضرت رفتم. او را در قیافه مردی که دوران پیری را شروع کرده باشد دریافتم و دیدم مشغول قرائت قرآن است و قطرات اشک از صورت و محاسن شریفش سرازیر است عرضه داشتم پدر

باورقی:

۷۷- ابن عساکر، ص ۲۱۱. البدایة والنهاية، ج ۸، ص ۱۶۹. مثيرالاحزان، ص ۲۱ و در نسخه ای که از بدایه و ابن عساکر در نزد ما موجود است، جمله اول این سخن نیامده است و بعید نیست که دست سیاست، آن را تحریف نموده باشد.

و مادرم فدای تو باد ای فرزند دختر پیامبر! چه انگیزه ای تو را به این بیابان بی آب و علف کشانده است؟

امام در پاسخ من چنین فرمود: «إِنَّ هَؤُلَاءِ أَخَافُونِي وَهَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ...»؛ از طرفی این بنی امیه مرا تهدید نمودند و (از طرف دیگر) اینها دعوتنامه های مردم کوفه است که به سوی من فرستاده اند و همین مردم کوفه هستند که مرا به قتل خواهند رسانید و چون دست به این جنایت زدند و احترام دستورات و اوامر خدا را درهم شکستند خدا نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که آنها را به قتل برساند و آنچنان خوار و ذلیلشان بکند که ذلیلتر از کهنه پاره زنان گردند.

پیش بینی امام (علیه السلام)

در این سخن امام (علیه السلام) آنچه جالب توجه است پیش بینی آن حضرت درباره مردم کوفه می باشد که فرمود این مردم مرا به قتل خواهند رسانید و پس از ارتکاب این جنایت، خدا نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که به قتلشان برساند و آنچنان به خواری و ذلتشان بکشد که بی حیثیت ترین و ذلیلترین مردم دنیا باشند.

و این پیش بینی در موارد متعدد از سخنان آن حضرت آمده است از جمله در گفتار وی در بطن عقبه و به هنگام حرکت از مکه در پاسخ پیشنهاد ابن عباس (۷۸) و همچنین در دومین سخنرانی آن حضرت که در روز عاشورا و در رویارویی مردم کوفه ایراد فرمود چنین آمده است: (به خدا سوگند! پس از این جنگ، روی راحت و خوشی نخواهید دید مگر خیلی کم و گذرا به همان اندازه که اسب سوار

پاورقی:

۷۸- صفحه... از همین کتاب.

بر اسب خویش سوار است و سپس آسیاب تحولات شما را به شدت به دور خود خواهد چرخانید و مانند محور آسیاب به تزلزل و اضطرابتان درخواهد آورد). (۷۹)

تحقق ذلت مردم کوفه

اینک باید دید این پیش بینی امام درباره مردم کوفه کی و چگونه و با دست چه کسی تحقق پذیرفت، این چه کسی بود که بر این مردم مسلط شد و آنان را آنچنان به ذلت و خواری کشانید که ذلیلترین همه اقوام و ملل گردیدند. همان گونه که امام (علیه السلام) فرمود پس از جریان عاشورا مردم کوفه بجز یک دوران موقت روی خوشی و آرامش ندیدند؛ زیرا بلافاصله گروهی از مردم این شهر به عنوان توانیین قیام کردند و پس از مدتی، جریان خروج مختار پیش آمد و... که همه این جریانات همراه با قتل و خونریزی و موجب قلق و اضطراب مردم کوفه و در نهایت به مجازات کسانی که در کربلا بودند منجر گردید و این اضطرابها در طول تاریخ خلافت بنی امیه و قسمت مهمی از تاریخ خلافت عباسیان در عراق و مرکز آن کوفه استمرار و ادامه داشته است که امام فرمود: « لا تُرَضِ الْوَلَاءُ عَنْهُمْ أَبَدًا » ولی بدترین دورانی که بر مردم کوفه گذشت و تلخترین روزهایی که تاریخ کوفه به یاد دارد عبارت است از دوران بیست ساله ای که حجاج بن یوسف ثقفی فرمانروای مطلق العنان عراق - به ضمیمه قسمتی از ایران - گردید که در دوران حکومتش (۷۵ - ۹۵ ق) مردم عراق به خصوص مردم کوفه را آنچنان تحت فشار قرار داد و آنچنان در دل آنان رعب و وحشت ایجاد نمود و به قدری آدم کشت و به قدری زندانی و شکنجه نمود و آنچنان این

پاورقی:

مردم را به خواری و ذلت و تباهی و روسیاهی کشید که نمی توان تعبیری گویاتر از «أَذَلَّ مِنْ فِرَامِ الْمَرْأَةِ» بر آن پیدا نمود.

خلاصه ای از جنایات حجاج

در مروج الذهب و کامل ابن اثیر آمده است که چون حجاج بن یوسف به فرمانروایی عراق منسوب و به کوفه مقر حکومت خویش وارد گردید در اولین سخنرانیش که توأم با تهدید و ارباب و بدون ذکر (بسم الله) بود قیافه خونخوار خویش را نشان داد و از جمله هایی که او در اولین سخنرانیش به کار برد این بود: ای مردم عراق! ای اهل شقاق و نفاق و صاحبان بدترین صفات، به خدا سوگند! من در میان شما گردنهایی برافراشته و سرهایی که هنگام درو کردنش فرا رسیده است زیاد می بینم و این کاری است که از من ساخته است. ای مردم عراق! بدانید به خدا سوگند من نه از لغزش شما درمی گذرم و نه عذر شما را می پذیرم. (۸۰)

آنگاه دستور داد که باید همه شما در بیرون شهر اجتماع کنید و به یاری (مهلَب) که در بصره با مخالفان حکومت در جنگ است بشتابید و هرکس از این فرمان خودداری کند گردنش را خواهیم زد و خانه اش را ویران خواهیم نمود.

روز سوم که خود حجاج ناظر حرکت مردم کوفه به سوی بصره بود، پیرمردی از سران قبائل کوفه به نام (عمیر بن ضابی) به نزد وی آمد و گفت: امیر! من پیر و زمین گیر و ضعیفم و چند فرزند جوانم در جنگ شرکت می کنند، یکی از آنها را به جای من حساب کن و مرا از شرکت در این جنگ معاف بدار.

هنوز کلام پیرمرد تمام نشده بود که حجاج دستور داد گردن او را زدند و

پاورقی:

ثروتش را مصادره نمودند. مردم کوفه با دیدن این فشارها در رفتن به بیرون شهر و شرکت در جنگ بصره آنچنان ازدحام و کثرت نمودند و آنچنان شتاب زده شدند که چندین نفر از بالای پل به داخل فرات افتاده و غرق شدند. (۸۱)

بنا به نقل مورخان حجاج بن یوسف که در سال ۹۵ و پس از بیست سال امارت، مُرد کسانی که به دست وی در این مدت به قتل رسیده بودند (بجز کسانی که در جنگها کشته شده بودند) به ۱۲۰ هزار نفر بالغ می گردید. به هنگام مرگ حجاج، پنجاه هزار نفر مرد و سی هزار نفر زن در زندانهای وی وجود داشتند که شانزده هزار نفر از این زنان زندانی، برهنه بودند.

مسعودی پس از نقل این جریان می گوید: حجاج زن و مرد را در یک محل زندانی می نمود و زندانهای وی سقف نداشت تا از تابش آفتاب سوزان و رسیدن باد و باران و سرمای زمستان مانع گردد. (۸۲)

در تاریخ ابن جوزی آمده است که غذای زندانیان حجاج را مخلوطی از آرد جو و خاکستر و نمک تشکیل می داد و هرکس پس از چند روز که در یکی از زندانهای حجاج زندانی می گردید در اثر این نوع غذا و در اثر تابش آفتاب به صورت یک شخص سیاه پوست درمی آمد. (۸۳)

ابن قتیبہ دینوری نقل می کند که حجاج بن یوسف در اثر مخالفتی که از مردم بصره به وجود آمد در ماه رمضان و روز جمعه وارد این شهر گردید و با یک دسیسه حساب شده در میان مسجد جامع این شهر، هفتاد هزار نفر را، آری هفتاد هزار نفر را، یکجا از تیغ شمشیر گذرانید که چنین جنایتی در طول تاریخ

پاورقی:

۸۱- مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۳۷.

۸۲- مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۳۷.

۸۳- سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۲۲.

دیده نشده است. (۸۴)

مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه نویسنده شهیر لبنانی می گوید: (من آنچه تاریخ مطالعه کرده ام در قساوت و خونخواری، کسی مانند (حجاج) را ندیده ام تنها درباره (نرون) مطالبی می شنویم که می تواند بیانگر روح شقاوتگر و حالت سادیسم حجاج باشد که وقتی (روم) را آتش زد به شعله هایی که زبانه می کشید تماشا می کرد و به ناله و ضجه زنان و اطفال که از میان آتش به گوش می رسید می خندید). (۸۵)

و بالاخره (عمر بن عبدالعزیز) درباره (حجاج بن یوسف) می گفت: (اگر تمام ملتها خبیث ترین و خونخوارترین فرد خود را برای مسابقه در خباثت و جنایت بیاورند و ما حجاج را بیاوریم در این مسابقه پست فطرتی، ما بر همه جهانیان پیروز خواهیم گردید). (۸۶)

و در اینجا است که مفهوم گفتار امام (علیه السلام) تا حدی روشن می شود که فرمود: « سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذِلُّهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ فِرَامِ الْمَرَأَةِ ».

پاورقی:

۸۴- مشروح این جریان در الامامة والسياسة، ج ۲، ص ۳۲ آمده است.

۸۵- شیعه و زمامداران خودسر، ص ۱۲۲.

۸۶- تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۲۱۱.

در پاسخ حضرت زینب (علیه السلام)

متن سخن:

« يَا أُخْتَاهُ كُلُّ مَا قُضِيَ فَهُوَ كَائِنٌ ». (۸۷)

ترجمه و توضیح:

حسین بن علی (علیهما السلام) در مسیر خود به کربلا به منزلی به نام (خزیمیه) وارد گردید و یک شبانه روز در آنجا توقف و استراحت نمود و در این منزل بود که در اول صبح حضرت زینب (علیها السلام) به خدمت آن حضرت آمد و عرضه داشت: برادر! این دو بیت گویا از هاتقی به گوش من رسید که بیشتر موجب نگرانی و تشویش خاطر من گردید.

ای چشم من با تلاش فراوان آماده باش برای گریه کردن؛ زیرا چه کسی بجز من برای شهدا گریه خواهد نمود.

گریه برای گروهی که خطرات، بر طبق مقدرات، آنها را به سوی وفای به عهد

سوق می دهد. (۸۸)

باورقی:

۸۷- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۵.

قَمْنٌ يَبْكِي عَلَى الشَّهْدَاءِ بَعْدِي
بِمَقْدَارِ إِلَى انْجَازِ وَعْدِ

أَلَا يَا عَيْنُ فَاحْتَفِلِي بِجَهْدٍ
عَلَى قَوْمٍ تَسُوْقُهُمُ الْمَنَايَا

۸۸-

حسین بن علی (علیهما السلام) در پاسخ زینب کبری (علیها السلام) به یک جمله قناعت ورزید، آری تنها به یک جمله کوتاه: «یا اُخْتَاهُ کُلُّ مَا قُضِيَ فَهُوَ کَائِنٌ»؛ (خواهرم! آنچه خدا تقدیر کرده حتماً به وقوع خواهد پیوست).

منظور از قضا چیست؟

با توضیحی که در صفحات قبل در رابطه با مشیت و اراده تکوینی و تشریعی خداوند داده شد و با در نظر گرفتن شرایط و اوضاع خاصی که امام از نظر تکلیف شرعی در آن قرار داشت فکر می کنیم مسئله قضا که در این سخن امام (علیه السلام) آمده است تا حدی روشن گردد و منظور از این قضا همان فرمان و امر الهی در آن شرایط و چهارچوبه خاص و به انجام رسانیدن این تکلیف از سوی امام (علیه السلام) است؛ زیرا واژه (قضا) به معنای امر حتمی و به مرحله انجام رسانیدن تقدیر و مشیت و در مرحله بعد از تقدیر و اراده است.

در منزل ثعلبیه

متن سخن:

« لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ ». (۸۹)

ترجمه و توضیح:

قافله حسین بن علی (علیهما السلام) پس از (خزیمیه) و (زرود) به منزل ثعلبیه وارد گردید و در این منزل، سه گفتار از امام (علیه السلام) نقل گردیده است که یکی به مناسبت شهادت حضرت مسلم و دو سخن دیگر در پاسخ دو نفر سؤال کننده می باشد که به ترتیب این سه سخن را در اینجا می آوریم:

سخن اول در رابطه با شهادت مسلم بن عقیل است که این جریان را طبری و مورخان دیگر از عبدالله بن مسلم به طور مشروح و مفصل نقل نموده اند و خلاصه آن این است: ابن سلیم که از مردم کوفه است می گوید: (من و همراهم (مذری) پس از انجام مراسم حج، همت خود را به کار بستیم که هرچه زودتر به کاروان حسین بن علی (علیهما السلام) برسیم و سرانجام کار او را بدانیم، در منزل (زرود) بود که به قافله آن حضرت رسیدیم و در همین محل به مسافری به

باورقی:

۸۹- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۸، طبری، ج ۷، ص ۲۹۳. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷۸. البدایة ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۶۸. ارشاد مفید، ص ۲۲۲. لهوف، ص ۴۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۰۸.

نام (بکیر) که از کوفه می آمد بر خوردیم و خبر شهر خود را از وی جویا شدیم. او گفت به خدا سوگندا من از کوفه خارج نشدم مگر اینکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را به قتل رسانده بودند و با چشم خود دیدم که بدنهای آن دو شهید را در بازار کوفه بر زمین می کشاندند).

عبدالله می گوید پس از گرفتن این خبر ما به قافله حسین بن علی (علیهما السلام) لاحق گشته تا به هنگام غروب به منزل (ثعلبیه) وارد شدیم و در این منزل از نزدیک با امام (علیه السلام) ملاقات نموده و خبر شهادت مسلم و هانی را به اطلاع وی رسانیدیم.

ابن سلیم می گوید امام با شنیدن این خبر گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) آنگاه اشک به صورتش جاری گردید. همراهان امام (علیه السلام) و بنی هاشم نیز گریه کردند و صدای شیون زنها نیز به گوش می رسید. پس از آرامش مجلس عبدالله و همراهش به امام (علیه السلام) عرضه داشتند یابن رسول الله! جریان کشته شدن مسلم و هانی نشان داد که شما در کوفه طرفدار و هواخواه ندارید و بهتر این است که از همین جا مراجعت کنید.

و از طرف دیگر فرزندان عقیل گفتند نه، به خدا سوگند که ما از پای نمی نشینیم مگر اینکه خون مسلم را از کشندگان وی بگیریم یا همانند او به خون خود بغلتیم.

گفتگو و بحث در میان عبدالله و همراهش از یک طرف و فرزندان عقیل از طرف دیگر به درازا کشید و هریک از آنان برای نظریه خویش دلایلی می آوردند و تاییداتی ذکر می نمودند و در عین حال همه آنان انتظار آن را داشتند که امام در این باره اظهار نظر و تصمیم خود را بیان کند و آن حضرت در این رابطه چنین فرمود: « لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ »؛ پس از اینها (پس از مسلم و هانی و پس از مردان و جوانانی مانند فرزندان عقیل) دیگر در زندگی خیر و سودی نیست.

نتیجه اینکه:

از دیدگاه سرور آزادگان، زندگی کردن در جامعه ای این چنین سودی ندارد، جامعه ای که مردانی چون مسلم بن عقیل و هانی بن عروه در شهری مانند کوفه پایگاه اسلام کشته می شوند و بدن آنها در بازار آن شهر، بازاری که روزی صدای موعظه امیرمؤمنان (علیه السلام) در آن طنین افکن بود کشانده می شود. آری بعد از چنین جنایتی و کشته شدن چنین مردانی الهی و در یک چنین محیط و جامعه منحط زندگی مفهومی ندارد گو اینکه همین زندگی ذلتبار برای انسانهایی که تنها از صورت انسانی برخوردارند نه از سیرت آن شیرین و لذت بخش است.

در منزل ثعلبیه؛ پاسخ به یک سؤال

متن سخن:

« إِمَامٌ دَعَا إِلَى هُدًى فَأَجَابُوا إِلَيْهِ وَإِمَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأَجَابُوا إِلَيْهَا هَؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَهَؤُلَاءِ فِي النَّارِ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ». (۹۰)

ترجمه و توضیح:

بنا به نقل بزرگ محدث شیعه صدوق (ره) و خطیب خوارزمی در همان منزل (ثعلبیه) بود که شخصی به خدمت حسین بن علی (علیهما السلام) شرفیاب گردید و از آن حضرت تفسیر این آیه شریفه را سؤال نمود: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»؛ در روز قیامت هر قوم و ملتی را با امام و پیشوایشان صدا و دعوت می‌کنیم. (۹۱)

امام در پاسخ وی فرمود: آری امام و پیشوایی هست که مردم را به راه راست و به سوی سعادت و خوشبختی می‌خواند و گروهی به وی پاسخ مثبت داده و از او پیروی می‌کنند و پیشوای دیگری نیز هست که به سوی انحراف و بدبختی دعوت می‌کند گروه دیگری نیز برای وی جواب مثبت می‌دهند که گروه اول در باورقی:

۹۰- امالی صدوق، مجلس ۳۰. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۱.

۹۱- سوره اسراء، آیه ۷۱.

بهشت است و گروه دوم در دوزخ.

امام سپس فرمود و این است معنای آیه دیگر که «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»؛ (گروهی در بهشت است و گروهی در دوزخ). (۹۲)

انواع رهبری

حسین بن علی (علیهما السلام) در این گفتارش با اتکای به دو آیه از قرآن مجید از دو گروه متضاد و از دو نوع رهبری سخن می گوید که هریک از این دو گروه متکی به یک رهبر و الهام گیرنده از افکار اوست که در صحنه زندگی همیشه چنین گروه ها و چنین رهبرانی بوده و خواهند بود و باید این رهبران را با برنامه ای که در پیش دارند شناخت و از آن رهبری که به سعادت انسانی دعوت می کند تبعیت و پیروی نمود.

پاورقی:

۹۲- سوره شوری، آیه ۷.

پاسخ سؤال دیگر

متن سخن:

« أَمَا وَاللَّهِ لَوْ لَقِيتُكَ بِالْمَدِينَةِ لَارَبَّتُكَ أَثَرُ جَبْرِئِيلَ فِي دَارِنَا وَنَزُولِهِ بِالْوَحَى عَلَى جَدِّي يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ مِنْ عِنْدِنَا مُسْتَقَى الْعِلْمِ أَفَعَلِمُوا وَجَهْلُنَا؟ هَذَا مِمَّا لَا يَكُونُ ». (۹۳)

ترجمه و توضیح لغات:

أَرَيْتُ، اِرْئُءُ: نشان دادن. اثر جبرئیل: محل ورود جبرئیل. مُسْتَقَى: محلی که برای استفاده از آب و سیراب شدن از آن فراهم شود.

ترجمه و توضیح:

این، سومین سخن امام است در همان منزل ثعلبیه که یک نفر از مردم کوفه به خدمت آن حضرت رسید و امام در ضمن گفتگو از وی پرسید اهل کدام شهر هستی او پاسخ داد از مردم کوفه.

امام به وی چنین فرمود: « أَمَا وَاللَّهِ لَوْ لَقِيتُكَ بِالْمَدِينَةِ... »: آگاه باش که اگر ملاقات ما در مدینه صورت می گرفت اثر و رد پای جبرئیل و محل نزول او را در

باورقی:

۹۳- بصائر الدرجات، ص ۱۱. اصول کافی باب مستقی العلم من بیت آل محمد (صلی الله علیه وآله).

خانه ما (۹۴) به تو نشان می دادم. ای برادر کوفی! محل فرا گرفتن علم، خاندان ماست پس آیا اینها آشنا و دانا و ما جاهل و ناآشنا هستیم آیا چنین چیزی شدنی است؟

این سخن امام که در بصائرالدرجات و اصول کافی نقل گردیده است نشان می دهد که امام (علیه السلام) آن را در مقام پاسخگویی به سؤالی که از سوی آن مرد کوفی مطرح شده است اظهار نموده است و تا آنجا که فرصت اجازه می داد ما تلاش نمودیم که اصل سؤال را نیز به دست بیابوریم تا بیان و گفتار امام (علیه السلام) هرچه واضحتر و روشنتر گردد، ولی متأسفانه درباره اصل سؤال مطلبی به دست نیامد.

اما مجموع سخن امام بویژه جمله (أَفَعَلِمُوا وَجْهَنَا) که به صورت استفهام انکاری استعمال شده است نشانگر آن است که طرف خطاب مردی بوده است ناآگاه و ظاهربین که حرکت امام را در مقابل بنی امیه مانند سایر اعتراض کنندگان مورد اعتراض قرار داده است و امام (علیه السلام) ضمن برشمردن فجایع و جنایتهای خاندان بنی امیه از انحرافات و اعوجاجهایی سخن گفته است که پس از خاتم پیامبران در رهبری اسلام به وجود آمده و موجب آن گردیده است تا خاندان بنی امیه که همیشه از دشمنان شماره یک اسلام و قرآن بوده اند فرمانروایان و حکمرانان مسلمانها باشند و به جنایتها و خیانتهایی آن هم به نام اسلام دست بیالایند و در اسلام انحرافات و وجود آورند ولی مرد کوفی به گفتار امام قانع نگردیده و همه این برنامه ها را مانند بعضی از مسلمانان کوتاه بین به حساب اسلام گذاشته، ظاهر اعمال و رفتار و روزه و نماز جمعه و جماعت باورقی:

۹۴- در مرآت العقول می گوید: مقصود از (اثر جبرئیل) همان محلی است که جبرئیل در آنجا توقف و از پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) استیذان می نمود که فعلاً هم معروف و دربی را که در نزدیکی این محل است باب جبرئیل می گویند.

خاندان بنی امیه را مستمسک و دلیل حقانیت آنان قرار داده است.

آنچه از گفتار امام (علیه السلام) استفاده می شود

از این گفتار امام مطالب زیادی را می توان استفاده نمود ولی با توضیحی که قبلاً داده شد در این سخن یک مطلب بیش از هرچیز دیگر جلب توجه می کند و آن وجود یک قاعده کلی در سخن امام است که می توان آن را قاعده (اهل البیت ادری بمافیه) نامید که صاحب خانه به وضع خانه از دیگران آشناتر است و از همین قاعده در حل اختلاف و دوگانگی که پس از وفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در میان مسلمانان به وجود آمده است بهره برداری نمود.

توضیح اینکه:

این دو مکتب یعنی تشیع و تسنن در اصول و فروع اسلامی فراوان و بیش از شمارش با هم موافق و همعقیده می باشند مانند توحید، نبوت، معاد، قرآن، قبله، نماز، زکات، حج و مسائل کلی دیگر. ولی در بعضی از مسائل فرعی و همچنین در بعضی از مسائل اصولی دیگری مانند امامت، اختلاف نظر دارند که اگر پرده های تعصب به کنار رود می توان با تفاهم و تحقیقات علمی و تحلیلیها و بررسیهای کامل به اتحاد کامل دست یافت و این دو مکتب را به یک مکتب اصیل که خواست خدا و پیامبر است برگرداند.

ولی آیا در این چند مسئله مورد اختلاف حق با کیست سؤالی است که پاسخهای مختلف و فراوانی دارد؛ پاسخهای کلی و پاسخهای اختصاصی و یکی از پاسخهای کلی آن همان قاعده (اهل البیت ادری بمافیه) است که از گفتار امام (علیه السلام) به دست می آید که شیعه تمام عقاید و احکام مذهبی، اصول و فروع دینی خود را از خاندان وحی و از طریق (اهل البیت) از پیامبر اسلام و سرچشمه علوم اسلامی فرا گرفته و مکتب تشیع در واقع همان مکتب وحی و

مکتب اهل بیت است که خداوند متعال بدینگونه معرفی شان فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۹۵)

و اما مکتب تسنن عقاید و احکام خود را از غیر اهل خانه اش فرا گرفته است. شیعه در عقاید خود درباره توحید و معاد به امیرمؤمنان و خاندان وی متکی است و اهل سنت به ابوهریره و راویانی مانند وی. شیعه احکام فقهی خود را از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) فرا گرفته و اهل سنت از ابوحنیفه و امام مالک و شافعی و...

و این است آنچه ما از گفتار امام می فهمیم: « يَا آخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ مِنْ عِنْدِنَا مُسْتَغْنَى الْعِلْمِ أَفَعَلَمُوا وَجْهَ لَنَا؟ هَذَا مِمَّا لَا يَكُونُ ».

پاورقی:

۹۵- سوره احزاب، آیه ۳۳.

در منزل شقوق

متن سخن:

«إِنَّ الْأَمْرَ لِلَّهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَرَبُّنَا تَبَارَكَ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ:
فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفَيْسَةً

فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ

وَأِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِ جَمْعُهَا

فَمَا بِالْ مَتْرُوكِ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخُلُ

وَأِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقْسَمًا

فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ

وَأِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَاءَتْ

فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

عَلَيْكُمْ سَلَامُ اللَّهِ يَا آلَ أَحْمَدَ

فَإِنِّي أَرَانِي عَنْكُمْ سَوْفَ أَرْحَلُ». (۹۶)

ترجمه و توضیح لغات

نفیس و نفیسہ: پرہیا. آنبل: افضل. بال: حال

پاورقی:

۹۶- ابن عساکر، ص ۱۶۴. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۳. مناقب، ج ۴، ص ۹۵.

ترجمه و توضیح:

امام (علیه السلام) که با نزدیک شدن به محیط عراق هر روز با افراد مختلف از مردم کوفه و عراق مصادف می گردید پس از پشت سر گذاشتن منزل (ثعلبیه) و با ورود به منزل دیگری به نام (شقوق) با مردی که از سوی کوفه می آمد مواجه و از وی چگونگی اوضاع کوفه و افکار مردم آنجا را پرسید.

آن مرد عرضه داشت یابن رسول الله! مردم عراق در مخالفت شما متحد و هماهنگ گردیده و بر جنگ با شما هم پیمان شده اند.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: « **إِنَّ الْأَمْرَ لِلَّهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ...** »؛ (پیشامدها از سوی پروردگار است و آنچه خود صلاح بداند انجام می دهد و خدای بزرگ هر روز (به مقتضای زمان) اراده خاصی دارد.

امام (علیه السلام) سپس اشعاری را که ذکر گردید خواند: (زندگی این جهان گرچه از نظر عده ای نفیس و پربهاست ولی خانه پاداش و جزا بالاتر و پربهاتر است.

و اگر جمع آوری مال و ثروت برای این است که باید یک روز از آن دست برداشت پس مرد نباید برای چنین ثروتی بخل ورزد.

و اگر روزیها مقدر و تقسیم شده است پس مرد در کسب ثروت هرچه کم آزرتر باشد بهتر است.

و اگر این بدنها برای مرگ آفریده شده است پس کشته شدن مرد در راه خدا چه بهتر.

درود بر شما ای خاندان پیامبر! که من به این زودی از میان شما خواهم رفت).

اراده آهنین

یکی از شرایط پیروزی و موفقیت در حرکت و قیام و مخصوصاً یکی از شرایط

مهم رهبری، این است که با هر حادثه تلخ و ناگوار و با ایجاد شدن هر سدی در برابر هدف، نباید از تصمیم خود منصرف گردید و از خود ضعف و سستی نشان داد و در این سخن امام این موضوع به وضوح و روشنی مشهود است که چون مرد کوفی از یک جریان تلخ و غیر منتظره ای خبر می دهد که مردم کوفه یعنی نیروها و کمکهای خود امام بر علیه او بسیج شده اند، آن حضرت با شنیدن این خبر نه تنها کوچکترین ضعف و سستی از خود نشان نمی دهد و به راه خود ادامه می دهد بلکه با سرودن اشعاری و با بی ارزش نشان دادن زندگی و ثروت این جهان خود و یارانش را هرچه مصمتر و نیرومندتر می سازد و این است درسی که حسین بن علی (علیهما السلام) به انسانها پیاموخت.

در منزل زباله

متن سخن:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ قَدْ آتَانَا خَبَرٌ فَطِيعٌ قَتَلَ مُسْلِمٌ بَنِ عَقِيلٍ وَهَانِي بَنِ عُرْوَةَ وَعَبْدُ اللَّهِ بَنِ يَقْطُرٍ وَقَدْ خَذَلْتَنَا شِيعَتُنَا فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ إِلَّا نَصِرَافَ فَلْيَنْصَرِفْ لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَّا ذِمَامٌ». (۹۷)

ترجمه و توضیح لغات:

فَطِيعٌ: ناخوشایند. خَذَلَهُ: دست از یاری وی کشید. انْصَرَفَ: برگشتن. ذِمَامٌ: حق، پیمان.

ترجمه و توضیح:

قافله امام (علیه السلام) پس از منزل (شقوق) وارد منزل (زباله) گردید و در این منزل بود که از جریان قتل مسلم و هانی و عبدالله بن یقطر (۹۸) رسماً و به پاورقی:

۹۷- طبری، ج ۷، ص ۲۹۴. ارشاد مفید، ص ۱۲۳.

۹۸- ابن حجر در اسبابه جریان کشته شدن عبدالله بن یقطر را به طور خلاصه چنین نقل می کند: امام پس از حرکت از مکه او را به همراه نامه ای به سوی مسلم فرستاد که در قادسیه به وسیله حصین بن نمیر، گرفتار و در کوفه به نزد عبیدالله بن زیاد اعزام گردید. ابن زیاد ««««»»»

وسیله نامه ای که یکی از طرفداران آن حضرت در کوفه برای امام ارسال نموده بود اطلاع یافت و امام در میان یارانش درحالیکه نامه را به دست گرفته بود چنین فرمود: «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانَا خَبَرٌ قَطِيعٌ...»؛ خبر بس تاثرانگیزی به ما رسیده است و آن کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر است و شیعیان ما دست از یاری ما برداشته اند و اینک هریک از شما که بخواهد، در برگشتن آزاد است و از سوی ما حقی بر گردنش نیست.

صراحت در گفتار

یکی از امتیازات و تفاوت‌های بارز پیشوایان و رهبران مذهبی با رهبران سیاسی و غیرمذهبی، وجود صراحت، صداقت و بیان واقعیات در رهبران مذهبی است. یک رهبر مذهبی با اتکا به اصل ایمان و عقیده همیشه با پیروان و با ملت خویش در بیان و اظهار آنچه به سرنوشت آنان ارتباط دارد صادق و صریح است گرچه این صراحت و صداقت به ضرر او منتهی شود؛ زیرا برنامه و هدف این رهبران قبل از هرچیز ایجاد ایمان در دل افراد و تمام تلاش و فعالیتشان مقدمه این هدف است و نیل به این هدف با ظاهرسازی و فریبکاری و پرده پوشی

پاورقی:

««««« دستور داد که او به منبر رفته و از امیرمؤمنان و حسین بن علی انتقاد و بدگویی کند ولی عبدالله بن یقطر بر عکس، در ضمن قدح و انتقاد از خاندان بنی امیه و مدح و تعریف از خاندان امیرمؤمنان (علیهما السلام) چنین گفت: (مردم! من پیک حسین بن فاطمه هستم و آمده ام به سوی شما تا به نصرت و یاری او در مقابل فرزند مرجانه قیام کنید). ابن زیاد دستور داد که او را دست بسته از پشت بام دارالاماره به زمین انداختند و استخوانهایش خرد شد و هنوز رمقی در وی بود که مردی به نام عبدالملک بن عمیر بر جست و سر از تنش جدا نمود و چون مورد اعتراض واقع گردید، چنین پاسخ داد: چون او را در رنج دیدم، خواستم راحتش کنم.

حقایق که در میان سیاستمداران دنیا معمول و متعارف است که هر لحظه به گونه ای و با هر شخصی و جوّ خاصی با قیافه ای ظاهر می گردند، قابل تاءمین نیست.

این روحیه صفا و صمیمیت و وفا و صداقت را می توان در همه پیشوایان مذهبی بویژه در شخص رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) که اسوه و الگو بر تمام جهانیان است در تمام جبهه های جنگ و در تمام ابعاد دوران زندگی آن حضرت به وضوح مشاهده نمود و حسین بن علی (علیهما السلام) این رهبر آزاده و آزادگی نیز نه تنها از این قاعده و قانون مستثنی نیست بلکه خود از این لحاظ نیز قانون و الگو برای رهبران معنوی و پیشوایان مذهبی است.

و لذا می بینیم آنچه را که درباره آینده خویش پیش بینی می کند در موارد مختلف و با مناسبت های گوناگون از مدینه تا کربلا با یاران و اصحابش در میان می گذارد آنجا که به مناسبت حرکت از مکه سخنرانی می کند و در آنجا که با عبدالله های سه گانه (ابن عباس، ابن عمر و ابن زبیر) و با محمد حنفیه سخن می گوید.

و بالاخره آنجا که نامه ای از سوی یکی از دوستانش در رابطه با شهادت سه تن از باوفاترین یارانش به دستش می رسد برای تاکید بیشتر، اصل نامه را هم به دست گرفته و در مقابل دید یارانش قرار داده آن را می خواند.

انگیزه و نتیجه این پیشنهاد

طبری مورخ شهریر و مرحوم مفید بزرگترین دانشمند جهان تشیع پس از نقل این سخن امام (علیه السلام) درباره انگیزه و نتیجه این پیشنهاد توضیح مشابهی دارند که ترجمه گفتار طبری در انگیزه پیشنهاد امام چنین است:

امام (علیه السلام) می دانست کسانی که در طول راه به وی ملحق گردیده اند به این امید بوده است که آن حضرت به شهری وارد می گردد که مردم آن

مطیع و پذیرای فرمان او هستند ولی چون او امتناع و کراهت داشت از اینکه این عده بدون اطلاع از واقعیت جریان، به همراه او حرکت کنند و می دانست که اگر حقیقت امر بر آنها روشن گردد از این سفر منصرف خواهند گردید مگر آن عده معدودی که واقعاً تصمیم به یاری او تا پای مرگ دارند، لذا این پیشنهاد را به آنها نمود و مضمون آن نامه را با آنان در میان گذاشت.

طبری نتیجه این پیشنهاد را هم، چنین نقل می کند که پس از سخنان امام (علیه السلام) جمعیتی که با آن حضرت بودند گروه گروه به این طرف و آن طرف متفرق و پراکنده شدند و تنها او ماند و تعدادی از یاران خاصش که از مدینه به همراه او آمده بودند (۹۹) و باز همین جمله در طبقات ابن سعد آمده است.

ولی به طوری که قبلاً اشاره گردید این طرح و پیشنهاد نه یک بار و در یک منزل بلکه در موارد مختلف و به مناسبتهای گوناگون مطرح گردیده است که پس از این پیشنهاد و اجازه انصراف به یارانش در منزل زباله و پس از آنکه تنها عده معدود و با صداقت و استقامت و فداکار از یارانش با او ماندند چون به منزل بعدی و (بطن عقبه) وارد گردید باز هم موضوع را با بیان دیگر و با صراحت هرچه بیشتر مطرح فرمود که در صفحه آینده ملاحظه می فرمایید.

پاورقی:

۹۹- متن گفتار طبری این است: « فَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ تَفَرُّقًا فَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاءُوا مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ وَأِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ ظَنَّ أَنَّمَا اتَّبَعَهُ الْأَعْرَابُ لَا نَهْمُ ظَنُّوا أَنَّهُ يَأْتِي بَلَدًا قَدْ اسْتَقَامَتْ لَهُ طَاعَةُ أَهْلِهِ فَكَرِهَ أَنْ يَسِيرُوا مَعَهُ إِلَّا وَهُمْ يَعْلَمُونَ عَلَى مَا يَقْدِمُونَ وَقَدْ عَلِمَ أَنَّهُمْ إِذَا بَيَّنَّ لَهُمْ لَمْ يَصْحَبَهُ إِلَّا مَنْ يُرِيدُ مُوَسَاتِهِ وَالْمَوْتَ مَعَهُ ».

در بطن عقبه

متن سخن:

« ما آرانی إِلَّا مَقْتُولًا فَإِنِّي رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كِلَابًا تَنْهَشُنِي وَأَشَدُّهَا عَلَى كَلْبٍ أَبْقَعُ ».

« ... يَا عَبْدَ اللَّهِ لَيْسَ يَخْفَى عَلَى الرَّأْيِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُغْلَبُ عَلَى أَمْرِهِ (۱۰۰) إِنَّهُمْ لَن يَدْعُونِي حَتَّى يَسْتَخْرِجُوا هَذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِي فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذْلِهِمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ فِرْقِ الْأَمَمِ ». (۱۰۱)

ترجمه و توضیح لغات:

مَنام: رؤیا. کِلاب: جمع کَلْب. تَنْهَشُنِي (از نَهِش): گاز گرفتن. أَبْقَعُ: خاکستری رنگ، سیاه و سفید. عَلَقَةُ: قطعه خون. خارج کردن آن کنایه است از کشتن شخص.

ترجمه و توضیح:

قافله حسین بن علی (علیهما السلام) پس از حرکت از منزل (زباله) به منزل دیگری به نام (بطن عقبه) وارد گردید و بنابر نقل (ابن قولویه) از امام صادق و باورقی:

۱۰۰- کامل الزیارات، ص ۷۵. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۴.

۱۰۱- ارشاد مفید، ص ۲۲۳. ابن عساکر، ص ۲۱۱.

همچنین بنا به نقل محدثان و مورخان دیگر حسین بن علی (علیهما السلام) به مناسبت خوابی که در این منزل دیده بود خطاب به یاران و اصحابش چنین فرمود: « **مَا أَرَانِي إِلَّا مَقْتُولًا...** »؛ من درباره خودم هیچ پیش بینی نمی کنم جز اینکه به قتل خواهم رسید؛ زیرا در عالم رؤیا دیدم که سگهای چندی به من حمله نمودند و بدترین و شدیدترین آنها سگی بود سیاه و سفید.

بنابر نقل مرحوم مفید در ارشاد در این هنگام پیرمردی از قبیله (عکرمه) به نام عمرو بن لوزان که در همین منزل به قافله امام (علیه السلام) برخورد کرده بود خطاب به آن حضرت عرضه داشت: مقصد شما کجاست؟ امام فرمود: طرف کوفه.

عمرو بن لوزان گفت: به خدا سوگندت می دهم که از همین جا برگردی؛ زیرا من فکر می کنم در این سفر به جز نیزه و شمشیر با چیز دیگری مواجه نخواهی شد و اینها که از تو دعوت کرده اند اگر جلو جنگ و آشوب را بگیرند و از هر جهت آمادگی پیدا کنند سپس به طرف آنها حرکت کنی، عیبی ندارد ولی با این وضعی که خودت هم پیش بینی می کنی، من رفتن شما را به هیچوجه صلاح نمی دانم!

امام در پاسخ وی چنین فرمود: « **يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا يَخْفَى عَلَيَّ الرَّأْيُ...** »؛ این مطلبی که تو درک می کنی برای من نیز واضح و روشن است ولی برنامه خدا تغییرپذیر نیست.

امام (علیه السلام) سپس فرمود: « **أَنْتُمْ لَنْ يَدْعُونِي...** »؛ اینها دست از من برنمی دارند مگر خون مرا بریزند ولی پس از این عمل ننگین خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که طعم تلخ ذلت را به شدیدترین وجه به آنان بچشاند و از همه ملتها ذلیل ترشان بگرداند.

سخنرانی امام (علیه السلام) بعد از نماز ظهر در شراف

متن سخن:

« أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهَا مَعَذَرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَآلِيكُمْ وَأَنِّي لَمْ آتِكُمْ حَتَّى أَتْتَنِي كُتُبُكُمْ وَقَدِمْتُ بِهَا رُسُلَكُمْ أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْنَا فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهَدَى فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُكُمْ فَأَعْطُونِي مَا أَطْمَنُّ بِهِ مِنْ عَهْدِكُمْ وَمَوَاتِيْقِكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ لِمَقْدَمِي كَارِهِينَ أَنْصَرِفُ عَنْكُمْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي جِئْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ ». (۱۰۲)

ترجمه و توضیح لغات:

مَعَذَرَةٌ (با هر سه حرکت ذال): حجت و بیان دلیل. عُهُود و مَوَاتِيْق (جمع عَهْد و ميثاق): پیمان.

ترجمه و توضیح:

قافله نور و کاروان حسینی پس از پشت سر گذاشتن (بطن عقبه) وارد منزل دیگری به نام (شراف) گردید که پس از ورود آن حضرت حر بن یزید ریاحی نیز با هزار مرد جنگجو - که تحت فرماندهی وی ماموریت جلوگیری از حرکت امام باورقی:

۱۰۲- مدرک این دو سخنرانی و توضیحات آن عبارت است از طبری، ج ۷، ص ۲۹۷ و ۲۹۸. کامل
ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۰. ارشاد مفید ص ۲۲۴ و ۲۲۵. مقتل خوارزمی، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

(علیه السلام) را به عهده داشتند - بدین منزل وارد شد و در این منزل بود که امام (علیه السلام) در طی دو سخنرانی کوتاه موقعیت خویش و موقعیت خاندان بنی امیه و انگیزه سفرش را به لشکریان حرّ، بیان نمود.

عاطفه فرزند فاطمه (سلام الله علیها)

ولی قبل از ترجمه و بررسی این دو سخنرانی به چگونگی این تلاقی و برخورد امام (علیه السلام) با (حرّ) و سپاهیان که نموداری است از عاطفه فرزند فاطمه (سلام الله علیها) و درسی است به همه رهبران جهان و پیشروان انقلاب و قیام، از زبان مورخان دقت می کنیم:

امام پس از ورود به منزل (شراف) دستور داد جوانان پیش از طلوع صبح به سوی فرات رفته و بیش از حد معمول و مورد نیاز آب برای خیمه ها حمل نمایند. قبل از ظهر همین روز و در میان گرمای شدید حر بن یزید در راس هزار نفر مسلح وارد این سرزمین گردید چون حسین بن علی (علیهما السلام) شدت عطش و تشنگی توأم با خستگی و سنگینی سلاح و گرد و غبار راه را در سپاهیان حرّ مشاهده نمود، به یاران خویش دستور داد که آنها و اسبهایشان را سیراب نمایند و طبق معمول بر آن مرکبهای از راه رسیده آب بپاشند. یاران آن حضرت نیز طبق دستور وی عمل نموده از یک طرف افراد را سیراب می کردند و از طرف دیگر ظرفها را پر از آب نموده و به جلو اسبها می گذاشتند و از طرف دیگر به یال و کاکل و پاهای آنها آب می پاشیدند.

یکی از سپاهیان (حر) به نام (علی بن طعان محاربی) می گوید: من در اثر تشنگی و خستگی شدید پس از همه سربازان و پشت سر سپاهیان توانستم به منطقه (شراف) و محل اردوی سپاه وارد گردم. در آن هنگام چون همه یاران حسین سرگرم سیراب نمودن لشکریان بودند کسی به من توجه ننمود، در این موقع مرد خوش خو و خوش قیافه ای که از کنار خیمه ها متوجه من گردیده بود

و سپس معلوم شد که خود حسین بن علی (علیهما السلام) است به یاریم شتافت و درحالیکه مشک آبی با خود حمل می کرد خود را به من رسانید و گفت: « **أَنْخِ الرَّأْيَةَ** »؛ شترت را بخوابان.

(ابن طعام) می گوید من در اثر عدم آشنایی با لغت حجاز چون منظور او را نفهمیدم فرمود « **أَنْخِ الْجَمَلَ** »؛ شتر را بخوابان. مرکب را خواباندم و مشغول خوردن آب گردیدم ولی در اثر تشنگی شدید و دست پاچگی، آب به سر و صورتم می ریخت و نمی توانستم به راحتی استفاده کنم، امام فرمود: « **إِخْنِثِ السَّقَاءَ** »؛ مشک را فشار بده. من باز هم منظور او را درک ننمودم امام که مشک را به دست گرفته بود با دست دیگرش دهانه آن را گرفت تا توانستم بدون زحمت و به راحتی سیراب گردم.

شروع نماز

پس از این محبت و پذیرایی و استراحت مختصر موقع ظهر و وقت نماز فرا رسید، امام به حجاج بن مسروق مؤذن مخصوصش فرمود « **أَذِّنْ يَرْحَمَكَ اللَّهُ وَأَقِمِ لِلصَّلَاةِ نُصْلَى** »؛ خدا رحمت کند اذان و اقامه بگو تا نمازمان را بخوانیم. حجاج مشغول اذان گردید. امام به (حر) فرمود تو نیز با ما نماز می خوانی یا مستقل و با سپاهیان می خوانی؟ عرضه داشت نه، ما هم با شما و در یک صف به نماز می ایستیم.

امام در جلو و یارانش و (حر) و سپاهیان در پشت سر آن حضرت ایستادند و نماز ظهر را با آن حضرت به جای آوردند.

سخنرانی امام

پس از تمام شدن نماز حسین بن علی (علیهما السلام) درحالیکه به شمشیرش تکیه کرده و در پایش نعلین بود و لباسش را پیراهنی ساده و عبایی

عربی تشکیل می داد، رو به طرف مردم ایستاد و خطاب به آنان چنین فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهَا مَعَذَرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَالْيَوْمِ...»؛ مردم! سخنان من اتمام حجت است بر شماها و انجام وظیفه و رفع مسئولیت در پیشگاه خدا، من به سوی شما حرکت ننمودم مگر آنگاه که دعوتنامه ها و پیکهای شما به سوی من سرازیر گردید که ما امام و پیشوا نداریم دعوت ما را بپذیر و به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو ما را هدایت و رهبری نماید. اگر بدین دعوتهای وفادار و پایبند هستی اینک که من به سوی شما آمده ام باید با من پیمان محکم ببندی و در همکاری و همیاری با من از اطمینان بیشتری برخوردارم سازید و اگر از آمدن من ناراضی هستید حاضرم به محلی که از آنجا آمده ام مراجعت نمایم.

سپاهیان حر در مقابل گفتار امام (علیه السلام) سکوت اختیار کردند و جواب مثبت یا منفی از سوی آنان ابراز نکردید.

و بدین صورت نماز ظهر با سخنان امام (علیه السلام) پایان پذیرفت تا وقت نماز عصر فرا رسید و این نماز نیز با امامت حسین بن علی (علیهما السلام) و شرکت یاران آن حضرت و سپاهیان (حر) اقامه گردید و پس از نماز امام (علیه السلام) به عنوان دومین سخنرانی باز هم سخنانی ایراد فرمود که در صفحه آینده ملاحظه می نمایید.

سخنرانی امام (علیه السلام) بعد از نماز عصر در شراف

متن سخن:

« أَمَّا بَعْدُ: أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّكُمْ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ وَتَعْرِفُوا الْحَقَّ لَأَهْلِهِ يَكُنْ أَرْضَى لِلَّهِ وَتَحْنُ أَهْلَبَيْتَ مُحَمَّدَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَوْلَى بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَالسَّائِرِينَ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ آيَبْتُمْ إِلَّا الْكَرَاهَةَ لَنَا وَالْجَهْلَ بِحَقِّنَا وَكَانَ رَأْيُكُمْ الْآنَ غَيْرَ مَا أَتَتْنِي بِهِ كُتُبُكُمْ أَنْصَرِفُ عَنْكُمْ ».

ترجمه و توضیح لغات:

السَّائِرِينَ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ: عَمَلِ کنندگان به ستمگری و دشمنی مردم؛ می گویند سارِ السُّنَّةِ: و سارِ بِالسُّنَّةِ: به آن سنت عمل کرد. آيَبْتُمْ (از آبی، یاءُبی، اِباءُ): امتناع کردن.

ترجمه و توضیح:

چنانکه در فصل پیش ملاحظه فرمودید امام (علیه السلام) در منزل (شراف) با حربن یزید و سپاه وی که اولین سپاه اعزامی از طرف ابن زیاد بود به هم رسیدند. بعد از اتمام نماز ظهر و سخنرانی امام (علیه السلام) نماز عصر را نیز هر دو سپاه به امامت حسین بن علی انجام دادند آنگاه امام سخنرانی دوم خود را بعد از نماز عصر خطاب به سپاهیان (حر) چنین ایراد فرمود: مردم! اگر از خدا بترسید و بپذیرید که حق در دست اهل حق باشد موجب خشنودی خداوند

خواهد گردید و ما اهل بیت پیامبر به ولایت و رهبری مردم شایسته تر و سزاوارتر از اینها (بنی امیه) می باشیم که به ناحق مدعی این مقام بوده و همیشه راه ظلم و فساد و دشمنی با خدا را در پیش گرفته اند و اگر در این راهی که در پیش گرفته اید پافشاری کنید و از ما روی بگردانید و حق ما را نشناسید و فعلاً خواسته شما غیر از آن باشد که در دعوتنامه های شما منعکس بود، من از همین جا مراجعت می کنم.

چون سخن امام (علیه السلام) به پایان رسید، (حر) اظهار داشت که ما از این دعوتنامه ها خبری نداریم.

امام به (عقبه بن سمان) دستور داد دو خُرجین که مملو از نامه های مردم کوفه بود حاضر نمود ولی (حر) باز هم از این نامه ها اظهار بی اطلاعی کرد و گفتگویی در میان وی و امام واقع گردید که در فراز آینده ملاحظه خواهید نمود.

سه نکته مهم در این سخنرانی

امام (علیه السلام) در این سخنرانی به سه نکته بسیار جالب و حساس اشاره نموده است:

۱- معرفی اهل بیت و خاندان پیامبر و بیان پاکی و طهارت و قداست آنها که در اثر این پاکی و طهارت، از خداوند متعال مقام ولایت و سرپرستی امت به آنان محول گردیده است.

۲- معرفی مخالفان خویش که آنان مردمانی ستمگر و فاسد بوده و به ناحق و از راه ظلم و زور حکومت مسلمانان را به دست گرفته اند.

و اما سومین نکته ای که در هر دو سخنرانی امام (علیه السلام) به آن تکیه شده این است که امام علت و انگیزه سفر خویش را به سوی کوفه (نه انگیزه قیام و مبارزه اش را) صریحاً روشن ساخته است که این سفر طبق دعوت مردم این شهر بوده نه ابتدائاً و بدون دعوت و اگر مردم این شهر که حاضرین نیز جزء

آنها هستند از دعوت خود نادم و پشیمان گردیده اند امام نیز حاضر است از همان راهی که آمده مراجعت کند.

اگر حسین بن علی (علیه السلام) آزاد بود به مدینه مراجعت می فرمود؟
منتهی در اینجا این سؤال مطرح می گردد که اگر واقعاً مردم کوفه و در آن برهه، سپاهیان (حر) امام را آزاد می گذاشتند آن حضرت به سوی مدینه باز می گشت و دست از مبارزه ای که در پیش گرفته بود می کشید؟
باید پاسخ این سؤال را از متن سخنان امام (علیه السلام) بویژه از همین سخن آن حضرت که در منزل (شراف) بیان کرده است به دست آورد؛ زیرا از این دو سخنرانی امام به وضوح پیداست که سخنان وی جنبه اتمام حجت دارد و برای قطع هر نوع عذر و بهانه از سوی آن گروه از مردم کوفه بوده است که آن حضرت این حقیقت را به صراحت بیان داشت: «إِنَّهَا مَعْدِرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَالْيَكْمُ»؛ یعنی این سخنان من اتمام حجت است برای شما و رفع مسئولیت در پیشگاه خدا.

حسین بن علی (علیهما السلام) با این بیان می خواهد به آنان تفهیم کند که آمدن من به شهر شما جنبه تهاجم و حمله به این شهر و مردمان آن را ندارد و اگر کارگزاران بنی امیه برای به وجود آوردن جوّ مسموم چنین تبلیغات سوئی راه بیندازند، کذب محض و خلاف واقع می باشد بلکه این سفری است که طبق دعوت قبلی مردم کوفه انجام گرفته است.

و اما اصل موضوع و مسئله مبارزه و یا انصراف و برگشت امام (علیه السلام) از آن منطقه بدان معنا نیست که اگر مردم کوفه از دعوت خویش منصرف شده باشند آن حضرت هم به خانه خود برمی گردد و دست از مبارزه برمی دارد بلکه منظور آن حضرت این است که در صورت انصراف مردم کوفه از دعوت و وعده پشتیبانی و همکاری، ما هم به این شهر نمی آییم و اما اصل عدم بیعت با یزید

بن معاویه و ادامه مبارزه با وی همچنان به قوت خود باقی است اگرچه به کشته شدن ما منجر شود منتهی این مبارزه اگر در کوفه نباشد در هر نقطه دیگر امکان پذیر است؛ زیرا اگر منظور امام (علیه السلام) غیر از این بود و اگر دستگاه حکومتی همین اندازه احساس می نمود که حسین بن علی (علیهما السلام) نه تنها دست از مبارزه کشیده بلکه قاطعیت خود را از دست داده و حالت شک و تردید بدو راه یافته است هیچگاه حاضر نبود با آن حضرت درگیر شود؛ زیرا می دانست که این درگیری برای حکومت بنی امیه سنگین خواهد بود.

خلاصه:

درگیری سپاه یزید با امام (علیه السلام) و آن جنگ و خونریزی دلیل محکم و روشنی است بر عدم انصراف امام (علیه السلام) از مبارزه. گذشته از این هریک از سخنان امام از مدینه تا شهادت نیز دلیل و گواه دیگری است بر آن عزم راسخ و تصمیم قاطع و خلل ناپذیر.

او که می گوید: «فَقَتُلْ إِمْرِي بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ» (۱۰۳)

او که می گوید: «سَاءَ مَضِيٍّ وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌّ عَلَى الْفَتَى» (۱۰۴)

او که می گوید: «هِيَ هَاتَ مَنَا الذِّلَّةُ» (۱۰۵)

او که می گوید: «لَا أُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ مِنْهُمْ فِرَارَ الْعَبِيدِ» (۱۰۶)

او که می گوید: «وَيَزِيدُ شَارِبُ الْخُمُورِ... وَمِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ» (۱۰۷)

پاورقی:

۱۰۳- برای مرد، کشته شدن در راه خدا افتخار است.

۱۰۴- من به سوی مرگ می روم و مرگ بر جوانمرد ننگ نیست.

۱۰۵- هیئات که ما به زیر بار ذلت برویم!

۱۰۶- نه دست ذلت به آنان می دهم و نه مانند بردگان از برابرشان فرار می کنم.

۱۰۷- شخصیتی همچو من هرگز با یزید شرابخوار بیعت نمی کند.

او که می گوید: «وَاللّٰهُ لَا أُعْطِی الدِّنِیَّةَ مِنْ نَفْسِی» (۱۰۸) آری، او که دیدش این است به هیچ قیمتی حاضر نیست از مبارزه ای که در پیش گرفته است و از هدفی که تعقیب می کند دست بردارد.

خلاصه اینکه:

آزاد بودن امام (علیه السلام) از سوی مردم کوفه کوچکترین اثر مثبت و منفی در اصل مبارزه آن حضرت نداشت همانگونه که اصل دعوت آنان نمی توانست انگیزه و علت مبارزه و قیام آن حضرت باشد.

پاورقی:

۱۰۸- به خدا سوگند! که به زیر بار پیمان حقارت بار آنان نخواهم رفت.

در پاسخ حرّ

متن سخن:

« أَقْبَا لَمُوتٍ تُخَوِّفُنِي وَهَلْ يَعْدُو بِكُمْ الْخَطْبُ أَنْ تَقْتُلُونِي وَسَاءَ قَوْلُ مَا قَالَ
أَخُو الْأَوْسِ لَا بِنِ عَمِّهِ وَهُوَ يُرِيدُ نَصْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ».

سَاءَ مَضَى وَمَا بِالْمُوتِ عَارٌّ عَلَى الْفَتَى
إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهِدَ مُسْلِمًا
وَأَسَا الرِّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ
وَفَارَقَ مَثْبُورًا وَخَالَفَ مُحْرَمًا
أَقْدَمُ نَفْسِي لَا أُرِيدُ بَقَاءَهَا
لِتَلْقَى خَمِيْسًا فِي الْهِبَاجِ عَرَمَرَمًا
فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أَدَمَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَلَمْ
كَفَى لَكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَتُزْغَمَا (۱۰۹)

ترجمه و توضیح لغات:

(يَعْدُو بِكُمْ الْخَطْبُ أَنْ تَقْتُلُونِي: عدُو: سرعت. خَطْب: امر عظیم و خطرناک، این جمله دارای مفهوم کنایی است یعنی آیا از شما کاری بجز کشتن من ساخته است؟ اَوْس: نام قبیله ای است از اعراب مدینه. فَارَقَ فِرَاقًا: دوری جستن. مَثْبُور:

پاورقی:

مَطْرُود و ملعون کنایه از شخص کافر است. خَمِیس: لشکر؛ زیرا لشکر از پنج بخش تشکیل می گردد. هِیاج: جنگ. عَرَمَرَمَ (صفت است برای خَمِیس): شدید و لشکری بزرگ و قوی. عِشْتُ (از عاشَ عَیْشاً): زندگی کردن. لَمْ أَلَمْ (متکلم وحده مجهول از لام، یلوم): ناراحتی و درد و عذاب. تَرَعَمَ (از رَعِمَ): ذلت و خواری.

ترجمه و توضیح:

به طوری که در توضیح فراز قبلی اشاره نمودیم در منزل (شراف) پس از آنکه سخنرانی دوم امام به پایان رسید و دعوتنامه های مردم کوفه را در اختیار حرّ و سپاهیانش قرار داد و حرّ همچنان اظهار بی اطلاعی می نمود در میان آن حضرت و حرّ درباره حرکت امام (علیه السلام) گفتگو و جر و بحث شد؛ زیرا امام (علیه السلام) می خواست به حرکت خود به سوی کوفه ادامه بدهد و حر تصمیم گرفته بود طبق ماموریتی که بر وی محول شده بود از حرکت آن حضرت جلوگیری نماید.

ولی چون حر دید امام (علیه السلام) در تصمیم خود قاطع است و به هیچ وجه حاضر نیست در مقابل ماموریت وی انعطاف و نرمش نشان بدهد، چنین گفت: حال که شما تصمیم به حرکت گرفته اید بهتر است مسیری را برای خود انتخاب کنید که نه به کوفه وارد شوید و نه به مدینه باز گردید تا من از فرصت استفاده کنم و نامه ای صلح آمیز به ابن زیاد بنویسم شاید خداوند مرا از درگیری با تو نجات بخشد.

حر این جمله را نیز اضافه نمود: «إِنِّي أَذْكُرُكَ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ فَإِنِّي أَشْهَدُ لَن قَاتِلْتَ لَتَقْتُلَنَّ»؛ این نکته را نیز یادآوری می کنم و هشدارت می دهم که اگر دست به شمشیر ببری و جنگی آغاز کنی، صددرصد کشته خواهی شد.

و چون گفتار حر بدینجا رسید و امام این هشدار توأم با تهدید را از حر شنید، در پاسخ وی چنین فرمود: «أَفَبِالْمَوْتِ تَخَوِّفُنِي وَهَلْ يَعْدُوْكُمْ الْخَطْبُ أَنْ

تَقْتُلُونِي... «؛ آیا مرا با مرگ می ترسانی و آیا بیش از کشتن من نیز کاری از شما ساخته است. من در پاسخ تو همان چند بیت را می خوانم که برادر مؤمن (اوسی) آنگاه که می خواست به یاری پیامبر بشتابد و در جنگ شرکت کند به پسرعمویش که مخالف حرکت وی بود انشاد نمود و چنین گفت:

(من به سوی مرگ خواهم رفت که مرگ برای جوانمرد ننگ نیست آنگاه که او معتقد به اسلام و هدفش حق باشد.

و بخواهد با ایثار جاننش از مردان نیک حمایت و با جنایتکاران مخالفت نموده و از دشمنی خدا دوری گزیند.

من جانم را در طبق اخلاص می گذارم و دست از زندگی می شویم تا در جنگی سخت با دشمنی بس بزرگ مواجه شوم.

من اگر زنده بمانم پشیمانی ندارم و نه اگر بمیرم ناراحتی، ولی برای تو همین بس که چنین زندگی ذلت بار و ننگینی را سپری کنی).

حر با شنیدن این پاسخ قطعی با خشم و ناراحتی، خود را کنار کشید و از آن حضرت جدا گردید.

در ادب الحسین می گوید چون مفهوم این اشعار مورد اعجاب و تحسین امام (علیه السلام) بوده لذا در طول سفر خویش به سوی عراق چندین بار به این ابیات متمثل گردیده و آنها را در موارد مختلف و مکرر می خواند.

و تمثیل امام به این اشعار و تکرار آنها نیز نشانگر این است که هدف آن حضرت از این حرکت، یاری کردن بر دین و آیین جدش و جهاد در راه اسلام و دفاع از برنامه ها و قوانین قرآن و حفظ احکام آن از زوال و اضمحلال بوده است؛ جهادی که از بزرگترین فریضه های الهی و پیروی کردن از سنت نیک رسول الله (صلی الله علیه وآله) است و در این راه نیز از مقام و منال و زندگی و حتی از جان خود و عزیزانش دست شسته بود.

آری هرکس در این راه جهاد کند و کشته شود مورد ملامت نیست و آن کس

که ملازم بیت و خانه خویش گردیده و در این راه قدم به میدان مبارزه و جهاد
نگذارد تا زنده است مورد ملامت و نکوهش خواهد بود (۱۱۰)

پاورقی:

۱۱۰- ادب الحسین، ص ۳۳.

در منزل بیضه

متن سخن:

« أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ نَاكِثًا عَهْدَهُ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْأَثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ أَلَا وَأَنْ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزَمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفُسَادَ وَعَظَّلُوا الْحُدُودَ وَأَسْتَأْثَرُوا بِالْفَقِيءِ وَأَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَأَنَا أَحَقُّ مِمَّنْ غَيَّرَ وَقَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبُكُمْ وَقَدِمْتُ عَلَى رَسُولِكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَلَا تَخَذُلُونِي فَإِنْ أَتَمَّمْتُمْ عَلَى بِيَعْتِكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ فَأَنَا الْحَسِينُ بْنُ عَلِيٍّ وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِكُمْ وَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ وَأَنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَفَضَّلْتُمْ عَهْدَكُمْ وَخَلَفْتُمْ بِيَعْتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ مَا هِيَ لَكُمْ بِنَكْرٍ لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمٍ فَالْمَغْرُورُ مَنْ اغْتَرَّ بِكُمْ فَحَظَّكُمْ أَخْطَاءَتُمْ وَنَصِيبَكُمْ ضَيَعْتُمْ وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَسَيُغْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ». (۱۱۱)

باورقی:

۱۱۱- طبری، ج ۷، ص ۳۰۰. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۰. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱.

ترجمه و توضیح لغات:

نَکْتِ عَهْد: پیمان شکنی. مَدْخَلَ (به فتح میم): محل دخول و منزلگاه و در اینجا منظور از آن، عذابی است که سلطان جائز بدان مبتلا خواهد گردید. اِسْتِیْثَارٍ: به خود اختصاص دادن. فِئَةٍ: ثروت و حقوقی که به خاندان پیامبر اختصاص دارد. اَحَقُّ: سزاوارتر. تَسَلَّمُونِی (از سَلَمَه): ترک نمودن. رشد: سعادت و خوشبختی. اُسُوَّةُ: الگو، پیشرو. نُکِر: کار بی سابقه. مَغْرُور: گول خورده.

ترجمه و توضیح:

پس از حرکت از منزل (شراف) هردو قافله به موازات و در نزدیکی همدیگر در حرکت بودند در منازل و در محلهایی که امکان آب و استراحت بیشتر بود هردو قافله با هم فرود می آمدند و یکی از این منازل منزل بیضه بود که در آنجا فرصتی به امام دست داد تا باز هم با سپاهیان (حر) سخن بگوید و حقایقی را با آنان در میان بگذارد و علت قیام و حرکت و انگیزه مبارزه خویش را تشریح کند اینک ترجمه این سخنرانی: (۱۱۲)

« مردم! پیامبر خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) فرمود هر مسلمانی با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان الهی را درهم می شکند و با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآمده و در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت و عدوان و دشمنی در پیش می گیرد ولی او در مقابل چنین سلطانی با عمل و یا با گفتار اظهار مخالفت ننماید بر خداوند است که این فرد (ساکت) را به محل همان طغیانگر در آتش جهنم داخل کند.

باورقی:

۱۱۲- خطیب خوارزمی می گوید: امام این مطالب را نه به صورت سخنرانی بلکه به صورت نامه ای پس از ورود به کربلا به سران و افراد سرشناس کوفه فرستاده است و به عقیده ما به مناسبت اهمیت مطالب، احتمال دارد به هردو صورت بوده هم به صورت خطابه و هم به صورت کتبی و نامه.

مردم! آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند. فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده، فیء را (که مختص به خاندان پیامبر است) به خود اختصاص داده اند. حلال و حرام و اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده اند و من به رهبری جامعه مسلمانان از این مفسدین که دین جدم را تغییر داده اند شایسته ترم.

گذشته از این حقایق، مضمون دعوتنامه هایی که از شما به دست من رسیده و پیکههایی که از سوی شما به نزد من آمده اند این بود که شما با من بیعت کرده و پیمان بسته اید که مرا در مقابل دشمن تنها نگذارید و دست از یاری من برندارید اینک اگر بر این پیمان خود باقی و وفادار باشید به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته اید؛ زیرا من حسین فرزند دختر پیامبر و فرزند علی هستم که وجود من با شما مسلمانان درهم آمیخته و فرزندان و خانواده شما به حکم فرزندان و خانواده خود من هستند (در میان من و مسلمانان جدایی نیست) که شما باید از من پیروی کنید و مرا الگوی خود قرار دهید.

و اگر با من پیمان شکنی نمودید و بر بیعت خود باقی نماندید به خدا سوگند این عمل شما نیز بی سابقه نیست و تازگی ندارد که با پدرم و برادرم و پسرعمویم مسلم نیز این چنین رفتار نمودید و با آنان از در غدر و پیمان شکنی درآمدید پس آن کس گول خورده است که به حرف شما اعتماد کند و به پیمان شما مطمئن شود. شما مردمانی هستید که در به دست آوردن نصیب اسلامی خود راه خطا پیموده و سهم خود را به رایگان از دست داده اید و هرکس پیمان شکنی کند به ضرر خودش تمام خواهد گردید و امید است خداوند مرا از شما بی نیاز سازد والسلام.

باز هم بیان انگیزه قیام

حسین بن علی (علیه السلام) در این سخنرانی خود، مفاسد و جنایات

دشمن نیرومند و ستمگر اسلام همچون بنی امیه را با تمام قدرت و کمال و شهادت مورد بررسی قرار داده و وضع آنان را با موقعیت مذهبی و مسئولیت رهبری خویش مقایسه و تطبیق می کند و بدین گونه علت و انگیزه حرکت و قیامش را با استناد به گفتار رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) برای چندمین بار توضیح می دهد و مبارزه با حکومت اموی را که به صورت یک فریضه و یک مسئولیت و وظیفه بر آن حضرت متوجه گردیده است را اعلام می نماید. حکومتی که اسلام را ملعبه خویش قرار داده و دست به تغییر و تحریف احکام قرآن و قوانین پیامبر زده است همان انگیزه ای که به هنگام حرکت از مدینه در وصیتنامه اش تذکر داد و همان هدفی که آن روز برادرش محمد حنفیه را در جریان آن قرار داد: انگیزه قیام و مبارزه من پیدایش ظلم و فساد و تغییر قوانین اسلام است و هدف از این حرکت انقلابی، جز امر به معروف و نهی از منکر و از بین بردن مفاسد و پیاده کردن احکام فراموش شده و تغییر یافته اسلام چیز دیگر نیست: «أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي...». و در این سخنانش هم می گوید: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا... فَلَمْ يَغْيِرْ عَلَيْهِ بِفَعْلٍ... كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ...».

و این است انگیزه قیام حسین بن علی (علیهما السلام) از زبان آن حضرت. قرآن مجید هم علت انقراض و از هم پاشیده شدن ملتها و شکست قوانین انبیا را عملی نبودن مسئله امر به معروف و نهی از منکر معرفی نموده و چنین می گوید: «فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أَوَّلَاءُ بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفُسَادِ...» (۱۱۳) چرا در نسلهای گذشته یک عده مردم صاحب فکر و دارای عقل و هوش نبودند که با فسادها مبارزه کنند تا در اثر مفاسد، منقرض و فانی نگردند؟!

پاورقی:

شهادت یا اعتراف به واقعیت

در زیارت حسین بن علی (علیهما السلام) که می‌گوییم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ» در اینجا شهادت مسلماً به مفهوم متعارف آن یعنی گواهی کردن و اثبات یک موضوع مادی و حقوقی نیست بلکه بیان یک حقیقت معنوی و اعتراف به یک واقعیت، (۱۱۴) روی یک هدف مقدس و انگیزه معنوی است.

یعنی من این موضوع را می‌فهمم و این واقعیت را درک و لمس می‌کنم که نهضت و قیام تو به منظور امر به معروف و نهی از منکر بود نه برای دعوت اهل کوفه و یا به علل دیگر و اگر علل دیگری نیز در این رابطه بوده و تلاشهایی صورت گرفته همه آنها مقدمه ای برای تحقق بخشیدن بر این هدف و برای نیل بر این آرمان بود که «وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ».

آیا حسین بن علی (علیه السلام) در قیام خویش به شرایط امر به معروف توجه ننموده است؟

اینک همان گونه که در بخش اول این کتاب اشاره نمودیم (۱۱۵) این سؤال مطرح می‌گردد که فقها و دانشمندان اسلامی امر به معروف و نهی از منکر را با این شرط مقید می‌سازند که برای شخص امر به معروف و نهی از منکر کننده نباید خطری متوجه گردد ولی در قیام حسین بن علی (علیهما السلام) که به هدف امر به معروف و نهی از منکر انجام گرفته است به شرط یاد شده توجهی نگردیده و آن حضرت در این راه از بزرگترین خطر که کشته شدن خود و یارانش

باورقی:

۱۱۴- مانند آیه شریفه: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأَوَّلُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ».

۱۱۵- ص...

با آن وضع فجیع و اسارت زنان و فرزندان با آن وضع اسف انگیز می باشد استقبال نموده است در صورتی که می دانیم احکام فقهی چیزی جز گفتار و رفتار پیامبر اکرم و ائمه هدی (علیهم السلام) نیست.

پاسخ اینکه:

شرط یاد شده یک شرط کلی و عمومی است و به موارد خاص و استثنایی این حکم ناظر نیست و برای روشن شدن مطلب باید دو موضوع زیر مورد توجه و ارزیابی قرار بگیرد:

۱- موقعیت شخص عاصی.

۲- موقعیت امر به معروف و نهی از منکر کننده.

اول: اگر گناه و معصیت از کسی صادر می شود که از نظر موقعیت اجتماعی و سیاسی در سطحی است که عمل وی برای دیگران سرمشق و الگو است و روش او به صورت یک بدعت در میان جامعه پیاده خواهد گردید، در این صورت سکوت هر مسلمان متعهد و آگاه گناهی است غیر قابل عفو و معصیتی است نابخشودنی و باید چنین مسلمانی گرچه امر به معروف و نهی از منکر نمودن، منجر به ضرر مالی و جانی وی گردد، در مقابل آن قیام کند که در صورت امکان از آن گناه که به صورت یک بدعت در جامعه پیاده می گردد، جلوگیری نموده مرتکب آن را در سر جای خود بنشاند، و اگر امکانات به این اندازه به وی اجازه نمی دهد، حداقل از راه گفتار، مخالفت خویش را در مقابل آن عمل اعلام نماید و دیگر نباید در این مورد، مسئله تاثیر گفتار و نبودن ضرر مطرح شود.

روش گروهی از پیروان خاص امیر مؤمنان (علیه السلام) در مقابل عملکرد بدعتگزاران و ستمگران، می تواند شاهد و دلیل بر این گفتار باشد.

میثم ها، حجرها، ابوذرها و دهها نفر از شیعیان متعهد و شاگردان مکتب تشیع که در مقابل ستمگران ایستادگی نمودند، نه تنها برای دفاع از کیان و

موجودیت اسلام و ولایت و جلوگیری از به وجود آمدن یک خط انحرافی و التقاطی و حفظ خط اصیل و مستقیم اسلام بلکه گاهی برای جلوگیری از به وجود آمدن کوچکترین انحراف و اعوجاج و بر سر یک مسئله و یک حکم به ظاهر کوچک از احکام اسلام از جان و مال و منال و از جان فرزندان خویش گذشتند.

دوم: باید شخصیت امر به معروف و نهی از منکر کننده را در نظر گرفت، کسانی که مؤسس و بنیانگذار مذهب و عهده دار رسالت و تبلیغ احکام الهی هستند یعنی پیامبران و همچنین آنان که حافظ و (علت مبقیه) و نیروی پاسداری از این احکام می باشند یعنی ائمه هدی و پیشوایان مذهبی و جانشینان آنان در مقابل احکام الهی و قوانین آسمانی وظیفه خاصی دارند خارج از این برداشت و حکم فقهی که در سؤال مطرح گردید.

و به تعبیر دیگر این حکم فقهی که مورد بحث است مربوط به بنده و جنابعالی است ولی برای انبیا و اولیا و پاسداران واقعی اسلام و قرآن وظایفی خاص و سنگین تری وجود دارد که فوق این وظیفه ها و برنامه هاست. و اگر بنا بود هر پیامبری در انجام وظیفه و ماموریت خویش از راه همان شرایطی که برای عموم وجود دارد پیش برود نه جنگ و ستیزی در میان آنان و دشمنانشان وجود داشت و نه از احکام و تعالیمشان در روی زمین اثری.

حضرت ابراهیم آنگاه که به مبارزه با بت پرستی برمی خیزد و در مقابل سیل عظیم انسانها و قدرت طاغوتها قرار می گیرد و یکایک بتها را درهم می شکند، از هیچ ضرری ترس و واهمه ندارد.

و حضرت یحیی که خود، صاحب رسالت و شریعت نیست بلکه پاسداری شرایع گذشته را مستقیماً از سوی خدا به عهده گرفته است در مقابل طاغوت زمان خویش با یک ازدواج غیرمشروع به مخالفت برخاسته و تا آنجا به این مبارزه ادامه می دهد که سر بریده اش در میان طشتی در مقابل آن طاغوت قرار

می گیرد.

و این است راز اینکه حسین بن علی (علیهما السلام) همین جریان را در طول راه کربلا تکرار می کند و می فرماید: «إِنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أَهْدَى إِلَيَّ بَغِيٍّ مِنْ بَغِ أَيَا بَنِي إِسْرَائِيلَ...»؛ که پاسداران وحی و قافله سالاران شرایع را وظیفه دیگری است.

سکوت کفرگونه

و این همان حقیقتی است که امیرمؤمنان (علیه السلام) در جنگ صفین بیان داشت آنگاه که پیرمردی از شامیان در میان دو صف ظاهر گردید و صدا کرد یا ابالحسن یا علی! با شخص تو کار دارم و می خواهم تو را ببینم، آن حضرت نیز از میان صفوف لشکر خویش بیرون آمد چون به همدیگر نزدیک شدند مرد شامی چنین گفت: یا علی! تو در اسلام دارای سابقه طولانی و خدمات بس ارزنده و شایانی هستی آیا حاضری پیشنهادی بکنم تا این همه خون مسلمانان بر زمین نریزد؟

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: پیشنهاد تو چیست؟

عرضه داشت شما به عراق برگردید و تو باشی و مردم عراق و ما به شام برگردیم و ما باشیم و مردم شام نه ما مزاحم شما باشیم و نه شما مزاحم ما. امیرمؤمنان (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: پیشنهاد تو را که از روی علاقه و خیرخواهی بود فهمیدم، درباره این جنگ من نیز زیاد فکر کردم و شبها را به بیداری بسر بردم و سر و تهش را ملاحظه نمودم بالاخره خود را بر سر دو راهی جنگ و کفر یافتم و جنگ را بر کفر ترجیح دادم؛ زیرا خداوند از اولیای خود راضی و خشنود نخواهد گردید آنگاه که در روی زمین معصیت شود و آنان مهر سکوت بر لب بزنند و به وضع موجود راضی بوده و دست از امر به معروف و نهی از منکر بردارند، پس جنگ با اینها (معاویه و پیروانش) را آسانتر از تحمل

کردن زنجیرهای جهنم دریافتیم. (۱۱۶)

به طوری که ملاحظه می نمایید، امیرمؤمنان (علیه السلام) سکوت در مقابل گناهان را برای خود گناهی بس بزرگ و در سطح کفر و دوری از اسلام معرفی می کند و سکوت اولیای خدا را در مقابل معاصی موجب نارضایی و عدم خشنودی خدا.

پاورقی:

۱۱۶- «... وَلَقَدْ أَهْمَنِي هَذَا الْأَمْرُ وَأَسْهَرَنِي وَضَرَبْتُ أَنْفَهُ وَعَيْنَيْهِ فَلَمْ أَجِدْ إِلَّا الْقِتَالَ أَوَالْكَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) نَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَرْضَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ أَنْ يُعْصَى فِي الْأَرْضِ وَهُمْ سَكُوتٌ مُدْعِنُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَوَجَدْتُ الْقِتَالَ أَهْوَنَ عَلَىَّ مِنْ مُعَالَجَةِ الْأَغْلَالِ فِي جَهَنَّمَ». (وقعه صفین، ص ۴۷۴).

در پاسخ ابوهرم

متن سخن:

« يَا أَبَاهِرْمَ! إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ وَآخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ وَأَيَّمَالَهُ لِيَقْتُلُونِي فَيَلْبَسَهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَسَيْفًا قَاطِعًا وَيُسَلِّطُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَاءٍ إِذْ مَلَكَتْهُمْ امْرَأَةٌ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ ». (۱۱۷)

ترجمه و توضیح لغات:

شتم: فحش و ناسزا گفتن. عرض: آبرو. هرب: گریختن. ذل (با ضم): خواری و ذلت. شامل: فراگیر، می گویند شمله: او را فرا گرفت.

ترجمه و توضیح:

در منزل (رهیمه) مردی از مردم کوفه به نام (ابوهرم) (۱۱۸) به خدمت حسین بن علی (علیهما السلام) رسید و عرضه داشت « يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَلَذِّي أَخْرَجَكَ عَنْ حَرَمِ جَدِّكَ »: چه انگیزه ای تو را واداشت که از حرم جدت بیرون
پاورقی:

۱۱۷- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶. لهوف، ص ۶۲. مثیرالاحزان، ابن نما، ص ۴۶.
۱۱۸- در بعضی از منابع از جمله در نسخه ای از مقتل خوارزمی که در دست ماست (ابوهره) آمده که ظاهراً اشتباه است.

بیایی؟

امام (علیه السلام) در پاسخ وی چنین فرمود: ای اباهرم! بنی امیه با فحاشی و ناسزا گویی احترام مرا درهم شکستند من راه صبر و شکیبایی را در پیش گرفتم و ثروتم را از دستم ربودند، باز هم شکیبایی کردم ولی چون خواستند خونم را بریزند از شهر خود خارج شدم و به خدا سوگند اینان (بنی امیه) مرا خواهند کشت و خداوند آنها را به ذلت فراگیر و شمشیر برنده مبتلا کرده و کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که به ذلت و زبونیشان بکشاند و به قتلشان برساند و ذلیل تر از قوم سباء گرداند که یک نفر زن به دلخواه خود بر مال و جانشان حکومت و فرمانروایی نمود.

نتیجه

گفتگوهای امام (علیه السلام) با افراد مختلف برخلاف سخنرانیهای عمومی آن حضرت خیلی فشرده و کوتاه و پاسخی را که به (ابوهرم) داده است یکی از آن موارد است ولی در عین کوتاهی ضمن معرفی بنی امیه دو موضوع را تذکر داده یا دو مسئله را پیش بینی نموده است: شهادت خویش و سقوط حکومت بنی امیه و ذلت آنان.

و این سخن امام (علیه السلام) نیز تأکیدی است بر تأکیدات دیگر که آن حضرت با علم و آگاهی، شهادت را برگزیده و آنچه در آینده به وقوع پیوست او همان را به صورت قطع و به طور حتم و یقین پیش بینی می نمود.

در پاسخ طرماح بن عدی و یارانش

متن سخن:

«أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا قَتْلَنَا أَمْ ظَفَرْنَا... فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.
اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلَهُمَّ الْجَنَّةَ وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَرَغَائِبِ مَذْخُورِ ثَوَابِكَ...
إِنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ عَهْدٌ وَمِيثَاقٌ وَلَسْنَا نَقْدِرُ عَلَى الْإِنْصِرَافِ حَتَّى تَتَصَرَّفَ بِنَاوِيهِمُ الْأُمُورُ فِي عَاقِبَةٍ».

ترجمه و توضیح لغات:

قَتَلْنَا (فعل مجهول است): کشته شویم. ظَفَر: پیروزی. قَضَى نَحْبَهُ قَضَاء: انجام دادن و به اتمام رسانیدن. نَحْب: عهد و پیمان کشته شدن در راه خدا را نیز نَحْب گویند؛ زیرا شهید خود را ملزم ساخته است تا پای جان پیش برود و گویا با شهادت خویش به پیمانش وفا می کند. مُسْتَقَرٌّ: پایگاه. رَغَائِب (جمع رَغْبَة): چیز مورد علاقه و آنچه ثواب و اجر بزرگ از آن انتظار می رود. مَذْخُور: ذخیره شده. عَهْد و ميثاق: پیمان.

ترجمه و توضیح:

طبری (۱۱۹) می گوید: چهار تن به نام عمرو بن خالد، سعد، مجمع و نافع بن

هلال به همراهی طرماح بن عدی از کوفه حرکت کرده بودند که در منزل (عذیب الهجانات) با حسین بن علی (علیهما السلام) مواجه گردیدند و در ضمن گفتگو با آن حضرت عرضه داشتند: یابن رسول الله! (طرماح) در طول راه این اشعار را زیاد تکرار می کرد و به جای (هدی) برای شتران آنها را می خواند:

(شترمن! از زجر و فشارم ناراحت نباش و پیش از صبح و هرچه زودتر مرا حرکت بده.

بهترین سوار را بهترین مسافرت را، تا به مردی برسانی که آقایی و کرامت در سرشت و نژاد اوست.

آقاست و آزاد مرد است و دارای سعه صدر که خداوند او را برای انجام بهترین امور به اینجا رسانده است.

خدایش تا آخر دنیا نگهدارش باد). (۱۲۰)

چون اشعار طرماح که حاکی از اشتیاق فراوان او به درک حضور امام (علیه السلام) بود در حضور آن حضرت خوانده شد، امام (علیه السلام) در پاسخ آنان چنین فرمود: « اما وَاللَّهِ اِنِّی لَارْجُوْ اَنْ یَّکُوْنَ خَیْرًا... »؛ به خدا سوگند! امیدوارم اراده و خواست خدا درباره ما خیر باشد خواه کشته شویم یا پیروز گردیم.

آنگاه امام (علیه السلام) از این مسافران عقیده و طرز تفکر مردم کوفه را

پاورقی:

۱۱۹- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۴.

۱۲۰-

یَا نَاقَتِی لَا تَذْعَرِی مِنْ زَجْرِی
بِخَیْرِ رِکْبَانٍ وَخَیْرِ سَفَرِی
وَشَمَرِی قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ
حَتّٰی تُحَلِّی بِکَرِیْمِ الْخَبَرِ
الْمَاجِدِ الْحَرِّ رَحِیْبِ الصَّدْرِ
اَتٰی بِهِ اللّٰهُ لِخَیْرِ اَمْرِ
نُمَّةً اَبْقَاهُ بَقَاءَ الدَّهْرِ

انساب الا شراف، ج ۳، ص ۱۷۲. در مورد متن اشعار نظریات مختلفی وجود دارد، به مقتل خوارزمی و مثیرالا حزان و کامل الزیارات و نفس المهموم مراجعه شود.

سؤال نمود، عرضه داشتند یابن رسول الله! اما بزرگان و سران قبایل کوفه به عالی ترین و سنگین ترین رشوه از سوی ابن زیاد نایل گردیده اند و اما افراد دیگر، قلبشان با شما و شمشیرشان بر علیه شماست. سپس جریان کشته شدن قیس بن مسهر صیداوی (پیک امام) را به آن حضرت اطلاع دادند. امام با شنیدن این خبر تاسف بار، این آیه را خواند: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ...»؛ گروهی از مؤمنان به پیمان خود (شهادت در راه خدا) وفا نمودند و گروه دیگر در انتظار، به سر می برند و عهد و پیمان خویش را تغییر نداده اند.

آنگاه امام (علیه السلام) چنین دعا نمود: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلَهُمُ الْجَنَّةَ...»؛ خدایا! بهشت را برای ما و آنان قرار بده و ما و آنان را در پایگاه رحمت به مرغوبترین ثوابهای ذخیره شده ات نایل بگردان.

سپس (طرماح) سخن آغاز نمود و چنین گفت: یابن رسول الله! من به هنگام خروج از کوفه در کنار این شهر، گروه زیادی را دیدم که اجتماع کرده بودند چون انگیزه این اجتماع را سؤال کردم گفتند: این مردم برای مقابله با حسین بن علی و جنگ با او آماده می شوند، یابن رسول الله! تو را به خدا سوگند که از این سفر برگرد؛ زیرا من مطمئن نیستم حتی یک نفر از مردم کوفه به کمک و یاری شما بشتابد و اگر تنها این گروه را که من دیدم در جنگ با تو شرکت کنند، در شکست تو کافی است در صورتی که هر روز و هرساعت که می گذرد بر نیروی انسانی و تسلیحات جنگی آنان افزوده می شود.

طرماح، چنین پیشنهاد کرد: یابن رسول الله! من فکر می کنم که شما و من نیز در رکاب شما به سوی (احبا) که منطقه سکونت قبیله ما (طی) و دامنه کوههای سر به فلک کشیده است حرکت کنیم؛ زیرا این منطقه آنچنان از امنیت برخوردار و از تعرض دشمن به دور است که در طول تاریخ، قبیله ما در مقابل سلاطین (عسان) و همه سفید و سیاه مقاومت نموده و به جهت وضع جغرافیایی ویژه ای که دارد هیچ دشمنی به این نقطه دست نیافته است؛ گذشته از موقعیت

جغرافیایی، اگر شما ده روز در این نقطه توقف کنید، تمام افراد قبیله (طی)، سواره و با پای پیاده به یاری شما خواهند شتافت و من خودم تعهد می کنم که بیست هزار نفر شمشیر به دست و شجاع از قبیله ام را به یاری تو برانگیزم که در پیشاپیش شما با دشمن بجنگند تا هدف و برنامه شما روشن گردد. امام در پاسخ و پیشنهاد طرماح فرمود: خدا به تو و به افراد قبیله ات جزای خیر بدهد.

سپس چنین فرمود: « **إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ عَهْدًا وَمِيثَاقًا...** »؛ در میان ما و مردم کوفه عهد و پیمانی بسته شده است و در اثر این پیمان امکان برگشت برای ما نیست تا بینم عاقبت کار به کجا بینجامد.

چون طرماح تصمیم قاطع امام را دید، اجازه خواست تا از حضور آن حضرت مرخص شود و آذوقه ای که برای فرزندانش تهیه کرده است در کوفه به آنان برساند و هرچه سریعتر برای یاری امام به او، لاحق گردد. امام نیز به او اجازه داد.

طرماح با عجله به خانواده اش سر زد و در مراجعت قبل از رسیدن به کربلا از شهادت امام (علیه السلام) و یارانش مطلع گردید.

تحکیم بخشیدن به ارزشهای انسانی

در این گفتار امام، مانند هر سخن و خطابه دیگرش نکات حساس و جالبی وجود دارد که در اینجا تنها به یکی از این نکات اشاره می کنیم.

هر شخصی که وارد میدان مبارزه می گردد و در مقابل جبهه دشمن قرار می گیرد در پی پیروزی و در تعقیب تضعیف دشمن است و حسین بن علی (علیهما السلام) نیز از این قانون کلی مستثنا نیست منتها شکست و پیروزی از نظر امام (علیه السلام) دارای یک مفهوم دیگر و بُعد دیگری است که برای همه افراد حتی تصور آن نیز امکان پذیر نیست و در قیام آن حضرت تاویلات و

برداشت‌های مختلف و گاهی متضاد از همین جا و از درک نکردن ابعاد این قیام سرچشمه گرفته است.

پیروزی از نظر امام، انجام دادن یک وظیفه الهی و به پایان بردن یک مسئولیت شرعی و تحکیم ارزش‌های انسانی است اعم از اینکه در این مسیر به پیروزی ظاهری نیز که در همه جنگ‌ها و مبارزات منظور و مقصود است نایل گردد یا نه.

و لذا می‌بینیم آنجا که طرم‌اح بن عدی که یکی از علاقه‌مندان و شیعیان خاص خاندان پیامبر و از ارادتمندان امیرمؤمنان و حسین بن علی (علیهما السلام) است، آن حضرت را در جریان امر قرار می‌دهد و شکست ظاهری آن حضرت را قطعی و مسلم می‌داند و به اصطلاح به چاره جویی می‌نشیند، آن حضرت ضمن دعا و التماس و درخواست از خداوند که با شهادت دیگرش در بهشت برین و پایگاه رحمت قرار داده و از ثواب‌های ذخیره شده و درجات ویژه نصیبش گرداند، توجه طرم‌اح را به یک نکته مهم که همان مسئولیت الهی و تحکیم ارزش‌های انسانی است جلب می‌نماید که ما با مردم کوفه در ضمن مکاتبات و ملاقات‌های حضوری، عهد و پیمان بسته ایم، ما به آنان وعده حرکت به سوی کوفه و به عهده گرفتن امامت و رهبری و هدایت مردم این شهر را داده ایم و آنان نیز وعده هر نوع کمک و پشتیبانی و بر ماست که به وعده خود وفادار باشیم گرچه در این راه با هر نوع خطر نیز مواجه گردیم و مردم (کوفه) نیز خود دانند به وعده و عهد پیمان خویش وفادار باشند یا پیمان شکن.

و این است امتیاز و فرق یک امام و رهبر روحانی و معنوی با رهبران و پیشوایان سیاسی.

سخنی با عبیدالله بن حرّ جعفی (۱۲۱)

متن سخن:

«يَا بَنَ الْحَرِّ إِنَّ أَهْلَ مِصْرِكُمْ كَتَبُوا إِلَيَّ أَنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَيَّ نُصْرَتِي وَسَاءَ لَوْنِي الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ وَلَيْسَ الْأَمْرُ عَلَيَّ مَا زَعَمُوا وَأَنْ عَلَيْكَ ذُنُوبٌ كَثِيرَةٌ فَهَلْ لَكَ مِنْ تَوْبَةٍ تَمْحُو بِهَا ذُنُوبَكَ؟... تَنْصُرُوا ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَتُقَاتِلُ مَعَهُ.

... أَمَّا إِذَا رَغِبْتَ بِنَفْسِكَ عَنَّا فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي فَرَسِكَ وَلَا فِيكَ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضْلِينَ عِصْدًا وَأَنْتَ أَنْصَحُكَ كَمَا نَصَحْتَنِي إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَسْمَعَ صُرَاخَنَا وَلَا تَشْهَدَ وَقَعْتَنَا فَافْعَلْ فَوَاللَّهِ لَا يَسْمَعُ وَاعِيَتَنَا أَحَدٌ وَلَا يَنْصُرُنَا إِلَّا أَكْبَهُ اللَّهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ» (۱۲۲)

ترجمه و توضیح لغات:

رَغِبَ عَنْهُ: اعراض نمود. مُضِلِّين (از ضلّ): گمراهان، مُنْحَرِفِينَ. عِصْدُ: نیرو، کمک. صُرَاخ: فریاد، صدای استمداد. وَقَعَةُ: جنگ. وَاَعِيَةُ: ناله، فریاد.

پاورقی:

۱۲۱- عبیدالله بن حر از هواداران عثمان بود و پس از کشته شدن وی به نزد معاویه رفت و در جنگ صفین در صف لشکریان او با علی (علیه السلام) می جنگید. در تاریخ از غارتگریها و راهزنیهای عبیدالله مطالب فراوان نقل گردیده است (به تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۶۸ و جمهره ابن حزم، ص ۳۸۵ مراجعه شود)

۱۲۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۴. طبری، ج ۷، ص ۳۰۶. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶. اخبار الطوال، ص ۲۴۶. امالی صدوق مجلس ۳۰.

ترجمه و توضیح:

در منزل بنی مقاتل به امام اطلاع دادند که (عبیدالله بن حرّ جعفی) نیز در این منزل اقامت گزیده است، امام (علیه السلام) نخست حجاج بن مسروق را به نزد وی فرستاد، حجاج گفت: ای فرزند حر! هدیه گرانبها و ارمغان پیرارجی برای تو آورده ام اگر بپذیری، اینک حسین بن علی (علیهما السلام) به اینجا آمده است و تو را به یاری می طلبد، به او پیوندی تا به ثواب و سعادت بزرگی نایل گردی که اگر در رکاب او بجنگی به ثواب بی حدی رسیده ای و اگر کشته شوی به شهادت نایل شده ای.

عبیدالله بن حر گفت: به خدا سوگند! من از شهر کوفه بیرون نیامدم مگر اینکه اکثر مردم این شهر، خود را به جنگ او و سرکوبی شیعیانش آماده می کردند و برای من مسلم است که او در این جنگ کشته خواهد شد و من توانایی یاری و کمک او را ندارم و اصلاً دوست ندارم که او مرا ببیند و من او را. حجاج به نزد امام (علیه السلام) بازگشت و پاسخ (ابن حر) را به عرض وی رسانید خود امام با چند تن از اصحابش به نزد عبیدالله آمد و او از امام استقبال نمود و خوشامد گفت.

خود عبیدالله جریان این ملاقات را چنین توصیف می کند که: چون چشمم به آن حضرت افتاد، دیدم من در دوران عمرم زیباتر و چشم پر کن تر از او ندیده ام ولی در عین حال به هیچکس مانند او دلم نسوخته است و هیچگاه نمی توانم آن منظره را فراموش کنم که وقتی آن حضرت حرکت می کرد چند کودک نیز دور او را گرفته بودند.

(ابن حر) می گوید: چون به قیافه امام تماشا کردم، دیدم رنگ محاسنش شدیداً مشکی است پرسیدم که رنگ طبیعی است یا از خضاب استفاده کرده اید؟ امام پاسخ داد ای ابن حر! پیری من زودرس بود و از این گفتار امام فهمیدم که رنگ خضاب است.

به هرحال، پس از تعارفات و سخنان معمولی که در میان عبیدالله و آن حضرت رد و بدل شد امام خطاب به وی چنین فرمود: «يَا ابْنَ الْحَرِّ إِنَّ أَهْلَ مِصْرَ كُفَّ»؛ پسر حر! مردم شهر شما (کوفه) به من نامه نوشته اند که همه آنان بر نصرت و یاری من اتحاد نموده و پیمان بسته اند و از من درخواست کرده اند که به شهرشان بیایم ولی حقیقت امر برخلاف آن است که آنان به من نگاشته اند و تو در دوران عمرت گناهان زیادی را مرتکب شده و خطاهای فراوانی از تو سر زده است آیا می خواهی توبه کنی و از آن خطاها و گناهها پاک گردی؟

عبیدالله گفت: مثلاً چگونه توبه کنم؟ امام فرمود: «تَنْصُرُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَتُقَاتِلَ مَعَهُ»؛ فرزند دختر پیامبرت را یاری کرده و در رکاب وی با دشمنان او بجنگی.

عبیدالله گفت: به خدا سوگند! من می دانم که هرکس از فرمان تو پیروی کند، به سعادت و خوشبختی ابدی نایل شده است ولی من احتمال نمی دهم که یاری من به حال تو سودی داشته باشد؛ زیرا در کوفه کسی را ندیدم که مصمم به یاری و پشتیبانی شما باشد و به خدا سوگندت می دهم که از این امر معافم بداری؛ زیرا من از مرگ سخت گریزانم ولی اینک اسب معروف خود (ملحقه) را به حضورت تقدیم می کنم، اسبی که تا حال به وسیله آن دشمنی را تعقیب نکرده ام جز اینکه به او رسیده ام و هیچ دشمنی با داشتن این اسب مرا تعقیب ننموده است مگر اینکه از چنگال او نجات یافته ام.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی چنین فرمود:

«أَمَّا إِذَا رَغِبْتَ بِنَفْسِكَ عَنَّا...»؛ حال که در راه ما از نثار جان امتناع می ورزی ما نیز نه به تو نیاز داریم و نه به اسب تو زیرا من از افراد گمراه برای خود نیرو نمی گیرم.

آنگاه امام این جمله را نیز اضافه نمود: همان گونه که تو بر من نصیحت نمودی من نیز نصیحتی به تو می کنم که تا می توانی خود را به جای دوردستی

برسان تا صدای استغاثه ما را نشنوی و جنگ ما را نبینی؛ زیرا به خدا سوگند! اگر صدای استغاثه ما به گوش کسی برسد و به یاری ما نشتابد خدا او را در آتش جهنم قرار خواهد داد.

عبیدالله از این سخنان پندآمیز امام پند نگرفت و به سپاه وی نپیوست ولی تا آخر عمر از این جریان اظهار ندامت و پشیمانی می نمود و برای از دست دادن چنین سعادتِ ابراز تاسف و تأثر می کرد.

نمونه ای از تأثر او را از اشعار زیر که خویشتن را مورد خطاب و سرزنش قرار داده است می توان به دست آورد.

(آه! از حسرت و تاسف سنگین که تا زنده هستم در میان سینه و گلویم در حرکت است و بی قرارم کرده است.

آنگاه که حسین بر اهل نفاق و ستم پیشگان از مثل من یاری می طلبید.
آنگاه که حسین می خواست برای برانداختن اهل ضلال و نفاق به یاریش بشتابم.

آری، اگر آن روز از راه جان، یاری و مواساتش می نمودم در روز قیامت به شرافتی بس بزرگ نایل می شدم). (۱۲۳)

وبین جهد می کند که بگیرد غریق را
با مطالعه جریان ملاقات امام با (عبیدالله بن حر) و درخواست کمک از وی
این سؤال در ذهن خواننده نقش می بندد که دعوت نمودن امام از یک نفر
پاورقی:

۱۲۳-

تَرَدَّدَ بَيْنَ صَدْرِي وَالتَّرَاقِي
عَلَى أَهْلِ الْعَدَاوَةِ وَالشَّقَاقِ
عَلَى أَهْلِ الضَّلَالَةِ وَالنَّفَاقِ
لَنَلْتُ كَرَامَةً يَوْمَ التَّلَاقِ

فَبِأَلَكِ حَسْرَةً مَا دُمْتُ حَيًّا
حُسَيْنٌ حِينَ يَطْلُبُ نَصْرَ مِثْلِي
حُسَيْنٌ حَيْثُ يَطْلُبُ بَذْلَ نَصْرِي
لَوْ أَنِّي أَوَاسِيهِ بِنَفْسِي

راهزن و جنایتکار معروف جهان عرب که هیچ علاقه ای به آن حضرت نداشته و از مخالفین و دشمنان امیرمؤمنان (علیه السلام) بوده است و از طرفی مرخص کردن گروهی که از مدینه و مکه با وی حرکت نموده اند (۱۲۴) افرادی که فداکاری و ایثار را به مفهوم عالی و همه جانبه درباره امام انجام داده اند و به قول خود آن حضرت صحابه ای باوفاتر از آنان در هیچ دورانی دیده نشده است، (۱۲۵) چگونه قابل جمع است؟ آن اجازه مرخصی به آنچنان یاران باوفا برای چیست؟ و این دعوت به کمک و همکاری از یک چنین فردی چرا؟

ولی اگر در باره نقش ائمه هدی (علیهم السلام) قدری دقت کنیم و برنامه آنها را در جنگ و صلحشان و در حرکت و سکونشان مورد بررسی قرار بدهیم. پاسخ این سؤال روشن خواهد گردید؛ زیرا ائمه هدی (علیهم السلام) تداوم بخش راه پیامبران هستند که هدفی بجز رهایی انسانها و نجات غرق شدگان ندارند که این رهایی بخشی، گاهی به صورت عموم و گاهی به صورت خصوصی و شخصی انجام گرفته است و رفتن امام به چادر شخص معصیتکار و مجرمی همانند رفتن حضرت مسیح (علیه السلام) به منزل (گمرکچی) و یا زن بدکاره ای است و انگیزه هر دو یکی است که حضرت عیسی در پاسخ آنکه گفت: چرا به همراه حواریون به منزل زن بدکاره ای رفتید؟ گفت: (طیب باید گاهی به منزل مریض برود). (۱۲۶)

و امام هم در ملاقات با عبیدالله حر همان مسئله طبابت و نجات او از گناهان و جنایتهای فراوان گذشته اش را عنوان نمود و راه رهایی را در پیش پای وی

پاورقی:

۱۲۴- به صفحه... و... از این کتاب مراجعه شود.

۱۲۵- به صفحه... و... از این کتاب مراجعه شود.

۱۲۶- و از اینجااست که می بینیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره رسول خدا چنین می فرماید: «طَيِّبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ».

قرار داد و فرمود: «وَأَنَّ عَلَيْكَ ذُنُوبًا كَثِيرَةً فَهَلْ لَكَ مِنْ تَوْبَةٍ تَمْحُوبُهَا ذُنُوبُكَ؟»
آیا آمادگی داری که گناهان فراوانی را که از گذشته دور داری با آب توبه
بشویی؟!

ولی آنگاه که می بیند عیدالله هدف امام را درک نمی کند و پیشنهاد
پذیرفتن اسبی را می نماید که در روز سختی می تواند از میدان جنگ و از برابر
تیرها و شمشیرها نجاتش دهد و او همه مسائل را با عینک مادی و از دیدگاه
پیروزی و شکست ظاهری می بیند و در دو کلمه (حمله و فرار) خلاصه می کند،
فرمود: من به تو و به اسب تو نیازی ندارم «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصْدًا»
(۱۲۷)

پاورقی:

۱۲۷- سوره کهف، آیه ۵۱.

در پاسخ عمرو بن قیس و پسر عمویش

متن سخن:

« اِنْطَلَقَا فَلَا تَسْمَعَا لِيْ وَاعِيَةً وَلَا تَرَيَا لِيْ سَوَادًا فَآنَهُ مَنْ سَمِعَ وَاعِيَتَنَا أَوْ رَأَى
سَوَادَنَا فَلَمْ يُجِبْنَا أَوْ يَغْنُنَا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُكِبَّهُ عَلَى مِنْخَرِيْهِ فِي
النَّارِ ». (۱۲۸)

ترجمه و توضیح لغات:

يُغْنِنَا (از آغاتِ اِغَائَةً): به فریاد رسیدن. اَكْبَهُ: او را به صورت بر زمین زد.
مِنْخَرَيْن: بینی.

ترجمه و توضیح:

باز در همان منزل (بنی مقاتل) بود که عمرو بن قیس مشرقی به همراه
پسرعمویش به حضور حسین بن (علیهما السلام) شرفیاب گردید. آن حضرت
پرسید: آیا برای نصرت و یاری من آمده اید؟ عرضه داشتند نه؛ زیرا از طرفی ما
دارای فرزندان زیادی هستیم و از سوی دیگر مال التجاره مردم در نزد ماست و
نمی دانیم سرنوشت شما به کجا خواهد انجامید و صلاح نیست که مال مردم در
دست ما تلف و ضایع گردد.

پاورقی:

۱۲۸- عقاب الاعمال مرحوم صدوق چاپ تهران به پاورقی آقای غفاری، ص ۴۰۹. رجال کشی، ص ۷۴.

در اینجا امام (علیه السلام) خطاب به آن دو چنین فرمود: «**إِنْطَلِقَا فَلَا تَسْمَعَا لِي وَاعِيَةً...**»؛ از این منطقه دور باشید تا صدای استغاثه من به گوش شما نرسد و اثری از من نبینید؛ زیرا هرکس صدای استغاثه ما را بشنود یا اثری از ما ببیند ولی به استغاثه ما جواب مثبت ندهد و به فریاد ما نرسد خداوند او را با ذلت تمام در جهنم سرنگون خواهد نمود.

مجازات سخت

از این گفتار امام و مشابه آن که در فراز پیش به تعبیر نصیحت و خیرخواهی خطاب به (عبیداللّه بن حر) بیان نموده است این نکته به دست می آید افرادی که به استمداد امام و رهبر مذهبی شان آنگاه که نیازمند به امداد و کمک آنها است جواب مثبت نداده باشند به بزرگترین عقاب و سخت ترین عذاب توام با خواری و ذلت مجازات خواهند گردید؛ زیرا تعبیر امام در این دو مورد و درباره چنین افراد تنها این نیست که آنان داخل جهنم خواهند شد بلکه تعبیر امام (علیه السلام) در عذاب و مجازات چنین افراد این است که: «**أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ**» و مفهوم این جمله شدت عذاب توام با شدت ذلت و خواری است و چرا چنین مجازاتی در انتظار چنین افرادی نباشد مگر استغاثه امام و رهبر، همان استغاثه قرآن و اسلام و آیین حق نیست؟ مگر این استغاثه استغاثه پیامبر و استغاثه پیامبر نیز شدیدترین امر الهی نیست؟

ولی باید توجه داشت این عذاب که در گفتار حسین بن علی (علیهما السلام) آمده است نه یک موضوع شخصی و انحصاری بلکه مربوط به مقام و عنوان رهبری است که این عنوان یک روز در وجود شخص پیامبر تجسم می یابد و روز دیگر در وجود جانشینان وی و ائمه هدی (علیهما السلام) و روز دیگر در مرتبه نازله و در وجود جانشینان ائمه هدی (علیهما السلام) که همان مقام ولایت فقیه است.

نمونه دیگر از یک حرمان بزرگ!

اگر (عبیدالله بن حر) آن همای سعادت را که بر خیمه اش نشسته بود به رایگان از دست داد و از یاری امام و نیل به شهادت که نجات و خوشبختی او را تضمین می نمود استقبال نکرد و تا آخر عمر بر این اشتباه بزرگ اشک حسرت ریخت، شعر سرود، آه کشید و... تاریخ عاشورا در این کم سعادت و حرمان بزرگ (عمروبن قیس) را نمونه ای بارزتر و مصداقی کاملتر از (عبیدالله) معرفی می کند؛ زیرا به طوری که در فراز گذشته تذکر داده شد زندگی چند روزه (عبیدالله) او را آنچنان شیفته خود کرده بود که در مرحله نخست با ردّ موعظه و نصیحت امام خود را به کنار کشید و با بیان این جمله (به خدا سوگندت می دهم که از این پیشنهاد معافم بداری که از مرگ سخت گریزانم) یکباره از قبول مسئولیت شانه خالی نمود.

ولی (عمروبن قیس) پس از اعتذار مجدداً تحت تأثیر موعظه و سخنان حسین بن علی (علیهما السلام) قرار گرفت و با شنیدن « **إِنطَلِقَا فَلَا تَسْمَعَا لِي وَاعِيَةً** » از پسر عمویش (مالک بن نضر ارحبی) مفارقت کرد و به یاران امام (علیه السلام) پیوست اما با آن حضرت شرط نمود که من تا آنجا از تو دفاع خواهم کرد که دفاع من به حال شما مفید و در سرنوشت پیروزی شما مؤثر باشد و در غیر این صورت در مفارقت و جدائی از شما آزاد خواهم بود، امام هم این بیعت مشروط را از وی پذیرفت و (عمروبن قیس) در آخرین ساعات زندگی امام (علیه السلام) و به هنگامی که صدای استغاثه آن حضرت را می شنید و یاران باوفایش یکی پس از دیگری به خاک و خون می غلتیدند بر اسب تندرو خویش سوار شده و فرار را برقرار ترجیح داد و در چنین شرایطی امام (علیه السلام) را ترک نمود و درست در دقایقی که می رفت به صفوف شهیدان لاحق شود، این فیض عظیم و این سعادت بزرگ و خوشبختی ابدی را از دست داد.

طبری (۱۲۹) مشروح این ملاقات (۱۳۰) و جریان مفارقت او را از زبان خودش

نقل نموده است و خلاصه اش این است: من در روز عاشورا چون متوجه شدم که لشکریان کوفه بر پی کردن اسبهای یاران حسین بن علی (علیهما السلام) همت گماشته اند اسب خود را در زیر یکی از خیمه های خالی بستم و پیاده به دشمن تاختم و دو نفر از آنان را به هلاکت رسانده و دست سوّمی را قطع نمودم: حسین بن علی (علیهما السلام) مکرّر می فرمود: « **الا تشل لایقطع الله یدک جزاک الله...** »؛ دستت درد نکند خدا از خاندان پیامبر جزای خیرت دهد.

(عمرو بن قیس) اضافه می کند: وقتی دیدم همه یاران حسین بن علی بجز سوید بن عمرو و بشر حضرمی به شهادت رسیدند به خدمت آن حضرت آمده و پاورقی:

۱۲۹- در عقاب الاعمال مرحوم صدوق و رجال کشی و رجال خوئی که متن روایت را نقل نموده اند و در بعضی از کتب رجال نام وی (عمرو بن قیس شرقی) آمده است ولی در طبری، ج ۶، ص ۲۳۸ تا ۲۵۵ در موارد متعدّد (ضحاک بن عبدالله شرقی) عنوان شده است و ظاهر گفتار رجال شناسان و عنوان طبری این است که (عمرو) و (ضحاک) هردو، شخص مستقل و جداگانه هستند و با هم سفر جداگانه و در دو نقطه مختلف به حضور امام (علیه السلام) رسیده اند ولی کیفیت گفتار امام (علیه السلام) و همچنین اعتذار آنان یک نوع بوده است و آن که تا عاشورا به همراه امام (علیه السلام) بوده و صحنه جنگ را ترک نموده است همان (ضحاک شرقی) است. اما به عقیده این جانب و به دلایل متعدّد، (عمرو بن قیس شرقی) همان (ضحاک شرقی) است و این اختلاف در اسم و لقب و کنیه در میان روّات و رجال شناسان فراوان است و نمونه ای از آن را در صفحات آینده تحت عنوان (بررسی یک اشتباه تاریخی) ملاحظه خواهید فرمود، مخصوصاً در مورد (ضحاک) یا (قیس شرقی) که به مناسبت اعراض وی از حسین بن علی (علیهما السلام) و محسوب نشدنش از صحابه، رجال شناسان از تحقیق و بررسی بیوگرافی او اعراض نموده اند. به هر حال در صورت مستقل بودن (قیس و ضحاک) این (حرمان بزرگ) همانگونه که طبری نقل نموده است از آن (ضحاک شرقی) خواهد بود که طبری علاوه بر جریان پیوستن وی به امام و مفارقتش از آن حضرت، جریانهای متعدّدی از صحنه عاشورا و جنگ کربلا را به طریق ابومخنف از او نقل نموده است.

۱۳۰- و خلاصه آن را ما نقل نمودیم.

عرضه داشتیم: یابن رسول الله! می دانی که در میان من و شما شرطی بود، حضرت فرمود راست می گویی ولی چگونه می توانی از این معرکه جان سالم ببری؟ اگر توانایی آن را داری در رفتن آزادی.

عمرو بن قیس می گوید: امام چون اذن مرخصی داد و بیعت را از من برداشت اسب خود را از درون خیمه بیرون کشیدم و سوار شدم و تازیانه بر آن زدم و از گوشه ای صفوف دشمن را باز کرده به حرکت سریع خود ادامه دادم ولی پانزده نفر از افراد دشمن مرا تعقیب کردند در نزدیکی (شفیه) که روستایی است در کنار فرات به من نزدیک شدند چون برگشتم سه تن از آنان مرا شناختند و به یاران خود گفتند تا از تعقیب من منصرف شدند و بدین گونه از مرگ حتمی نجات یافتیم.

در نزدیکی کربلا

متن سخن:

« اَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ... »

اِنِّی خَفِیْتُ بِرَأْسِی فَعَنَّ بَی فَارِسٍ وَهُوَ یَقُولُ: الْقَوْمُ یَسْرُونَ وَالْمَنَایَا تَسْرِی
إِلَیْهِمْ فَعَلِمْتُ أَنَّهَا أَنْفُسُنَا نُعِیْتُ إِلَیْنَا... جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَکْدٍ خَیْرَ مَا جَزَى وَکْدًا عَنْ
وَالِدِهِ. (۱۳۱)

ترجمه و توضیح لغات:

خَفَقَ بِرَأْسِهِ: چرت زد. عَنْ: ظاهر شد. یَسْرُونَ (ازسری): شب هنگام حرکت
نمودن. مَنَایَا (جمع منیه): مرگ. نُعِیْتُ: (مجهول از نَعَى یَنْعَى): خبر مرگ دادن.

ترجمه و توضیح:

در منزل (قصر بن مقاتل) و در اواخر شب، امام دستور داد جوانان مشکها را
پر از آب کردند و به سوی منزل بعدی حرکت نمودند، به هنگامی که قافله در
حرکت بود صدای امام به گوش رسید که کلمه استرجاع را مکرر بر زبان می راند
پاورقی:

۱۳۱- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۵. طبری ج ۷، ص ۳۰۶. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۲. مقتل
خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶ و طبقات ابن سعد. ولی مرحوم سید بن طاووس در لهوف می گوید که:
این جریان در منزل ثعلبیه بوده است.

«إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» حضرت علی اکبر فرزند دلیر و شجاع آن حضرت از انگیزه این استرجاع سؤال نمود.

امام این چنین پاسخ داد: «إِنِّي خَفِفتُ بِرَأْسِي...»؛ من سرم را به زین اسب گذاشته بودم که خواب خفیفی بر چشمم مسلط شد، در این موقع صدای هاتفی به گوشم رسید که می گفت: این جمعیت در این هنگام شب در حرکتند مرگ نیز در تعقیب آنهاست و برای من معلوم گردید که این، خبر مرگ ماست.

حضرت علی اکبر عرضه داشت: «لَا أَرَاكَ اللَّهُ بِسُوءٍ أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟»؛ خدا حادثه بدی پیش نیاورد مگر ما برحق نیستیم؟

امام فرمود: (بلی به خدا سوگند که ما بجز در راه حق قدم بر نمی داریم).
علی اکبر عرضه داشت: «إِذَا لَأْتِبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحِقِّينَ»؛ اگر بناست در راه حق بمیریم ترسی از مرگ نداریم.

امام در این هنگام او را دعا نمود و چنین فرمود: (خداوند برای تو بهترین پاداش فرزندی را عنایت کند).

آری اگر کشتن و کشته شدن و قیام و انقلاب در راه حق باشد، از چنین مرگی ترسی نیست و این درسی است که مکتب حسین بن علی (علیهما السلام) نه تنها برای فرزندش بلکه برای تمام پیروانش آموخته است که:

مرگ اگر مرد است گو پیش من آی
تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

بخش سوم: در کربلا

هنگام ورود به کربلا

متن سخن:

« مَا كُنْتُ لَأَبْدَأَهُمْ بِالْقِتَالِ... (۱۳۲) »

اَللّٰهُمَّ اَعُوْذُبِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ هَاهُنَا مَحْطُّ رَحَالِنَا وَهَاهُنَا وَاللّٰهُ مَحَلُّ قُبُوْرِنَا وَهَاهُنَا وَاللّٰهُ مَحْشَرُنَا وَمَنْشَرُنَا وَبِهَذَا وَعَدَنِيْ جَدِّيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَا خِلَافَ لِوَعْدِهِ « (۱۳۳) »

ترجمه و توضیح لغات:

مَحْطُّ: محل فرود آمدن. رَحْلُ: اثاثیه مسافر. مَحْشَرُ: روز و محل مبعوث شدن. مَنْشَرُ: محل زنده شدن در روز معاد.

ترجمه و توضیح:

قافله امام (علیه السلام) و به موازات آن سپاهیان حر، به حرکت خود ادامه دادند تا به (نِینوا) رسیدند و در اینجا با مردی مسلح که سوار بر اسب تندرو بود مواجه گردیدند و او پیک ابن زیاد و حامل نامه ای از سوی وی به (حر) بود. متن نامه چنین است: « جَعَجِعَ بِالْحَسَنِ حِينَ تَقْرَأُ كِتَابِي وَلَا تُنْزِلْهُ إِلَّا بِالْعَرَاءِ »

پاورقی:

۱۳۲- طبری، ج ۷، ص ۳۰۸. کامل، ج ۳، ص ۲۸۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴.

۱۳۳- نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۲۱. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۸۸.

عَلَى غَيْرِ مَاءٍ وَغَيْرِ حِصْنٍ؛ با رسیدن این نامه بر حسین بن علی فشار وارد بیاور و در بیابانی بی آب و علف و بی دژ و قلعه ای فرودش آر).

(حر) نیز متن نامه را برای امام (علیه السلام) خواند و آن حضرت را در جریان ماموریت خویش قرار داد.

امام فرمود: پس بگذار ما در بیابان نینوا و یا غاضریات یا شفیة فرود آییم. حر گفت: من نمی توانم با این پیشنهاد شما موافقت کنم؛ زیرا من دیگر در تصمیم گیری خود آزاد نیستم چون همین نامه رسان، جاسوس ابن زیاد نیز می باشد و جزئیات اقدامات مرا زیر نظر دارد.

در این هنگام (زهیر بن قین) به امام (علیه السلام) چنین پیشنهاد نمود که برای ما جنگ کردن با این گروه کم، آسانتر است از جنگ کردن با افراد زیادی که در پشت سر آنهاست و به خدا سوگند! طولی نخواهد کشید که لشکریان زیادی به پشتیبانی اینها برسد و آن وقت دیگر ما تاب مقاومت در برابر آنان را نخواهیم داشت.

امام در پاسخ پیشنهاد زهیر چنین فرمود: « مَا كُنْتُ لِأَبْدَاءَهُمْ بِالْقِتَالِ »؛ من هرگز شروع کننده جنگ نخواهم بود.

آنگاه امام (علیه السلام) خطاب به حرّ فرمود: بهتر است یک قدر دیگر حرکت کنیم و محل مناسبتری برای اقامت خود برگزینیم. حرّ موافقت نمود و به حرکت خود ادامه دادند تا به سرزمین کربلا رسیدند در اینجا حرّ و یارانش به عنوان اینکه این محل به فرات نزدیک و محل مناسبی است از پیشروی امام جلوگیری نمودند.

وقتی حسین بن علی (علیهما السلام) تصمیم گرفت در آن سرزمین فرود آید، از نام آنجا سؤال کرد، پاسخ دادند که: اینجا را (طف) می گویند.

امام پرسید نام دیگری نیز دارد؟ عرضه داشتند: (کربلا) هم نامیده می شود.

امام با شنیدن اسم (کربلا) گفت: « اَللّهُمَّ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْكُرْبِ وَالْبَلَاءِ »؛ خدا یا!

از اندوه و بلا به تو پناه می آورم.

سپس فرمود: (اینجاست محل فرود آمدن ما و به خدا سوگندا همین جاست محل قبرهای ما و به خدا سوگند از اینجاست که در قیامت محشور و منشور خواهیم گردید و این وعده ای است از جدم رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و در وعده او خلافی نیست.

آنچه از این گفتار استفاده می شود

در این گفتار حسین بن علی (علیهما السلام) سه نکته جالب و مهم وجود دارد:

۱- همان گونه که بارها اشاره نمودیم و در گفتار امام در موارد مختلف مکرر و با صراحت و گاهی با تلویح و اشاره آمده است، آن حضرت از جریان حادثه خونین کربلا مطلع و باخبر بود و این مورد نیز یکی از آنهاست که به جزئیات این حادثه و محل وقوع آن که همان سرزمین کربلاست با اتکا به اخبار رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شاره می کند.

۲- و اما نکته دوم، مسئله راه و روش و برنامه ای است که حسین بن علی (علیهما السلام) در مقام جنگ از آن پیروی می کند که به قول زهیر بن قین اقدام به جنگ در آن شرایط به نفع آنان و در صورت تاخیر جریان دقیقاً معکوس و هزیمتشان مسلم و حتمی است.

ولی امام در این شرایط خاص برنامه جنگی خویش را چنین اعلام می کند که: (من شروع به جنگ نخواهم کرد).

و این همان برنامه ای است که امیرمؤمنان (علیه السلام) در جنگ جمل برای یارانش اعلان نمود آنگاه که در مقابل دشمن خون آشام قرار گرفت، دشمنی که دوبار دست به حمله زده و بهترین مسلمانان و زبده ترین شیعیان علی (علیه السلام) را در شهر بصره به قتل رسانیده است: « لَا تَبْدَأُوا الْقَوْمَ بِالْقِتَالِ... »؛ شما

شروع به جنگ نکنید با شمشیر و نیزه به آنان حمله ننمایید و در خونریزی بر آنان سبقت نجوید، با ملاطفت و مهربانی و با زبان نرم و ملایم با آنان سخن بگوئید (تا به جنگ و ستیز وادارشان نکنید). (۱۳۴)

۳- هدف پیشوایان و ائمه هدی اصلاح افراد و جلوگیری از انحراف و به قول حسین بن علی (علیهما السلام) (امر به معروف و نهی از منکر) است و این هدف هم با توسل به زور و از راه جنگ و خونریزی امکان پذیر نیست بلکه جنگ، آخرین حربه ای است که در صورت مسدود شدن تمام راهها باید به آن متوسل گردید.

خلاصه، پاسخ امام در آن شرایط خاص به زهیر بن قین دلیل دیگری است بر اینکه منظور آن حضرت از این حرکت رسیدن به یک پیروزی ظاهری جنگی نبود بلکه امام در تعقیب هدفی بود مافوق آن و در ابعاد وسیعتر.

پاورقی:

۱۳۴- مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۷۱. کنز العمال، ج ۶، ص ۸۵، حدیث ۱۳۱۱.

خطبه امام پس از ورود به کربلا

متن سخن:

«... أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَأَنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ
وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَخَسِيسٌ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى
الْوَبِيلِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَالْإِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ
فِي لِقَاءِ اللَّهِ فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا، النَّاسُ
عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالِدِينُ لِعَقٍّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَادَرَتْ مَعَايِشُهُمْ لِلَّهِ فَإِذَا مُحْصُوا
بِالْبَلَاءِ قُلُ الدِّيَانُونَ» (۱۳۵)

ترجمه و توضیح لغات:

تَنَكَّرَ: قیافه بدنشان دادن. اِدْبَارَ: پشت کردن. صُبَابَةٌ: ته مانده آب در کاسه.
خَسِيسٌ عَيْشٍ: زندگی پست ذلت بار. مَرْعَى الْوَبِيلِ: چراگاه سخت و سنگلاخ که
در آن کمتر علف سبز شود. بَرَمَ (بر وزن فَرَس): زجر و آزرده‌گی. عَبِيدَ (جمع
عَبْد): برده لَعَقَ (مصدر است به معنای اسم مفعول): چیزهای شیرین مانند عسل

پاورقی:

۱۳۵- تحف العقول، ص ۱۷۴. طبری، ج ۷، ص ۳۰۰. مشیرالاحزان، ص ۲۲. ابن عساکر، ص ۲۱۴.
مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵. لهوف، ص ۶۹. بنا به نقل طبری و ابن نما امام (علیه السلام) این
خطبه را در منزل ذی حسم ایراد نموده است و در بعضی از منابع یاد شده جمله الناس... در اول
خطبه آمده است ولی ما متن تحف العقول را مورد استناد قرار دادیم.

که با انگشت لیسیده شود. يَحْوَطُونَهُ (از حاط، يَحْوَطُهُ): چیزی را حفظ و حراست کردن و دفاع از آن نمودن. دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ: در: خوشی و کمال آسایش. مَعَايِش (جمع معیشه): آنچه زندگی به آن وابسته است. مُحْصُوا (از تَمَحَّيْص): در بوته آزمایش قرار دادن.

ترجمه و توضیح:

حسین بن علی (علیهما السلام) در دوم محرم الحرام سال ۶۱ هجری وارد کربلا گردید و پس از توقف کوتاه در میان یاران و فرزندان و افراد خاندان خویش قرار گرفت و این خطبه را ایراد نمود:

« اما بعد، پیشامد ما همین است که می بینید؛ جداً اوضاع زمان دگرگون گردیده، زشتیها آشکار و نیکیها و فضیلتها از محیط ما رخت بر بسته است، از فضائل انسانی باقی نمانده است مگر اندکی مانند قطرات ته مانده ظرف آب. مردم در زندگی ننگین و ذلت باری به سر می برند که نه به حق، عمل و نه از باطل روگردانی می شود، شایسته است که در چنین محیط ننگین، شخص با ایمان و بافضیلت، فداکاری و جانبازی کند و به سوی فیض دیدار پروردگارش بشتابد، من در چنین محیط ذلت باری مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج و نکبت نمی دانم ».

امام به سخنانش چنین ادامه داد:

« این مردم برده های دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان می باشد، حمایت و پشتیبانیشان از دین تا آنجاست که زندگیشان در رفاه است و آنگاه که در بوته امتحان قرار گیرند، دینداران، کم خواهند بود ».

آنچه از این گفتار امام استفاده می شود

در این خطبه حسین بن علی (علیهما السلام) که اولین خطابه و سخنرانی آن

حضرت در سرزمین کربلاست، به دو نکته حساس زیر اشاره شده است:

۱- انگیزه قیام:

به طوری که در فرازهای گذشته از سخنان امام (علیه السلام) اشاره گردید آن حضرت برای قیام خود چندین علت و انگیزه مختلف بیان نموده است که مخالفت با حکومت یزید، تغییر و تحریف در احکام و بالاخره موضوع امر به معروف و نهی از منکر، مجموع این علل و انگیزه ها را تشکیل می دهد که همه این انگیزه ها نیز در این گفتار آن حضرت، خلاصه گردیده است.

آنجا که اوضاع متغیر، زشتیها ظاهر و فضایل، سرکوب و فراموش شده است ذلت و خواری بر زندگی مردم سایه شوم خود را گسترده است، نه به حق عمل می شود و نه از باطل جلوگیری، بجاست که شخص مؤمن و متعهد در راه تغییر چنین وضعی به شهادت و لقای حق راغب و شائق باشد و شخص امام عالیتربین و بارزترین مصداق چنین مؤمن با فضیلت است که در این شرایط، مرگ را بجز سعادت و برای زندگی مفهومی جز زجر و شکنجه و مرگ تدریجی نمی داند.

۲- مسئله آزمایش:

و اما نکته دوم، موضوع آزمایش و امتحان است که بهترین راه شناخت حقایق و افکار شخصیتها و اصالت انسانهاست؛ چه افرادی که خود را مؤمن نشان می دهند و چه گروهایی که برای خود شعارهای داغ و کوبنده انتخاب می کنند و چه اشخاصی که از قیافه حق پرستی و وجهه مذهبی برخوردارند، ولی حقیقت این گروه ها و این چهره ها و اصالت این افراد به دست نمی آید مگر از راه امتحان و آزمایش در شدايد و گرفتاریها، در جزر و مدها و در میدان جنگ و مبارزات، آنجا که منافع مادی و بلکه جانشان در خطر است.

اینک که فرزند فاطمه به سوی (الله) می شتابد و قدم به سرزمین عشق و

شهادت می گذارد از افراد زیادی که تا آن روز دم از اسلام می زدند و در میان مسلمانان از وجهه خاص مذهبی برخوردار بودند، خبری نیست.

فرزند رسول الله در راه اسلام و قرآن به خاطر امر به معروف در برابر دشمن دیرینه اسلام قرار گرفته و آماده کشته شدن و به قربانی دادن خاندانش و به اسارت رفتن اهل و عیالش می باشد ولی این گونه افراد قدم از قدم بر نمی دارند و لب از لب نمی گشایند، نه از عبدالله بن عباس خبری هست و نه از عبدالله بن زبیر و نه از عبدالله بن عمر که هر سه خود را شخصیت برجسته مذهبی می دانستند و به خاطر مذهبی بودن، در میان مردم از وجهه و محبوبیت ویژه ای برخوردار بودند که موضوع شهادت و اسارت در راه احیای اسلام و آزادی مسلمین مطرح است مثل اینکه چنین افرادی در میان مسلمانان وجود ندارند.

و این شداید و حوادث است که مردان بزرگ واقعی را از مسلمانان مصنوعی و کاذب که در مواقع عادی مسلمان تر و مذهبی تر از همه هستند می شناساند و نقاب از چهره هایشان برمی دارد که: «إِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّانُونَ».

نامه ای به محمد حنفیه

متن سخن:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من الحسین بن علی (علیهما السلام)

الی محمد بن علی (علیهما السلام) و من قبله من بنی هاشم

«أَمَّا بَعْدُ، فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَانَ الْآخِرَةُ لَمْ تَزَلْ وَالسَّلَامُ». (۱۳۶)

ترجمه و توضیح:

ابن قولویه در کامل الزیارات از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که حسین بن علی (علیهما السلام) پس از ورود به کربلا نامه ای خطاب به محمد حنفیه و افراد قبیله بنی هاشم که با امام (علیه السلام) همسفر نشده بودند نگاشت، متن نامه چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«از سوی حسین بن علی به محمد بن علی و افراد بنی هاشم که نزد وی می باشند، اما بعد: گویا دنیایی وجود نداشته (و ما هم در این جهان نبوده ایم) همان گونه که آخرت همیشگی است (و ما از بین نخواهیم رفت)».

پاورقی:

۱۳۶- کامل الزیارات، ص ۷۵.

این سخن امام بینش آن حضرت را مانند همه ائمه نسبت به دنیا و جهان آخرت نشان می دهد که در نظر او ارزش دنیا و زندگی آن منهای انجام وظیفه، مساوی با هیچ است؛ زیرا آنچه موقت و زودگذر است و پایان پذیر، نمی تواند بیش از این ارزش داشته باشد و از دید او همه زندگی، همه لذایذ آن با مقام و مال و منال آن، با نبودن آنها بلکه با تلخیها و ناکامیها و زجرها و شکنجه ها مساوی و یکسان است و این دو تفاوتی در نظر وی نمی تواند داشته باشد.

و اما جهان آخرت در نظر حسین بن علی عظمت بی حساب و نامحدودی دارد که با هیچ مقیاس و معیاری نمی توان آن را سنجید؛ زیرا همیشگی و جاودانی است، زوال و فناپی ندارد، سعادت، عیش و لذتش دائمی و زوال ناپذیر و از همه مهمتر (و رضوان من الله اکبر) و همین طور زجر و عذاب و شکنجه اش پایان ناپذیر است و با این بینش است که دست شستن از دنیا با تمام لذایذ و راحتی ها و ثروت و مقامش و بی اعتنایی به زرق و برقش و پیوستن به جهان آخرت، بسیار سهل و ساده و طبیعی خواهد بود و تمام مصائب و آلام و زجرها و... در ذائقه چنین انسانی نه تنها قابل تحمل بلکه شیرین و گوارا و لذتبخش می باشد و همان گونه که حسین بن علی (علیهما السلام) این بینش را در این گفتارش منعکس ساخته است عملاً نیز نشان داده و از مرحله سخن و ذهنیت به مرحله عینیت رسانده و لباس عمل بر آن پوشانده است.

امام در این گفتارش از طرفی حقیقت دنیا و جهان آخرت را در قالب یک عبارت ساده و کوتاه به برادرش محمد حنفیه و سایر اقوام و عشیره اش بیان نموده و در آخرین روزهای زندگیش آنها را از موعظه و نصیحت و راهنمایی خویش برخوردار می سازد و از طرف دیگر به همه جهانیان و برای همه رهبران مذهبی که هدایت و رهبری جامعه را به عهده دارند، راهی که باید برگزینند و بینشی را که باید داشته باشند، ترسیم می نماید.

در پاسخ نامه ابن زیاد

متن سخن:

« لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ اشْتَرَوْا مَرْضَاتِ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ... مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ لَأَنَّهُ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ ». (۱۳۷)

ترجمه و توضیح:

(حرّ بن یزید) طی نامه ای ورود حسین بن علی (علیهما السلام) را به ابن زیاد اطلاع داد و او این نامه را به امام (علیه السلام) نوشت:

« اما بعد: من از ورود شما به سرزمین کربلا مطلع گردیدم و امیرمؤمنان یزید بن معاویه به من دستور داده است که سر به بالین راحت نگذارم و شکم از غذا سیر ننمایم تا تو را به قتل برسانم یا اینکه به فرمان من و به حکومت یزید گردن بگذاری، والسلام ».

امام (علیه السلام) چون نامه ابن زیاد را خواند، آن را بر زمین انداخت و چنین فرمود: (رستگار نباد مردمی که خشنودی خلق را بر غضب خدا مقدم داشتند).

نامه رسان درخواست پاسخ نامه را نمود، امام در جواب او این جمله را فرمود:

پاورقی:

۱۳۷- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۹. بحار، ج ۱۰، ص ۱۸۹.

« مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ لَّأَنَّهُ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ »؛ نامه ابن زیاد در پیش ما پاسخی ندارد، زیرا عذاب خدا بر وی ثابت گردیده است. یعنی او دشمنی و مبارزه با خدا را برای خود اختیار نموده است. چون نامه رسان نزد ابن زیاد برگشت و عکس العمل امام را در مورد نامه اش به اطلاع وی رسانید، ابن زیاد شدیداً خشمناک گردید.

امّا پاسخ امام:

پاسخ امام (علیه السلام) پیامی بود که در روز عاشورا داد و چنین فرمود: «ان الدّعی ابن الدّعی قد رکّزنی بین اثنتین بین السّلّة والذلّة و هیّھات منّا الذّلّة یاءبی اللّٰه لنا ذلک ورسولہ...».

با عمر بن سعد

متن سخن:

«يَا بْنَ سَعْدٍ وَيْحَكَ أَتَقَاتِلُنِي؟
أَمَا تَتَقَى اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ فَأَنَا بِنُ مَنَعِلِمَتْ أَلَا تَكُونُ مَعِيَ وَتَدْعُ هَؤُلَاءِ فَإِنَّهُ
أَقْرَبُ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى...
مَا لَكَ ذَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلاً وَلَا غَفَرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ فَوَاللَّهِ إِنِّي
لَأَرْجُو أَنْ لَا تَأْ كُلَ مِنْ بَرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيرًا». (۱۳۸)

ترجمه و توضیح:

بنا به نقل خطیب خوارزمی، حسین بن علی (علیهما السلام) به وسیله یکی از یارانش به نام (عمرو بن قرظه انصاری) به عمر بن سعد پیام فرستاد تا با همدیگر ملاقات و گفتگو نمایند. عمر سعد با این پیشنهاد موافقت نمود و آن حضرت شبانه (۱۳۹) با بیست تن از یاران خویش به سوی خیمه ای که در وسط دو لشکر برپا شده بود، حرکت نمود و دستور داد یارانش بجز برادرش ابوالفضل و فرزندش علی اکبر وارد خیمه نشوند. عمر سعد هم به یارانش که تعداد آنها نیز باورقی:

۱۳۸- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۵.

۱۳۹- از قرائن به دست می آید که این ملاقات در شب هشتم یا نهم محرم واقع گردیده است.

بیست تن بود همین دستور را داد و تنها فرزندش حفص و غلام مخصوصش به همراه او وارد خیمه شدند.

امام در این مجلس خطاب به عمرسعد چنین گفت: (فرزند سعد! آیا می خواهی با من جنگ کنی درحالیکه مرا می شناسی و می دانی پدر من چه کسی است و آیا از خدایی که برگشت تو به سوی اوست نمی ترسی؟ آیا نمی خواهی با من باشی و دست از اینها (بنی امیه) برداری که این عمل به خدا نزدیکتر و مورد توجه اوست؟

عمرسعد در پاسخ امام عرضه داشت می ترسم در این صورت خانه مرا در کوفه ویران کنند.

امام فرمود: من به هزینه خودم برای تو خانه ای می سازم.

عمرسعد گفت: می ترسم باغ و نخلستانم را مصادره کنند.

امام فرمود: من در حجاز بهتر از این باغها را که در کوفه داری به تو می دهم. عمر سعد گفت: زن و فرزندم در کوفه است و می ترسم آنها را به قتل برسانند.

امام (علیه السلام) چون بهانه های او را دید و از توبه و بازگشت وی مایوس گردید درحالیکه این جمله را می گفت، از جای خود برخاست:

« چرا اینقدر در اطاعت شیطان پافشاری می کنی! خدایت هرچه زودتر در میان رختخوابت بکشد و در روز قیامت از گناهات درنگذرد، به خدا سوگند! امیدوارم که از گندم عراق نصیبت نگردد مگر به اندازه کم (یعنی عمرت کوتاه باد) ». »

عمرسعد نیز از روی استهزاء گفت: جو عراق برای من بس است. (۱۴۰)

پاورقی:

۱۴۰- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۵.

آنچه از این سخن امام استفاده می شود

این سخن امام دارای دو نکته جالب و حساس است:

۱- به طوری که می بینیم حتی با دشمن سرسخت و خون آشام خویش - یعنی عمرسعد - هم از روی خیرخواهی سخن می گوید و از رهگذر موعظه و نصیحت وارد می گردد تا او را از پرتگاه سقوط و بدبختی نجات بخشد و چون او به بهانه های واهی و مادی متمسک می شود و از خانه و نخلستان سخن می گوید، امام (علیه السلام) باز هم پاسخ مساعد داده و وعده جبران این خسارتها را به او می دهد.

۲- و اما نکته دوم اینکه امام (علیه السلام) در این سخنش آینده نافرجام عمرسعد را پیش بینی می کند آنجا که پس از مایوس شدن از تاثیر پند و اندرز در وی می فرماید: « نه زندگی و عمر زیادی نصیب تو خواهد گردید و نه پُست و مقامی »، که در سخن آینده امام (علیه السلام) با عمرسعد توضیح بیشتری در این زمینه برای خواننده ارجمند خواهیم داشت ان شاء الله.

گفتار امام در عصر تاسوعا

متن سخن:

« إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لِي: إِنَّكَ صَائِرٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ... إِرْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي حَتَّى تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ مَا لَكُمْ وَمَا بَدَأَ لَكُمْ وَتَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ...»

إِرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غُدُوَّةٍ وَتَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرَهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي أَحِبُّ الصَّلَاةَ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَكَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَالْأَسْتِغْفَارِ». (۱۴۱)

ترجمه و توضیح لغات:

صائر (از صَارَ يَصُورُ): برگردید، می گویند: صَارَ وَجْهُهُ إِلَى: صورتش را به سوی من برگرداند. غُدُوَّةٌ: اول صبح. عَشِيَّةٌ: شب هنگام.

ترجمه و توضیح:

بنا به نقل طبری عصر پنجشنبه نهم محرم عمر سعد فرمان حمله داد و لشکر به حرکت درآمد امام (علیه السلام) در آن ساعت در بیرون خیمه به شمشیرش باورقی:

۱۴۱- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۵. طبری، ج ۷، ص ۳۱۹ و ۳۲۰. کامل، ج ۳، ص ۲۸۵. ارشاد، ص ۲۴۰.

تکیه نموده خواب خفیفی بر چشمانش مستولی شد.

و چون زینب کبری (علیه‌السلام) سروصدای لشکر عمرسعد را شنید و جنب و جوش آنها را دید به نزد امام آمد و عرضه داشت: برادر! اینک دشمن به خیمه ها نزدیک شده است.

امام (علیه‌السلام) سر برداشت و اوّل این جمله را گفت: «إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ...»؛ اینک جدم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود: فرزندم به زودی به نزد ما خواهی آمد.

سپس برادرش ابوالفضل (علیه‌السلام) را خطاب کرد و چنین گفت: جانم به قربانت! سوار شو و با اینها ملاقات کن و انگیزه و هدف آنان را بپرس.

طبق فرمان امام (علیه‌السلام) حضرت ابوالفضل با بیست تن که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر نیز در میان آنان دیده می شد به سوی دشمن حرکت نموده و در مقابل آنان قرار گرفت و انگیزه حرکتشان را سؤال نمود.

لشکریان عمرسعد در جواب او گفتند: اینک از سوی امیر (ابن زیاد) حکم تازه ای رسیده است که باید شما بیعت کنید و الا همین الان وارد جنگ خواهیم گردید.

حضرت ابوالفضل به سوی امام برگشت و پیشنهاد آنان را به عرض آن حضرت رسانید.

امام در پاسخ وی چنین فرمود: (به سوی آنان بازگرد و اگر توانستی همین امشب را مهلت بگیر و جنگ را به فردا موکول بکن تا ما امشب را به نماز و استغفار و مناجات با پروردگارمان بپردازیم؛ زیرا خدا می داند که من به نماز و قرائت قرآن و استغفار و مناجات با خدا علاقه شدید دارم).

ابوالفضل (علیه‌السلام) برگشت و تقاضای مهلت یکشنبه نمود. عمرسعد چون در قبول این پیشنهاد مردد بود موضوع را با فرماندهان لشکر مطرح و نظر آنان را جویا گردید.

یکی از فرماندهان به نام (عمرو بن حجاج) گفت: سبحان الله! اگر اینها از ترک و دیلم بودند و چنین مهلتی را از تو درخواست می کردند بایستی به آنان جواب مثبت می دادی (در صورتی که اینها فرزندان پیامبر هستند). (قیس بن اشعث) یکی دیگر از فرماندهان گفت: به عقیده من هم باید به این درخواست حسین جواب مثبت داد؛ زیرا این درخواست وی نه برای عقب نشینی آنها از جبهه و نه برای تجدید نظر است بلکه به خدا سوگند! فردا اینها پیش از تو به جنگ شروع خواهند نمود.

عمر سعد گفت: اگر چنین است پس چرا شب را به آنان مهلت بدهیم؟ به هر حال، پس از گفتگوی زیاد پاسخ عمر سعد به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) این بود: ما امشب را به شما مهلت می دهیم اگر تسلیم شدید و به فرمان امیر گردن نهادید به نزد او می بریم و اگر امتناع کردید ما هم شما را به حال خود باقی نخواهیم گذاشت و جنگ است که سرنوشت شما را تعیین خواهد نمود.

و بدینگونه با درخواست امام (علیه السلام) موافقت گردید و شب عاشورا به وی مهلت داده شد.

اهمیت نماز

از این درخواست امام (علیه السلام) می توان به اهمیت نماز و دعا و نیایش و تلاوت قرآن پی برد که آن حضرت تا آنجا به این مسائل علاقه دارد که از دشمن ناجوانمردش درخواست مهلت می کند تا یک شب دیگر از عمر خویش را با این اعمال بگذراند و چرا چنین نباشد که حسین (علیه السلام) برای ترویج و زنده ساختن نماز و قرآن و شعارهای الهی بدینجا آمده است و مناجات و نیایش با پروردگار بهترین و لذت بخشترین دقایق زندگی اوست و باید هر ملتی که برای خدا قیام می کند، همین اعمال را شعار و ملاک عمل خویش قرار بدهد.

و از اینجاست که در زیارتنامه امام آمده است: «وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ
وَأَتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّى إِذَا تَاكَ
الْيَقِينُ».

سخنن حسين بن علي (عليه السلام) در شب عاشورا

متن سخن:

« أَتُنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَآحَمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ اَللَّهُمَّ اِنِّي اَحْمَدُكَ عَلَى اَنْ اَكْرَمْتَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنِي الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنِي فِي الدِّينِ وَجَعَلْتَ لَنَا اَسْمَاعاً وَابْصَاراً وَافْتَدَدَهُ وَلَمْ تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُسْرِكِينَ.

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْلَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَبَيْتِ آبَرَّو لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعاً خَيْرًا.

وَقَدْ أَخْبَرَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِأَنِّي سَأَسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَنْزِلَ أَرْضاً يُقَالُ لَهَا عَمُورَا وَكَرْبَلَا وَفِيهَا أُسْتَشْهَدُ وَقَدْ قَرُبَ الْمَوْعِدُ.

أَلَا وَإِنِّي أَظُنُّ يَوْمَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَعْدَاءِ غَدَاً وَإِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ فَأَنْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلاً وَلِيَاءُ خُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلَبَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً خَيْرًا وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ وَمَدَائِنِكُمْ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَنِي وَلَوْ أَصَابُونِي لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي ». (١٤٢)

باورقی:

۱۴۲- این خطبه در تایخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۱ و ۳۲۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۵. ارشاد مفید، ص ۲۳۱. لهوف، ص ۷۹. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۶ و طبقات ابن سعد آمده است. ولی جمله «قد اخبرني جدِّي...» در نسخه طبری وجود ندارد.

« حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ إِذْهَبُوا قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ ». (۱۴۳)
 « ... أَنِّي أَعْتَلُّ وَكُلُّكُمْ تُقْتَلُونَ مَعِيَ وَلَا يَبْقَى مِنْكُمْ أَحَدٌ حَتَّى الْقَاسِمِ
 وَعَبْدُ اللَّهِ الرَّضِيعِ ». (۱۴۴)

ترجمه و توضیح لغات:

سَرَّاء: وسعت و آسایش. ضَرَّاء: شداید، رنج و ناراحتی. أَفْنَدَه (جمع فَوَاد):
 قلب. أَبَرَّ (افعل التفضیل از: بَرَّ، یَبَرُّ): نیکوتر، پرهیزکارتر. أَوْصَلَ (افعل التفضیل از
 وَصَلَ یَصِلُ): کسی که وظیفه قوم و خویشی را به نحو احسن انجام دهد. أُسَاقُ
 (مجهول است از سَاقَ یَسُوقُ): کشیدن. حل: برداشتن پیمان. ذِمَام: پیمان و
 تعهد. سَوَاد: آبادی. مَدَائِن (جمع مدینه): شهر. أَصَابَهُ: بر وی دست یافت. ذُهِلَّ،
 ذُهِلَّ: او را ترک نمود، فراموش کرد.

ترجمه و توضیح:

حسین بن علی (علیهما السلام) نزدیک غروب تاسوعا و پس از آنکه از طرف
 دشمن مهلت داده شد (و یا پس از نماز مغرب) در میان افراد بنی هاشم و یاران
 خویش قرار گرفته این خطابه را ایراد نمود:

« خدا را به بهترین وجه ستایش کرده و در شداید و آسایش و رنج و رفاه
 مقابل نعمتهایش سپاسگزارم. خدایا! تو را می ستایم که بر ما خاندان، با نبوت،
 کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین مان آشنا ساختی و بر
 ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب (روشن) عطا فرموده ای و از گروه

پاورقی:

۱۴۳- این خطبه در تایخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۱ و ۳۲۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۵. ارشاد مفید،
 ص ۲۳۱. لهوف، ص ۷۹. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۶ و طبقات ابن سعد آمده است. ولی جمله
 قد خبرنی جدی... در نسخه طبری وجود ندارد.
 ۱۴۴- این جمله در (نفس المهموم) نقل شده است.

مشرك و خدانشناس قرار ندادی.

اما بعد: من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده ام و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیقتر از اهل بیت خود سراغ ندارم. خداوند به همه شما جزای خیر دهد.»

آنگاه فرمود:

« جدم رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) خبر داده بود که من به عراق فرا خوانده می شوم و در محلی به نام (عمورا) و یا (کربلا) فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اینک وقت این شهادت رسیده است. به اعتقاد من همین فردا، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد نمود و حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هریک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد؛ زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست بیابند با دیگران کاری نخواهند داشت، خداوند به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند.»

آخرین آزمایش

حسین بن علی (علیهما السلام) که در طول راه از مدینه تا کربلا و در مواقع مختلف، شهادت خویش را اعلان نموده بود و برای یارانش اجازه مرخصی داده و بیعت را از آنان برداشته بود، در شب عاشورا و برای آخرین بار نیز این موضوع را با صراحت مطرح نمود که (قَدْ قَرَّبَ الْمَوْعِدُ) هنگام شهادت فرا رسیده است و من بیعت خود را از شما برداشتم، از این تاریکی شب استفاده کنید و راه شهر و دیار خویش را پیش بگیرید.

و این پیشنهاد در واقع آخرین آزمایش بود از سوی حسین بن علی (علیهما السلام) و نتیجه این آزمایش، عکس العمل یاران آن حضرت بود که هریک با

بیان خاص وفاداری خود را نسبت به آن حضرت و استقامت و پایداری خویش را تا آخرین قطره خون اعلان داشتند و بدین گونه از این آزمایش روسفید و سرافراز بیرون آمدند.

و اینک پاسخ چند تن از این یاران باوفا و اهل بیت صدیق و باصفا:

۱- اولین کسی که پس از سخنرانی امام (علیه السلام) لب به سخن گشود برادرش عباس بن علی (علیه السلام) بود او چنین گفت: «لَا أَرَانَا لِلَّهِ ذَلِكَ أَبَدًا»؛ خدا چنین روزی را نیاورد که ما تو را بگذاریم و به سوی شهر خود برگردیم).

۲- و سپس سایر افراد بنی هاشم در تعقیب گفتار حضرت ابوالفضل و در همین زمینه سخنانی گفتند که امام نگاهی به فرزندان عقیل کرد و چنین گفت: «حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ إِذْهَبُوا قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ»؛ کشته شدن مسلم برای شما بس است، من به شما اجازه دادم بروید.

آنان در پاسخ امام چنین گفتند: در این صورت اگر از ما سؤال شود که چرا دست از مولا و پیشوای خود برداشتید چه بگوییم؟ نه، به خدا سوگند! هیچگاه چنین کاری را انجام نخواهیم داد بلکه ثروت و جان و فرزندانمان را فدای راه تو کرده و تا آخرین مرحله در رکاب تو جنگ خواهیم کرد.

۳- یکی دیگر از این سخنگویان، (مسلم بن عوسجه) بود که چنین گفت: ما چگونه دست از یاری تو برداریم؟ در این صورت در پیشگاه خدا چه عذری خواهیم داشت؟ به خدا سوگند! من از تو جدا نمی گردم تا با نیزه خود سینه دشمنان تو را بشکافم و تا شمشیر در دست من است با آنان بجنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتم با سنگ و کلوخ به جنگشان می روم تا جان به جان آفرین تسلیم کنم.

۴- و یکی دیگر از یاران آن حضرت (سعد بن عبدالله) بود که چنین گفت: به خدا سوگند! ما دست از یاری تو برنمی داریم تا در پیشگاه خداوند ثابت کنیم که حق پیامبر را درباره تو مراعات نمودیم، به خدا سوگند! اگر بدانم که هفتاد مرتبه

کشته می شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده می کنند باز هم هرگز دست از یاری تو برنمی دارم و پس از هر بار زنده شدن به یاریت می شتابم در صورتی که می دانم این مرگ یک بار بیش نیست و پس از آن نعمت بی پایان خداست.

۵- (زهیر بن قین) چنین گفت: یابن رسول الله! به خدا سوگند! دوست داشتم که در راه حمایت تو هزار بار کشته، باز زنده و دوباره کشته شوم و باز آرزو داشتم که با کشته شدن من، تو و یا یکی از این جوانان بنی هاشم از مرگ نجات می یافتند.

۶- در همین ساعتها که خبر اسارت فرزند محمد بن بشیر حضرمی (یکی از یاران آن حضرت) به وی رسیده بود، امام به او فرمود تو آزادی برو و در آزادی فرزندت تلاش بکن.

محمد بن بشیر گفت: به خدا سوگند! من ابداً دست از تو برنمی دارم! و این جمله را نیز اضافه نمود که: درندگان بیابانها مرا قطعه قطعه کنند و طعمه خویش قرار دهند اگر دست از تو بردارم. امام چند قطعه لباس قیمتی بدو داد تا در اختیار کسانی که می توانند در آزادی فرزندش تلاش کنند قرار دهد. (۱۴۵)

آنگاه که حسین بن علی (علیهما السلام) این عکس العمل متقابل را از افراد بنی هاشم و صحابه و یارانش دید و آن کلمات و جملاتی که دلیل بر آگاهی و احساس مسئولیت و وفاداری آنان نسبت به مقام امامت است به سمع آن حضرت رسید، در ضمن اینکه آنها را با این جمله دعا می نمود (جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا)

باورقی:

۱۴۵- این پاسخهای ششگانه در طبری، ج ۷، ص ۳۲۲. کامل، ج ۳، ص ۲۸۵. ارشاد مفید، ص ۳۲۱. اعلام الوری، ص ۲۳۵. لهوف، ص ۸۱ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۷ آمده است.

خدا به همه شما پاداش نیک عنایت کند. به طور قاطعانه و صریح چنین فرمود: «إِنِّي غَدًا أَقْتُلُ وَكُلَّكُمْ تُقْتَلُونَ...»؛ من فردا کشته خواهم شد و همه شما و حتی قاسم و عبدالله شیرخوار نیز با من کشته خواهند شد.

همه یاران آن حضرت با شنیدن این بیان یکصدا چنین گفتند: ما نیز به خدای بزرگ سپاسگزاریم که به وسیله یاری تو به ما کرامت و با کشته شدن در رکاب تو بر ما عزت و شرافت بخشید، ای فرزند پیامبر! آیا ما نباید خشنود باشیم از اینکه در بهشت با تو هستیم؟

و طبق نقل خرائج راوندی امام پرده را از جلو چشم آنان کنار زد و یکایک آنان محل خود و نعمتهایی که در بهشت برایشان مهیا شده است مشاهده نمودند. (۱۴۶)

یک سخن معروف و ناصحیح

این بود صحنه شب عاشورا و این بود سخنان امام (علیه السلام) در تجلیل و تقدیر از اصحاب خویش و این بود پاسخ حماسی یاران آن حضرت. ولی مطلبی در بعضی از کتابها و مقاتل در مورد عکس العمل گروهی از یاران حسین بن علی (علیهما السلام) در شب عاشورا از سکینه بنت الحسین (علیه السلام) نقل شده و در میان گویندگان و ذاکرین معروف گردیده است که به نظر ما غیرصحیح و از نظر تاریخی نادرست است و خلاصه آن مطلب این است که: سکینه بنت الحسین می گوید در میان خیمه نشسته بودم، پدرم در ضمن اینکه از شهادت خود سخن می گفت، به یارانش نیز اعلام نمود که هرکس علاقه به شهادت ندارد از تاریکی شب استفاده نموده و به شهر و دیار خویش برگردد و

پاورقی:

۱۴۶- به نقل از مقتل مقرر، ص ۲۵۸.

هنوز گفتار امام به پایان نرسیده بود که یاران آن حضرت ده تا ده تا و بیست تا بیست تا متفرق گردیدند و تنها هفتاد و اندی از آنان باقی ماندند...

اما به دلایلی چند، این مطلب در مورد شب عاشورا درست نیست؛ زیرا:

۱- در مدارک و منابع تاریخی معتبر و دست اول تا آنجا که در دسترس ما بود از چنین مطلب خبری نیست و این مطلبی است که در منابع دست سوم و چهارم نقل شده است از جمله در ناسخ التواریخ بدون ذکر ماخذ و همچنین در معالی السبطين به نقل از کتاب نورالعین (۱۴۷) و...

۲- این مطلب با آنچه قبلاً از مرحوم مفید و طبری نقل نمودیم (۱۴۸) مخالف است که می گویند: آنهایی که به طمع منافع مادی با حسین بن علی (علیهما السلام) آمده بودند در منزل زباله با اعلان آزادی از سوی آن حضرت متفرق گردیدند و به همراه وی نماندند مگر آنانکه تصمیم داشتند تا پای جان از او حمایت کنند.

پس این عده زیادی که در کربلا و در شب عاشورا ده تا ده تا بیست تا بیست تا متفرق شدند از کجا آمده بودند؟!

تایید دیگر: مؤید این نظریه، بیان مرحوم (طبرسی) است که پس از نقل خطبه امام حسین (علیه السلام) که در ضمن آن اجازه بازگشت به اصحابش را داده است و پس از نقل پاسخ چند نفر از اصحاب آن حضرت که ما نیز نقل نمودیم، چنین می گوید: «فجزاکم الله خيراً و انصرف الی مضربه»؛ امام حسین به آنان فرمود: خداوند به شما جزای خیر دهد، آنگاه به خیمه خویش مراجعت

پاورقی:

۱۴۷- در الذریعه ازدو کتاب به نام نورالعین که هردو مقتل و هردو در هند چاپ شده است، یاد می کند که مؤلف یکی از آنها از علمای معاصر ولی مؤلف دیگری معلوم نیست. به هرحال، این کتاب نیز خود به خود و بدون مؤید نمی تواند مدرک تاریخی به حساب بیاید.

۱۴۸- ص ۱۱۳.

فرمود «(۱۴۹)

اگر مراجعت گروهی از اصحاب امام حسین در شب عاشورا صحت داشت
مسلماً مرحوم (طبرسی) در این مورد بیان می نمود و یا اشاره ای به آن می کرد
ولی به طوری که ملاحظه می کنید در کلام او نیز خبری از این موضوع نیست.
و بعید نیست آنچه از سکینه بنت الحسین (علیه السلام) نقل شده است در
صورت صحت، مربوط به همین منزل زباله باشد و چنانچه می بینیم در گفتار او
سخنی از شب عاشورا نیست بلکه به صورت کلی است و صحبت از (یک شب)
است (۱۵۰) منتها بعضی از نویسندگان و بیشتر، گویندگان آن یک شب را به جای
منزل زباله با شب عاشورا تطبیق کرده اند.

باورقی:

۱۴۹- اعلام الوری، ص ۲۳۶.

۱۵۰- متن آن در معالی السبطين ملاحظه شود.

حماسه دیگری از زبان حسین بن علی (علیه السلام)

متن سخن:

« وَاللَّهِ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ فَمَا وَجَدْتُ فِيهِمْ إِلَّا الشُّوسَ الْأَفْعَسَ يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَنِيِّ
دُونِي اسْتَيْنَاسَ الطُّفْلِ إِلَى مَحَالِبِ أُمِّهِ. » (۱۵۱)

ترجمه و توضیح لغات:

بَلَوْتُ (از بلی بَبَلُوا): آزمایش کردن. اَشُّوس: دلاور، جنگجو، غرنده. اَفْعَس:
استوار. اسْتَيْنَاس: کثرت انس و علاقه. مَحَلَب: پستان.

ترجمه و توضیح:

مرحوم مقرر نقل می کند که امام (علیه السلام) در شب عاشورا و در میان
تاریکی از خیمه ها دور شد. نافع بن هلال که یکی از یاران آن حضرت بود خود
را به امام (علیه السلام) رسانید و انگیزه بیرون شدن از محیط خیمه ها را سؤال
کرد و اضافه نمود: یابن رسول الله! آمدن شما به سوی لشکر این مرد طاغی مرا
سخت نگران و متوحش ساخت.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: (آمده ام تا پستی و بلندی اطراف
خیمه ها را بررسی کنم که مبادا برای دشمن مخفیگاهی باشد و از آنجا برای

پاورقی:

۱۵۱- این فراز و مطالب مربوط به آن، از مقتل مقرر، ص ۲۶۲ نقل گردیده است.

حمله خود و یا دفع حمله شما استفاده کند). (۱۵۲)

آنگاه امام (علیه السلام) درحالیکه دست نافع در دستش بود چنین فرمود: «هِيَ وَاللَّهِ وَعْدٌ لَا خُلْفَ فِيهِ»؛ امشب همان شب موعود است، وعده ای است که هیچ تخلف در آن راه ندارد.

سپس امام (علیه السلام) رشته کوههایی را که در مهتاب شب از دور دیده می شد به نافع نشان داد و فرمود: «أَلَا تَسْلُكُ بَيْنَ هَذَيْنِ الْجَبَلَيْنِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ وَتَنْجُو نَفْسَكَ؟»؛ نمی خواهی در این تاریکی شب به این کوهها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی؟

(نافع بن هلال) خود را به قدمهای آن حضرت انداخت و عرضه داشت مادرم به عزایم بنشیند من این شمشیر را به هزار درهم و اسبم را هم به هزار درهم خریداری نموده ام، سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر آن وقت که این شمشیر، کند و این اسب خسته شود. (۱۵۳)

(مقرم) از نافع بن هلال (۱۵۴) چنین نقل می کند که: امام (علیه السلام) پس از بررسی بیابانهای اطراف به سوی خیمه ها برگشت و به خیمه زینب کبری

باورقی:

۱۵۱- این فراز و مطالب مربوط به آن، از مقتل مقرم، ص ۲۶۲ نقل گردیده است.

۱۵۲- «إِنِّي خَرَجْتُ أَتَوَقَّعُ التَّلَاعَ وَالرَّوَابِي مَخَافَةً أَنْ تَكُونَ مَكْمَنًا لِهَجُومِ الْخَيْلِ يَوْمَ تَحْمِلُونَ وَيَحْمِلُونَ».

۱۵۳- «تَكَلَّنِي أُمِّي إِنَّ سَيْفِي بِأَلْفٍ وَفَرَسِي مِثْلُهُ فَوَاللَّهِ الَّذِي مَنْ بَكَ عَلَيَّ لَا فَارَقْتُكَ حَتَّى يَكْلَاعَنَ فَرِي وَجْرِي».

۱۵۴- نافع بن هلال از یاران حسین بن علی است که در اثر جراحات فراوان در میان کشته ها افتاد و سپس اسیر و به کوفه منتقل گردید و قسمتی از مطالب مربوط به عاشورا از جمله مطلب مورد بحث از وی نقل گردیده است.

(سلام الله علیها) وارد گردید و من در بیرون خیمه کشیک می دادم، زینب کبری (سلام الله علیها) عرضه داشت: برادر! آیا یاران خود را آزموده ای و به نیت و استقامت آنان پی برده ای؟ مبادا در موقع سختی دست از تو بردارند و در میان دشمن تنها بگذارند.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی چنین فرمود: «وَاللَّهِ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ...»: آری، به خدا سوگند! آنها را آزمودم و نیافتم مگر دلاور و غرّنده (شیروار) و با صلابت و استوار (کوهوار)، آنان به کشته شدن در رکاب من آنچنان مشتاق هستند مانند اشتیاق طفل شیرخوار به پستان مادرش.

نافع می گوید: من چون این سؤال و جواب را شنیدم، گریه گلویم را گرفت و به نزد حبیب بن مظاهر آمده و آنچه از امام و خواهرش شنیده بودم بدو بازگو نمودم.

حبیب بن مظاهر گفت: به خدا سوگند! اگر منتظر فرمان امام (علیه السلام) نبودیم همین امشب به دشمن حمله می کردیم.

گفتم: حبیب! اینک امام در خیمه خواهرش می باشد و شاید از زنان و اطفال حرم نیز در آنجا باشند و بهتر است تو با گروهی از یارانت به کنار خیمه آنان رفته و مجدداً اظهار وفاداری بنمایید تا هرچه بیشتر مایه دلگرمی این بانوان باشد.

حبیب با صدای بلند یاران امام را که در میان خیمه ها بودند دعوت کرد و همه آنان، خود را از خیمه ها بیرون انداختند. حبیب اول به افراد بنی هاشم گفت: از شما درخواست می کنم که به درون خیمه های خود برگردید و به عبادت و استراحت خویش پردازید، سپس گفتار نافع را برای بقیه صحابه نقل نمود. همه آنان پاسخ دادند: سوگند به خدایی که بر ما منت گذاشته و بر چنین افتخاری نایل نموده است اگر منتظر فرمان امام نبودیم، همین حالا با شمشیرهای خود به دشمن حمله می کردیم، حبیب دلت آرام و چشمش روشن

باد.

حبیب بن مظاهر در ضمن دعا به آنان پیشنهاد نمود که بیاید با هم به کنار خیمه بانوان رفته به آنان نیز اطمینان خاطر بدهیم.

چون به کنار این خیمه رسیدند، حبیب خطاب به بانوان بنی هاشم چنین گفت: ای دختران پیامبر و ای حرم رسول خدا! اینان جوانان فداکار شما و اینها شمشیرهای برافشان است که همه سوگند یاد نموده اند این شمشیرها را در غلافی جای ندهند مگر در گردن دشمنان شما و این نیزه های بلند و تیز در اختیار غلامان شماست که هم قسم شده اند آنها را فرو نبرند مگر در سینه دشمنان شما.

در این هنگام یکی از بانوان به آنان چنین پاسخ داد: «أَيُّهَا الطَّيِّبُونَ حَامُوا عَنْ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ وَحَرَائِرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ ای پاک مردان! از دختران پیامبر و زنان خاندان امیرمؤمنان دفاع کنید.

چون سخن این بانو به گوش این افراد رسید، با صدای بلند گریه کرده و هریک به سوی خیمه خویش بازگشتند.

و این بود حماسه ای که درباره صحابه و یاران حسین بن علی (علیهما السلام) از زبان آن حضرت شنیدید و این بود گفتار نافع بن هلال و سایر یاران آن حضرت در شب عاشورا.

(بَابِي أَنْتُمْ وَأُمِّي طِبْتُمْ وَطَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ وَفَزْتُمْ قَوْزاً عَظِيماً)

شعر امام (علیه السلام)

و وصیت آن حضرت به خواهران و همسرانش در شب عاشورا

متن سخن:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِأَلَا شَرَّاقٍ وَلَا صِيلٍ
مِنْ صَاحِبٍ أَوْ طَالِبٍ قَتِيلٍ وَالْدَهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَأَمَّا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلِ

«... یا اُختاهُ تَعَزَّى بِعَزَاءِ اللَّهِ وَاعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ وَأَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقَوْنَ وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بِقُدْرَتِهِ وَيَبْعَثُ الْخَلْقَ فَيَعُودُونَ وَهُوَ قَرْدٌ وَحْدَهُ أَبِي خَيْرٍ مِنِّي وَأُمِّي خَيْرٌ مِنِّي وَأَخِي خَيْرٌ مِنِّي وَلِيَّ وَلَهُمْ وَلِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ أَسْوَةٌ...»

يَا أُخْتَاهُ يَا أُمَّ كُلُّثُومَ يَا فَاطِمَةَ يَا رَبَّابُ انْظُرْنِ إِذَا قُتِلَتْ فَلَا تَشْفُقْنِ عَلَى جَبِيئاً
وَلَا تَخْمُشْنِ وَجْهاً وَلَا تَقْلُنِ هَجْراً». (۱۵۵)

ترجمه و توضیح لغات:

اشراق: طلوع آفتاب، هنگام طلوع. اصیل: هنگام غروب. صاحب: یار و دوست.

پاورقی:

۱۵۵- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۵. طبری، ج ۷، ص ۳۲۴. کامل، ج ۳، ص ۲۸۵. ارشاد مفید، ص ۲۳۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۲۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۴ و اخبار زینبیات عبیدلی متوفای ۲۷۷هـ.

طالِب: خواهان، علاقه مند. بَدِيل: عوض. تَعَزَّى: تحمل، صبر و شکیبایی. اُسْوَة: سمبل، الگو. تَشَقُّقَنَ (از شَقَّ): چاک نمودن. جَيْب: گریبان. حَمَشُ وَجْهٍ: چنگ به صورت زدن، خراشیدن صورت. هَجَرَ: هذیان، سخنی که شایسته نیست.

ترجمه و توضیح:

از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است که در شب عاشورا پدرم در میان خیمه با چند تن از یارانش نشسته بود و (جَوْن) غلام ابوذر مشغول اصلاح شمشیر امام (علیه السلام) بود آن حضرت به این اشعار مترنم و متمثل گردید:

« يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ... »: ای دنیا! اف بر دوستی تو که صبحگاهان و عصرگاهان چقدر از دوستان و خواهانت را به کشتن می دهی که به عوض قناعت نوزوی و همانا کارها به خدای بزرگ محول است و هر زنده ای سالک این راه.

امام سجاد (علیه السلام) می گوید: من از این اشعار به هدف امام (علیه السلام) که خبر مرگ و اعلان شهادت بود پی بردم و چشمانم پر از اشک گردید ولی از گریه خودداری کردم، اما عمه ام زینب که در کنار بستر من نشسته بود با شنیدن این اشعار و با متفرق شدن یاران امام، خود را به خیمه آن حضرت رسانید و گفت: وای بر من! ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم، ای یادگار گذشتگانم و ای پناهگاه بازماندگانم گویا همه عزیزانم را امروز از دست داده ام که این پیشامد، مصیبت پدرم علی و مادرم زهرا و برادرم حسن (علیهما السلام) را زنده نمود.

امام (علیه السلام) به زینب کبری تسلی داده و به صبر و شکیبایی توصیه نمود و چنین گفت: « يَا أُخْتَاهُ تَعَزَّى بِعَزَاءِ اللَّهِ... »: خواهر! راه صبر و شکیبایی را در پیش بگیر و بدانکه همه مردم دنیا می میرند و آنانکه در آسمانها هستند زنده نمی مانند، همه موجودات از بین رفتنی هستند مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت خویش آفریده است و همه مردم را مبعوث و زنده خواهد نمود و اوست

خدای یکتا. پدر و مادرم و برادرم حسن بهتر از من بودند که همه به جهان دیگر
شتافتند و من و آنان و همه مسلمانان باید از رسول خدا پیروی کنیم که او نیز به
جهان بقا شتافت.

سپس فرمود: (خواهرم ام کلثوم! فاطمه! رباب! پس از مرگ من گریبان چاک
نکنید و صورت خود را نخراشید و سخنی که از شما شایسته نیست بر زبان
نرانید).

قرائت امام (علیه السلام) در شب عاشورا

متن سخن:

« وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرَ لَا نَفْسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا
إِنَّمَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ * مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ
الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ». (۱۵۶)

ترجمه و توضیح لغات:

يَحْسَبَنَّ (از: حَسِبَ يَحْسِبُ): پنداشتن. نُمَلِّي (از: اَمْلَأُ): مهلت دادن، تاخیر
انداختن. مُّهِين (به ضم میم): ذلتبار. يَذَرُ (از: وَذَرَهُ): او را ترک نمود. يَمِيزُ (از
میض): جدا کردن.

ترجمه و توضیح:

در شب عاشورا در میان خیمه های حسین بن علی (علیهما السلام) جنب و
جوش عجیب و نشاط فوق العاده ای به چشم می خورد: یکی سلاح خود را برای
جنگ اصلاح و آماده می نمود، دیگری مشغول عبادت و مناجات با پروردگار و
آن دیگری مشغول خواندن قرآن « لَّهُمْ دَوَىُّ كَدَوَى النُّحْلِ بَيْنَ قَائِمٍ وَقَاعِدٍ وَرَاكِعٍ
وَسَاجِدٍ ». از ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل شده که در آن شب در هر چند
پاورقی:

۱۵۶- سوره آل عمران، آیه ۱۷۸ و ۱۷۹.

لحظه گروهی سوارکار از لشکریان عمرسعد به عنوان ماموریت و نظارت به پشت خیمه های حسین بن علی (علیهما السلام) می آمدند و به وضع این خیمه نشینان سر می کشیدند، یکی از آنان صدای امام (علیه السلام) را که این آیه شریفه را می خواند، شناخت: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ...»؛ آنانکه کفر ورزیدند گمان نبرند مهلتی که به آنان می دهیم به نفع آنهاست بلکه به آنان مهلت می دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند و برای آنان عذابی است ذلتبار، خداوند مؤمنان را با این وضعی که هستند واگذار نخواهد نمود تا بد را از نیک و ناپاک را از پاک جدا سازد.

آن مرد با شنیدن این آیه گفت: به خدا سوگند! این افراد نیک، ما هستیم که خدا ما را از شما جدا کرده است!!

(بریر) هم جلو آمد و به او پاسخ داد که: ای مرد فاسق! خدا تو را در صف ناپاکان قرار داده است، به سوی ما برگرد و از این گناه بزرگ خود توبه بکن؛ زیرا به خدا سوگند که ماییم افراد پاک.

آن مرد از روی استهزا گفت: «وَأَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ»؛ من نیز به این شهادت می دهم. آنگاه به سوی اردوگاه لشکر ابن سعد برگشت. (۱۵۷)

صحنه آزمایش

امام (علیه السلام) با انتخاب این آیه شریفه از مجموع آیات قرآن مجید در شب عاشورا و در آن شرایط خاص، خواسته است وضع هر دو گروه را که در مقابل هم قرار گرفته بودند، بیان کند که آیه اول فلسفه برتری ظاهری گروه ظالم و جنایتکار را روشن می کند و نباید این تفوق و برتری ظاهری موجب ناراحتی و انکسار مؤمنان گردد بلکه این پیروزی موقتی است و مهلتی است از

پاورقی:

سوی خداوند تا گروه جنایتکار هرچه بیشتر در منجلاب فساد و گناه قرار گرفته و یکسره در آن غرق شوند و اگر مناقشه در تعبیر نباشد باید بگوییم: این فرصتی است تاکتیکی.

و هر گروه و حکومت و هر شخصی با داشتن روش ظالمانه مشمول چنین فرصت موقت و تاکتیکی باشد باید خود را آماده روزی کند که عذاب خدا به سخت ترین وجهی او را فرا خواهد گرفت.

و اما آیه دوم در مورد گروه مؤمنان است که اگر روزی به بلا و مصیبت گرفتار می شوند و به ظاهر با هزیمت و شکست مواجه می گردند، باز هم به علت امتحان و آزمایش است تا پاکان از ناپاکان و نیکان از بدان متمایز گردند.

و این موضوع به صحنه عاشورا و بیابان کربلا که با تمام حیثیاتش یکی از بزرگترین صحنه های امتحان و آزمایش نیز بود، اختصاص ندارد بلکه همه تاریخ و همه این جهان با عظمت، صحنه آزمایشی است برای همه افراد بشر که: «**كُلُّ** **يَوْمٍ** **عَاشُورَا وَكُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا**».

روایای امام (علیه السلام) در شب عاشورا

متن سخن:

«... إِنِّي رَأَيْتُ فِي مَنَامِي كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ تَنْهَشُنِي وَفِيهَا كَلْبٌ أَبْقَعُ رَأْيَيْتُهُ أَشَدَّهَا وَاطْنُ أَنْ الذِّي يَتَوَلَّى قَتْلِي رَجُلٌ أَبْرَصٌ مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ. وَأَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ ذَلِكَ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَهُوَ يَقُولُ أَنْتَ شَهِيدٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَقَدْ اسْتَبَشَرْتُكَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلُ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى وَلْيَكُنْ افْطَارُكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ عَجَلٌ وَلَا تُؤَخَّرْ فَبِهَذَا مَلَكَ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِبَاءٌ خَذَ دَمَكَ فِي قَارُورَةٍ خَضْرَاءَ فَبِهَذَا مَا رَأَيْتُ وَقَدْ أَنْفَ الْأَمْرُ وَاقْتَرَبَ الرَّحِيلُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا لَا شَكَّ فِيهِ». (۱۵۸)

ترجمه و توضیح لغات:

شَدَّتْ عَلَيَّ: بر من حمله نمود: نَهَشَ: گاز گرفتن، پاره کردن. أَبْقَعُ: سفید و سیاه. أَبْرَصٌ: مبتلا به مرض برص. اسْتَبَشَرْتُكَ: مژده دادن، خوشحال بودن. صَفِيحِ أَعْلَى: ملکوت اعلی. قَارُورَةٍ: شیشه. أَنْفَ (بر وزن حَسَبَ): فَرَا رسید. رَحِيلُ: هنگام کوچ کردن.

پاورقی:

۱۵۸- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۵۲. نفس المهموم، ص ۱۲۵.

ترجمه و توضیح:

صاحب (نَفْسُ المَهموم) از مرحوم صدوق؛ نقل می کند که در ساعت‌های آخر شب عاشورا خواب سبکی چشم امام (علیه السلام) را فرا گرفت و چون بیدار گردید خطاب به یاران و اصحابش فرمود: من در خواب دیدم که چندین سگ شدیداً بر من حمله می کنند و شدیدترین آنها سگی بود به رنگ سیاه و سفید و این خواب نشانگر آن است از میان این افراد کسی که به مرض برص مبتلاست قاتل من خواهد بود.

امام (علیه السلام) سپس فرمود: و پس از این خواب، رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را با گروهی از یارانش دیدم که به من فرمود: تو شهید این امت هستی و ساکنان آسمانها و عرش برین، آمدن تو را به همدیگر مژده و بشارت می دهند، تو امشب افطار را در نزد من خواهی بود، عجله کن و تاخیر روا مدار و اینک فرشته ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبزرنگی جمع آوری کند.

ترسیم واقعیت به صورت رؤیا

آنچه بنا بود به زودی واقع شود، در خواب و به صورت رؤیا برای امام (علیه السلام) ترسیم گردیده و او نیز به همان صورت به یاران جانباز و فداکار خود بیان فرموده است تا مسئله ای از آنان مخفی و مستور نماند.

شهادت در فردای همان شب، خصوصیات قاتل و مبتلا بودن وی به مرض برص که به صورت (سگ سیاه و سفید) ترسیم شده، مهمان رسول خدا بودن، استقبال فرشتگان از روح زنده بزرگ شهید اسلام و ذخیره کردن خون وی که باید همیشه در عروق پیروانش جوشان بماند همه این حقایق در همان خواب - به صورتی که نقل گردید - نشان داده شده و روز عاشورا تحقق پذیرفته است.

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ

«... إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى آذِنَ فِي قَتْلِكُمْ وَقَتْلِي فِي هَذَا الْيَوْمِ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ وَالْقِتَالِ».

(۱۵۹)

«... صَبْرًا يَا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعَمِ الدَّائِمَةِ فَإِيَّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ إِلَّا عَذَابُكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابُ إِنْ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هَؤُلَاءِ إِلَى جِنِّهِمْ وَجِسْرٌ هَؤُلَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ مَا كَذِبْتُ وَلَا كَذِبْتُ» (۱۶۰)

ترجمہ و توضیح لغات:

قَنْطَرَةٌ: پل، بُؤْس: تیرہ روزی، فلاکت. ضَرَاء: روز بدبختی. جنان (جمع جَنَّت): بہشت. جَحِيم: دوزخ.

ترجمہ و توضیح:

بنا بہ نقل ابن قولویہ و مسعودی (۱۶۱) حسین بن علی (علیہما السلام) آنگاہ کہ نماز صبح را بجای آورد، رو بہ سوی نمازگزاران نمودہ پس از حمد و سپاس پاورقی:

۱۵۹- کامل الزیارات، ص ۳۷.

۱۶۰- بلاغۃ الحسین، ص ۱۹۰.

۱۶۱- اثبات الوصیہ، ص ۱۳۹.

خداوند به آنان چنین فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَذِنٌ...»: خداوند به کشته شدن شما و کشته شدن من در این روز اذن داده است و بر شماست که صبر و شکیبایی در پیش گرفته و با دشمن بجنگید.

مرحوم شیخ صدوق (۱۶۲) از امام سجاد (علیه السلام) مطلبی بدین مضمون نقل می کند که: در روز عاشورا چون جنگ شدت گرفت و کار بر حسین بن علی (علیهما السلام) سخت شد. بعضی از یاران آن حضرت متوجه گردیدند که تعدادی از اصحاب و یاران امام (علیه السلام) در اثر شدت جنگ و با مشاهده ابدان قطعه قطعه شده دوستانشان و رسیدن نوبت شهادتشان رنگشان متغیر و لرزه بر اندامشان مستولی گردیده است ولی خود حسین بن علی (علیهما السلام) و تعدادی از خواص یارانش برخلاف گروه اول هرچه فشار بیشتر و فاصله آنان با شهادت نزدیکتر می شود رنگشان گلناری گشته و از آرامش و سکون خاطر بیشتری برخوردار می گردند که از این منظره جالب و شهامت فوق العاده متعجب شده درحالیکه به قیافه روحانی و سیمای گلناری حسین بن علی (علیهما السلام) اشاره می نمودند به یاران خود چنین گفتند:

«انظروا لا یبالی بالموت»: به حسین بن علی (علیهما السلام) نگاه کنید که از مرگ و شهادت کوچکترین ترسی به خود راه نمی دهد. آن حضرت چون این جمله را از وی بشنید یاران خویش را این چنین مورد خطاب قرار داد:

«صبرا یا بنی الکرام...»: ای بزرگ زادگان صبر و شکیبایی به خرج دهید که مرگ چیزی جز یک پل نیست که شما را از سختی و رنج عبور داده به بهشت پهنآور و نعمتهای همیشگی آن می رساند، چه کسی است که نخواهد از یک

پاورقی:

زندان به قصری انتقال یابد و همین مرگ برای دشمنان شما مانند آن است که از کاخی به زندان و شکنجه گاه منتقل گردند. پدرم از پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ) بر من نقل نمود که می فرمود: دنیا برای مؤمن همانند زندان و برای کافر همانند بهشت است. مرگ پلی است که این گروه مؤمن را به بهشتشان می رساند و آن گروه کافر را به جهنمشان. آری، نه دروغ شنیده ام و نه دروغ می گویم.

آن حضرت پس از این بیان، صفوف لشکر خویش را که بنا به مشهور از ۷۲ تن تشکیل می یافت (۱۶۳) منظم نمود، میمنه سپاه را به زهیر بن قین و میسره را به حبیب بن مظاهر و پرچم را به برادرش عباس بن علی (علیهما السلام) سپرد و خود و افراد خاندانش در قلب سپاه قرار گرفتند.

دعوت به پایداری

حسین بن علی (علیهما السلام) پس از نماز صبح در روز عاشورا آری، پس از نماز صبح! دو نکته را تذکر می دهد: یکی اصل کشته شدن که به امر پروردگار است و دیگری پایداری و استقامت در برابر دشمن که هر دو نکته با نماز ارتباط مستقیم دارد، زیرا: اگر در قرآن مجید حکم نماز در آیات متعدد آمده و نماز یکی از علائم اسلام و ایمان است، در شرایط خاص جنگ و جهاد و حتی در آن مرحله ای که شکست ظاهری و کشته شدن قطعی و مسلم است طبق فرمان الهی واجب است و اگر احیاناً کسانی نماز بخوانند و حکم جهاد را فراموش کنند از مصادیق کسانی خواهند گردید که قرآن مجید با تعبیر: «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» (۱۶۴) نکوهش می کند.

باورقی:

۱۶۳- در تعداد افراد لشکر امام در میان مورخان اختلاف هست که گاهی آمار پیاده و سواره این لشکر را تا ۱۵۰ تن نوشته اند.
۱۶۴- سوره نساء، آیه ۱۵۰.

و اما روح استقامت و پایداری در جهاد نیز باید از همان نماز و ارتباط با
پروردگار به دست بیاید و از عبادت و معنویت مدد و نیرو بگیرد که: «وَأَسْتَعِينُوا
بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ». (۱۶۵)

پاورقی:

۱۶۵- سوره بقره، آیه ۴۵.

دعای امام در صبح عاشورا

متن سخن:

« اَللّٰهُمَّ اَنْتَ ثَقَتِيْ فِيْ كُلِّ كَرْبٍ وَرَجَائِيْ فِيْ كُلِّ شِدَّةٍ وَّاَنْتَ لِيْ فِيْ كُلِّ اَمْرٍ نَزَلَ بِيْ ثِقَةً وَّعِدَّةٌ كَمْ مِنْهُمْ يَضْعَفُ فِيْهِ الْفُوَادُ لِلّٰهِ وَتَقِلُّ فِيْهِ الْحِيَلَةُ وَيَخْذُلُ فِيْهِ الصَّدِيقُ وَيَشْمَتُ فِيْهِ الْعَدُوُّ اَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكَوْتُهُ اِلَيْكَ رَغْبَةً مِنْنِيْ اِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَكَشَفْتَهُ وَفَرَجْتَهُ فَاَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ ». (۱۶۶)

ترجمه و توضیح لغات:

ثِقَةً: کسی که بر وی اعتماد می شود، تکیه گاه. رَجَاءً: امید. عِدَّةٌ (با ضم عین و تشدید دال): سلاح. فُوَادُ: قلب. حِيَلُهُ: چاره. خَذُلُ: وا گذاشتن. يَشْمَتُ (از شَمِتَ): شماتت نمودن.

ترجمه و توضیح:

در فراز قبلی آوردیم که امام (علیه السلام) پس از ادای فریضه صبح، صفهای لشکر خود را آراست و وظیفه هریک از سران لشکر را معین نمود. در این هنگام عمر بن سعد نیز به آرایش و تنظیم صفوف لشکر خویش

باورقی:

۱۶۶- طبری، ج ۷، ص ۳۲۷. ابن عساکر، ص ۲۱۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۷. ارشاد مفید، ص ۲۳۳ و طبقات ابن سعد.

مشغول بود و چون چشم امام (علیه السلام) به انبوه جمعیت لشکر دشمن افتاد و در مقابل خویش سیلی عظیم و موجی خروشان از دشمن را دید دستها را به سوی آسمان بلند کرد و این دعا را خواند: «... اَللّٰهُمَّ اَنْتَ ثِقَتِيْ فِيْ كُلِّ كَرْبٍ...»؛ خدایا! تو در هر غم و اندوه پناهگاه و در هر پیشامد ناگوار مایه امید من هستی و در هر حادثه ای سلاح و ملجاء من چه بسیار غمهای کمرشکن که دلها در برابرش آب و راه هرچاره در مقابلش مسدود می گردد، غمهای جانکاهی که با دیدن آنها دوستان، دوری جسته و دشمنان زبان به شماتت می گشودند، در چنین مواقعی تنها به پیشگاه تو شکایت آورده و از دیگران قطع امید نموده ام و تو بودی که به داد من رسیده و این کوههای غم را برطرف کرده ای و از این امواج اندوه نجاتم بخشیده ای. خدایا! توئی صاحب هر نعمت و توئی آخرین مقصد و مقصود من.

اولین سخنرانی امام (علیه السلام) در روز عاشورا

متن سخن:

« أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي وَلَا تَعْجِلُوا حَتَّىٰ أَعْظِمَ بِمَا هُوَ حَقٌّ لَّكُمْ عَلَيَّ وَحَتَّىٰ أَعْتَذِرَ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ فَإِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِي وَصَدَقْتُمْ قَوْلِي وَأَعْطَيْتُمُونِي النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ وَإِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعُذْرَ وَلَمْ تُعْطُوا النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَاجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُونِ إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ » (۱۶۷)

ترجمه و توضیح لغات:

اعْتِذار: از خود دفاع کردن، بیان حجت و دلیل. مَقْدَمَ (به فتح میم): وارد شدن. نَصَفَ (بر وزن هَدَف): انصاف و عدل و داد. أَسْعَدَ: کامیاب تر، خوشبخت تر. غُمَّةً: مبهم و مشتبه.

ترجمه و توضیح:

امام (علیه السلام) پس از تنظیم صفوف لشکر خویش، سوار بر اسب گردید و

باورقی:

۱۶۷- این سخنرانی با اختلافاتی در طبری، ج ۷، ص ۳۲۸ و ۳۲۹. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۷. ارشاد مفید، ص ۲۳۴. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۵۳ و طبقات ابن سعد آمده است.

از خیمه ها قدری فاصله گرفت و با صدای بلند و رسا خطاب به لشکر افراد عمر سعد چنین فرمود: «**أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي...**»؛ مردم! حرف مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی شتاب نکنید تا من وظیفه خود را که نصیحت و موعظه شماست، انجام بدهم و انگیزه سفر خود را به این منطقه توضیح بدهم اگر دلیل مرا پذیرفتید و با من از راه انصاف درآمدید راه سعادت را دریافته و دلیلی برای جنگ با من ندارید و اگر دلیل مرا نپذیرفتید و از راه انصاف نیامدید همه شما دست به هم بدهید و هر تصمیم و اندیشه باطل که دارید درباره من به اجرا بگذارید و مهلتم ندهید ولی به هر حال امر بر شما پوشیده نماند، یار و پشتیبان من خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و اوست یار و یاور نیکان.

اتمام حجت

حسین بن علی (علیهما السلام) با اینکه می دید دشمن به تمام معنا آماده جنگ است تا آنجا که از رسیدن آب نیز به اردوگاه و اطفال آن حضرت جلوگیری نموده است و دقیقه شماری می کند که با کوچکترین اشاره ای حمله را آغاز کند، ولی آن حضرت همانگونه که به هنگام ورود به کربلا گفت، نه تنها حاضر نبود شروع به جنگ نماید بلکه می خواست تا جایی که ممکن است، برای آنان موعظه و نصیحت کند که از طرفی راه حق و فضیلت را از باطل تشخیص دهند و از طرف دیگر مبادا در میان آنان کسی ناآگاه و ناشناخته در ریختن خون امام (علیه السلام) شرکت کند و بدون توجه و آگاهی از حقیقت در ورطه سقوط و بدبختی ابدی قرار بگیرد.

(سبط ابن جوزی) در (تذکره الخواص) می گوید: چون حسین بن علی (علیهما السلام) دید که مردم کوفه بر قتل وی اصرار دارند قرآنی برداشت و باز کرد و روی سرش گذاشت و در مقابل صفوف دشمن آنان را صدا کرد که در میان من و شما حاکم، این کتاب خدا و جدم رسول الله باشد، مردم! به چه جرمی

ریختن خون مرا حلال می دانید، آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستیم؟ آیا گفتار جدم را درباره من و برادرم نشنیده اید که (هذان سیدان شباب اهل الجنة) و اگر حرف مرا تصدیق نمی کنید از جابر و زید بن ارقم و ابوسعید خدری سؤال کنید، آیا جعفر طیار عموی من نیست؟

از میان مردم کسی پاسخ نگفت و تنها شمر بود که صدا کرد الان وارد جهنم خواهی شد. امام هم در جواب وی فرمود: الله اکبر! جدم خبر داده بود که من در خواب دیدم سگی خون اهل بیت مرا می لیسد و گمان می کنم تو همان باشی. (۱۶۸)

و این است عاطفه و محبت یک امام و رهبر الهی و انسان دوست در مقابل دشمن خونخوارش و این است روش فرزند فاطمه (سلام الله علیها) که در حساسترین شرایط و اوضاع نیز لحظه ای از مسیری که خدا برای او تعیین کرده است، دست بر نمی دارد تا اینکه کسی نگوید: «لَوْ لَأَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَنْبِغَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْرَى» (۱۶۹)

این سخنرانیها و این هدایت و راهنماییها در روز عاشورا با نداشتن فرصت از سوی امام (علیه السلام) مکرر انجام گرفته است که خواننده ارجمند با اولین سخنرانی و خطبه آن حضرت آشنا می گردد.

و چون این خطبه مفصل بوده و این موعظه دارای جهات و جوانب گوناگون است، لذا ما متن و ترجمه آن را در چهاربخش در اختیار خواننده قرار می دهیم. امام در مقدمه و بخش اول این خطبه همین نکته را که اشاره نمودیم، تذکر می دهد که مردم کوفه و لشکریان عمر سعد فکر نکنند او می خواهد با ایراد این

پاورقی:

۱۶۸- تذکرة الخواص، ص ۲۶۲.

۱۶۹- سوره طه، آیه ۱۳۴.

سخنرانی اظهار موافقت و صلح و سازش با پیشنهاد دشمن بکند بلکه هدف وی اتمام حجت و بیان یک سلسله حقایق و واقعیات است که آن حضرت با دارا بودن مقام امامت و وظیفه رهبری و هدایت، ناگزیر است این حقایق را با آنان در میان بگذارد.

«اسْمَعُوا قَوْلِي وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّىٰ أَعْظِمَكُم...»

قطع سخن امام

بنا به نقل کتب تاریخ، چون سخن امام (علیه السلام) به آخرین فراز این بخش رسید، صدای گریه از سوی بعضی از زنان و دختران که به سخنان آن حضرت گوش فرا می دادند، بلند شد و لذا امام (علیه السلام) سخن و خطابه خویش را قطع کرده و به برادرش عباس و فرزندش علی اکبر ماموریت داد تا آنها را به سکوت و آرامش دعوت نمایند و این جمله را نیز اضافه نمود که آنان گریه های زیادی در پیش دارند.

چون بانوان و اطفال آرام شدند، امام دومرتبه شروع به سخن کرد و پس از حمد و سپاس خداوند خطبه دیگری ایراد نمود که ذیلاً ملاحظه می فرمایید.

«عِبَادَ اللَّهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَىٰ حَذَرٍ فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوَبَقِيَّتٌ عَلَىٰ أَحَدٍ أَوْ بَقِيٍّ عَلَيْهَا أَحَدٌ لَكَانَتْ الْإِنْبِيَاءُ أَحَقَّ بِالْبَقَاءِ وَأَوْلَىٰ بِالرِّضَاءِ وَأَرْضَىٰ بِالْقَضَاءِ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْفَنَاءِ فَجَدِيدُهَا بِالْإِنْعِيمِهَا مُضْمَجِلٌ وَسُرُورُهَا مُكْفَهَرٌ وَالْمَنْزِلُ تَلْعَةٌ وَالْدَّارُ قَلْعَةٌ فَتَرَوُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَزَوَالَ مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ فَالْمَعْرُورُ مِنْ غَرَّتِهِ وَالشَّقِيُّ مَنْ فَتَنَتْهُ فَلَا تَغُرَّنَكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا وَتَخِيبُ طَمَعَ مَنْ طَمَعَ فِيهَا وَآرَاكُمْ قَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَىٰ أَمْرِ قَدْ أَسْخَطْتُمُ اللَّهَ فِيهِ عَلَيْكُمْ وَأَعْرَضَ بَوَاجِهِ الْكَرِيمِ عَنْكُمْ وَأَحَلَّ بِكُمْ نِقْمَتَهُ فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبَّنَا وَبِئْسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ أَفَرَرْتُمْ بِالطَّاعَةِ وَأَمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ

عليه وآله) ثُمَّ أَنْكُمْ زَحَفْتُمْ إِلَى دُرَيْتِهِ وَعِثْرَتِهِ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَنْتُمْ نَسَاكُمْ ذَكَرَ اللَّهُ الْعَظِيمُ قَتَبًا لَكُمْ وَلَمَّا تُرِيدُونَ أَنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». (۱۷۰)

ترجمه و توضیح لغات:

حَذَر: ترس. مواظبت، بر حذر بودن. أَحَقَّ: شایسته تر. أَرْضَى: خوشایندتر. قَضَاء: حکم. بَال در اصل با یاء (بالی) می باشد: کهنه، فرسوده. مُضْمَحِلّ: نابود، متلاشی. مُكْفِهَرٌ: تاریکی شدید، روتروش کردن. تَلَعَه (بر وزن قَلَعَه): چاه، زمین شیب دار و خطرناک. قَلَعَه: دژ، برج و بارو، منزل موقت. مغرور: فریب خورده. شَقَى: بدبخت. فَتَنَتَهُ: (از رفتن): شیفته اش نمود. رَكَنَ إِلَيْهِ: بر وی اعتماد کرد. خَبِيْهَةً تَخِيْبِيًّا: ناامیدش کرد. زحَف: یورش بردن، حمله کردن. اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ: بر وی چیره گردید. تَبَّ لَكُمْ: نابودی و هلاکت بر شما باد.

ترجمه و توضیح:

(بندگان خدا! از خدا بترسید و از دنیا در حذر باشید که اگر بنا بود همه دنیا به یک نفر داده شود و یا یک فرد برای همیشه در دنیا بماند پیامبران برای بقاء سزاوارتر و جلب خشنودی آنان بهتر و چنین حکمی خوشایندتر بود ولی هرگز! زیرا خداوند دنیا را برای فانی شدن خلق نموده که تازه هایش کهنه و نعمتهایش زایل و سرور و شادیش به غم و اندوه مبدل خواهد گردید، دون منزلی است و موقت خانه ای. پس برای آخرت خود توشه ای بگیرید و بهترین توشه آخرت تقوا و ترس از خداست. مردم! خداوند دنیا را محل فنا و زوال قرار داد که اهل

باورقی:

۱۷۰- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۵۳، قسمت اول این بخش از گفتار امام را ابن عساکر نیز در ص ۲۱۵ آورده است.

خویش را تغییر داده وضعشان را دگرگون می سازد، مغرور و گول خورده کسی است که گول دنیا را بخورد و بدبخت کسی است که مفتون آن گردد.

مردم! دنیا شما را گول نزنند که هرکس بدو تکیه کند ناامیدش سازد و هرکس بر وی طمع کند به یاس و ناامیدیش کشاند و شما اینک به امری هم پیمان شده اید که خشم خدا را برانگیخته و به سبب آن، خدا از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما فرستاده است چه نیکوست خدای ما و چه بد بندگان! هستید شماها که به فرمان خدا گردن نهاده و به پیامبرش ایمان آوردید و سپس برای کشتن اهل بیت و فرزندان‌ش هجوم کردید، شیطان بر شما مسلط گردیده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است ننگ بر شما و ننگ بر ایده و هدف شما. ما برای خدا خلق شده ایم و برگشتمان به سوی اوست.

سپس فرمود: اینان پس از ایمان، به کفر گراییده اند، این قوم ستمگر از رحمت خدا دور باد.

نتیجه بخش دوم

حسین بن علی (علیهما السلام) در بخش دوم از سخنان خویش به ناپایدار بودن زندگی دنیا اشاره کرده، همه زندگی و زر و زیور آن را بی اعتبار و گذرا معرفی می کند که اگر قابل دوام و مورد اطمینان بود، انبیا و اولیا نسبت به آن از دیگران سزاوارتر بودند.

آن حضرت در این قسمت از خطابه اش انگیزه انحراف مردم کوفه را بیان می کند و آنها را بدین نکته متوجه می سازد که شما با وعده و وعید و به طمع دنیا همان دنیای ناپایدار از اسلام و ایمان به خدا و پیامبر دست شسته و به نبرد با رهبر و امام زمان خود برخاسته اید و کمر به قتل فرزند پیامبر خود بسته اید.

خلاصه:

امام (علیه السلام) پس از بیان بی پایه بودن زندگی و زرق و برق این دنیا، انگیزه شقاوت و بدبختی مردم کوفه را که نیل به همان زرق و برق و دست یافتن به مقام و ثروت موهوم بوده است، بر آنان ترسیم می نماید تا از این راه دشمن را از فتنه و خونریزی جلوگیری و کسانی را که قابل اصلاح هستند، اصلاح و بر مقدم داشتن آخرت بر دنیا تشویق نماید.

و در بخش سوم خطبه، از راه معرفی خویش به موعظه و نصیحت آنان ادامه می دهد و چنین می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتَسِبُونِي مَنْ أَنَا ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَعَاتِبُواهَا وَانْظُرُوا هَلْ يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَأَنْتِهَاكُمُ حُرْمَتِي؟ أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَأَبْنِ وَصِيِّهِ وَأَبْنِ عَمِّهِ وَأَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ؟ أَوَلَيْسَ حَمَزَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمَّ أَبِي؟ أَوَلَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ عَمِّي؟ أَوَلَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ لِي وَلَا خِي هَذَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ وَهُوَ الْحَقُّ وَاللَّهُ مَا تَعَمَّدْتُ الْكَذِبَ مِنْذُ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمَقُّتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ وَيَضْرِبُهُ مِنْ اخْتَلَقَهُ وَإِنْ كَذَبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِنْ سَاءَ لَتَمُوتَهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ سَلُّوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَأَبَا سَعِيدِ الْخَدْرِيَّ وَسَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَأَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالََةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لِي وَلَا خِي أَمَا فِي هَذَا حَاجَزٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكِ دَمِي.»

ترجمه و توضیح لغات:

اَنْسَبَهُ: نسب او را بیان نمود. عاتبه: او را سرزنش نمود. حاجز: مانع. اِنْتَهَاكَ حُرْمَتِ: درهم شکستن سد احترام. يَمَقَّتُ (از مَقَت): خشم و غضب. اخْتِلَاق: دروغ سازی. مَقَالَه: گفتار. سَفَكَ دَم: خونریزی.

ترجمه و توضیح:

« مردم! بگوئید من چه کسی هستم. سپس به خود آید و خویشان را ملامت کنید و ببینید آیا قتل من و درهم شکستن حریم من برای شما جایز است؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا من فرزند وصی و پسرعموی پیامبر شما نیستم؟ مگر من فرزند کسی نیستم که پیش از همه مسلمانان به خدا ایمان آورد و پیش از همه رسالت پیامبر را تصدیق نمود؟ آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدر من نیست؟ آیا جعفر طیار عموی من نیست؟ آیا شما سخن پیامبر را در حق من و برادرم نشنیده اید که فرمود: این دو، سروران جوانان بهشت هستند؟ اگر مرا در گفتارم تصدیق بکنید اینها حقایقی است که کوچکترین خلافتی در آن نیست؛ زیرا از روز اول دروغ نگفته ام؛ چون دریافته ام که خداوند به اهل دروغ غضب کرده و ضرر دروغ را به گوینده آن برمی گرداند و اگر مرا تکذیب می کنید، اینک در میان مسلمانان از صحابه پیامبر کسانی هستند که می توانید از آنها سؤال کنید: از جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید که همه آنان گفتار پیامبر را درباره من و برادرم از رسول خدا شنیده اند و همین یک جمله می تواند مانع شما گردد از ریختن خون من.»

پاسخ به شایعه ها

چون گروهی از مردم کوفه تحت تاثیر تبلیغات مسموم دست اندرکاران بنی امیه قرار گرفته و چنین تفهیم شده بودند که جنگ با حسین بن علی به عنوان حمایت از خلیفه شرعی و قانونی (یزید بن معاویه) می باشد و چون حسین بن علی (علیهما السلام) برخلاف مصالح مسلمانان و بر ضد خلیفه آنان قیام کرده است و مبارزه با وی بر هر مسلمانی واجب است، لذا آن حضرت در بخش سوم از سخنانش به عنوان پاسخگویی به این شایعه ها، به برخی از ویژگیهای خاندان و

نیاکان خود و شخصیت معنوی خویش که مورد تایید پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بوده است، اشاره می کند؛ ویژگیهایی که برای هر فرد مسلمان روشن و ثابت است همه می دانند که او فرزند پیامبر و فرزند فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و فرزند علی (علیه السلام) پسرعموی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اولین شخصیتی است که به پیامبر ایمان آورده و آنگاه که دیگران در مقام مبارزه با اسلام بودند، او از رسالت پیامبر حمایت و پشتیبانی نموده است. حسین بن علی (علیهما السلام) از حمزه سیدالشهداء و جعفر طیار دو عم بزرگوارش سخن می گوید که مجاهدتها و جانبازیهای این دو شهید بزرگ، به اسلام و قرآن استحکام بخشیده است و هردو در نبرد با کفار با فجیع ترین وضعی به شهادت نایل شده اند.

حسین بن علی (علیهما السلام) درباره خودش مطلبی را تذکر می دهد که برای هیچ مسلمانی قابل انکار نبود و فضیلتی را از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل و یادآوری می کند که به گوش همه مسلمانان رسیده بود: «**هَذَا سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ**»؛ این دو (حسن و حسین) سروران جوانان بهشت هستند.

امام (علیه السلام) با اشاره به این فضایل و این ویژگیها می خواهد این افکار منحرف را در این مسیر قرار دهد که اگر شما حرکت ما را مخالف اسلام و مصالح مسلمین می دانید اسلام در خاندان ما به وجود آمده و با مجاهدتهای ما به دست شما رسیده است، آن روز که پدرم علی اسلام را پذیرفت، نیاکان خلیفه ادعایی شما در کفر و الحاد به سر می بردند و اینها که شما به عنوان حامیان اسلام شناخته اید و به نفع آنان شمشیر می کشید نه در صف مخالفین اسلام بلکه سلسله جنبائان جنگ با پیامبر اسلام بودند و عموهای من با همین افراد و برای اسلام تا سرحد شهادت جنگیدند و چگونه است کسی که رسول خدا او را آقا و سرور جوانان بهشت معرفی کرده است، اسلام را کنار گذاشته و دشمنان دیروز

اسلام، امروز سنگ طرفداری از اسلام را به سینه می زنند؟

قطع سخن امام

در اینجا شمر بن ذی الجوشن که یکی از فرماندهان و سران لشکر کوفه بود، متوجه گردید که ممکن است سخنان امام در سپاهیان مؤثر واقع شود و آنان را از جنگ منصرف سازد و لذا خواست سخن امام را قطع کند و با صدای بلند داد زد: «هُوَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كَانَ يُدْرِي مَا يَقُولُ»؛ او در ضلالت است و نمی فهمد چه می گوید.

حبیب بن مظاهر هم از سوی لشکر آن حضرت بدو پاسخ داد: «وَأَنْتَ تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينَ حَرْفًا»؛ توئی که در ضلالت و گمراهی سخت می باشی و راست می گویی که سخن او را نمی فهمی؛ زیرا خدا قلب تو را مهر و موم کرده است.

آنگاه امام سخن خود را بدین گونه ادامه داد:

«فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ افْتَشْكُونِ أَيْ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيٍّ غَيْرِي فَيْكُمْ وَلَا فِي غَيْرِكُمْ وَيَحْكُمُ اتَّطَلَبُونِي بِقَتِيلٍ قَتَلْتُهُ أَوْ مَالٍ اسْتَهْلَكْتُهُ أَوْ بِقِصَاصٍ جَرَّاحَةٍ... يَا شَبَثَ بْنَ رَبْعِي وَيَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجَرَ وَيَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَيَا يَزِيدَ بْنَ الْحَارِثِ أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ أَنْ قَدْ آيَنَعَتِ الثَّمَارُ وَأَخْضَرَ الْجَنَابُ وَإِنَّمَا تَقْدِمُ عَلَى جُنْدٍ لَكَ مُجَنَّدَةٌ؟

... لا وَاللَّهِ أُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَفَرُّ مِنْهُمْ فِرَارَ الْعَبِيدِ يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي عَدْتُ رَبِّي وَرَبَّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ». (۱۷۱)

پاورقی:

ترجمه و توضیح لغات:

وَيَحْكُمُ: وای بر شما. قَتِيل: کشته شده. اسْتِهْلَاك: از بین بردن. قِصَاص جَرَا حَت: تلافی کردن زخمی که به وسیله کسی وارد می گردد. اَيْنَعَ الثَّمَر: میوه رسید. شاداب گردید. اخْضَرَ الْجَنَابُ: جناب به معنی ناحیه است کنایه است از سرسبز بودن باغات ناحیه کوفه و عراق. جُنْدٌ مُجَنَّد: لشکر آماده. عُدْتُ (متکلم است از عَادَ عَوْذًا): پناه بردن تَرْجُمُونِ (از رَجَمَ): دور انداختن.

«اگر در گفتار پیامبر در باره من و برادرم تردید دارید آیا در این واقعیت نیز شک می کنید که من پسر دختر پیامبر شما هستم و در همه دنیا و در میان شما و دیگران پیامبر خدا فرزندی جز من ندارد؟ وای بر شما! آیا کسی از شما را کشته ام که در مقابل خون وی مرا به قتل می رسانید! یا مال کسی را گرفته ام و یا جراحتی بر شما وارد ساخته ام تا مستحق مجازاتم بدانید؟».

گفتار حسین بن علی (علیهما السلام) که بدینجا رسید، سکوت کامل بر سپاه کوفه حکمفرما بود و هیچ عکس العمل و پاسخی از طرف آنان مشاهده نمی گردید که امام چند تن از افراد سرشناس کوفه را که از آن حضرت دعوت کرده و در میان لشکر ابن سعد حضور داشتند، خطاب کرد و چنین فرمود:

«ای شبت بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث! آیا شما برای من نامه ننوشتید که میوه هایمان رسیده و درختانمان سرسبز و خرم است و در انتظار تو دقیقه شماری می کنیم، در کوفه لشکریانی مجهز و آماده در اختیار تو است.».

این افراد در مقابل گفتار امام پاسخی نداشتند جز انکار و گفتند ما چنین نامه ای به تو ننوشته ایم.

در اینجا قیس بن اشعث با صدای بلند گفت: یا حسین! چرا با پسرعمویت بیعت نمی کنی (تا راحت شوی)؟ که در این صورت با تو به دلخواهت رفتار خواهند کرد و کوچکترین ناراحتی متوجه تو نخواهد گردید.

امام در پاسخ وی فرمود: « لا وَاللّٰهَ لَا أُعْطِيهِمْ... »؛ نه به خدا سوگند! نه دست ذلت در دست آنان می گذارم و نه مانند بردگان از صحنه جنگ و از برابر دشمن فرار می کنم.

سپس آیه ای را که گفتار حضرت موسی را در مقابل عناد و لجاجت فرعونیان نقل می کند، قرائت نمود: « اِنِّیْ عَزْتُ رَبِّیْ... »؛ (۱۷۲) من به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می برم که گفتار مرا دور می افکنید. پناه می برم به پروردگار خویش و پروردگار شما از هر شخص متکبری که ایمان به روز جزا ندارد.

نتیجه آخرین بخش

و بالاخره امام (علیه السلام) در بخش چهارم و در آخرین بخش از سخن خویش برای اتمام حجت بیشتر، به این مطلب اشاره می کند که اگر از همه فضائل یاد شده چشم بپوشید و در آنچه پیامبر درباره ما گفته است شک و تردید داشته باشید، آیا می توانید در این واقعیت نیز شک کنید که من فرزند پیامبر هستم؟ و آیا برای پیامبر اسلام در روی زمین بجز من پسر دختری وجود دارد؟ ولی پس از همه این مطالب با کمال شهادت و شجاعت و در کمال صراحت به طوری که دشمن را از هر تلاشی مایوس و ناامید کند می گوید: « لا وَاللّٰهَ لَا أُعْطِيهِمْ بَیْدِیْ اِعْطَاءَ الدَّلِیْلِ وَلَا اَفْرِئْمُهُمْ فِرَارَ الْعَبِیدِ ».

پاورقی:

۱۷۲- سوره دخان، آیه ۲۰.

دومین سخنرانی در روز عاشورا

متن سخن:

« ... وَیَلَّکُمْ مَا عَلَیْکُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَیَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلَیَّ وَإِنَّمَا أَدْعُوکُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِی كَانَ مِنَ الْمُرْشَدِیْنَ وَمَنْ عَصَانِی كَانَ مِنَ الْمُهْلَکِیْنَ وَکُلُّکُمْ عَاصٍ لِأَمْرِی غَیْرُ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلَیَّ قَدْ انْخَزَلْتُ عَطِیَّاتُکُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَمَلِئْتُ بَطُونُکُمْ مِنَ الْحَرَامِ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِکُمْ وَیَلَّکُمْ أَلَا تَنْصِتُونَ أَلَا تَسْمَعُونَ؟

... تَبَّأَ لَکُمْ آيَتُهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّأَ أَفْحِینَ اسْتَصْبِرْخَتْمُونَا وَلِهَیْنِ مَتَحِیرِیْنَ فَأَصْرَخْنَاکُمْ مُؤَدِّیْنَ مُسْتَعِدِّیْنَ سَلَلْتُمْ عَلَیْنَا سِیْفًا فِی رِقَابِنَا وَحَشَشْتُمْ عَلَیْنَا نَارَ الْفِتَنِ الَّتِی جَنَاهَا عَدُوْکُمْ وَعَدُوْنَا فَاصْبَحْتُمْ الْبَا عَلَى أَوْلِیَائِکُمْ وَیَدَا عَلَیْهِمْ لَاَعْدَائِکُمْ بِغَیْرِ عَدْلِ أَفْشَوْهُ فِیْکُمْ وَلَا أَمَلَ - أَصْبَحَ لَکُمْ فِیْهِمْ إِلَّا الْحَرَامَ - مِنْ الدُّنْیَا أَنَالُوْکُمْ وَخَسِیْسَ عَیْشٍ طَمِعْتُمْ فِیْهِ مِنْ حَدَثٍ كَانَ مِنَّا وَلَا رَأْیَ تَفِیْلِ لَنَا مَهْلًا لَکُمْ الْوِیْلَاتِ إِذْ کَرِهْتُمُونَا وَتَرَكْتُمُونَا فَتَجَهَّزْتُمْ وَالسَّیْفُ لَمْ یُشْهَرْ وَالْجَآءُشْ طَامِنٌ وَالرَّأْیُ لَمْ یُسْتَصْحَفْ وَلَکِنْ أَسْرَعْتُمْ عَلَیْنَا کَطَیْرَةِ الدَّبَاءِ وَتَدَاعَيْتُمْ إِلَیْنَا کَتَدَاعِی الْفِرَاشِ فَقُبْحًا لَکُمْ قَائِمًا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِیْتِ الْأُمَّةِ وَشِدَادِ الْأَحْزَابِ وَتَبَذَّةِ الْکِتَابِ وَنَفْثَةِ الشَّیْطَانِ وَعَصْبَةِ الْإِثَامِ وَمَحَرٍّ فِی الْکِتَابِ وَمُطْفِئِ السُّنَنِ وَقَتْلَةِ أَوْلَادِ الْأَنْبِیَاءِ وَمُبْرِی عِثْرَةِ الْأَوْصِیَاءِ وَمُلْحَقِ الْعِهَارِ بِالنَّسَبِ وَمَوْذِی الْمُؤْمِنِیْنَ وَصَرَاحِ أَعْمَمَةِ الْمُسْتَهْزِئِیْنَ الَّذِیْنَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِیْنِ ». (۱۷۳)

ترجمه و توضیح لغات:

وَيَلْكُمْ: وای بر شما. تَنْصِتُوا (از نَصَتَ): ساکت شد، گوش فرا داد. انْخَزَلَ: آهسته و لاک پشت وار رفت. مَلَأَ: پر شده است. طَبَعَ: مهر زده است. تَرَحَّ (به فتح راء بر وزن شَرَفَ): حزن و اندوه. اسْتَصْرَحَ: کمک خواست. وَلِهَيْنَ (از وَلَهِ): کثرت شوق و علاقه. أَصْرَخَهُ: به فریاد وی رسید. مُؤَدِّينَ (از اَدَى تَادِيَةً): آماده شدن. مُسْتَعَدِّينَ (از استعداد): تاختن اسب، کنایه است از سرعت و عجله. سَلَّيْتُمْ (از سَلَّ): کشیدن شمشیر. حَشَشْتُمْ (از حَشَّ): روشن کردن و شعله ور کردن آتش. جَنَى: جمع کردن و آماده ساختن. اِلْبَ (با کسر اول): نیرو، پشتوانه. خَسِيسَ: پست و کم ارزش. تَفِيلَ (بر وزن کفیل): ناصواب و ناروا. مَهْلًا: آهسته. وَيَلَاتَ (جمع وَيَلَةٌ): بلا و گرفتاری. لم يشهر (مجهول از شهره): شمشیر کشیدن. جَاءَشَ: قلب، سینه... طَامِنَ: آرام. اسْتَصْحَافَ: تغییر یافتن. طَيْرَةُ الدَّبَاءِ طَيْرَةٌ بِنَاء مَرَّةً است از طَارَ يَطِيرُ: پرواز کرد. دَبَاءَ بفتح اول: نوعی از ملخ. تَدَاعَوْا عَلَيْهِ: از روی دشمنی بر ضد او اجتماع کردند. طَوَاعِيَتَ (جمع طاغوت): سرکش. شَذَاذَ: افراد بی رگ و ریشه. نَبَذَهُ (جمع نابذ): ترک کنندگان. نَفَثَهُ: اخلاط سر و سینه که به بیرون انداخته شود. اِثْمَ: گناه و خیانت. مَطْفِئَ (اسم فاعل از اطفاء) خاموش کردن. مُبِيرَ: هلاک کننده. صَرَخَ: فریاد.

ترجمه و توضیح:

خوارزمی می گوید: دومین سخنانی امام (علیه السلام) در روز عاشورا و در سرزمین کربلا بدین صورت بود: پس از آنکه هر دو سپاه کاملاً آماده گردید و پرچمهای عمرسعد برافراشته شد و صدای طبل و شیپورشان طنین افکند و سپاه دشمن از هرطرف دور خیمه های حسین بن علی را فرا گرفته و مانند حلقه

پاورقی:

۱۷۳- قسمتی از این بخش در تحف العقول به عنوان نامه ای از آن حضرت به سوی مردم کوفه نقل شده است.

انگشتی در میان خویش گرفتند، حسین بن علی (علیهما السلام) از میان لشکر خویش بیرون آمد و در برابر صفوف دشمن قرار گرفت و از آنان خواست تا سکوت کنند و به سخنان وی گوش فرا دهند ولی آنها همچنان سروصدا و هلهله می نمودند که حسین بن علی (علیهما السلام) با این جملات به آرامش و سکوتشان دعوت نمود: «وَيْلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي...»؛ وای بر شما! چرا گوش فرامی دهید تا گفتارم را - که شما را به رشد و سعادت فرامی خوانم - بشنوید هرکس از من پیروی کند خوشبخت و سعادتمند است و هرکس عصیان و مخالفت ورزد از هلاک شدگان است و همه شما عصیان و سرکشی نموده و با دستور من مخالفت می کنید که به گفتارم گوش فرامی دهید. آری، در اثر هدایای حرامی که به دست شما رسیده و در اثر غذاهای حرام و لقمه های غیر مشروعی که شکمهای شما از آن انباشته شده، خدا این چنین بر دلهای شما مهر زده است، وای بر شما! آیا ساکت نمی شوید؟

چون سخن امام (علیه السلام) بدینجا رسید لشکریان عمر سعد همدیگر را ملامت نمودند که چرا سکوت نمی کنند و همدیگر را وادار به استماع سخنان آن حضرت نمودند. چون سکوت بر صفوف دشمن حاکم گردید امام (علیه السلام) در ادامه سخنانش چنین فرمود: «تَبَّأَ لَكُمْ آيَتُهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّأَ...»؛ ای مردم! ننگ و ذلت و حزن و حسرت بر شما باد که با اشتیاق فراوان ما را به یاری خود خواندید و آنگاه که به فریاد شما جواب مثبت داده و به سرعت به سوی شما شتافتیم، شمشیرهایی را که از خود ما بود بر علیه ما به کار گرفتید و آتش فتنه ای را که دشمن مشترک برافروخته بود، بر علیه ما شعله ور ساختید، به حمایت و پشتیبانی دشمنان و بر علیه پیشوایان بپا خاستید، بدون اینکه این دشمنان قدم عدل و دادی به نفع شما بردارند و یا امید خیری در آنان داشته باشید مگر طعمه حرامی از دنیا که به شما رسانیده اند و مختصر عیش و زندگی ذلتباری که چشم طمع به آن دوخته اید.

قدری آرام! وای بر شما! که روی از ما برتافتید و از یاری ما سرباز زدید بدون اینکه خطایی از ما سرزده باشد و یا رای و عقیده نادرستی از ما مشاهده کنید آنگاه که تیغها در غلاف و دلها آرام و رایها استوار بود، مانند ملخ از هرطرف به سوی ما روی آوردید و چون پروانه از هر سو فرو ریختید، رویتان سیاه که شما از سرکشان امت و از ته ماندگان احزاب فاسد هستید که قرآن را پشت سر انداخته اید، از دماغ شیطان درافتاده اید، از گروه جنایتکاران و تحریف کنندگان کتاب و خاموش کنندگان سنن می باشید که فرزندان پیامبران را می کشید و نسل اوصیا را از بین می برید. شما از لاحق کنندگان زنازادگان به نسب و اذیت کنندگان مؤمنان و فریادرس پیشوای استهزاگران می باشید که قرآن را مورد استهزا و مسخره خویش قرار می دهند.

امام (علیه السلام) در ادامه سخنانش مطالب دیگری را بیان فرموده که در بخش دوم این خطبه ملاحظه می فرمایید.

«... وَأَنْتُمْ ابْنُ حَرْبٍ وَأَعْشِيَاءُ تَعْتَمِدُونَ وَإِيَّانَا تَحْذِلُونَ أَجَلَ وَاللَّهِ الْخَذْلُ فَيْكُمْ مَعْرُوفٌ وَشَجْتُ عَلَيْهِ عُرُوقَكُمْ وَتَوَارَثَتْهُ أَسْوَلكُمْ وَفُرُوعَكُمْ وَنَبَتَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ وَعَشِيَتْ بِهِ صُدُورُكُمْ فَكُنْتُمْ أَحَبُّ شَجَرَةٍ شَجَى لِلنَّاطِرِ وَأَكْلُهُ لِلْغَاصِبِ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْفُضُونَ الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ هُمْ أَعْلَى الدَّعَى بِنِ الدَّعَى قَدْ رَكَزْبَيْنِ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ يَا بِي اللَّهِ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَأَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَيْبَةٌ مِنْ أَنْ تُؤْثَرَ طَاعَةُ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا إِنِّي قَدْ أَعْدَرْتُ وَأَعْنَدْتُ أَعْلَى إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قَلْبِهِ الْعَدَدِ وَخِذْلَانِ النَّاصِرِ.

فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمًا

وَأِنْ نُهَزِمَ فَغَيْرُ مَهْزَمِينَ

وَمَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَلَكِنْ

مَنَايَا وَدَوْلَةُ آخِرِينَ

فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِيقُوا

سَيَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا

إِذَا مَا الْمَوْتَ رَفَعَ عَنْ أَنَاسٍ

بِكُلِّكِهِ أَنَاخَ بِآخِرِينَا

أَمَا وَاللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْتُمَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرِّحَى
وَتَقْلَقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمَحْوَرِ عَهْدَ عَهْدَهُ إِلَى أَبِي عَنْ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ فَاجْمَعُوا أَمْرَكُمْ
وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ إِنِّي تَوَكَّلْتُ
عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.
... اءَلَلَّهِمْ أَحْبَسَ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَأَبْعَثَ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ وَسَلَّطَ
عَلَيْهِمْ غُلَامٌ ثَقِيفٌ يَسْقِيهِمْ كَاءَسَاءُ مُصْبِرَةٌ فَلَا يَدْعُ فِيهِمْ أَحَدًا قَتَلَهُ بِقَتْلِهِ وَضَرْبَهُ
بِضَرْبِهِ يَنْتَقِمُ لِي وَلَا وَلِيَّائِي وَلَا هَلْ يَبْنِي وَأَعْشِيَاعِي مِنْهُمْ فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا
وَأَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَالَيْكَ الْمَصِيرُ». (١٧٤)

ترجمه و توضیح لغات:

ابْنُ حَرْبٍ: عبارت است از یزید بن معاویه زیرا نام جد وی (پدر ابوسفیان)
(حَرْب) می باشد. أَشْيَاعٍ: پیروان. تَعْتَمِدُونَ (از اعتماد): تکیه کردن، پشتیبانی
نمودن. تَخَذَلُونَ: (از خذل): دست از یاری کشیدن. شَجَتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ: شجاء
شَجَوًا: او را برانگیخت. عُرُوق: جمع عِرْق: رگ و ریشه. اءَصْلُ: ریشه. فرع. شاخه.
غَشِيَ وَغَشَوُ: مشغول کرد، زیر پرده قرار داد. شَجَى: استخوان و مانند آن که در
گلو گیر کند. ناطر و ناطور: باغبان. أَكْلَهُ (به ضم اول و دوم): لقمه، میوه شیرین و
خوشایند. ناکثین: بیعت شکنان. آیمان: جمع یمین: پیمان. دَعَى (پسر خوانده)

باورقی:

۱۷۴- این خطبه با اختلاف مختصر در متن آن در تحف العقول، ص ۱۷۱. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص
۷ و ۸. لهوف و مقتل عوالم و تذکره الخواص آمده است ولی ما در نقل خود به متن مقتل
خوارزمی استناد نمودیم.

آنکه در نسبش متهم باشد فرومایه. رَكَزَالرَّمَح: نیزه را بر زمین زد، ثابت و پابرجا گردانید، چیزی را در محلی قرار داد. سَلَّه: شمشیر. حُجُور: جمع حِجْر (با حرکات سه گانه حاء): دامن، آغوش. اءنوف: (جمع أنف): بینی، دماغ، کنایه است از مغز. حَمِيَّة: (مؤنث حمى): کسی که زیر بار ظلم نمی رود. نُفُوس (جمع نفْس به سکون فاء): روح، اراده، همت. آبى (به فتح الف و کسر باء و تشدید یاء): تسلیم ناپذیر. تُؤَثِّرُ (از ایثار): برگزیدن چیزی بر چیز دیگر. مَصَارِع (جمع مَصْرَع): قتلگاه. کِرام (جمع کریم): شخص بلندنظر، بخشنده. اعذار: عذرآوردن، اتمام حجت. زحْف: حرکت نمودن که توام با هدف باشد. أُسْرَة: افراد خانواده. هَزَم: شکست دادن به دشمن. نَهَزَم: در مصرع اول به صورت معلوم و در مصرع دوم به صورت مجهول می باشد و مَهَزَم در همین مصرع دوم به صورت اسم مفعول است. طِبّ: خوی، عادت. مَنایا: حوادث. اِفَاقَه: به هوش آمدن، آگاه شدن. کُلْکَل: گله شتر. اِنَاخَه: خواباندن شتر. ریث: مدت، زمان. رَحَى: آسیاب. قَلَقُ: اضطراب، ناآرامی، غمّه: کار مبهم. ناصِيَّة: موی پیشانی. اخذ ناصیه: کنایه از ذلت طرف است. سنین (جمع سنه): سال قحطی. مُصَبَّر: تلخ شدید.

ترجمه و توضیح:

« و شما اینک به این حرب و پیروانش اتکا و اعتماد نموده و دست از یاری ما برمی دارید بلی به خدا سوگندا خذل و غدر از صفات بارز شماست که رگ و ریشه شما بر آن استوار، تنه و شاخه شما آن را به ارث برده و دلهایتان با این عادت نکوهیده رشد نموده و سینه هایتان با آن مملو گردیده است شما به آن میوه نامبارکی می مانید که در گلوی باغبان رنجدیده اش گیر کند و در کام سارق ستمگرش شیرین و لذتبخش باشد، لعنت خدا بر پیمان شکنان که پیمان خویش را پس از تاکید و محکم ساختن آن می شکنند و شما خدا را بر پیمانهای خود کفیل و ضامن قرار داده بودید و به خدا سوگندا که همان پیمان شکنان

هستید، آگاه باشید که این فرومایه (ابن زیاد) و فرزند فرومایه، مرا در بین دو راهی شمشیر و ذلت قرار داده است و هیهات که ما به زیر بار ذلت برویم؛ زیرا خدا و پیامبرش و مؤمنان از اینکه ما ذلت را بپذیریم ابا دارند و دامنهای پاک مادران و مغزهای باغیرت و نفوس با شرافت پدران، روا نمی دارند که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتلگاه کرام و نیک منشان مقدم بداریم. آگاه باشید که من با این گروه کم و با قلت یاران و پشت کردن کمک دهندگان، بر جهاد آماده ام.»

آنگاه امام (علیه السلام) این اشعار را خواند:

(اگر ما بر دشمن پیروز گردیم در گذشته هم پیروزمند بوده ایم و اگر شکست بخوریم باز هم شکست از آن ما و ترس از شوون ما نیست ولی اینک حوادثی به ما رخ داده و سودی ظاهراً به دیگران رسیده است. شماتت کنندگان ما را بگو بیدار باشید که آنان نیز مثل ما با شماتت کنندگان مواجه خواهند گردید که مرگ هروقت شتر خویش را از کنار دری بلند کرد، در کنار درب دیگری خواهد خواباند).

آنگاه فرمود:

« آگاه باشید! به خدا سوگند. پس از این جنگ به شما مهلت داده نمی شود که سوار بر مرکب مراد خویش گردید مگر همان اندازه که سوارکار بر اسب خویش سوار است تا اینکه آسیاب حوادث شما را بچرخاند و مانند محور و مدار سنگ آسیاب مضطربتان گرداند و این، عهد و پیمانی است که پدرم علی (علیه السلام) از جدم رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بازگو نموده است پس با همفکران خود دست به هم بدهید و تصمیم باطل خود را پس از آنکه امر بر شما روشن گردید، درباره من اجرا کنید و مهلتم ندهید، من بر خدا که پروردگار من و شما است توکل می کنم که اختیار هر جنبنده ای در ید قدرت اوست و خدای من بر صراط مستقیم است.»

سپس آن حضرت دستهای خود را به سوی آسمان برداشت و لشکریان عمرسعد را این چنین نفرین نمود: «خدایا! قطرات باران را از آنان قطع کن و سالهایی (سختی) مانند سالهای یوسف بر آنان بفرست و غلام ثقفی را بر آنان مسلط گردان تا با کاسه تلخ ذلت، سیرابشان سازد و کسی را در میانشان بدون مجازات نگذارد، در مقابل قتل، به قتلشان برساند و در مقابل ضرب، آنان را بزند و از آنان انتقام من و انتقام خاندان و پیروانم را بگیرد؛ زیرا اینان ما را تکذیب نمودند و در مقابل دشمن دست از یاری ما برداشتند و توئی پروردگار ما، به تو توکل کرده ایم و برگشت ما به سوی تو است.»

نکات مهم در این سخنرانی

هریک از جملات این خطبه حسین بن علی (علیهما السلام) همانند خطبه ها و سخنان دیگر آن حضرت، نیازمند شرح و تفسیر است و حاوی نتیجه های مهم و درسهای آموزنده و مستلزم کتابی مستقل و بزرگ؛ زیرا به طوری که ملاحظه نمودید، امام (علیه السلام) در بخش مهمی از این خطبه مردم کوفه را مورد ملامت قرار داده و پیمان شکنی آنها را تذکر می دهد که چگونه یک روز در اثر جنایتهای بنی امیه پروانه وار به سوی شمع وجود آن حضرت هجوم می بردند و یک دفعه ۱۸۰ درجه تغییر موضع داده و او را رها ساخته و از همان بنی امیه جنایتکار حمایت و پشتیبانی نمودند و شمشیری را که از خاندان پیامبر در دست داشتند بر علیه فرزند پیامبر به کار بردند و آتشی را که دشمن بر علیه فرزند پیامبر برافروخته بود، آنان مشتعل و شعله ور ساختند.

امام (علیه السلام) مردم کوفه را این چنین نکوهش می کند تا بدینجا می رسد که: «شما مطفیء سنن و خاموش کنندگان چراغ هدایت هستید و به میوه نامبارکی می مانید که در گلوی باغبانش که ما خاندان هستیم گیر کند و برای پرورش دهنده اش موجب درد و الم گردد ولی برای سارقین و بنی امیه که از را

غصب و برای هدفهای خائنانه بهره برداری می کنند، لقمه ای بس گوارا و لذتبخش باشد».

و در مقدمه این خطبه انحراف آنها را که دست از یاری امام و رهبر خویش برداشته و به پشتیبانی دشمن دیرینه اسلام (بنی امیه) شتافته اند معلول غذاهای حرام می داند که شکمهای خود را با آن انباشته اند.

و در مورد خودش در آنجا که در سر دوراهی زندگی ذلتبار و یا مرگ افتخارآمیز قرار می گیرد مسیر خود را تعیین نموده و مرگ را بر زندگی ننگین برمی گزیند و می گوید: « **هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ** » و بالاخره از آینده نکبت بار مردم کوفه خبر داده و آنان را مورد نفرین قرار می دهد که خدایا! غلام ثقفی را بر آنها مسلط بگردان.

و مطالب و نکات دیگر، ولی ما تنها به توضیح چند نکته از این خطبه اکتفا می کنیم:

۱- اثر تغذیه حرام در انحراف از حق

آنچه مسلم است هریک از گناهان در صورتی که توام با توبه و برگشت نباشد، می تواند در انحرافات و در شکل گرفتن اعوجاجها و کجیها مؤثر باشد ولی در میان همه گناهان تغذیه از حرام بیش از هر گناه دیگر در اعوجاج فکری و انحراف از حق، نقش مؤثر و اثر عمیق دارد و از اینجا است که می بینیم در اسلام دستور داده شده است که این اصل نه تنها در افراد مکلف بلکه در تغذیه اطفال و در تغذیه مادران آنگاه که طفل در دوران جنینی و شیرخوارگی است دقیقاً مراعات شود؛ زیرا گرچه نسبت به اطفال تکلیفی متوجه نیست ولی بالاخره اثر وضعی غذا که در ساختمان فکری و روحی آینده وی نقش اساسی دارد، مورد توجه خاصی قرار گرفته است.

و از اینجا است که می بینیم حسین بن علی (علیهما السلام) در قسمت اول این خطبه مخالفت مردم کوفه و عناد آنان را که حتی حاضر نیستند به سخن

حق گوش فرا دهند و این چنین تعلیل فرموده که: «وَمَلَيْتُ بِطُؤُنِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ»، در طول سالیان گذشته برای شکست دادن پدرم علی و به انزوا کشاندن برادرم حسن مجتبی از صحنه سیاست و خلافت، پوله‌های حرام فراوانی از طرف معاویه به نام تحف و هدایا به سوی شما مردم کوفه سرازیر و شکم‌های شما از این نوع غذاهای حرام انباشته گردیده و در اثر این غذاهای حرام است که قلب‌های شما سیاه و چشم حق بین شما کور و گوش شما از شنیدن حرف حق کر شده است.

۲- نیروی اسلام بر علیه اسلام

دومین نکته جالب و حائز اهمیت در خطبه امام، جلب توجه مردم کوفه به این حقیقت است که شما با شمشیری که متعلق به خاندان پیامبر است، بر علیه این خاندان قیام کرده اید و نیرویی را که اسلام به شما ارزانی داشته است بر ضد خود اسلام به کار می برید.

و این نکته و همچنین نکته اول که امام (علیه السلام) در صحنه کربلا و در رویارویی حق و باطل در روز عاشورا تذکر می دهد به آن برهه از زمان و محل خاصی از مکان اختصاص ندارد بلکه حقیقتی است که انسانها در طول تاریخ و در صحنه های رویارویی حق و باطل برای همیشه با آن مواجه می باشند و در تاریخ کنونی نیز ما این صحنه را با چشم خود دیده و می بینیم که در مقابل تایید اکثریت قاطع ملت از جمهوری اسلامی ایران و از درهم شکستن قدرت امویهای زمان و دست نشاندۀ آنان، گروهی نیز زیرکانه و منافقانه به مخالفت با این حرکت برخاسته و آنانکه از پوله‌های حرام امویهای قرن و از غذاهای حرام، رگ و ریشه گرفته اند با این حرکت که در تاریخ اسلام سابقه و نظیر ندارد مبارزه می نمایند: «قَدْ انْخَزَلَتْ عَطِيَّاتُهُمْ عَنِ الْحَرَامِ وَمَلَيْتُ بِطُؤُنِهِمْ عَنِ الْحَرَامِ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» و تاسف انگیز اینکه در کنار این مخالفان تعداد انگشت شمار و غیرقابل توجه از افرادی را نیز می بینیم با اینکه همه حیثیت و هستی و

همه زندگی خود را مرهون اسلام و قرآن می‌باشند و در دوران حکومت خاندان پهلوی که مفاسد به اوج خود رسیده بود و فحشا و منکرات از در و دیوار کشور اهل بیت عصمت می‌بارید و برنامه‌های حساب شده‌ای (مانند تغییر تاریخ هجری و رسمیت دادن به بهائیت) برای درهم کوبیدن اساس اسلام پیاده می‌گردید، این عده در آن شرایط لب فرو بسته و نه تنها کوچکترین تحرکی از خود نشان نمی‌دادند بلکه کسانی را که در راه اسلام و برای صیانت قرآن به سیاه چالها و شکنجه گاه‌ها کشیده می‌شدند مورد تمسخر و استهزا قرار می‌دادند.

آری، همین گروه است که امروز هم نه تنها برای استحکام بخشیدن به حق و حقیقت به این جمهوری اسلامی کمکی نمی‌کنند، بلکه در این برهه حساس که یزیدهای دوران از هرسو برای شکست اسلام بسیج شده‌اند آگاهانه و یا ناآگاه و حتی به نام طرفداری از اسلام با سکوت و حرکتشان و با رفتار و گفتارشان، نیرو و پشتوانه‌ای شده‌اند برای این یزیدها در برانداختن اسلام و ریشه کن کردن قرآن و عاملی در شعله‌ورتر ساختن آتشی که دشمن بر علیه اسلام افروخته است، ثمره و میوه نامبارک و موجب رنج و الم شده‌اند برای باغبانان و پرورش دهندگان خود، اسلام و قرآن ولیکن مایه سرور و خوشحالی و اکل و لقمه شیرین و لذتبخشی برای دشمنان اسلام و خون آشامان قرن که امواج رادیوهای امویان و بیگانگان شاهد این واقعیت است: «وَسَلَّلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا فِي رِقَابِنَا وَحَشَشْتُمْ نَارَ الْفِتَنِ الَّتِي جَنَاهَا عَدُوُّكُمْ وَعَدُونَا فَاصْبَحْتُمْ اِلْبَاءَ عَلٰى اَوْلِيَائِكُمْ وَبَدَا عَلَيْهِمْ لَاَعْدَائِكُمْ، وَكُنْتُمْ اَخْبَثَ شَجَرَةٍ شَجَى لِّلنَّاطِرِ وَاَكْلَةً لِّلْغَاصِبِ » وه! چه صحنه عجیب و میدان آزمایشی است تحولات و دگرگونیها که ضرر ابو موسی اشعری‌ها و شرکت کنندگان در جنگ بصره بر علیه علی و خطر نهروانی‌های حافظ قرآن و دارای پیشانیهای پینه بسته برای اسلام کمتر از معاویه‌ها و حجاج‌ها نبود!

و من ترس آن را دارم که اینان نیز مشمول این نفرین گردند که: «وَسَلَّطَ

عَلَيْهِمْ غَلَامٌ ثَقِيفٌ يَسْقِيهِمْ كَأْسًا مُصَبَّرَةً» که در این صورت خشک و تر با هم خواهد سوخت.

۳- اراده شکست ناپذیر

و سومین نکته جالب در این خطبه، تعیین موضع قاطع و بیان اراده شکست ناپذیر و تن به ذلت ندادن است که در زیر شمشیرها و نیزه ها و در زیر سم اسبهای دشمن با قاطعیت تزلزل ناپذیر و آنجا که در سر دو راهی مرگ و ذلت باشیم، گفتار ما این است: «هَيْهَاتَ مَنَا الدَّلَّةُ».

به عقیده نگارنده مناسبتر است به جای پرچم سرخ رنگی که در بالای گنبد مطهر حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) به اهتزاز است همین جمله را به صورت تابلوی نئون قرمز رنگی نصب کنند که بیش از هر پرچمی نشانگر استقلال و برای دوستان از هر شعاری روح افزاتر و نیرو بخش تر و برای دشمنان از هر نیرو و قدرتی شکننده تر است؛ زیرا حسین بن علی (علیهما السلام) با دشمنی بس قوی خونخوار و بی رحمی روبرو بود که هرچه توانست به او و یاران و خاندانش بیشرمانه تاخت و بی رحمانه یورش برد و آنچه به تصور نگنجد انجام داد.

ولی تنها نیرویی که خود را در برابر آن ناتوان و زبون یافت اراده قوی و شکست ناپذیر و به زیربار ذلت نرفتن آن حضرت بود که در برابر تیرها و شمشیرها و نیزه های دشمن قوی و جرار می فرمود: «فَإِنَّهُمْ قَهْرًا وَنَقْدًا وَإِنْ نُهُزْمٌ فَغَيْرُ مُهْزَمِينَ...»؛ ما با این نیروی کم در مقابل این دشمن قوی اقدام به جنگ می کنیم اگر پیروز شویم تازگی ندارد و اگر کشته شویم، دنیا می داند که ما مغلوب نشده ایم، بدنهای ما در زیر سم اسبها پاره پاره می شود ولی در اراده ما خللی وارد نمی گردد.»

شیخ کاظم ازری می گوید: «قَدْ غَيَّرَ الطَّعْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحَةٍ إِلَّا الْمَكَارِمَ فِي أَمْنٍ مِنَ الْغَيْرِ»؛ (۱۷۵) او وقتی این شعر را گفت، شب صدیقه طاهره (علیها

السلام) به یکی از آشنایان وی در عالم خواب فرمود: برو این شعر را از شیخ کاظم بگیر. او در عین حال که با شیخ کاظم میانه خوبی نداشت به در خانه وی آمد و گفت شیخ! تو این شعر را سروده ای که (قَدْ غَيَّرَ الطَّعْنَ ...) گفت: آری من تا حال آن را برای کسی نخوانده ام تو از کجا یاد گرفتی؟ گفت الان فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در عالم رؤیا همین شعر را برای من خواند و به در خانه تو رهسپارم ساخت: « قَدْ غَيَّرَ الطَّعْنَ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحَةٍ ... ».

باورقی:

۱۷۵- نیزه دشمن همه اعضایشان را تغییر داد مگر آقایی و همت بلندشان را که از تغییر در امان است.

نفرین امام (علیه السلام)

متن سخن:

«... اَللّٰهُمَّ اَنَا اَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكَ وَذُرِّيَّتُهُ وَقَرَابَتُهُ فَاقْصِمْ مِنْ ظَلَمْنَا وَغَضَبْنَا حَقًّا اَنْتَ سَمِيعٌ قَرِيبٌ»

... اَللّٰهُمَّ اَرْنِي فِيْهِ هَذَا الْيَوْمَ ذَلًّا عَاجِلًا.

... اَللّٰهُمَّ حَزُهُ اِلَى النَّارِ.

... اَللّٰهُمَّ اَقْتُلْهُ عَطَشًا وَلَا تَغْفِرْ لَهُ اَبَدًا».

ترجمه و توضیح لغات:

قَصْمٌ: شکستن. حَزُهُ (فعل امر است از حَازَ يَحْزُو): به معنای راندن شتر و مانند آن است.

ترجمه و توضیح:

طبق نقل مورخان، در روز عاشورا و پس از سخنرانیها و هدایت‌های امام (علیه السلام) سه نفر شخصا با آن حضرت مواجه گردیدند و در لجاجت و انکار حقیقت کار را به آخرین مرحله رسانیدند که امام (علیه السلام) این سه نفر را نفرین نموده بلافاصله نفرین آن حضرت در باره آنان مستجاب شد که دو تن از آنان در همان ساعت و قبل از آخرت و سومی به فاصله کمی پس از عاشورا به سزای عمل ننگین خود رسیدند.

۱- بنا به نقل خوارزمی چون امام (علیه السلام) از سخنرانی خویش نتیجه ای نگرفت و مردم را آماده حمله و حرکت دید، صورت به سوی آسمان کرده و عرضه داشت: «**اَللّٰهُمَّ اِنَّا اَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكَ...**»؛ خدایا! ما اهل بیت پیامبر تو و فرزندان و اقوام و عشیره او هستیم خدایا! کسانی را که بر ما ظلم نمودند و حق ما را غصب کردند، ذلیل بگردان که تو بر دعای بندگان شنوا و به آنان نزدیک هستی».

محمد بن اشعث که در صف مقدم سپاهیان بود و نفرین امام را می شنید به جلو آمده و چنین گفت: «**اٰیْ قَرَابَةٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ**»؛ میان تو و محمد چه قرابتی و قوم و خویشی وجود دارد؟!

امام (علیه السلام) که این انکار صریح و لجابت را از وی دید، این چنین نفرینش نمود: «**اَللّٰهُمَّ اَرْنِیْ فِیْهِ هَذَا الْیَوْمَ ذُلًّا عَاجِلًا**»؛ خدایا! همین امروز ذلت عاجل و زودرس او را بر من بنمایان.

این نفرین که از دل رؤوف و مهربان و در عین حال سوزناک امام (علیه السلام) سرچشمه می گرفت، درباره محمد بن اشعث به مورد اجابت رسید و او چند لحظه بعد برای قضای حاجت از صف لشکر چند قدمی فاصله گرفت و در گوشه ای نشست و در این هنگام عقرب سیاهی او را زد و درحالیکه عورتینش مکشوف بود هلاک گردید! (۱۷۶)

۲- و به نقل بلاذری و ابن اثیر و مورخان دیگر چون لشکریان به خیمه ها نزدیک می شدند مردی به نام عبدالله بن حوزه تمیمی به جلو آمد و با صدای بلند خطاب به یاران امام (علیه السلام) چنین گفت: «**اَفَیْکُمْ حُسَیْنٌ**»؛ آیا حسین در میان شماست؟ کسی بدو جواب نداد. دفعه دوم و دفعه سوم نیز تکرار

پاورقی:

نمود: (أَفِيكُمْ حُسَيْنٌ؟) یکی از یاران امام (علیه السلام) درحالیکه به آن حضرت اشاره می نمود، بدو پاسخ داد: « هَذَا الْحُسَيْنُ فَمَا تُرِيدُ فِيهِ »؛ حسین این است چه می خواهی؟.

عبدالله بن حوزہ خطاب به امام (علیه السلام) گفت: « اَبَشِّرُ بِالنَّارِ »؛ بر تو باد مژده آتش!!

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: « كَذِبْتَ بَلْ اَعْقِدُ عَلَى رَبِّ عَقُورٍ كَرِيمٍ مُطَاعٍ شَفِيعٍ فَمَنْ اَنْتَ؟ »؛ دروغ می گویی زیرا من به سوی خدای بخشنده و کریم و شفاعت پذیر که فرمانش مطاع است، می روم تو چه کسی هستی؟ عبدالله گفت: من پسر حوزہ هستم.

در اینجا امام (علیه السلام) دست را به سوی آسمان بلند کرد و او را به تناسب اسمش چنین نفرین نمود: « اَللّٰهُمَّ حُزَّهُ اِلَى النَّارِ »؛ خدایا! او را به سوی آتش بکش.

ابن حوزہ از نفرین امام خشناک گردید و بر اسب خویش تازیانه ای زد که در اثر آن اسب به سرعت به حرکت درآمد و او از پشت اسب به گودالی افتاد و پایش در رکاب گیر کرد. اسب رم نمود و او را به این طرف و آن طرف می زد بالاخره به سوی خندقی که در آن آتش افروخته بودند دوید و بدن تکه تکه و نیمه جان ابن حوزہ در آن آتش افتاد و قبل از آتش آخرت به آتش دنیا و عذاب عاجل گرفتار گردید.

امام (علیه السلام) با دیدن این جریان سر به سجده نهاد و سجده شکری در مقابل استجابت نفرینش بجای آورد. (۱۷۷)

باورقی:

۱۷۷- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۹۴.
تاریخ ابن عساکر، ص ۲۵۶.

(ابن اثیر) پس از نقل این جریان از مسروق بن وائل حضرمی نقل می کند که: من برای دستیابی به غنیمت در صف مقدم لشکر کوفه قرار گرفته بودم ولی چون پیشامد (ابن حوزة) را با چشم خود دیدم، فهمیدم که این خاندان در نزد پروردگار دارای احترام خاصی هستند و لذا خود را به کنار کشیدم و پیش خود گفتم نباید با آنان بجنگم تا گرفتار آتش گردم.

۳- بلاذری نقل می کند که: در روز عاشورا عبدالله بن حصین عضدی با صدای بلند گفت: یا حسین! این آب فرات را می بینی که همانند آسمان سبز و شفاف است به خدا سوگند نخواهیم گذاشت حتی یک قطره از آن به گلویت برسد تا از تشنگی بمیری.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی او را چنین نفرین نمود: «اللَّهُمَّ افْتُلَّهُ عَطْشًا وَلَا تَغْفِرْ لَهُ أَبَدًا»؛ خدایا! او را با تشنگی بکش و هیچگاه نبخش. بلاذری سپس می گوید: همان گونه که امام (علیه السلام) نفرین کرده بود، ابن حصین با تشنگی مرد، زیرا پس از عاشورا مدتی هرچه می توانست آب می خورد ولی سیراب نمی گردید تا اینکه به هلاکت رسید! (۱۷۸)

پاورقی:

۱۷۸- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۱.

سخنی با عمر سعد

متن سخن:

«أَيُّ عُمَرٍ أَتَزَعُمُ أَنَّكَ تَقْتُلُنِي وَيُوَلِّيكَ الدَّعِيُّ بِلَادَ الرَّيِّ وَجُرْجَانَ وَاللَّهِ لَا تَتَّهِنَاءُ بِذَلِكَ عَهْدٌ مَعَهُودٌ فَأَصْنَعُ مَا أَنْتَ صَانِعٌ فَإِنَّكَ لَا تَفْرَحُ بَعْدِي بِدُنْيَا وَلَا آخِرَةٍ وَكَأَنِّي بِرَأْسِكَ عَلَى قَصَبَةٍ يَتَرَامَاهُ الصَّبِيَانُ بِالْكَوْفَةِ وَيَتَّخِذُونَهُ غَرَضًا بَيْنَهُمْ» (۱۷۹)

ترجمه و توضیح لغات:

وَلَّي، تَوَلَّيَّةٌ: سرپرستی امری را به عهده کسی قرار دادن. تَتَّهِنَاءُ (از هَنَاءُ): گوارا بودن. قَصَبَةٍ: نی. تَرَامَى: سنگباران کردن. غَرَضٌ: هدف.

ترجمه و توضیح:

امام (علیه السلام) پس از سخنرانی دوم، عمر سعد را خواست و او با اینکه از این ملاقات اکراه داشت و نمی خواست با آن حضرت مواجه گردد بالاخره به جلو آمد و حسین بن علی (علیهما السلام) برای آخرین بار با وی اتمام حجت نمود و خطر و عواقب وخیم اقدام و تصمیم او را در باره جنگ با آن حضرت بدو تذکر داد و چنین فرمود:

«أَتَزَعُمُ أَنَّكَ تَقْتُلُنِي...»؛ تو خیال می کنی با کشتن من و به وسیله ریختن

پاورقی:

خون من به یک جایزه بزرگ و ارزنده! و به استانداری ری و گرگان نایل خواهی گردید؟ نه، به خدا سوگند! چنین ریاستی به تو گوارا نخواهد شد و این، پیمانی است محکم و پیش بینی شده، اینک آنچه از دستت بیاید انجام بده که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت روی خوش و راحتی نخواهی دید و در هر دو جهان معذب و مورد خشم خدا و خلق خدا خواهی گردید و چندان دور نیست آن روزی که سر بریده تو را در همین شهر کوفه بر بالای نی بزنند و کودکان این شهر سر تو را اسباب بازی قرار دهند و سنگبارانش کنند.

عمر سعد با شنیدن سخنان امام بدون اینکه جوابی داده باشد، از آن حضرت روی برگرداند و با قیافه خشمگین، خود را به صف سپاهیان رسانید.

نفرین امام (علیه السلام) و سرگذشت عمر سعد
حسین بن علی (علیهما السلام) به عنوان اتمام حجت دوبار با عمر سعد ملاقات و به وی موعظه و نصیحت نمود و حتی وعده داد هر نوع خسارت مادی را که ممکن است بر وی متوجه گردد، جبران نماید و امام (علیه السلام) خواست از این راهها او را ارشاد و هدایت نماید تا دست به این جنایت هولناک نزند و به بدبختی دنیا و آخرت گرفتار نگردد. ولی حبّ مقام و آرزوی نیل به ریاست آنچنان عقل عمر سعد را قبضه نموده و اختیار از کف او ربوده بود که در هردوبار امام (علیه السلام) با عکس العمل منفی از سوی وی مواجه گردید و از این همه نصیحت و موعظه نتیجه ای نگرفت تا بالاخره در ملاقات اول او را چنین نفرین نمود: «ذَبْحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ»؛ خدا کسی را بر تو مسلط گرداند که در میان رختخواب، سر از تنت جدا کند و در قیامت تو را نیامرزد و امیدوارم از گندم عراق جز به مقدار کمی نصیب تو نگردد. (۱۸۰)

پاورقی:

و در این سخن امام می بینیم آن حضرت پس از موعظه و نصیحت آنگاه که نتیجه ای نگرفت و پسر سعد را آماده حمله دید فرمود: نه تنها ریاستی نصیب تو نخواهد گردید بلکه نه در دنیا و نه در آخرت روی خوشی نخواهی دید.

اینک یک نگاه گذرا به سرنوشت عمرسعد پس از جریان عاشورا می اندازیم تا معلوم گردد آنچه امام (علیه السلام) درباره آینده وی گفته بود، چگونه تحقق پذیرفت و در مدت کوتاهی که پس از جریان عاشورا زنده بود روز خوشی ندید و مرگ او نیز نه تنها به صورت طبیعی نبود بلکه به مضمون نفرین امام (علیه السلام) به صورت ذبح، آن هم در درون خانه و در میان رختخوابش واقع گردید.

ذلت و بدبختی عمر سعد بلافاصله پس از جریان عاشورا شروع شد؛ زیرا وی به هنگامی که به همراه اسرا وارد کوفه گردید برای دادن گزارش جریان کربلا، به ملاقات ابن زیاد رفت، ابن زیاد پس از استماع این گزارش به وی گفت: اینک آن فرمان کتبی را که برای جنگ با حسین به تو داده بودم، به خود من برگردان. عمر سعد به بهانه اینکه متن فرمان در گیرودار جنگ مفقود شده است، از تحویل دادن آن خودداری ورزید ولی چون اصرار شدید ابن زیاد را دید، گفت: امیر! چرا چنین اصرار می ورزی؟ من که فرمان تو را اطاعت کردم و حسین و یارانش را کشتم و اما این فرمان تو باید در نزد من بماند تا بر عجایز و پیرزنان قریش در مدینه و شهرهای دیگر ارائه دهم و عذر خویش را بخواهم.

و بنا به نقل سبط بن جوزی، ابن زیاد برآشفته و جرّ و بحث در میان آن دو به آنجا کشید که عمر سعد چون از دارالاماره به سوی خانه خویش حرکت می کرد، چنین گفت: هیچ مسافری دیده نشده است که مانند من با دست خالی و با بدبختی به خانه خویش مراجعت کند که هم دنیا را از دست دادم و هم آخرت را. او پس از این جریان خانه نشین گردید؛ زیرا هم مورد خشم ابن زیاد قرار گرفت و هم مورد نفرت عموم مردم کوفه که هروقت به مسجد می رفت مردم از وی کناره می گرفتند و هر وقت از کوچه و بازار عبور می کرد مرد و زن و کوچک

و بزرگ او را سبّ و لعن می نمودند و به همدیگر نشان می دادند و می گفتند: «هَذَا قَاتِلُ الْحُسَيْنِ»؛ این است آن مردی که حسین را شهید نمود.

و بالاخره در سال ۶۵ هجری یعنی پنج سال پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) به دستور مختار ثقفی با تفصیلی که در کتب تاریخ آمده است به قتل رسید و اجمال آن این است که:

یک روز مختار به تصمیم خود درباره قتل عمر سعد اشاره نمود و چنین گفت: بزودی کسی را که دارای مشخصاتی چنین و چنان است و قتل وی اهل زمین و آسمان را خشنود می کند خواهم کشت. مردی (هیثم نام) که در آن مجلس حضور داشت منظور مختار را فهمید و فرزندش (عریان) را به نزد عمر سعد فرستاد و بر وی هشدار داد. روز بعد عمرسعد فرزندش (حفص) را که در کربلا نیز به همراه او بود به نزد مختار فرستاد تا با وی گفتگو کند. پس از ورود (حفص) مختار رئیس شرطه خویش (کیسان تمار) را مخفیانه به حضور طلبید و دستور داد که اینک باید سر عمرسعد را از تنش جدا کرده و در نزد من حاضر کنی.

ابن قتیبه می گوید: (کیسان) طبق دستور مختار وارد خانه عمر سعد گردید و او را در میان رختخواب دریافت او چون قیافه خشمناک کیسان را دید مرگ خویش را یقین کرده و خواست از جای خویش برخیزد که لحاف به پایش پیچید و به روی رختخواب افتاد و کیسان مجالی نداد و سر از تنش جدا نمود و این چنین دفتر ننگین و جنایت بار زندگی او را درهم پیچید.

(کیسان) چون سر منحوس عمرسعد را به نزد مختار آورد، مختار خطاب به (حفص) گفت: صاحب این سر بریده را می شناسی؟ گفت آری و پس از او در زندگی خیر نیست.

مختار گفت: آری برای تو زندگی سودی ندارد سپس دستور داد سر (حفص) را نیز از تنش جدا کرده و در کنار سر پدرش قرار دادند آنگاه مختار چنین گفت: عمر سعد در برابر حسین و حفص در برابر علی اکبر.

سپس گفت: نه به خدا سوگند که برابر نیستند و اگر سه چهارم همه خاندان قریش را به قتل برسانم حتی با یک بند انگشت حسین بن علی (علیهما السلام) نیز برابری نخواهد نمود. (۱۸۱)

و این بود نتیجه نفرین و پیش بینی حسین بن علی (علیهما السلام) در مورد عمر بن سعد بزرگترین جنایتکار تاریخ که فرمود: «فَأَنْكَ لَا تَفْرَحُ بَعْدِي بِدُنْيَا وَلَا آخِرَةٍ... ذَبَّكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا إِنِّي لَا أَرْجُو أَنْ لَا تَأْكُلَ مِنْ بَرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيرًا».

پاورقی:

۱۸۱- الامامة والسياسة، ج ۲، ص ۲۴. طبری و کامل ابن اثیر، حوادث سال ۶۶.

در پاسخ عمرو بن حجاج

متن سخن:

«وَيَحْكَا يَا عَمْرُو اءَعَلَى تَحَرُّضِ النَّاسِ؟
اَنَحْنُ مَرْقُنَا مِنَ الدِّينِ وَاَنْتَ تَقِيْمُ عَلَيْهِ؟ سَتَعْلَمُوْنَ اِذَا فَارَقْتَ اَرْوَاحُنَا اَجْسَادُنَا
مَنْ اَوَّلَى بِصَلَى النَّارِ». (۱۸۲)

ترجمه و توضیح لغات:

تَحْرِیْضُ: تَرْغِیْب و تشویق نمودن. مَرْقَ عَنْ الدِّینِ: از دین خارج شد. صَلَى النَّارِ: کشانده شدن بر آتش.

ترجمه و توضیح:

یکی از فرماندهان لشکر کوفه به نام (عمرو بن حجاج) که چهارهزار نفر تحت فرمان او بودند، افراد تحت فرماندهی خود را به جنگ با امام تشویق و ترغیب می نمود و چنین می گفت: « قَاتِلُوا مِنْ مَرْقِ عَنِ الدِّینِ وَ فَارِقَ الْجَمَاعَةِ »؛ بجنگید، بجنگید باکسی که از دین خدا برگشته و از صف مسلمانان بیرون رفته است!!

امام (علیه السلام) چون گفتار عمرو بن حجاج را شنید فرمود: «وَيَحْكَا يَا

پاورقی:

عَمْرُو...»؛ وای بر تو ای عمرو! آیا مردم را به این بهانه و اتهام که ما از دین خدا خارج شده ایم به جنگ و ریختن خون ما تشویق و ترغیب می کنی؟ آیا ما (خاندان پیامبر که وحی و دین الهی در خانه ما نازل گشته و با استقامت و جهاد افراد خاندان ما استحکام یافته است) از دین خدا خارج گردیده ایم ولی تو که حق را از باطل نشناختی در دین خدا پابرجا هستی؟ نه، هرگز چنین نیست؛ روزی که روح از تن ما جدا گردید، خواهید فهمید که چه کسی سزاوار آتش است.

خطاب به یارانش هنگام شروع جنگ

متن سخن:

« قُومُوا أَيُّهَا الْكَرَامُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ قَوْلَ اللَّهِ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ يَعْبُرُ بِهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا جِنِّ انْهَمُ وَبِهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا نِيرَانُهُمْ ». (۱۸۳)

ترجمه و توضیح:

پس از خطابه و سخنرانی عمومی امام (علیه السلام) و گفتگوی آن حضرت با عمر بن سعد و برگشت او به سوی لشکریانش، عمر سعد مجدداً از میان صفوف لشکریانش بیرون آمده و تیری به سوی خیمه های حسین بن علی رها کرد و خطاب به سپاهیاناش چنین گفت: « اِشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى »؛ در نزد امیر گواهی بدهید که من اول کسی بودم که به سوی خیمه های حسین بن علی تیراندازی نمودم.

مردم کوفه با دیدن این صحنه تیرها را به سوی خیمه ها رها کردند و چوبه های تیر از سوی دشمن مانند قطرات باران به خیمه ها سرازیر گردید که می گویند در این لحظه از یاران امام (علیه السلام) کمتر کسی باقی ماند که از

پاورقی:

۱۸۳- لهوف، ص ۸۹. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۹.

رسیدن تیر به بدنش مصون بماند.

در اینجا بود که امام (علیه السلام) به یاران خویش چنین فرمود: «قُومُوا أَيُّهَا الْكَرَامُ...»؛ برخیزید ای کرام! ای بزرگ منشاها برخیزید به سوی مرگ که چاره ای از آن نیست که این تیرها پیکهای مرگ است از طرف این مردم به سوی شما. سپس فرمود: و به خدا سوگند! در میان این مردم با بهشت و دوزخ فاصله ای نیست مگر همین مرگ که پل ارتباطی است، شما را به بهشت می رساند و دشمنانتان را به دوزخ.

و بنا به نقل لهوف، در این هنگام یاران امام (علیه السلام) یک حمله دستجمعی آغاز نمودند و جنگ شدیدی در میان سپاه حق و باطل به وقوع پیوست و آنگاه که این حمله خاتمه یافت و گرد و خاک فرو نشست پنجاه تن از یاران امام (علیه السلام) به شهادت رسیده بودند.

«قُومُوا أَيُّهَا الْكَرَامُ» درباره اصحاب و یاران حسین بن علی (علیهما السلام) زیباترین و با ارزشترین تعبیر و جامعترین وصفی که بالاتر از آن متصور نیست، همین تعبیر (کرام) است آن هم از زبان حسین بن علی (علیهما السلام) و این کرامت و بزرگ منشی را نه تنها در لحظه به لحظه روزهای آخر زندگی این (کرام) و نه در جمله به جمله آخرین گفتارهای این (بزرگ منشاها) می توان دید بلکه باید از زبان جبرئیل بشنویم و از زبان رسول الله بشنویم همان گونه که از زبان فرزند عزیزش حسین بن علی (علیهما السلام) می شنویم که: روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با گروهی از صحابه از یکی از کوچه های مدینه می گذشت به چند نفر کودک برخورد که بازی می کردند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در کنار یکی از آن اطفال ایستاد و او را بوسید و با وی ملاطفت نمود سپس او را گرفت و در دامن خود نشانید و بوسه بارانش کرد. از علت این کار سؤال شد، فرمود: «من یک روز دیدم که این کودک با حسین بازی می کرد و خاک از زیر پای حسین برمی گرفت و بر چهره و چشمان خویش می مالید پس

من او را دوست می دارم برای اینکه او حسین مرا دوست می دارد».
پیامبر اکرم سپس فرمود: « و جبرئیل به من خبر داد که او در عاشورا از
انصار و یاران فرزندم حسین خواهد گردید ». (۱۸۴)

پاورقی:

۱۸۴- بحارالانوار به نقل از کتاب هفتاد و دو تن و یک تن، ج ۵، ص ۲۵۰.

عوامل خشم خدا

متن سخن:

« اِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا
وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ
وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ
وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بَنَاتِ نَبِيِّهِمْ » (۱۸۵)
« ... أما واللّٰه لا أجيبهم إلى شيء مما يريدون حتّى ألقى الله وأنا مخضبٌ
بدمي... أما من مغيث يغيثنا، أما من ذاب يذب عن حرم رسول الله ».

ترجمه و توضیح:

پس از جنگ مغلوبه و کشته شدن گروهی از یاران حسین بن علی (علیهما السلام) همانگونه که که در ذیل فراز قبلی اشاره گردید آن حضرت محاسن شریفش را به دست گرفت و فرمود: « اِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ... »؛ خشم خدا بر یهودیان آنگاه سخت گردید که برای او فرزندی قائل شدند و خشم خدا بر مسیحیان آنگاه شدید شد که به خدایان سه گانه قائل گردیدند و غضب خداوند بر آتش پرستان وقتی بیشتر شد که به جای خدا آفتاب و ماه را

پاورقی:

۱۸۵- مقتل الحسين (عليه السلام) عبدالرزاق الموسوي، المقرّم، ص ۲۳۹.

پرستیدند و غضب الهی بر قوم دیگری آنگاه شدیدتر شد که بر کشتن پسر دختر پیامبرشان متحد و هماهنگ گردیدند.

حسین بن علی (علیهما السلام) سخنانش را با این جمله به پایان رسانید:
«... أَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ...»: آگاه باشید! به خدا سوگند! من به هیچیک از خواسته های اینها جواب مثبت نخواهم داد تا درحالیکه به خون خویش خضاب شده ام به لقای خدایم نایل گردم.
سپس با صدای بلند فرمود:

« آیا فریادرسی نیست که به فریاد ما برسد، آیا کسی نیست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ ».

چون صدای امام (علیه السلام) به گوش زنان و دختران آن حضرت رسید، صدای گریه آنان بلند شد و بنا بر نقلی از لشکریان کوفه دو برادر به نام سعد و ابوالحتوف با شنیدن استغاثه امام تغییر عقیده دادند و به جای جنگ با حسین بن علی (علیهما السلام) به صف لشکریان او پیوستند و به شهادت نایل شدند.
و در صفحات آینده کیفیت شهادت و شهامت آنان نقل خواهد گردید.

سخنان امام (علیه السلام) هنگام شهادت یارانش (گفتاری با مسلم بن عوسجه)

متن سخن:

« رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ! فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ مَا بَدَّلُوا
تَبْدِيلًا » (۱۸۶) (۱۸۷)

ترجمه و توضیح

حسین بن علی (علیهما السلام) در آخرین ساعتهای زندگی یارانش آنها را در راه شهادت و جانبازی که انتخاب کرده بودند تشویق و ترغیب می نمود و در مناسبتهای مختلف به هنگام وداع آنها و یا موقعی که در قتلگاه و در بالینشان و در کنار جسد خون آلود و نیمه جانشان حاضر می گردید با جملاتی دلنشین و یا با عکس العملی مهرآمیز که نشانگر کمال محبت و عاطفه امام (علیه السلام) نسبت به آنان بود، به دلجویی و تسلی خاطر آنان می پرداخت و هریک از این جملات و این عکس العملهای فرزند فاطمه در آن شرایط حساس در دل این افراد آنچنان تاثیر می گذاشت و از نظر روانی تا آن حد آنها را تقویت می نمود

پاورقی:

۱۸۶- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۴۳ لهوف، ص ۹۴.

۱۸۷- سوره احزاب، آیه ۲۳.

که تصور آن نیز برای ما امکان پذیر نیست ولی آنچه ما درک می کنیم این است که هریک از این جملات و عکس العملها به صورت مدال افتخاری بر سینه این جانبازان و در لابلای اوراق تاریخ تا دامنه قیامت می درخشد و بر دل پیروان راه و رسمشان روشنایی می بخشد و بر راه ارادتمندانشان پرتو افشانی می کند.

مثلاً آنگاه که در بالای سر یکی از یارانش به نام (واضح) غلام ترک حاضر گردید با وی معانقه نمود، دستهای مبارک خویش را به گردن او انداخت سپس صورت نازنینش را به صورت وی گذاشت که این غلام از این محبت و عاطفه امام فوق العاده مسرور و خوشحال شد و به آن افتخار و مباهات نمود و چنین گفت: «مَنْ مِثْلِي وَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَاضِعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّي»؛ کیست مانند من (به این افتخار نایل گردد) که پسر پیغمبر صورت به صورت او گذاشته باشد؟.

و در همان حال روح از بدنش جدا گردید. (۱۸۸)

و همچنین در بالای سر یکی از غلامانش به نام (مسلم) حاضر گردید و با وی که مختصر رمقی داشت معانقه نمود. مسلم لبخندی زد و از دنیا رفت. (۱۸۹)

ولی ما در اینجا فقط آن قسمت از برخوردهای امام (علیه السلام) را که توأم با سخنی بوده و گفتاری از آن حضرت در این رابطه نقل شده است، به ترتیبی که از کتب تاریخ و مقاتل به دست می آید، نقل می کنیم:

بنا به نقل مقتل عوالم (۱۹۰) و مقتل خوارزمی (۱۹۱) هریک از صحابه و یاران حسین بن علی (علیهما السلام) که به سوی میدان حرکت می کرد با این جمله با آن حضرت خداحافظی می نمود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ» امام در پاسخ پاورقی:

۱۸۸- مقتل عوالم، ص ۹۱. ابصارالعین، ص ۸۵.

۱۸۹- ذخیره الدارین به نقل مقتل مقرر، ص ۳۰۱.

۱۹۰- ص ۸۵.

۱۹۱- ج ۲، ص ۲۵.

وی اول می فرمود: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَنَحْنُ خَلْفَكَ» و درود بر تو اینک ما نیز پشت سر تو می آییم) سپس این آیه را می خواند: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا».

ولی به طوری که قبلاً اشاره گردید، گاهی نیز به مناسبت خاصی، مطلب و جمله دیگری که بیانگر احساسات و عواطف آن حضرت و یا نشانگر اهمیت یک موضوع بود، ایراد می فرمود و اینک چند مورد از این جملات جاودانه را در این فصل می آوریم:

آنگاه که مسلم بن عوسجه (۱۹۲) با تن خون آلود به روی خاک افتاد و هنوز رمقی در وی بود، حسین بن علی (علیهما السلام) به همراه حبیب بن مظاهر به بالین او آمد و در کنارش نشست و چنین گفت:

«رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ» (خدا تو را رحمت کند ای مسلم). سپس این آیه را خواند: (بعضی از آنها به پیمان خود عمل نموده و بعضی دیگر به انتظار نشسته اند و تغییر و تبدیلی در پیمانشان نداده اند).

در اینجا حبیب بن مظاهر خطاب به مسلم چنین گفت: مسلم کشته شدن تو برای من سخت است ولی به تو مژده می دهم که چند لحظه دیگر وارد بهشت خواهی شد.

مسلم در پاسخ وی گفت: «جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا»، حبیب به گفتارش ادامه داد: (اگر می دانستم که پس از تو بلافاصله به میدان نخواهم رفت، دوست داشتم که پاورقی:

۱۹۲- بنا به نقل ابن سعد در طبقات، (مسلم بن عوسجه) از صحابه پیامبر و مردی شجاع و مقیم کوفه بود. او جزو کسانی بود که به حسین بن علی (علیهما السلام) نامه نوشته و به کوفه دعوت نموده بودند. مسلم پس از ورود ابن زیاد به کوفه و کشته شدن مسلم بن عقیل، برای حمایت از حسین بن علی (علیهما السلام) به همراه اهل و عیالش از کوفه خارج و به آن حضرت ملحق گردید و به پیمان خود تا آخرین قطره خورش وفادار ماند: (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ).

اگر وصیتی داری انجام ده).

مسلم با صدای ضعیف درحالی‌که به حسین بن علی (علیهما السلام) اشاره می نمود، به حبیب گفت: «وَصِيكَ بِهَذَا أَنْ تَمُوتَ دُونَهُ»؛ (وصیت من این است که تا آخرین قطره خون دست از او برنداری).

حبیب گفت: (به خدا سوگند! که این وصیت تو را عمل خواهم کرد) و در همین گفتگو بودند که مسلم بن عوسجه جان به جان آفرین تسلیم و روح بزرگش به شهدای دیگر اسلام پیوست.

خطاب به مادر عبدالله بن عمیر

متن سخن:

« جُزِئْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا إِرْجِعِي إِلَى النِّسَاءِ رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَدْ وُضِعَ عَنْكَ
الْجِهَادُ... لَا يَقْطَعُ اللَّهُ رَجَاءَكَ » (۱۹۳)

ترجمه و توضیح:

یکی از یاران حسین بن علی (علیهما السلام) فردی است از قبیله کلب به نام (عبدالله بن عمیر) که کنیه او ابووهب می باشد و به همراه همسر و مادرش از کوفه برای یاری آن حضرت حرکت کرده بود.

عبدالله بن عمیر در یک حمله که از سوی گروهی به فرماندهی شمر به جناح چپ سپاه امام (علیه السلام) متوجه گردید با عده ای دیگر از افراد سپاه امام (علیه السلام) کشته شد، او در دفع این حمله استقامت عجیبی از خود نشان داد و پس از آنکه گروهی سواره و پیاده از افراد دشمن را به هلاکت رسانید، دست راست و یکی از پاهایش قطع گردید و به اسارت دشمن درآمد و بلافاصله به صورت (قتل صبر) و در مقابل صفوف و در معرض دید سپاهیان دشمن، بدن او را با نیزه و شمشیر قطعه قطعه نموده و به شهادت رسانیدند.

باورقی:

۱۹۳- انساب الاشراف، ص ۱۹۴. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲. بحار، ج ۴۵، ص ۲۷. مناقب، ج ۳، ص ۲۱۹.

همسر وی که در میان خیمه ها بود، به قتلگاه رفت و در کنار پیکر بی روح و قطعه قطعه شوهرش نشست و درحالیکه خون از سر و صورت وی پاک می کرد چنین می گفت: « هَنِئِلًا لَكَ الْجَنَّةُ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَكَ الْجَنَّةَ أَنْ يَصْحَبَنِي مَعَكَ »؛ (بهشت بر تو گوارا باد! درخواستم از خدایی که بهشت را بر تو ارزانی داشته این است که مرا نیز در آنجا مصاحب تو گرداند).

در این حال غلام شمر به نام (رستم) به دستور وی با چماقی به همسر عبدالله حمله نمود و سر وی را شکست و در همانجا کشته شد و جسد بی جانش در کنار پیکر همسرش به روی خاک افتاد و این تنها کسی است از بانوان که در حادثه کربلا به شهادت رسیده است.

غلام شمر آنگاه سر عبدالله را از تنش جدا کرده و به سوی خیمه ها انداخت، مادر عبدالله که در میان خیمه های بود، سر بریده فرزندش را برداشت و خاک و خون از صورتش پاک کرد آنگاه درحالیکه عمود خیمه را به دست گرفته بود به سوی صفوف لشکر حرکت نمود.

امام دستور داد او را به سوی خیمه ها برگردانیدند و خطاب به وی چنین فرمود: « جُزِئْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا... »؛ (در راه حمایت از اهل بیت من به پاداش نیک نایل شوید خدا رحمت کند به سوی خیمه ها برگردد که جهاد از تو برداشته شده است).

مادر عبدالله طبق دستور امام درحالیکه این جمله را بر زبان می راند، به خیمه بازگشت: « اَللَّهُمَّ لَا تَقْطَعْ رَجَائِي »؛ خدایا! امید مرا قطع نکن. امام در پاسخ وی فرمود: « لَا يَقْطَعُ اللَّهُ رَجَاءَكَ »؛ (خدا امید تو را قطع نخواهد نمود).

بررسی یک اشتباه تاریخی

در اینجا بی تناسب نیست که نظر فضلا و دانشمندان را به یک نکته علمی جلب نماییم و آن اینکه در کتب تاریخ و مقاتل و در کتب رجال در میان صحابه و یاران حسین بن علی (علیهما السلام) آنگاه که سخن از شخصیتی به میان می

آید که از خاندان کلب و همسر و مادرش به همراه او بوده و شهادت وی نیز با خصوصیات گاهی به نام (عبدالله بن عمیر کلبی) و گاهی به نام (وهب بن عبدالله کلبی) معرفی می گردد.

و از طرف دیگر، چون بنا به نقل بعضی از مقاتل و کتب تاریخ در کربلا و در میان یاران حسین بن علی (علیهما السلام) (وهب) نامی وجود داشته که تازه از مسیحیت به اسلام گرویده بود به اشتباه همه و یا بعضی از مطالب را که در باره عبدالله بن عمیر ذکر نمودیم به عنوان وهب کلبی درباره همین وهب نصرانی نقل می نمایند چنانچه بعضی از مطالب که درباره وهب نصرانی نقل شده است در شرح حال وهب کلبی می آورند.

و در اثر همین هرج و مرج تاریخی است که می بینیم در بعضی از کتابها در تعداد اصحاب حسین بن علی (علیهما السلام) هم عبدالله بن عمیر و هم وهب بن عبدالله کلبی و هم وهب نصرانی عنوان گردیده است و در بعضی از کتب مقاتل و تراجم، فقط یک نفر به نام (وهب) عنوان می گردد و از عبدالله بن عمیر که مسلماً در کربلا به شهادت رسیده است و همچنین از وهب دوم اسمی به میان نمی آورند و گاهی نیز تنها عبدالله بن عمیر عنوان می گردد و از (وهب) به طور کلی اعراض می شود. (۱۹۴)

و چون مورخان طبق روال عادی تنها به نقل دیگران بسنده نموده اند، لذا مطلب تقریباً از دایره نقل قدم فراتر نگذاشته و چنانکه اشاره نمودیم، هریک از مؤلفان و تاریخ نویسان گفتار یکی از مورخان گذشته را صحیح دانسته و به نقل

باورقی:

۱۹۴- مثلاً در لهوف (عبدالله بن عمیر) اصلاً عنوان نگردیده و جریان وی با قسمتی از جریان وهب نصرانی به وهب بن جناح کلبی نسبت داده شده است.

همین گفتار اکتفا نموده و بعضی دیگر روش عمل به احتیاط را در پیش گرفته اند.

عبدالله بن عمیر یا وهب بن عبدالله؟

اینک آنچه را که در این فرصت کوتاه به نظر ما رسیده است در اختیار محققین قرار می دهیم تا در آینده کاوشگران چه نظریه بدهند. به عقیده ما از قبیله کلب شخصی به نام وهب بن عبدالله که در لهوف و مقتل خوارزمی و بعضی از کتب دیگر آمده است، در میان شهدا نبوده بلکه این شخص همان (عبدالله بن عمیر کلبی) است که در بعضی دیگر از کتب تاریخ و مقتل معتبر و اساسی، نام او را در تعداد شهدای عاشورا می بینیم و کتب رجال نیز مانند رجال شیخ طوسی و تنقیح المقال او را به عنوان صحابه امیرمؤمنان و حسین بن علی (علیهما السلام) معرفی می نمایند و اما تعدد آنان که هم عبدالله بن عمیر کلبی و هم وهب بن عبدالله کلبی هر دو نفر در کربلا بوده اند خیلی بعید و بلکه غیرقابل قبول است؛ زیرا:

اولاً: در میان یک گروه کم و حداکثر یک گروه ۱۵۰ نفری، دو نفر با مشخصات معین و از هر جهت مشابه مثلاً:

۱- هردو از یک قبیله باشند.

۲- مادر و همسر هردو به همراهشان باشد.

۳- تمام جزئیات و کیفیت شهادت آنان یک نوع باشد و مادر هردو یک جور سخن بگوید و امام هم به هردو یک نوع پاسخ بدهد و... قابل قبول نیست.

ثانیاً: در زیارت ناحیه مقدسه که نام شهدا و یا حداقل نام مشهورترین و فداکارترین آنان با نام کشندگانشان آمده است در کنار سایر شهدا از عبدالله بن عمیر کلبی نیز یاد شده است ولی نامی از (وهب) به میان نیامده است (۱۹۵) در صورتی که دور از عاطفه و لطف امام است از چنان شخصیتی با آنچنان فداکاری

که با قتل (صبر) به درجه شهادت نایل گردیده و همسرش نیز در کنارش کشته شده و مادر وی نیز آنچنان وفا و صمیمیت از خود نشان داده است، هیچگونه تجلیل و تقدیر نگردد.

منشاء اشتباه چیست؟

آنچه برای مورخین و ارباب مقاتل موجب اشتباه گردیده، این است که کنیه عبدالله بن عمیر، (ابو وهب) و کنیه همسرش (ام وهب) می باشد منتها آنان به کنیه خود عبدالله کمتر توجه نموده اند تا کنیه همسرش (ام وهب) آنگاه ملاحظه نموده اند که در جریان عاشورا صحبت از (ام وهب) نیز هست که تلاش کرده و به میدان رفته و... سپس تصور کرده اند که این (ام وهب) با این تلاش و با این خصوصیات، مادر (وهب) نامی است که شخصاً در کربلا بوده و با آن خصوصیات یاد شده به شهادت رسیده است و تدریجاً عبدالله بن عمیر از (ابو وهب کلبی) به وهب کلبی تبدیل و با مرور زمان از کتابی به کتاب دیگر منتقل شده است، در صورتی که (ام وهب) نه مادر یک شهید بلکه همسر یک شهید است به نام عبدالله بن عمیر که کنیه اش ابو وهب است و مادر همین (ابو وهب) نیز در کربلا بود و امام (علیه السلام) او را دعا نمود و تسلی خاطر داد ولی کنیه وی (ام وهب) نیست و اگر کنیه ای داشته به مناسبت نام فرزند شهیدش (ام عبدالله) بوده است.

البته در کتب تاریخ و رجال و در میان مورخان و رجال شناسان نظیر این نوع اشتباه فراوان وجود دارد که در اثر تعدد اسم اشخاص به وجود آمده است؛ زیرا در میان اعراب معمول است که افراد گاهی با اسم و گاهی با لقب یا کنیه و گاهی

پاورقی:

۱۹۵- به متن زیارت در اقبال سیدبن طاووس مراجعه شود.

با هر سه معروف می گردند و حتی گاهی یک فرد دارای القاب و کنیه های متعدد می باشد.

این بود بررسی ما، درباره اشتباهی که در مورد عبدالله بن عمیر، ابو وهب، یا وهب بن عبدالله به وجود آمده است. و اما در مورد وهب نصرانی اگر در اصل هم صحیح باشد فروع قضیه نیازمند بحث و بررسی است و جایش در این کتاب نیست.

خطاب به ابو ثمامه صائدی

متن سخن:

« ... ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ نَعَمْ هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا
سَلَوْهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ.... تَقَدَّمَ قَائِلًا لِحِقُونِ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ ».

ترجمه و توضیح:

عمرو بن کعب معروف به ابو ثمامه صائدی یکی از یاران حسین بن علی (علیهما السلام) چون متوجه گردید که اول ظهر است، به آن حضرت عرضه داشت: جانم به فدایت! گرچه این مردم به حملات پی در پی خود ادامه می دهند ولی به خدا سوگند! تا مرا نکشته اند نمی توانند به تو دست بیابند من دوست دارم آنگاه به لقای پروردگار نایل گردم که این یک نماز دیگر را نیز به امامت تو به جای آورده باشم.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «كَرْتَ الصَّلَاةَ...»؛ نماز را به یاد ما انداختی خدا تو را از نمازگزارانی که به یاد خدا هستند قرار بدهد، آری اینک وقت نماز فرا رسیده است از دشمن بخواهید که موقتاً دست از جنگ بردارد تا نماز خود را به جای بیاوریم.

و چون به لشکر کوفه پیشنهاد آتش بس موقت داده شد، حصین یکی از سران لشکر باطل گفت: «أَنْهَا لَا تُقْبَلُ»؛ نمازی که شما می خوانید مورد قبول

پروردگار نیست. (۱۹۶)

و به طوری که در چند صفحه بعد ملاحظه خواهید نمود، حبیب بن مظاهر به او پاسخ گفت و در این رابطه باز جنگ شدیدی درگرفت که منجر به کشته شدن وی گردید.

و در نتیجه حسین بن علی (علیهما السلام) با چندتن از یارانش در مقابل تیرها که مانند قطرات باران به سوی خیمه ها سرازیر بود نمازظهر را به جای آورد و چند تن از یارانش به هنگام نماز به خاک و خون غلتیدند و در صف نمازگزارانی که واقعاً به یاد خدا هستند قرار گرفتند.

ابو ثمامه همانگونه که تصمیم گرفته بود پس از ادای فریضه ظهر پیش از همه یاران آن حضرت به جلو آمد و عرضه داشت: « يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِكَ وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ فَأَعْرَاكَ وَحِيداً فِي أَهْلِكَ قَتِيلًا »؛ جانم به قربانت! من تصمیم گرفته ام که هرچه زودتر به یاران شهید تو بپیوندم و خوش ندارم که خودم را کنار بکشم و ببینیم که تو در میان اهل و عیالت تنها مانده و کشته می شوی.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: « تَقَدَّمْ فَإِنَّا لَأَحِقُّونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ »؛ به سوی دشمن بتاز ما نیز بزودی به تو لاحق خواهیم شد.

با صدور این فرمان او به صفوف دشمن حمله کرد و جنگ نمود تا به دست پسرعمویش قیس بن عبدالله صائدی به شهادت نایل گردید. (۱۹۷)

درسی به پیکارگران در راه حق

این بود راه و رسم حسین بن علی (علیهما السلام) و یارانش در روز عاشورا

پاورقی:

۱۹۶- طبری، ج ۷، ص ۲۴۷. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹.

۱۹۷- لهوف، ص ۹۶.

که (نماز)، همه مسائل را تحت الشعاع قرار می دهد و آن حضرت به هنگام نماز همه چیز را فراموش می کند و از دشمن خونخوارش درخواست آتش بس می نماید.

و این درسی است به همه پیکارگران در راه حق، درسی است که پدر ارجمندش امیرمؤمنان (علیه السلام) در صفین و در بحبوحه جنگ به پیروانش یاد می دهد، آنگاه که ابن عباس دید آن حضرت مراقب و منتظر وقت نماز است، سؤال نمود یا امیرالمؤمنین مثل اینکه نگران مطلبی هستید؟

فرمود: آری مراقب زوال شمس و داخل شدن وقت نمازظهر می باشم. ابن عباس گفت ما در این موقع حساس نمی توانیم دست از جنگ برداریم و مشغول نماز گردیم. امیرمؤمنان (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «نَمَا قَاتِلُنَاهُمْ عَلَى الصَّلَاةِ»؛ ما برای نماز با آنان می جنگیم.

آری در جنگ صفین نماز شب علی (علیه السلام) نیز ترک نمی گردید و حتی در لیلۃ الہریر. (۱۹۸)

ابو ثمامه کیست؟

او از شجاعان عرب و از وجوه و افراد سرشناس شیعه و از اصحاب و یاران امیرمؤمنان (علیه السلام) است که در همه جنگها در رکاب آن حضرت بوده است و پس از شهادت آن بزرگوار جزو صحابه و یاران امام مجتبی (علیه السلام) بود و پس از انتقال آن حضرت به مدینه در کوفه ماندگار گردید. پس از معاویه ابو ثمامه از افرادی بود که به حسین بن علی (علیہما السلام) نامه نوشته و از وی دعوت نمود که به عراق و به سوی کوفه حرکت نماید. پس از ورود مسلم بن

پاورقی:

۱۹۸- وسائل الشیعه ج ۱، باب یکم از ابواب مواقیت نماز.

عقیل به کوفه ابو ثمامه در خدمت وی قرار گرفت و به دستور آن حضرت اموال و اجناس را از شیعیان جمع آوری و در خرید سلاح که تخصّص داشت صرف می نمود.

پس از شهادت مسلم بن عقیل، ابو ثمامه متواری و مخفی گردید. تلاش فراوان ابن زیاد در پیدا کردن وی به جایی نرسید تا اینکه به همراه نافع بن هلال برای یاری رساندن به حسین بن علی (علیهما السلام) حرکت نموده و در اثنای راه بدو ملحق و به همراه آن حضرت وارد کربلا گردید.

اخلاص ابو ثمامه

طبری می گوید: عمر سعد پس از ورود به کربلا به (کثیر بن عبدالله شعبی) که مردی فتاک و خونریز بود ماموریت داد که با حسین بن علی ملاقات و از انگیزه ورود او به کربلا سؤال کند. (کثیر) گفت اگر دستور بدهی هم این ماموریت را انجام می دهم و هم او را به قتل می رسانم. عمر سعد گفت نمی خواهم او را بکشی فقط علت آمدن وی را سؤال کن!

(کثیر) رو به سوی خیمه های حسین بن علی (علیهما السلام) به راه افتاد چون چشم ابو ثمامه بر وی افتاد به حسین بن علی عرضه داشت یا اباعبدالله! خدا تو را از هر بدی حفظ کند این مرد که می آید بدترین و جری ترین و خونریز ترین مردم روی زمین است، سپس جلو آمد و در مقابل (کثیر) ایستاد و گفت اگر بخواهی با حسین (علیه السلام) ملاقات کنی باید شمشیر خود را بر زمین بگذاری.

کثیر گفت: به خدا سوگند! که زیر بار این ذلت نمی روم، من پیامی آورده ام اگر بپذیرید می رسانم و الا برمی گردم.

ابو ثمامه گفت: پس در موقع ملاقات دست من بر قبضه شمشیر تو باشد. کثیر این پیشنهاد ابو ثمامه را نیز نپذیرفت. ابو ثمامه گفت پس پیام خود را به من بگو

تا به امام (علیه السلام) ابلاغ و پاسخ آن را به تو بگویم و من اجازه نخواهم داد فردی خونریز مانند تو وارد خیمه آن حضرت شود.

طبری می گوید: در این موقع گفتگو در بین آن دو زیاد شد و کار به ناسزاگویی منجر گردید و کثیر بدون موفقیت در ماموریت خویش به سوی عمر سعد بازگشت و جریان را با وی در میان گذاشت. عمر سعد هم این ماموریت را به (قره بن قیس تمیمی) محول نمود.

در زیارت ناحیه مقدسه از ابو ثمامه بدین گونه تجلیل به عمل آمده است:
(السلام علی اءبی ثمامة عبدالله الصائدی...). (۱۹۹)

پاورقی:

۱۹۹- در بیوگرافی ابو ثمامه به تنقیح المقال مرحوم مامقانی و ابصارالعین مرحوم شیخ محمد سماوی مراجعه شود.

خطاب به سعید بن عبدالله حنفی

متن سخن:

«... نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ».

ترجمه و توضیح:

به طوری که قبلاً اشاره گردید، پس از آنکه پیشنهاد آتش بس موقت از سوی امام برای ادای فریضه ظهر مورد پذیرش اهل کوفه قرار نگرفت، آن حضرت بدون توجه به تیرباران دشمن به نماز ایستاد و چندتن از یاران آن حضرت از جمله سعید بن عبدالله و عمرو بن قرظه کعبی در پیش روی امام ایستادند و سینه خود را سپر کردند که پس از تمام شدن نماز در اثر تیرهایی که به بدنشان رسیده بود به شهادت رسیدند.

سعید بن عبدالله پس از نماز که با بدن خون آلود و ضعف شدید به روی خاک افتاده بود، چنین می گفت: خدایا! به این مردم لعنت و عذاب بفرست مانند عذابی که بر قوم عاد و ثمود فرستادی و سلام مرا به پیامبرت برسان و از این درد و رنجی که به من رسیده است او را مطلع بگردان؛ زیرا هدف من از این جانبازی و تحمل این همه درد و رنج، رسیدن به اجر و پاداش تو از راه یاری نمودن به پیامبر تو می باشد.

سپس چشمهایش را باز کرد و به قیافه امام تماشا نمود و به آن حضرت

عرضه داشت: «أَوْفَيْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟»؛ فرزند رسول خدا آیا من وظیفه خود را در مقابل تو انجام دادم؟
امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ»؛ آری، (تو وظیفه اسلامی و انسانی خود را به خوبی انجام دادی و) تو پیشاپیش من در بهشت برین هستی.

خطاب به عمرو بن قرظہ کعبی

متن سخن:

«... نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ مِنِّي السَّلَامَ وَأَعْلِمْهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ».

ترجمہ و توضیح:

عمرو بن قرظہ نیز بہ ہمراہ سعید بن عبداللہ، پاسداری امام را بہ عہدہ گرفتہ و در این راہ چندین چوبہ تیر بہ سر و سینہ اش رسیدہ و شدیداً مجروح و ہمزمان با سعید بہ خاک افتادہ بود و بہ سخنان سعید و پاسخ امام (علیہ السلام) گوش می داد کہ او نیز پس از این سؤال و جواب ہمان سؤال سعید را تکرار نمود: «أَوْقَيْتُ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟»؛ آیا من ہم وظیفہ خود را انجام دادم؟ امام (علیہ السلام) نیز ہمان پاسخی را کہ بہ سعید گفتہ بود بہ عمرو داد و فرمود: (آری تو نیز وظیفہ خود را انجام دادی و پیشاپیش من در بہشت ہستی) و در این مورد این جملہ را نیز اضافہ نمود کہ: (سلام مرا بہ رسول خدا برسان و بہ او ابلاغ کن کہ من نیز در پشت سر تو بہ پیشگاہ او و بہ دیدارش نایل خواہم گردید). (۲۰۰)

پاورقی:

۲۰۰- مقتل عوالم، ص ۸۸. لہوف ص ۹۵. مثیرالا حزان. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۰.

حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) در زیارت صادره از ناحیه مقدسه که زیارت شهدا را تعلیم می فرماید از این شهید فداکار چنین یاد می کند: (السلام علی عمرو بن قرظۀ الانصاری).

زشت و زیبا

و این است شخصیت (عمرو بن قرظه) که هنگام اقامه نماز وجودش را سپر وجود امام و پیشوای خویش و سینه اش را آماج تیرهای دشمنان می گرداند و تیرهای دشمن آنچنان فراوان و در پیکرش مؤثر است که پس از چند لحظه به روی خاکهای گرم و سوزان کربلا می افتد ولی او در این حال و با این شرایط نیز مضطرب و نگران است که آیا وظیفه خویش را وظیفه یک فرد مؤمن و با وفا را در مقابل فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به طور شایسته انجام داده است یا نه؟! و این نگرانی او را آنچنان فشار می دهد که با سینه چاک چاک و بدن خون آلود و با لبان خشک و لرزان از امام (علیه السلام) سؤال می کند: (أَوْفَيْتُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟) و امام پاسخ می دهد: (نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ) ولی چون در این جهان، زشت و زیبا، نور و ظلمت و سعادت و شقاوت همیشه در کنار هم قرار گرفته است مناسب است که در کنار نور معرفت (عمرو بن قرظه) تاریکی و ظلمت برادرش (علی بن قرظه) را نیز مشاهده کنیم و اگر با چهره زیبای (عمرو بن قرظه) کمی آشنا شدیم، قیافه نازیبای برادر او (علی بن قرظه) را نیز بشناسیم تا در طول تاریخ از مشاهده این زشت و زیباها و این تلخ و شیرینها و این ایمان و ناباوریها متعجب و متحیر نگردیم و همچنین با مقایسه شخصیت (قرظۀ بن کعب) و (علی بن قرظه) پدر و پسر یکی از مصادیق آیه شریفه «يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» را به وضوح لمس و درک نماییم.

(قرظۀ بن کعب) از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و از راویان حدیث و از یاران امیرمؤمنان (علیه السلام) می باشد. در جنگ احد و جنگهای

پس از احد در رکاب رسول خدا و امیرمؤمنان حضور داشته و در جنگ صفین یکی از پرچمداران لشکر آن حضرت بود و باز از طرف امیرمؤمنان (علیه السلام) استانداری فارس بر وی محول گردید. او در سال ۵۱ درگذشت، می گویند در کوفه اولین شخصی که به هنگام وفاتش بر وی نوحه سرایی گردید (قرظۀ بن کعب) است.

از قرظۀ بن کعب چند فرزند بجای مانده که در میان آنان (عمرو و علی) از شهرت و معروفیت بیشتری برخوردارند. (عمرو) به مناسبت ایثار و فداکاریش و (علی) به جهت شقاوت و بدبختیش:

اما (عمرو) همزمان با حسین بن علی (علیهما السلام) به کربلا وارد گردید و آن حضرت ماموریت مکالمه و گفتگو با عمر سعد را بر وی محول نمود و تا ورود شمر به کربلا و قطع مراوده و گفتگو، عمرو بن قرظه این ماموریت را به نحو احسن انجام می داد و در روز عاشورا از اولین کسانی است که از حسین بن علی (علیهما السلام) اجازه مبارزه و جهاد گرفت و در مقابل صفوف دشمن شعر و رجز خواند و پس از مدتی جنگ برای تنفس و تجدید قوا به خیمه ها برگشت و به هنگام نماز حفاظت از جان امام را به عهده گرفت و به طوری که قبلاً گفته شد در اثر تیرهای زیادی که بر پیشانی و سینه اش وارد شده بود به شهادت نایل گردید.

و اما علی بن قرظه او هم به همراه عمر سعد و با لشکریان کوفه برای جنگ با حسین بن علی (علیهما السلام) وارد کربلا گردید و در روز عاشورا چون از شهادت برادرش مطلع گردید از میان صفوف بیرون آمده و امام حسین را این چنین مورد خطاب قرار داد: «یا حسین یا کذاب و ابن کذاب اغررت اخی و اضللتہ فقتلته» (حسین ای مرد دروغگو و پسر دروغگو! برادر مرا گول زدی و گمراه کردی و او را به قتل رساندی).

امام در پاسخ این جسارت فرمود: «اَنّی لم اغرر اخاک وما اضللتہ ولكن هداة

اللّٰهُ وَاَضَلَّكَ؛ من برادر تو را گول نزدَم و گمراه نکردم ولی خدا او را هدایت و تو را گمراه نمود.

علی بن قرظه گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم. این بگفت و به آن حضرت حمله نمود. نافع بن هلال از حمله او ممانعت کرده و نیزه ای بر او وارد ساخت که بر زمین افتاد، دوستان علی بن قرظه به نافع مجال ندادند و بدن مجروح او را به سوی لشکر کوفه حمل نمودند و با مداوا و معالجه از مرگ نجات یافت. (۲۰۱)

باورقی:

۲۰۱- در شرح حال قرظۀ بن کعب به اصابه و در شرح حال او و فرزندانِش به تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۳۲ و ص ۲۸، از حرف قاف و ابصارالعين، ص ۹۲ مراجعه شود.

سخنان امام (علیه السلام) پس از ادای فریضه ظهر

متن سخن:

«يَا كِرَامُ هَذِهِ الْجَنَّةُ قَدْ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَاتَّصَلَتْ أَنْهَارُهَا وَائِنَعَتْ ثِمَارُهَا وَهَذَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَالشُّهَدَاءُ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَتَوَقَّعُونَ قُدُومَكُمْ وَيَتَبَاشَرُونَ بِكُمْ فَحَامُوا عَنْ دِينِ اللَّهِ وَدِينِ نَبِيِّهِ وَذَبُّوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ».

ترجمه و توضیح لغات:

کرام: جمع کریم؛ شخص بلندنظر، بخشایشگر. اَيْنَعَتْ الثَّمَرُ: میوه رسید، شاداب گردید. تَوَقَّعَ: انتظار. قُدُومَ: وارد شدن. تَبَاشَرَ: به همدیگر مژده دادن. ذَبَّ: دفاع کردن.

ترجمه و توضیح:

بنا به نقل مرحوم مقرر (۲۰۲) پس از ادای نماز ظهر و پس از آنکه امام (علیه السلام) به سخنان قرظه و سعید که در پیش رویش به خاک و خون افتاده بودند پاسخ داد، به طرف بقیه یاران خویش که به انتظار شهادت و جانبازی دقیقه شماری می کردند برگشت و خطاب به آنان چنین فرمود:

پاورقی:

۲۰۲- مقتل الحسین، ص ۲۹۷.

« ای عزیزان! ای بزرگ منشان! اینک درهای بهشت (به روی شما) باز شده که نه‌ره‌هایش جاری و درختانش سبز و خرم است و اینک رسول خدا و شهیدان راه الهی منتظر ورود شما بوده و قدوم شما را به همدیگر مژده می‌دهند. پس بر شماست که از دین خدا و رسولش حمایت و از حرم پیامبر دفاع کنید.»

به هنگام شهادت حبیب بن مظاهر (۲۰۳)

متن سخن:

«... عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاءَ أَصْحَابِي» (۲۰۴)

ترجمه و توضیح لغات:

اَحْتَسَابُ عِنْدَ اللَّهِ: کاری که برای رضای خداوند انجام گیرد. حُمَاءُ (جمع حامی): مدافع.

ترجمه و توضیح:

آنگاه که امام (علیه السلام) برای ادای نمازظهر درخواست آتش بس موقت نمود، حصین بن نمیر با صدای بلند گفت، چه نمازی؟ که نماز شما مورد قبول پاورقی:

۲۰۳- حبیب بن مظاهر، یا حبیب بن مظهر؟ در بعضی از کتب رجال به جای مظاهر (بر وزن مقاوم) مظهر بر وزن (مطلق) آمده است. مرحوم مامقانی در تنقیح المقال می گوید: آنچه از نقل و خط بزرگانی از علما مانند شیخ طوسی و شهید ثانی و ابن طاووس به دست می آید این است که (مظاهر) با (الف) صحیح است و در متن زیارات والسنه علما نیز چنین استعمال شده است. سپس می گوید به گمان من اگر در بعضی از خطوط علما (مظهر) بدون الف آمده است منظور آنان نیز (مظاهر) بوده؛ زیرا در رسم الخط قدیم بعضی از اسماء که دارای الف بوده بدون الف نوشته می شد مانند، اسمعیل، اسحق و...

۲۰۴- طبری، ج ۷، ص ۳۴۹.

نیست!

حبیب بن مظاهر (۲۰۵) با شنیدن این جمله جلو رفت و خطاب به حصین گفت: «زَعَمْتَ أَنَّهَا لَا تُقْبَلُ مِنْ آلِ الرَّسُولِ وَتُقْبَلُ مِنْكَ يَا حِمَارٌ»؛ خیال می کنی نماز فرزند پیامبر قبول نیست و نماز تو قبول است ای حمار!

حصین با شنیدن این جمله به حبیب حمله نمود و یاران وی به یاریش شتافتند و چندتن دیگر به یاری حبیب شتافتند و در میانشان جنگ سختی درگرفت، حبیب با اینکه پیر بود ولی گروهی از دشمن را به هلاکت رسانید و بالاخره از پای درآمد و دشمن سر از تنش جدا نمود.

کشته شدن این مهمان پیر برای حسین بن علی (علیهما السلام) گران بود و چون در کنار پیکر بی سر و قطعه قطعه او قرار گرفت، این جمله را فرمود: «عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحَمَاءَ أَصْحَابِي»؛ بذل جانم و کشته شدن یاران و اصحابم در پیشگاه خدا و به حساب امر و فرمان اوست.

پاورقی:

۲۰۵- حبیب بن مظاهر از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود و در زمان خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام) به کوفه منتقل و در آنجا مقیم گردید و در تمام جنگهای امیرمؤمنان در رکاب آن حضرت شرکت نمود. حبیب از خواص اصحاب و از یاران صمیمی امیرمؤمنان (علیه السلام) و یکی از چند نفری بود که اسرار فراوانی از آن حضرت فرا گرفته بودند.

(کشی) از فضیل بن زبیر نقل می کند که میثم تمّار روزی در کوفه و در مجمع گروهی از بنی اسد با حبیب بن مظاهر مواجه گردید. این دو نفر شروع به صحبت کردند؛ حبیب سخن را به اینجا رسانید من پیرمردی را با این خصوصیات که موی سرش رفته و شکمش به جلو آمده و شغلش خربزه فروشی در دارالرزق است می بینم که در آینده نه چندان دور در راه محبت خاندان پیامبر به دار آویخته می شود (منظور وی میثم تمار بود).

میثم در پاسخ وی گفت: من نیز مردی را با این خصوصیات که دارای صورت سرخ و موهای پرپشت است، می شناسم که برای یاری فرزند پیامبر حرکت می کند و در این راه کشته می شود و سرش را در شهر کوفه می گردانند (منظور میثم، حبیب بن مظاهر بود).

حبیب و میثم پس از گفتگو از آن محل دور شدند. کسانی که در آنجا نشسته بودند و گفتگوی این دو شاگرد علی (علیه السلام) را می شنیدند، گفتند: ما در تمام عمر دروغگوتر از این دو ندیده ایم. بلافاصله رشید حجری رسید و از آنها سراغ حبیب و میثم را گرفت، گفتند چند لحظه پیش در اینجا بودند و ضمناً گفتگویشان را که برای آنان اعجاب انگیز و غیرقابل قبول بود، به رشید بازگو نمودند.

رشید گفت: خدا میثم را رحمت کند که در باره حبیب این جمله را فراموش کرده است که بگوید: به کسی که سر بریده او را به کوفه می آورد، یکصد درهم بیش از دیگران جایزه خواهند داد. رشید این بگفت و از آنجا دور شد. آن چند نفر به صورت همدیگر نگاه کردند و گفتند: این سومی را دروغگوتر از دو نفر اول دریافتیم.

فضیل می گوید: ولی طولی نکشید با چشم خود دیدیم که میثم را در کنار خانه عمرو بن حریث به دار زده اند و باز مدت زیادی نگذشته بود که سر بریده حبیب را وارد کوفه نمودند.

دعای امام (علیه السلام) درباره ابوشعساء

متن سخن:

« اَللّٰهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ ».

ترجمه و توضیح لغات:

تَسَدِّد: به راه راست راهنمایی کردن. رَمِيَّة: تیراندازی.

ترجمه و توضیح:

یزید بن زیاد، معروف به ابوشعساء کندی یکی از تیراندازان معروف کوفه و از لشکریان عمر سعد بود که پس از سخنرانی امام (علیه السلام) و نبودن جواب مثبت به پیشنهادهای آن حضرت قبل از حُر خود را به خیمه های امام رسانیده و جزو فداکاران آن حضرت گردید.

ابوشعساء اول سواره به میدان رفت و پس از آنکه اسبش پی گردید به سوی خیمه ها بازگشت و در مقابل خیمه ها زانو بر زمین گذاشت و یکصد تیر که به همراه داشت همه را به سوی لشکر کوفه انداخت.

امام (علیه السلام) چون توبه و شهادت او را دید، چنین دعا کرد: « اَللّٰهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ »؛ خدایا! او را در تیراندازی محکم و قوی بگردان و اجر و مزدش را بهشت برین قرار بده.

ابوشعساء پس از تمام شدن تیرها از جایش برخاست و گفت از همه تیرهایم

فقط پنج تیر به هدر رفت و بقیه به دشمن اصابت نمود. سپس با شمشیر به صفوف دشمن تاخت و به شهادت رسید. (۲۰۶)

پاورقی:

۲۰۶- طبری، ج ۷، ص ۳۵۵. امالی صدوق، مجلس ۳۰.

با حربن یزید ریاحی (۲۰۷)

متن سخن:

«... نَعَمْ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَغْفِرُ لَكَ قَتْلَهُ مِثْلُ قَتْلِهِ النَّبِيِّينَ وَآلِ النَّبِيِّينَ...
أَنْتَ الْحَرُّ كَمَا سَمَّكَ أُمُّكَ وَأَنْتَ الْحُرْفِيُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ.»

لِنَعْمَ الْحَرُّ حَرُّ بَنِي رِيَّاحٍ

صَبُورٌ عِنْدَ مُشْتَبَكِ الرِّمَاحِ

وَنَعْمَ الْحَرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا

وَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصِّيَاحِ

فَيَا رَبِّي أَضْفُهُ فِي جِنَانٍ

وَزَوْجَهُ مَعَ الْحُورِ الْمِلَاحِ

پاورقی:

۲۰۷- حرّ از خاندانهای شریف عرب و رئیس قبیله خویش در کوفه بود که ابن زیاد او را به فرماندهی هزار نفر جنگجو مامور جلوگیری از حسین بن علی (علیهما السلام) نمود. بنابه نقل ابن نما پس از آنکه توبه وی در پیشگاه حسین بن علی (علیهما السلام) پذیرفته شد، عرض کرد: یابن رسول الله! هنگامی که ابن زیاد به من مأموریت داد که برای مقاومت با تو حرکت کنم، پس از آنکه از دارالاماره خارج شدم، صدایی به گوشم رسید که می گفت: (ای حرا! مژده باد به تو در این راهی که پیش گرفته ای) چون برگشتم کسی را ندیدم و تا این لحظه در این اندیشه بودم که این چه مژده ای است؟ مگر نه این است که من در جبهه مخالف فرزند پیامبر قرار گرفته ام و هیچ تصور نمی کردم که بالاخره به تو خواهم پیوست و به چنین سعادت نایل خواهم گردید.

ترجمه و توضیح لغات:

مُشْتَبَك (از اِشْتَبَاك): مخلوط شدن و درهم فرو رفتن کنایه است از شدت جنگ. رماح (جمع رُمَح): نیزه. نادى حُسَيْنًا در بعضی از منابع (فادی حُسَيْنًا) آمده است یعنی خود را بر حسین فدا نمود. جَادَ بِنَفْسِهِ: جانش را بذل نمود. صِيَاح: فریاد زدن و صدا کردن. أَضَافَهُ: او را مهمان نمود. مِلَاح (جمع مَلِيح): نمکین.

ترجمه و توضیح:

بنا به نقل ابن اثیر، حرّ پس از آنکه خود را از سپاه عمر سعد به کنار کشید و به عنوان توبه به خدمت امام (علیه السلام) رسید، عرضه داشت: من فکر نمی کردم که این مردم کار را بدینجا خواهند کشید که جداً با تو بجنگند و الا هیچگاه با آنان همراهی نمی کردم اینک به عنوان توبه از آنچه از من نسبت به شما سرزده است و مانع از حرکت شما بوده ام به حضورتان آمده ام و تصمیم دارم تا پای مرگ از شما حمایت کنم و در پیش رویت کشته شوم، آیا توبه من پذیرفته است؟

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «نَعَمْ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَغْفِرُ لَكَ»؛ آری، خدا توبه تو را می پذیرد و گناهانت را می بخشد. (۲۰۸)

بنا به نقل طبری (۲۰۹) و ابن کثیر، (۲۱۰) (حر) پس از کشته شدن حبیب و قبل از نماز ظهر به همراه زهیر به دشمن حمله نمود که هریک از آنان در محاصره دشمن قرار می گرفت، دیگری حلقه محاصره را می شکست و از دشمن نجاتش باورقی:

۲۰۸- کامل، ج ۳، ص ۲۸۸.

۲۰۹- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۵۵.

۲۱۰- البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

می داد تا بالاخره اسب حرّ را پی نمودند او پیاده به جنگ ادامه داد و پس از آنکه بالغ بر چهل تن از دشمن را کشت یک گروه پیاده از دشمن بر وی حمله نموده و او را از پای در آورد.

در این موقع چندتن از یاران حسین بن علی (علیهما السلام) نیز به آنان حمله کردند و بدن نیمه جان حرّ را از میان قتلگاه به طرف خیمه ها حمل نموده در کنار خیمه اجساد شهدا قرار دادند. (۲۱۱)

امام (علیه السلام) نیز در همین جا و در کنار پیکر نیمه جان حرّ که هنوز رمقی از حیات در وی بود، قرار گرفت و با دیدن جسد خون آلود او همان جمله را که مکرر می گفت، بر زبان جاری کرد و فرمود:

« ... قَتَلَهُ مِثْلُ قَتْلِهِ النَّبِيِّنَ وَآلِ النَّبِيِّنَ »؛ این مردم کوفه قاتلان و کشتندگانی هستند همانند قاتلان پیامبران و فرزندان پیامبران.

سپس در بالای سر حرّ نشست و درحالیکه خاک و خون از سر و صورتش پاک می کرد، چنین فرمود: « أَنْتَ الْحَرُّ كَمَا سَمَّكَ أُمُّكَ وَأَنْتَ الْحَرُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ »؛ تو حر و آزادمردی، همان گونه که مادرت تو را حرّ نامیده است و تو آزادمردی در این جهان فانی و در آن جهان پایدار و ابدی.

آنگاه این ابیات را در رثا حرّ خواند: « لِنِعْمَ الْحَرُّ حُرٌّ بَنِي رِيَّاحٍ ... »؛ چه نیکو مردی است حرّ، حرّ ریاحی، شکیبا و صبور به هنگام (جنگ) و کثرت نیزه ها.

و چه نیکو مردی است حرّ آنگاه که حسین ندا نمود او به هنگام دعوت حسین جانش را فدا نمود.

باورقی:

۲۱۱- این خیمه در آخرین نقطه خیمه گاه به طرف میدان قرار داشت که اجساد شهدا را در زیر آن و در کنار هم قرار می دادند.

پروردگارا! در بهشت برین از وی پذیرایی کن و از حوریان زیبا و نمکین برای او همسر قرار بده! (۲۱۲)

مفهوم واقعی سعادت

اگر بخواهیم با مفهوم واقعی سعادت آشنا شویم و نمونه و مصداق کاملی از خوشبختی و حسن عاقبت را معرفی کنیم باید از (حرّ) و عده دیگری یاد کنیم که مانند وی در ابتدای امر به همراه جنود شیطان حرکت نموده و در صفوف دشمنان اسلام قرار گرفته و به قصد قتل فرزند پیامبر و برای خاموش ساختن مشعل هدایت وارد کربلا گردیدند، آنگاه عقل و خرد را به قضاوت طلبیده مشمول عنایت الهی و موفق به نزول فیوضات ربانی شدند و شمشیر خود را به نفع اسلام و دفاع از حریم قرآن به کار بردند و در این راه به فیض بزرگ شهادت نایل گردیدند.

تعداد افرادی که در شب و روز عاشورا توبه کرده و به لشکر حسین بن علی (علیهما السلام) پیوستند دقیقاً معلوم نیست و اسامی همه آنها و کیفیت شهادتشان در کتب تاریخ به طور دقیق مشخص نگردیده است ولی از میان این افراد همانگونه که شرح حال (حر بن یزید) را نقل نمودیم با دو نفر دیگر نیز آشنا می شویم که آنان هم موفق به توبه شده و در آخرین دقایق زندگی، حسین بن علی (علیهما السلام) به آن حضرت پیوسته و با شهادت در رکاب او به سعادت و خوشبختی دائمی نایل گردیدند.

پاورقی:

۲۱۲- بعضی از مورخین این اشعار را از خود حسین بن علی (علیهما السلام) و بعضی دیگر از امام سجاد (علیه السلام) دانسته اند و گاهی نیز از انشاد یکی از یاران حسین بن علی (علیهما السلام) می دانند. (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴. امالی صدوق، مجلس ۳۰. مقتل عوالم، ص ۸۵. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱).

سعد بن حارث و برادرش

سعد و ابوالحتوف فرزندان حارث، ساکن کوفه و دارای عقیده انحرافی و حادّ گروه خوارج بودند که شخصیتی مانند امیرمؤمنان (علیه السلام) را نیز واجب القتل می دانستند. این دو برادر به همراه (عمر سعد) و برای جنگ، با حسین بن علی (علیهما السلام) وارد کربلا شده و در میان لشکریان کوفه به سر می بردند. در روز عاشورا پس از شهادت همه یاران حسین بن علی (علیهما السلام) این دو برادر با شنیدن صدای استغاثه آن حضرت «الانصرّ ینصرنی» و با شنیدن صدای گریه زنان و اطفال از میان خیمه ها، عمیقاً متحول و دگرگون شده و به همدیگر گفتند: ما که می گوئیم (لا حکم الاّ لله ولا طاعة لمن عصی الله) (۲۱۳) این حسین مگر فرزند پیامبر ما نیست؟ و مگر ما در روز قیامت امید شفاعت از جدّ او نداریم چگونه است که ما با او وارد جنگ شده ایم و او در میان دشمن و در این غربت بی یار و یاور مانده است.

این بگفتند و به سوی حسین بن علی شتافتند و شمشیر از غلاف بیرون کشیده در نقطه ای که به آن حضرت نزدیک بود به جنگ با دشمن پرداختند و پس از کشتن و مجروح کردن گروهی، هر دو برادر به شهادت رسیدند و بدن خون آلودشان در یک نقطه و در کنار هم به روی زمین افتاد و بدینگونه این دو برادر هم مانند (حرّ) به سعادت و حسن عاقبت نائل گردیدند. (۲۱۴)

باورقی:

۲۱۳- این شعار گروه خوارج بود.

۲۱۴- در شرح حال سعد و ابوالحتوف به تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲ اعیان الشیعه (چاپ جدید ۱۰ جلدی) ج ۲، ص ۳۱۹. الکنی والا لقاب، محدث قمی، ج ۱، ص ۴۳ مراجعه شود.

خطاب به زهیر

متن سخن:

« وَأَنَا أَلْقَاهُمْ عَلَىٰ اِثْرِكَ... لَا يَبْعُدَنَّكَ اللَّهُ يَا زُهَيْرُ وَلَعَنَ قَاتِلِيكَ لَعْنُ الدِّينِ مُسِيخُوا قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ ».

ترجمه و توضیح لغات:

اثر: پشت سر. قِرْدَةً (جمع قِرْد): بوزینه. خَنَازِيرَ (جمع خِنَزِير): خوک.

ترجمه و توضیح:

زهیر بن قین (۲۱۵) پس از یک حمله و جنگ شدید، به خیمه ها و به حضور

پاورقی:

۲۱۵- زهیر بن قین از بزرگان قبیله خویش و مقیم کوفه و از هواداران عثمان بود که در سال ۶۰ با همسرش سفر حج نمود و در مراجعت در مسیر کربلا در یک برخورد و با یک جلسه با حسین بن علی (علیهما السلام) نور هدایت به قلبش تابید و در همان مجلس تغییر عقیده داد و از یاران امام گردید و شاید کلمه هادیا مهدیا در شعر او نیز اشاره به همین نکته باشد.

فَدَّتْكَ نَفْسِي هَادِيًا مَهْدِيًا

الْيَوْمَ اَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَا

وَحَسَنًا وَالْمَرْتَضَى عَلِيًّا

وَدَاجِنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيَا

وَأَسَدَ اللَّهِ الشَّهِيدَ الْحَيَا

مشابه این دو بیت و پاسخ امام در باره حجاج جعفی نیز نقل شده است که به سبب تشابه، ما از نقل آن خودداری نمودیم.

امام برگشت و درحالیکه دستش را روی شانه امام گذاشته بود و برای دومین بار استیذان می کرد، این دو بیت را انشاد نمود:

(جانم به فدای تو که هدایت یافت و هدایت گردید، امروز روزی است که جد تو پیامبر را ملاقات می کنم).

و حسن و علی مرتضی را و جعفرطیار، آن جوانمرد سلاح به تن را ملاقات می کنم و اسدالله و حمزه، آن شهید زنده را ملاقات می کنم).

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «وَأَنَا أَلْقَاهُمُ عَلَى إِثْرِكَ»؛ من نیز در پشت سر تو با آنان ملاقات خواهم نمود.

و پس از آنکه زهیر از پای درآمد و در زمین کربلا افتاد آن حضرت در بالینش حاضر گردید و با این جملات از وی تقدیر نمود: «لَا يَبْعُدَنَّكَ اللَّهُ يَا زُهَيْرُ...»؛ زهیر! خدا تو را از رحمتش دور نگرداند و بر قاتلان و کشتندگان تو لعنت کند، همانگونه که در دورانه‌های گذشته افرادی را لعنت نمود و مسخ گردیدند و به صورت میمون و خوک درآمدند. (۲۱۶)

آری در هر دوران آنانکه قدرت تفکر را از دست داده و با دستور ابن زیادها و عمر سدهای زمان خویش میمون وار به رقص و حرکت درمی آیند، آنانکه خوک صفت زندگی برایشان بجز ارضای غرایز مفهومی ندارد، مورد خشم و لعن خدا قرار گرفته اند که انسانیت را این چنین از دست داده اند.

پاورقی:

۲۱۶- مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۰. ابصارالعین، ص ۹۹.

خطاب به حنظله شبامی

متن سخن:

«رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ رَدُّوا عَلَيْكَ مَا دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ وَنَهَضُوا إِلَيْكَ لِيَسْتَبِيحُوكَ وَأَصْحَابَكَ فَكَيْفَ بِهِمْ أَلَا نَ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوَانَكَ الصَّالِحِينَ....»

رُحِّ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَالْإِلَى مُلْكٍ لَا يَبْلَى... آمِينَ آمِينَ».

ترجمه و توضیح لغات:

نَهَضُوا (از نهض): قیام کردن و نَهَضَ إِلَيْهِ: به سوی وی شتافت. اسْتَبَاحَهُ: جایز دانستن (کنایه است از تصمیم به خونریزی) رُحِّ (امر است از راح، يَرْوَحُ): رفتن. يَبْلَى (از بلی): کهنه شدن.

ترجمه و توضیح:

یکی از یاران و اصحاب حسین بن علی (علیهما السلام) حنظله شبامی است (۲۱۷) که چون در مقابل دشمن قرار گرفت به موعظه و نصیحت آنان پرداخت و باورقی:

۲۱۷- در کتب تاریخ و مقاتل گاهی به جای شبامی، شامی نقل می شود که مرحوم سماوی در ابصار العین این اشتباه را این چنین تصحیح می کند: شبامی از شبام (بر وزن کتاب) و شامی غلط و اشتباه است.

گفتار خود را با آیاتی پایان داد که مؤمن آل فرعون فرعونیان را از تصمیمشان درباره قتل حضرت موسی برحذر داشته و از عواقب خطرناک این عمل به آنان هشدار داده است: « يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ » (۲۱۸)

آنگاه به سوی خیمه ها برگشت و حسین بن علی (علیهما السلام) در تشویق و تقدیر وی چنین فرمود: « رَحِمَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ... »؛ خدا رحمتت کند، این مردم آنگاه که به سوی حقشان دعوت نمودی و پاسخ مثبت ندادند و به قتل تو و یارانت آماده گردیدند، مستوجب عذاب بودند و اما حالا که خون برادران صالح تو را ریختند، دیگر گرفتار عذاب و خشم پروردگار گردیدند.

حنظله عرضه داشت: « صَدَقْتَ جَعَلْتَ فِدَاكَ »؛ (جانم به قربانت! که گفتارت صادق محض است).

سپس به عنوان استیذان گفت: « أَفَلَا نَرْوِحُ إِلَى رَبِّنَا وَنُلْحَقُ بِأَخْوَانِنَا؟ »؛ آیا به سوی پروردگار خود نمی رویم و به برادرانمان که در بهشت برین قرار گرفته اند لاحق نمی گردیم؟

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: « رُحٌ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَآلِي مُلْكٍ لَا يَبْلَى »؛ برو به سوی آنچه بهتر از دنیا و از آنچه در آن است و برو به سوی ملک و آقایی که همیشگی است.

حنظله با این جمله با آن حضرت خداحافظی نمود: « أَلَسَلَامٌ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ وَعَرَفَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ فِي جَنَّتِهِ »؛ امام هم فرمود: آمین! آمین!

باورقی:

۲۱۸- ای قوم! من بر شما از عذاب روزی که مردم به فریاد آیند ترس دارم. روزی که از عذاب خدا به هر طرف فرار می کنید آن روز از غضب خداوند هیچ پناهگاهی برای شما نیست و هرکس را خدا (در اثر عملش) گمراه کند راهنمایی برای وی نیست. (سوره غافر، آیه ۳۲ و ۳۳)

حنظله به سوی دشمن شتافت و جانانه جنگید تا به درجه رفیعہ شہادت
نایل گردید. (۲۱۹)

پاورقی:

۲۱۹- طبری، ج ۷، ص ۳۵۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۲. لہوف، ص ۹۶.

خطاب به سیف بن حارث و مالک بن عبد

متن سخن:

« آی ابنی آخوی ما یَبْکِیکما؟ فَوَاللّٰهِ اِنِّیْ لَا رَجُوْا اَنْ تَکونا بعد سَاعَةٍ قَرِیرَ الْعَیْنِ...
جَزَاکُمَا اللّٰهُ یا ابنی آخوی عَنْ وُجْدَکُمَا مِنْ ذٰلِکَ وَمَوَاسَاتِکُمَا اِیَّایْ اَحْسَنَ جَزَاءِ
الْمَتَّقِیْنَ...
وَعَلِیْکُمَا السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ ».

ترجمه و توضیح لغات:

قریرالعين: خوشحال و مسرور در اثر رسیدن به مطلوب. وجد (با ضم واو):
احساس و درک. مواسات: معاونت و یاری کردن.

ترجمه و توضیح:

بنا به نقل طبری، دو نفر از قبیله (همدان) به نام (سیف بن حارث بن ربیع) و (مالک بن عبد بن سریع) که با هم عموزاده و از یک مادر بودند در روزهایی که هنوز رفت و آمد در میان کربلا و کوفه آزاد بود خودشان را به کربلا رسانیده و به لشکریان حسین بن علی (علیهما السلام) پیوستند آن دو عموزاده در روز عاشورا چون کثرت لشکر دشمن و قلت یاران امام حسین (علیه السلام) را مشاهده نمودند درحالیکه گریه می کردند و اشک می ریختند به خدمت آن حضرت رسیدند.

چون حسین بن علی (علیهما السلام) گریه آنها را دید فرمود: «**آی ابنی**
آخوی ما یَبْکِیکما؟...»؛ ای فرزندان برادرانم! سبب گریه شما چیست؟ به خدا
سوگند! من امیدوارم که پس از ساعتی چشم شما روشن (و با ورود به بهشت
برین) خوشحال و مسرور باشید.

آن دو جوان عرضه داشتند: «**جَعَلْنَا اللَّهَ فِدَاکَ لَا وَاللَّهِ مَا عَلٰی اَنْفُسِنَا نَبْکِی**
وَلکن نَبْکِی عَلَیکَ نَرَاکَ قَدْ اُحِیطَ بِکَ وَلَا نَقْدِرُ عَلٰی اَنْ نَمْنَعَكَ بَاءَ کَثَرٍ مِنْ
اَنْفُسِنَا»؛ یا بن رسول الله! جان ما به قربانت! به خدا سوگند! گریه و ناراحتی ما نه
برای خود ماست بلکه به جهت شماسست زیرا می بینیم دشمن شما را احاطه
نموده است و برای دفاع از شما خدمت شایسته و عمل قابل ملاحظه ای از ما
ساخته نیست مگر همین خدمت کوچک و ناقابل و فدا شدن در حضور شما).

امام (علیه السلام) در مقابل این وظیفه شناسی و این احساس مسئولیت و
این ایثار و خدمت فرمود: «**جَزَاکُمَا اللَّهُ یَا ابْنِی آخُوی عَنْ وُجْدَکُمَا...**»؛ خداوند در
مقابل این درک و احساس شما و این یاری و مواسات شما که درباره من انجام می
دهید بهترین پاداش متقیان را بر شما عنایت کند.

طبری از ابومخنف نقل می کند: همان وقت که این دو پسر عمو مشغول
صحبت با امام بودند (حنظله بن اسعد) نیز در مقابل صفوف دشمن مشغول
موعظه و نصیحت آنان بود و طولی نکشید - به طوری که یادآور شدیم - به
شهادت رسید و در این هنگام آن دو جوان رو به میدان گذاشتند «**فَاسْتَقْدَمَا**
یَتَسَابِقَانِ»؛ و در رفتن به سوی میدان بر همدیگر سبقت می گرفتند.

و گاهی هم رو به سوی خیمه ها نموده و با صدای بلند خداحافظی کرده و
عرضه می داشتند: «**السلام علیک یا بن رسول الله**» و امام می فرمود: «**وَعَلِیکُمَا**
السلام ورحمة الله وبرکاته» آنگاه هردو با هم وارد جنگ شده و از همدیگر
حمایت می نمودند و هر یک از آنان در محاصره دشمن قرار می گرفت، دیگری
به یاری وی می شتافت و صفوف دشمن را در هم می شکست و نجاتش می داد،

تا اینکه هر دو به شهادت رسیدند. (۲۲۰)

احساس تکلیف

در این گفتگو و در این بدرقه و خداحافظی آنچه که بیش از هر مطلب دیگر جلب توجه می کند و به صورت یک واقعیت مهم و یک حقیقت فراموش نشدنی متجلی می گردد، مسئله احساس تکلیف و درک وظیفه و مسئولیت است که امام (علیه السلام) آن را ستوده و برای آن پاداش بزرگی از خداوند خواسته است و این اجر و پاداش نه پاداش متقین بلکه بهترین پاداش متقین است که از درک ما بالاتر و از تصور ما برتر است.

آری اگر این دو جوان بر قلت یاران حق و بر کثرت حامیان باطل، اشک می ریزند و بر اینکه در حمایت از حق توانی بیش از فداکردن همه هستی خود ندارند متاسف و متأثرند! و اگر در مسیر شهادت با همدیگر مسابقه گذاشته اند که: «وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ». (۲۲۱)

و اگر در راه ایفای وظیفه و قربانی در راه حق آنچنان ذوق زده و خوشحالند که در هر چند قدم مکث نموده و به سوی خیمه ها رو می کنند و با جمله: (السلام علیک یا بن رسول الله) تجدید عهد و پیمان و یا مجدداً خداحافظی می کنند و... برگشت همه اینها بر یک حقیقت است و آن احساس وظیفه است و

پاورقی:

۲۲۰- در شرح حال سیف و مالک و کیفیت شهادتشان به تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۵۳ و ۳۵۴. تنقیح المقال، ج ۲ ص ۷۸. کامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۲۹۲. ابصار العین، ص ۷۸ مراجعه شود، خوارزمی در مقتل، ج ۲، ص ۲۳ جریان بالا را به دو شهید دیگر به نام عبدالله و عبدالرحمان که از قبیله غفار بودند نسبت داده است ولی ما به مناسبت اعتبار طبری و رجال شناس معروف، مرحوم مامقانی به گفته آنان استناد نمودیم.

۲۲۱- سوره مطففین، آیه ۲۶.

درک مسئولیت. وه! چه ستودنی و قابل تمجید است این زیبا صفت! که در هر جامعه ای به وجود آید می تواند از آن جامعه سیل خروشانی تشکیل دهد که کوههای موانع سعادت را از پیش پای خود برکند و این صفت در هر فردی پیدا شود او را به یاری دین و آیینش و حمایت از پیشوا و امامش تا سرحد مرگ و شهادت پیش خواهد برد و چه زشت و خطرناک است که اگر این مهم و احساس تکلیف و درک مسئولیت از جامعه و یا فردی رخت بربندد که او در حقیقت نه تنها مُرده ای است متحرک بلکه موجب مرگ و سقوط دیگران نیز خواهد بود.

خطاب به جون

متن سخن:

« يَا جُونُ أَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنِّي فَأَنَّمَا تَبَعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ فَلَا تَبْتَلِ بِطَرِّ يَقْنَنَا... اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَطَيِّبْ رِيحَهُ وَأَحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ». (۲۲۲)

ترجمه و توضیح:

جون بن حری، غلام سیاه و متعلق به ابوذر بود که پس از وی خدمتگزار اهل بیت گردیده، در زمان امام حسن مجتبی (علیه السلام) با آن حضرت و سپس با حسین بن علی (علیهما السلام) زندگی و افتخار خدمت او را داشت و از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا در رکاب آن حضرت بود و چون در روز عاشورا جنگ به اوج شدت رسید، به خدمت امام آمده و اجازه جنگ خواست.

امام در پاسخ وی فرمود: « يَا جُونُ أَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنِّي... »؛ جون! من بیعت را از تو برداشتم و آزاد گذاشتم؛ زیرا تو به امید عافیت و آسایش تا اینجا به همراه ما آمده ای و در راه ما خود را به ناراحتی و مصیبت مبتلا نکردان.

(جَوْن) خود را روی قدمهای حسین بن علی (علیهما السلام) انداخت و درحالیکه پاهای آن حضرت را می بوسید چنین گفت: یا بن رسول الله! آیا سزاوار

پاورقی:

است که من در رفاه و راحتی کاسه لیس شما باشم و در شدت و ناراحتی و در مقابل دشمن، دست از شما بردارم؟ آری بدن من بدبو و خاندان من ناشناخته و رنگ من سیاه است با بهشت برین بر من منت بگذار تا بدنم خوشبو و رنگم سفید و حسب من به عزت و شرف نایل گردد، نه به خدا سوگند! من هرگز از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه من با خون شما آمیخته گردد. (۲۲۳)

امام (علیه السلام) چون وفا و صمیمیت و اصرار جون را مشاهده نمود، به وی اجازه داد تا به سوی میدان حرکت کند و چون از پای درآمد و در زمین کربلا قرار گرفت، امام (علیه السلام) خود را به بالین وی رسانید و در کنارش نشست و با این جملات او را دعا نمود.

« اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ... »؛ خدایا رویش را سفید و بدنش را خوشبو و با ابرار و نیکان محشورش بگردان و در میان او با محمد و خاندانش معارفه و آشنایی بیشتر قرار بده.

باورقی:

۲۲۳- يٰۤاَبْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَنَا فِى الرَّخَاءِ الْحَسِّ قِصَاعَكُمْ وَفِى الشَّدَةِ اَخَذَلَكُمْ اِنَّ رِيْحِي لَنَتِيْنٌ وَاِنَّ حَسْبِيْ لَلْنَّيْمِ وَاَنْ لَّوْنِيْ لَاسْوَدَ فَتَنَفَسْ عَلَيَّ فِى الْجَنَّةِ لِيَطِيْبَ رِيْحِيْ وَيَشْرَفَ حَسْبِيْ وَيَبْيِضَ لَوْنِيْ لَا وَاللّٰهَ لَا اَفَارِقُكُمْ حَتّٰى يَخْتَلِطَ هٰذَا الدَّمُ الْاَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ.

درباره عمر بن جناده

متن سخن:

« هَذَا غُلَامٌ قُتِلَ أَبُوهُ فِي الْحَمَلَةِ الْأُولَى وَلَعَلَّ أُمَّهُ تَكَرَّهُ ذَلِكَ ».

ترجمه و توضیح:

پس از کشته شدن جناده انصاری فرزند یازده ساله اش عمر که به همراه پدر و مادرش به سرزمین کربلا وارد شده بود، به حضور امام رسید و اجازه نبرد با دشمن خواست، حسین بن علی (علیهما السلام) درباره وی چنین فرمود: « هَذَا غُلَامٌ قُتِلَ أَبُوهُ... »؛ این نوجوان که پدرش در حمله اول کشته شده است، شاید بدون اطلاع مادرش تصمیم به نبرد گرفته است و مادرش به کشته شدن وی راضی نباشد.

عمر، این نوجوان جانباز چون گفتار امام (علیه السلام) را شنید، عرضه داشت: « إِنَّ أُمَّيْ أَمَرْتَنِي »؛ نه، به خدا مادرم به من دستور داده است جانم را فدای تو و خونم را نثار راهت کنم.

امام چون این پاسخ را شنید، اجازه داد و عمر حرکت نمود و در مقابل صفوف دشمن این اشعار حماسی را می خواند:

(امیر من حسین است و چه نیکو امیری! سُرور قلب پیامبر بشیر و نذیر، علی و فاطمه پدر و مادر اوست آیا برای او همانندی می دانید). (۲۲۴)

وی پس از درگیری با دشمن کشته شد. دشمن سر او را از پیکرش جدا کرده و به سوی خیمه ها انداخت، مادرش سربریده نوجوانش را برداشت و پس از آنکه خاک و خونش را پاک نمود، به سوی یکی از لشکریان دشمن که آن نزدیکی بود، انداخت و او را به هلاکت رسانید آنگاه به سوی خیمه بازگشت و چوبی به دست گرفت و درحالیکه این دو بیت را می خواند، به سوی دشمن حمله نمود:

(من در میان زنهای زنی هستم ضعیف، زنی پیر و فرتوت و لاغر، بر شما ضربه محکمی وارد خواهم ساخت در دفاع و حمایت از فرزندان فاطمه عزیز). (۲۲۵)
و پس از آنکه دو نفر را مضروب ساخت به دستور امام به سوی خیمه ها بازگشت. (۲۲۶)

باورقی:

۲۲۴-

أَمِيرِي حُسَيْنٍ وَنِعْمَ لَأَمِيرٍ

سُرُورُ قُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ

عَلَيَّ وَفَاطِمَةُ وَالِدَاهُ

فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرِ

۲۲۵-

إِنِّي عَجُوزٌ فِي النَّسَا ضَعِيفَةٌ

خَاوِيَةٌ بِالْيَةِ نَحِيفَةٌ

أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةٍ عَنِيْفَةٍ

دُونِ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ

۲۲۶- مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲. بحار، ج ۴۵، ص ۲۷. مناقب، ج ۳، ص ۲۱۹.

هنگام شهادت حضرت علی اکبر

متن سخن:

« اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ عَلٰى هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ اَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُوْلِكَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) خَلَقًا وَمَنْطِقًا وَكُنَّا اِذَا اسْتَقْنَا اِلٰى رُؤْيٰهِ نَبِيَّكَ نَظَرْنَا اِلَيْهِ. اَللّٰهُمَّ فَاَمْنَعِهِمْ بَرَكَاتِ الْاَرْضِ وَفَرِّقْهُمْ تَفْرِيقًا وَمَزِّقْهُمْ تَمْزِيقًا وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدَدًا وَلَا تُرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ اَبَدًا فَانَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا ثُمَّ عَدَوْنَا عَلَيْنَا لِيُقَاتِلُونَا اِنَّ اللّٰهَ اَصْطَفٰى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَاٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَاٰلَ عِمْرَانَ عَلٰى الْعَالَمِيْنَ ذُرِيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيْمٌ... »

مالک؟ قَطَعَ اللّٰهُ رَحِمَكَ کَمَا قَطَعْتَ رَحِمِی وَلَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِی مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَسَلَّطَ عَلَیْکَ مَنْ یَذْبَحُکَ عَلٰی فَرٰشِکَ.
... قَتَلَ اللّٰهُ قَوْمًا قَتَلُوْکَ یٰاَبْنٰی مَا اَجْرَآهُمْ عَلٰی اللّٰهِ وَعَلٰی اَنْتَهِاْکَ حُرْمَةُ رَسُوْلِ اللّٰهِ، عَلٰی الدُّنْیَا بَعْدَکَ الْغَفَا.»

ترجمه و توضیح لغات:

تمزیق: از هم پاشیدن. طرائق قِداد: گروههایی با اختلاف عقیده شدید.

ترجمه و توضیح:

پس از آنکه یاران و اصحاب حسین بن علی (علیهما السلام) شربت شهادت نوشیدند و نوبت به افراد خاندان آن حضرت رسید، اول کسی که قدم به میدان

گذاشت و در راه اسلام و قرآن تیرها و نیزه و شمشیرها را به جان خرید (علی اکبر) فرزند رشید حسین بن علی (علیهما السلام) بود.

و چون قلم از ترسیم شخصیت وی ناتوان و زبان از بیان وصفش عاجز است، گوشه ای از شخصیت روحی و معنوی و حسن صورت و سیرت او را از زبان خود او و پدر ارجمندش می شنویم:

آنگاه که امام (علیه السلام) از مرگ خویش و یارانش خبر می داد در پاسخ وی اظهار داشت: پدر جان! اگر مرگ ما در راه حق است در این صورت از مرگ باکی نیست: « فَأَذًا لَأَنْبَالِي بِالْمَوْتِ »؛ حسین بن علی (علیهما السلام) در مقام بیان کمالات روحی و وصف قیافه و سیمای او می گوید: علی از نظر خلقت ظاهری و قیافه، از نظر ملکات و خلق و خوی و منطق و گفتار شبیه ترین مردم بود نسبت به رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که هر وقت یکی از افراد خاندان ما شوق دیدار و زیارت سیمای پیامبر را داشت، صورت زیبای علی را تماشا می کرد؛ یعنی او آئینه تمام نمای رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود هم از نظر صورت و هم از نظر سیرت.

خوارزمی می گوید: علی بن الحسین (علیهما السلام) که در سن هیجده سالگی بود، در روز عاشورا پیش از همه افراد خاندان پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عازم میدان شهادت گردید و آنگاه که می خواست با پدرش وداع کند و از خیمه ها حرکت کند حسین بن علی (علیهما السلام) نظر محبت آمیزی به قیافه زیبا و قامت رسای وی افکند و صورت و محاسنش را به سوی آسمان نمود و چنین گفت:

« اَللّهُمَّ اَشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ... »؛ خدایا! تو خود بر علیه این مردم گواه باش که به سوی آنان جوانی حرکت می کند که از نظر خلقت و خلق و خو و نطق و سخن گفتن شبیه ترین مردم است به پیامبر تو و ما هروقت مشتاق لقای سیمای پیامبر بودیم به صورت وی تماشا می کردیم. خدایا! این مردم ستمگر را از برکات

زمین محروم و به تفرقه و پراکندگی مبتلایشان بگردان! صلح و سازش را از میان آنان و فرمانروایانشان بردار که ما را با وعده یاری و نصرت دعوت نمودند و سپس به جنگ ما برخاستند.

امام (علیه السلام) سپس این آیه را خواند: (خدا آدم و نوح و فرزندان ابراهیم و فرزندان عمران را برعالمیان برگزید نسلهایی که از یکدیگرند و خداوند شنوا و داناست).

و آنگاه که حضرت علی اکبر خواست از خیمه ها جدا شود حسین بن علی (علیهما السلام) عمر سعد را مورد خطاب قرار داد و چنین فرمود: «مَالِك؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي...»؛ چه شده است بر تو؟ خدا نسل تو را قطع کند همان گونه که تو شاخه مرا بریدی، (۲۲۷) و رابطه قوم و خویشی مرا با پیامبر نادیده گرفتی و خدا کسی را بر تو مسلط کند که در میان رختخواب تو را ذبح کند.

علی اکبر آنگاه که در مقابل صفوف دشمن قرار گرفت این اشعار را می خواند:

پاورقی:

۲۲۷- نفرین امام درمورد عمرسعد کلی است که فرمود: خدا نسل تو را قطع کند و با مراجعه به دو کتاب مهم در نسب شناسی (نسب زبیری) و (جمهره ابن حزم) معلوم گردید که از نسل عمرسعد پس از نوه او (ابوبکر بن حفص) که مدت قلیلی پس از پدرش حفص زنده بود، کسی باقی نمانده است یعنی از نسب عمرسعد کسی پس از نوه اش ابوبکر معرفی نگردیده است که در صورت وجود فرزندی مسلما نسب شناسان مشخص می نمودند که این موضوع با توجه به نفرین امام (علیه السلام) قابل تحقیق و بررسی بیشتر است.

و اما قسمت دوم سخن امام (کَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي) با قرینه خارجی و کثرت فرزندان حسین بن علی و بقای امامت در نسل آن حضرت معلوم می شود، منظور از این جمله همان مصداق خارجی و قطع نسل نسبی است که با کشتن علی اکبر فرزند امام (علیه السلام) آن سلسله نسل که از طریق علی اکبر در جهان ادامه و گسترش پیدا می نمود قطع گردید.

(منم علی، پسر حسین بن علی و سوگند به کعبه که ما اولی به پیامبر هستیم!)

و به خدا قسم! نباید این فرزند فرومایه بر ما حکومت کند این نیزه را آنچنان بر شما فرود می آورم که خم شود.

و این شمشیر را آنچنان بر شما می زنم تا درهم پیچد مانند شمشیر زدن جوان هاشمی علوی). (۲۲۸)
سپس وارد جنگ شد.

مرحوم (شیخ مفید) در (ارشاد) و (طبرسی) در (اعلام الوری) در ضمن نقل اشعار بالا چنین می گویند: «... ففعل ذلك مراراً واهل الكوفة يتقون قتله»؛ حضرت علی اکبر (علیه السلام) این اشعار حماسی را می خواند و به دشمن حمله می کرد و این حمله را مکرر انجام داد؛ زیرا مردم کوفه از کشتن وی وحشت و ترس داشتند و در هر حمله عقب نشینی می کردند.

در تحلیل جمله بالا نظرات مختلفی گفته شده است که برای مراعات اختصار از نقل آنها صرف نظر می کنیم ولی آنچه به نظر این حقیر می رسد این است: آنچه مردم کوفه را در مقابل این شهید و فرزند شهدا و این «نابغه الايام والدهور و مجمع المحاسن النسبیه والسببیه»؛ جرثومه فضل و حقی اعجوبه عصرش و عزیز مصرش به وحشت انداخته بود، جمله ای است که خود مرحوم مفید درباره آن حضرت آورده است که می گوید: «وَكَانَ أَصْبَحَ النَّاسَ وَجْهًا»؛ او زیباترین مردم بود) آری، آنچه مردم کوفه را در مقابل علی اکبر (علیه السلام) به عقب نشینی و امیدداشت جمال زیبا و رخ دل آرای علی بود که پدر ارجمندش درباره او

باورقی:

نَحْنُ وَبَيْنَاللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ
أَطَعْنَكُمْ بِالرُّمَحِ حَتَّى يَنْثَنِي
ضَرَبَ غُلَامٌ هَاشِمِيَّ عَلَوِيَّ

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ
وَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعَى
أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَلْتَوِي

۲۲۸-

می گوید: « اَللّٰهُمَّ اَشْهَدْ عَلٰى هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ اَعْشَبَةُ النَّاسِ خُلُقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ وَكُنَّا اِذَا اِشْتَقْنَا اِلٰى رُؤْيَةِ نَبِيِّكَ نَظَرْنَا اِلَيْهِ » خوارزمی می گوید: با اینکه تشنگی بر وی اثر عمیق گذاشته بود اما آنچنان جنگ نمود و حملات شکننده بر صفوف دشمن وارد ساخت و از افراد دشمن کشت که داد آنها بلند شد و تعداد کشته شدگان به وسیله او به ۱۲۰ نفر بالغ گردید و به سوی خیمه ها برگشت و برای دومین بار حمله نمود و چون به روی خاک افتاد با صدای بلند عرضه داشت پدرجان! اینک جدم رسول خدا با جام بهشتی سیرابم کرد که پس از آن تشنگی نیست...

حسین بن علی (علیهما السلام) چون در بالای سر وی قرار گرفت فرمود: «قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ...»؛ خدا بکشد مردم ستمگری را که تو را کشتند فرزندان اینها چقدر بر خدا و به هتک حرمت رسول الله جری شده اند، پس از تو اف بر این دنیا! (۲۲۹)

دو مطلب در رابطه با حضرت علی اکبر (علیه السلام) در رابطه با حضرت علی اکبر (علیه السلام) در میان مورخان و صاحب نظران دو مطلب مورد بحث و اختلاف نظر می باشد و آنچه در این زمینه به دست آمده است به تناسب بحث در اینجا منعکس می گردد و آن دو مطلب این است:

- ۱- حضرت علی اکبر (علیه السلام) هنگام شهادتش دارای چند سال بود؟
- ۲- آیا مادر آن حضرت به همراه سایر بانوان حرم در کربلا حضور داشت یا نه؟

باورقی:

۲۲۹- مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰. مثيرالاحزان. لهوف، ص ۱۰۰ طبری، ج ۷، ص ۳۵۸. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۳. ارشاد، ص ۲۳۸.

اما نسبت به سنّ حضرت علی اکبر (علیه السلام) باید توجه داشت که کنیه آن حضرت (ابوالحسن) و ولادتش طبق نقل صاحب انیس الشّیعه (۲۳۰) در یازدهم شعبان در سال ۳۳ هجری و دو سال قبل از کشته شدن عثمان واقع گردید و کشته شدن عثمان در سال ۳۵ بوده است.

و نظریه دانشمند شهیر مرحوم (ابن ادریس) در مزار (سرائر) که می گوید ولادت حضرت علی اکبر در دوران خلافت عثمان (۲۳ - ۳۵ ه) واقع گردیده است نقل صاحب انیس الشیعه را تایید می نماید.

بنابراین، آن حضرت در جریان عاشورا حتی اگر ولادتش در آخر دوران زندگی عثمان هم واقع گردد تقریباً دارای ۲۷ سال بوده است. مؤید این معنا اتفاق نظر تاریخ نویسان و نسب شناسان است که می گویند آن حضرت بزرگتر از امام سجاد (علیه السلام) بود و امام سجاد (علیه السلام) در جریان عاشورا ۲۳ سال داشت و فرزندش امام باقر (علیه السلام) به همراه او و دارای چهار سال بود.

و بر اساس این اتفاق که اشاره گردید، می توانیم بگوییم: نظریه های دیگر در مورد سن آن حضرت با واقعیت تطبیق نمی کند مانند نظریه مرحوم (طریحی) در (منتخب) که آن حضرت را در موقع شهادتش هفده ساله و یا مرحوم (مفید) در (ارشاد) و (طبرسی) در (اعلام الوری) که هیجده ساله و یا صاحب (مناقب سرّوی) که نوزده ساله اش دانسته است.

و جای تعجب است که مرحوم (ابن نما) در (مثیرالاحزان) می گوید: حضرت علی اکبر در حادثه کربلا بیش از ده سال داشت؛ زیرا گرچه این جمله مجمل

باورقی:

۲۳۰- این کتاب تاءلیف عالم و دانشمند سیدمحمد جعفری طیارى هندی است که در تاریخ ۱۲۴۱ هجری تاءلیف نموده دانشمند معروف صاحب الذریعه، ج ۲، ص ۴۵۸ می گوید من این کتاب را که به زبان فارسی است در نجف نزد سید آغا تستری زیارت کردم.

است ولی آنچه در عرف از آن فهمیده می شود این است که او دارای دوازده یا سیزده سال بوده است و تعجب آورتر از گفتار (ابن نما) گفتار مرحوم (خواجه نصیرالدین طوسی) (۲۳۱) است که می گوید:

«إِنَّ لَهُ يَوْمَ الطَّفِّ سَبْعَ سِنِينَ» آن حضرت در عاشورا هفت ساله بود؛ زیرا شواهد و قرائن فراوان تاریخی ثابت می کند که آن حضرت نزد پدر عزیزش دارای مقامی بس ارجمند و بر تمام صحابه و یاران و اقوام و عشیره حسین بن علی (علیهما السلام) بجز برادرش - تقدم داشت و این موقعیت با سن کم مخصوصاً هفت سال و یا سیزده سال تناسب ندارد.

مثلاً همه تاریخ نویسان در این قضیه اتفاق نظر دارند که حسین بن علی (علیهما السلام) در شب عاشورا هنگام ملاقات با عمرسعد به تمام یارانش دستور داد که در بیرون خیمه باشند و تنها به حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر اجازه داد که به همراه وی وارد خیمه شوند، همانگونه که عمرسعد به فرزندش حفص و غلام مخصوصش اجازه ورود به خیمه را داد.

و باز در عاشورا هنگام سخنرانی حسین بن علی (علیهما السلام) چون صدای شیون فرزندان آن حضرت بلند گردید به برادرش ابوالفضل (علیه السلام) و فرزندش علی اکبر (علیه السلام) ماموریت داد که: «سَكَّاتَهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْثُرَنَّ بُكَاءُهُنَّ»؛ شما این اطفال و زنان را آرام کنید که گریه های زیادی در پیش دارند.

و باز می بینیم که در روز هشتم محرم آنگاه که حسین بن علی (علیهما السلام) به گروهی از یارانش دستور داد که برای آوردن آب به سوی فرات حرکت کنند، فرزندش علی اکبر (علیه السلام) را به سرپرستی آنان گماشت.

پاورقی:

همه این مطالب گواه این است که سن حضرت علی اکبر در روز عاشورا بیش از هفت سال که مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی می گوید بوده است. ولی در گفتار این بزرگ محقق شیعه، این احتمال هم وجود دارد که کلمه (عشره) ساقط گردیده و عبارت صحیح آن (سبع عشره: هفده ساله) و موافق نظریه مرحوم (طریحی) می باشد.

گرچه اصل این مطلب نیز به نظر ما و طبق شواهد و دلایل گذشته صحیح نیست ولی احتمال چنین سقطی در خطاطی و استنساخ کتابها، قوی و مانند آن در موارد زیادی دیده می شود.

آیا حضرت علی اکبر (علیه السلام) دارای فرزند بود؟

مرحوم سید عبدالرزاق مقرر در مقتل می گوید: حضرت علی اکبر علاوه بر اینکه بیست و هفت سال داشت دارای همسر و فرزند نیز بود و برای تایید نظریه اش با جمله: «**صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ وَعِثْرَتِكَ**» که در متن یکی از زیارات آن حضرت در (کامل الزیارات) از امام صادق نقل شده است استشهاد می نماید و احتمال می دهد که کنیه (ابوالحسن) هم به مناسبت وجود فرزندی برای او به نام (حسن) می باشد.

نگارنده:

در تایید آنچه مرحوم مقرر از متن یکی از زیارات حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) استفاده نموده است باید بگوییم که این تعبیر (**وعلی اهل بیتک و عثرتک**) منحصر به یک زیارت و تنها در یک مورد نیست بلکه در موارد و زیارات متعدد از جمله در صفحه ۲۰۴ و ۲۳۹ از کامل الزیارات به کار رفته است. حضرت آیت الله العظمی آقای نجفی مرعشی (**دام ظلّه**) نیز در مقدمه خود به (علی الاکبر) بدین معنا تصریح می کند که حضرت علی اکبر (علیه السلام) از

نظر سن بزرگتر از امام سجاد (علیه السلام) بوده و بر این نظریه به گفتار مرحوم ابن ادریس استشهد می نماید که صحیح ترین و مشهورترین نظریه در میان علما و دانشمندان تاریخ و نسب شناسان این است که حضرت علی اکبر (علیه السلام) بزرگتر از حضرت سیدالساجدین (علیه السلام) بوده و گفتار این دانشمندان حجت است؛ زیرا از متخصصین این فن هستند.

خلاصه: از مجموع مطالب یاد شده چنین نتیجه گیری می شود که: سن حضرت علی اکبر هنگام شهادتش بیشتر از بیست سال و بلکه در حدود ۲۷ سال بوده است.

و اما راجع به حضور مادر آن حضرت در کربلا این موضوع نیز در میان مورخان و صاحب نظران مورد اختلاف بوده و دلیل قاطعی بر اثبات و نفی آن وجود ندارد.

مرحوم محدث قمی می گوید: (و آیا والده آن جناب در کربلا بوده و یا نبوده ظاهر آن است که نبوده و در کتب معتبره در این باره چیزی نیافتم). (۲۳۲)

ولی مرحوم شیخ محمد سماوی از علما و ادبا و نویسندگان معاصر در ضمن بیان این مطلب که مادر نه تن از شهدا در کربلا حضور داشته و نظاره گر جنگ و جهاد و شاهد شهادت فرزندان و جوانان خویش بودند چنین می گوید: و یکی دیگر علی بن الحسین است؛ زیرا به مضمون بعضی از اخبار، لیلی مادر آن حضرت در میان خیمه برای فرزندش دعا می کرد و به صحنه جنگ و کشته شدن او نظاره می نمود. (۲۳۳)

باورقی:

۲۳۲- منتهی الامال.

۲۳۳- ابصارالعین، ص ۱۳۰.

نگارنده: مرحوم سماوی ماخذی برای اخبار یاد شده ارائه ننموده است شاید منظور آن مرحوم مطالبی است که در مناقب در این زمینه نقل شده است (۲۳۴) و شاید اخبار دیگری که آن مرحوم از آنها اطلاع داشته است. اسامی هشت تن دیگر از شهدا که مادرانشان در کربلا بودند. و اینک برای تکمیل فایده اسامی بقیه نه شهید را که مادرانشان در کربلا حاضر بودند در اینجا می آوریم:

- ۱- عبدالله بن الحسین یا (علی اصغر) که مادرش رباب است.
- ۲- عون بن عبدالله بن جعفر که مادرش زینب کبری (علیها السلام) است (۲۳۵)
- ۳- قاسم بن حسن مجتبی (علیه السلام) که مادرش رمله و حاضر در صحنه بوده است.
- ۴- عبدالله بن حسن مجتبی (علیه السلام) و مادر وی دختر شلیل بجلیه و در میان خیمه بوده است.
- ۵- عبدالله بن مسلم بن عقیل، مادرش رقیه دختر امیرمؤمنان که به همراه سایر بانوان بوده است.
- ۶- محمد بن ابی سعید بن عقیل، طفل کوچکی که هنگام حمله دشمن به خیمه ها از ترس و وحشت به عمود خیمه چسبیده بود و اسب سواری به نام لقیط یاهانی بر وی حمله کرد و در مقابل چشم مادرش شهیدش نمود.
- ۷- عمر بن جناده که مادرش در کربلا بود و او را به جنگ با دشمنان ترغیب می نمود و در حالیکه چشمش به سوی او بود به شهادتش رسانیدند.
- ۸- و بنا بر آنچه مرحوم سیدبن طاووس نقل نموده است یکی دیگر (عبدالله

پاورقی:

کلبی) است که مادر و همسر وی به همراه او بودند و او را به جنگ با دشمن تشویق می کردند و شهادت او را نظاره می نمودند.

پاورقی:

۲۳۵- از عبدالله بن جعفر فرزند دیگری نیز در عاشورا به شهادت رسیده است که نامش محمد و مادرش خوصاء است.

خطاب به فرزندان ابوطالب

متن سخن:

« صَبْرًا عَلَى الْمَوْتِ يَا بَنِي عَمُومَتِي صَبْرًا يَا أَهْلَبَيْتِي وَاللَّهِ لَا رَأْيَ لَكُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ ». (۲۳۶)

ترجمه و توضیح:

پس از شهادت حضرت علی اکبر، عبدالله فرزند مسلم بن عقیل که جوانی کم سن و سال و مادرش رقیه دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود درحالیکه این شعر را می خواند به دشمن حمله برد:

أَلْيَوْمَ أَتَى مُسْلِمًا وَهُوَ أَبِي

وَعَصْبَةُ بَا دُؤَا عَلَى دِينِ النَّبِيِّ

(امروز با پدرم مسلم و با جوانمردانی که در راه دین پیامبر کشته شدند ملاقات خواهم نمود).

او درحالیکه این چنین سرود شهادت سر می داد، سه بار به سوی دشمن حمله نمود و در هر حمله عده ای را به هلاکت رسانید.

از سوی دشمن مردی به نام یزید بن رقاد، تیری به سوی وی رها کرد،

پاورقی:

۲۳۶- طبری، ج ۷، ص ۳۵۸. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۸. لهوف، ص ۱۰۱.

عبدالله برای جلوگیری از خطر، دست به پیشانی خویش گذاشت ولی تیر به دست وی اصابت و دستش را به پیشانیش دوخت و به روی خاکها افتاد و مردی از سوی دشمن به وی حمله نمود و او را به شهادت رسانید و خود یزید بن رقاد تیر را از پیشانی عبدالله درآورد ولی پیکان همچنان در پیشانیش باقی ماند.

در این هنگام چندتن از نوجوانان هاشمی و آل ابوطالب مانند محمد و عون، فرزندان عبدالله جعفر و محمد بن مسلم دسته جمعی به سوی دشمن حمله کردند و چون امام (علیه السلام) این گروه را دید که عقاب وار به سوی دشمن در حرکت هستند خطاب به آنان فرمود: «صَبْرًا عَلَى الْمَوْتِ...»؛ «عموزادگان من! و خاندان من! در مقابل مرگ، صبر و استقامت به خرج بدهید که به خدا سوگند! پس از امروز، روی ذلت و خواری نخواهید دید.

در بالین قاسم بن حسن (علیه السلام)

متن سخن:

«بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ وَمَنْ خَصِمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيْكَ جَدُّكَ وَأَبُوكَ عَزَّ وَاللَّهُ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ ثُمَّ لَا يَنْفَعُكَ صَوْتُ وَاللَّهُ كَثُرَ وَاتِرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ...»

اَللّٰهُمَّ اَحْصِيْهِمْ عَدَدًا وَلَا تُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ اَبَدًا صَبْرًا يَا اَهْلَ بَيْتِي لَا رَاءِيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ اَبَدًا». (۲۳۷)

ترجمه و توضیح لغات:

واتر: کسی که از راه ظلم کشته شود و خونبهایش را نگرفته باشند. اَحْصِيْهِمْ عَدَدًا: آنها را با عدد بشمار، کنایه است از تشّت و اختلاف و ضعف و زبونی. عَادَرَهُ: او را رها کرد. هَوَانًا: ذلت و خواری.

ترجمه و توضیح:

پس از شهادت گروهی از جوانان اهل بیت، قاسم فرزند امام مجتبی (علیه السلام) که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود تصمیم به جنگ گرفته، عازم شهادت باورقی:

۲۳۷- طبری، ج ۷، ص ۳۵۹. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۳. طبقات ابن سعد. ارشاد مفید، ص ۲۳۹. اعلام الوری، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۷.

گردید. او در حالیکه صورتش مانند پاره ای از ماه و بر تنش پیراهنی عربی و در پایش نعلین و در دستش شمشیر بود به سوی دشمن حرکت کرد و پس از مقداری جنگیدن مردی به نام عمرو بن سعد بر وی حمله نمود و به روی زمین انداخت، قاسم بن حسن عموی خویش را به یاری خواست. امام (علیه السلام) که وضع را به دقت در نظر داشت سریعاً به بالین وی آمد و چون چشمش به قیافه خون آلود و بدن پاره پاره وی افتاد چنین گفت: «بُعْدًا لِقَوْمٍ...»؛ دور باد از رحمت خدا گروهی که تو را به قتل رسانیدند، جدت رسول خدا و علی امیرمؤمنان در روز رستاخیز دشمن شان باد.

سپس گفت: «عَزَّ وَاللَّهُ عَلَى عَمَّكَ...»؛ به خدا قسم بر عموی تو سخت است که او را به یاری بخوانی و نتواند به تو جواب بدهد و یا آنگاه جواب بدهد که سودی به حالت نبخشد. به خدا سوگند! استمداد تو صدای استمداد کسی است که کشته شدگان از اقوام وی زیاد و یار و ناصرش کم باشد.

طبری می گوید: امام (علیه السلام) جنازه قاسم بن حسن (علیه السلام) را به سوی خیمه ها حرکت داده و در میان خیمه شهدا و در کنار جنازه فرزندش علی اکبر قرار داد سپس مردم کوفه را این چنین نفرین نمود:

«... اَللّٰهُمَّ اَعْصِيْهِمْ عَذَابًا...»؛ خدایا! همه آنان را گرفتار بلا و عذاب خویش بگردان و کسی از آنان را نگذار و هیچگاه آنان را مشمول مغفرت خویش قرار مده.

هنگام شهادت طفل صغیر

متن سخن:

« هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ، هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا، هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ فِي إِغَاثَتِنَا هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا، (۲۳۸) رَبِّ إِنْ تَكْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ وَانْتَقِمْ لَنَا وَاجْعَلْ مَاحِلَ بَنَانِي الْعَاجِلِ ذَخِيرَةً لَنَا فِي الْآجِلِ... هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ ». (۲۳۹)

ترجمه و توضیح لغات:

ذَبَّ: دفاع کردن. مُغِيث: فریادرس. عَاجِل: دنیا. آجِلُ: آخرت. هَوْنٌ: سهل و آسان. بِعَيْنِ اللَّهِ: کنایه از کمال عنایت و توجه خداوند است.

ترجمه و توضیح:

طبری از عقبه بن بشیر اسدی نقل می کند که روزی به حضور امام پنجم حضرت محمد باقر (علیه السلام) شرفیاب شدم آن حضرت در ضمن سخن به من فرمود: عقبه! ما خاندان پیامبر در پیش شما بنی اسد خونی داریم.
باورقی:

۲۳۸- مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲.

۲۳۹- طبری، ج ۷، ص ۳۶۰. طبقات ابن سعد و ارشاد مفید.

امام سپس چنین توضیح داد که: در روز عاشورا یکی از اطفال جدم حسین بن علی (علیهما السلام) را به دست وی دادند و همین طوری که طفل در بغل آن حضرت بود یک نفر از افراد قبیله شما (بنی اسد) با تیر گلوی او را درید و حسین (علیه السلام) با دست خود آن خون را گرفت و به هوا پاشید سپس عرضه داشت: «رَبِّ اِنَّكَ اِنْ...»؛ پروردگارا! اگر در دنیا نصر و پیروزی آسمانی را از ما گرفتی در عوض، بهتر از پیروزی را در آخرت نصیب ما بگردان و انتقام ما را از این مردم خونخوار بگیر.

خوارزمی این جریان را مشروح تر و بدون ذکر سند چنین نقل می کند: پس از کشته شدن یاران حسین بن علی (علیهما السلام) که بجز زنان و اطفال و بجز امام سجاد کسی در میان خیمه های او باقی نماند استغاثه آن حضرت بلند شد: «هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ...»؛ آیا کسی هست که از حرم پیامبر خدا دفاع کند، آیا خدا ترسی هست درباره ما خاندان از خدا بترسد، آیا یاری کننده ای هست به امید خدا بر ما یاری دهد، آیا معین و کمکی هست به یاری ما بشتابد...؟»

خوارزمی گوید: با شنیدن صدای استغاثه امام (علیه السلام) صدای گریه و ناله زنان و اطفال از خیمه ها بلند شد، امام (علیه السلام) به سوی خیمه ها برگشت و فرمود: فرزندم علی را بیاورید تا با وی نیز وداع بکنم و آن طفل صغیر در بغل پدرش بود که حرمله با تیر او را به شهادت رسانید. امام خون گلوی او را گرفت و به سوی آسمان پاشید و گفت: «لِلَّهِمَّ...».

در لِهوف می گوید: امام (علیه السلام) پس از آنکه خون گلوی فرزندش را به آسمان پاشید این جمله را نیز گفت: «هُوَ عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ»؛ این مصیبت نیز بر من آسان است زیرا که خدا می بیند.

تذکر:

باید توجه داشت که به غیر از حضرت علی اصغر (علیه السلام) چهار طفل غیر بالغ دیگر به همراه حسین بن علی (علیهما السلام) در کربلا به شهادت رسیده اند که کیفیت شهادت آنان مستقلاً یا به طور ضمنی در این کتاب نقل گردیده است:

۱- قاسم بن حسن مجتبی (علیه السلام) که در فراز گذشته کیفیت شهادت آن حضرت بیان گردید.

۲- عبدالله بن حسن مجتبی (علیه السلام) و کیفیت شهادت او در دو فراز بعد خواهد آمد.

۳- محمد بن ابی سعید: کیفیت شهادت او در ذیل شهادت حضرت علی اکبر (علیه السلام) تذکر داده شد.

۴- عمر بن جناده کیفیت شهادت و سخن حسین بن علی در باره وی در صفحات گذشته مستقلاً نقل گردید.

در شهادت حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

متن سخن:

« أَنْتَ صَاحِبُ لَوَائِي » (۲۴۰)

تَعْدَيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْيِكُمْ

وَخَالَفْتُمُو فِينَا النَّبِيَّ مُحَمَّدًا

أَمَا كَانَ خَيْرَ الْخَلْقِ أَوْصَاكُم بِنَا

أَمَا كَانَ جَدِّي خَيْرَهُ اللَّهُ أَحْمَدًا

أَمَا كَانَتْ الزَّهْرَاءُ أُمِّي وَوَالِدِي

عَلَيُّ أَخَا خَيْرِ الْأَنَامِ مُسَدَّدًا

لُعِنْتُمْ وَأَخْزَيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ

سَتَصْلَوْنَ نَارًا حَرُّهَا قَدْ تَوَقَّدَا (۲۴۱)

ترجمه و توضیح لغات:

مُسَدَّد: هدایت شده، آگاه و بینا. صَلَّی: کشانده شدن. تَوَقَّدُ: شعله ور شدن.

باورقی:

۲۴۰- عوالم، ص ۹۴.

۲۴۱- مناقب، ج ۴، ص ۱۰۸. ینابیع الموده، ص ۳۴۰.

ترجمه و توضیح:

حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در روز عاشورا مکرر به خدمت حسین بن علی (علیهما السلام) شرفیات گردیده اجازه میدان می خواست. ولی به مناسبت شهامت و شجاعت و به علت اینکه پرچم پر افتخار سپاه حق در دست وی به اهتزاز بود امام (علیه السلام) به او اجازه میدان نمی داد و هر بار از تصمیمش منصرف می ساخت و می فرمود: «أَنْتَ صَاحِبُ لَوَائِي...»: تو پرچمدار من هستی و شهادت تو دلیل هزیمت و شکست جندالله و علامت پیروزی جند شیطان است.

و بالاخره چون تمام یاران آن حضرت به شهادت رسیدند و برای چندمین بار که حضرت ابوالفضل اجازه خواست امام (علیه السلام) با درخواست وی موافقت فرمود. آن حضرت آنگاه که پس از تشنگی شدید به آب دسترسی پیدا نمود و هنگامی که در مقابل صفوف دشمن قرار گرفت و دستش به وسیله دشمن قطع گردید اشعار حماسه ای را که بیانگر ایمان و عقیده و دورنمایی از ایده و هدف وی می باشد می خواند.

در (ابصارالعین) می گوید: عباس بن علی (علیه السلام) پس از مراجعه مکرر چون از برادرش جواب منفی شنید، چنین گفت: «لَقَدْ ضَاقَ صَدْرِي وَسَأَمْتُ الْحَيَاةَ»: دیگر سینه ام تنگ شده و از زندگی سیر گشته ام.

امام (علیه السلام) فرمود: حال که تصمیم به جنگ گرفته ای مقداری آب تهیه کن. عباس حرکت نمود و پس از درهم ریختن صفوف دشمن، وارد فرات گردید و چون مشک را پر کرد، خواست خود نیز آب بخورد، مشتی پر از آب را به نزدیک لبهای خشک شده اش رسانید ولی بلافاصله آب را به فرات ریخت و خود را این چنین مورد خطاب قرار داد:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي

وَبَعْدَهُ لَأَكُنْتَ أَنْ تَكُونِي

هَذَا الْحُسَيْنُ وَآرِدُ الْمُنُونِ

وَتَشْرِ بَيْنَ بَارِدِ الْمَعِينِ

تَاللَّهِ مَا هَذَا فَعَالٌ (۲۴۲) دینی

(ای نفس پس از حسین ذلت و خواری بر تو باد و پس از وی زنده نباشی
گرچه زندگی را خواهانی.

اینک حسین وارد میدان جنگ شده است و تو آب سرد و گوارا می نوشی.
به خدا سوگند آیین من چنین اجازه را نمی دهد).
و چون با مشک پر، به سوی خیمه ها برمی گشت و خود را در مقابل سیلی
خروشان از دشمن می دید این شعر حماسی را می خواند:

لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ زَقَا

حَتَّى أُوَارَى فِي الْمَصَالِيتِ لَقَى

نَفْسِي لِسِبْطِ الْمُصْطَفَى الطَّهْرِ وَفَى

إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ اأَعْدُو بِالسَّقَا

وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلْتَقَى

(من از مرگ ترسی ندارم آنگاه که صدای مرگ به گوشم برسد تا آنجا که
بدنم در میدان جنگ و در میان شمشیرها پنهان شود.
جان من فدای فرزند پاک مصطفی باد! منم عباس که این مشک را به سوی
خیمه ها می برم.

و در این روز جنگ ترسی از مرگ ندارم).

او که با عشق فراوان و علاقه شدید به رسانیدن آب به سوی خیمه ها روان
بود مردی از دشمن به نام زید بن رقاد از پشت درخت خرمایی کمینش کرد و

پاورقی:

۲۴۲- ابصارالعین، ص ۳۰.

توانست با یک روش ناجوانمردانه بر وی حمله نموده و دست راستش را قطع کند. فرزند حیدر کرار (علیه السلام) چون از دست راست مایوس گردید باز هم برنامه و هدف خود را در قالب دو بیت حماسی چنین بیان نمود:

وَاللّٰهُ اِنْ قَطَعْتُمْ يَمِيْنِيْ

اِنِّيْ اُحَامِيْ اَبَدًا عَنْ دِيْنِيْ

وَعَنْ اِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِيْنِ

نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْاَمِيْنِ

(به خدا سوگند! گرچه دست راست مرا قطع نمودید ولی من تا آنجا که زنده هستم از آیین خود دفاع خواهم نمود و از امام و پیشوایم که در ایمان خود صادق است و فرزند پیامبر پاک و منزّه و امین است).

آری، او به قطع شدن دستش اعتنا ننموده و به مسیر خود ادامه می داد که شخص دیگری به نام (حکیم بن طفیل) با همان روش غیرانسانی (زید بن رقاد) از کمین برجست و دست چپ آن حضرت را قطع نمود و در این هنگام تیرها مانند قطرات باران از طرف دشمن به سوی آن حضرت سرازیر گردید که تیری به مشک و تیری دیگر به سینه اش اصابت نمود و از حرکت باز ماند. در اینجا بود که یکی از افراد دشمن توانست از نزدیک بر وی حمله کند و جمجمه آن حضرت را با عمودی بشکافد و آنگاه که در روی زمین قرار گرفت عرضه داشت: «عَلَيْكَ مِنْنِي السَّلَامُ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ». (۲۴۳)

امام (علیه السلام) با شنیدن صدای برادر، خود را به بالین وی رسانیده و در رثای او خطاب به مردم کوفه این چهار بیت را انشاء نمود: «تَعْدَيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْيِكُمْ...».

(شما ای بدترین مردم! از راه دشمنی و ستم تجاوز کردید و درباره ما خاندان را فرمان پیامبر مخالفت نمودید.

آیا پیامبر، آن بهترین موجودات، ما را به شما توصیه ننموده بود؟ آیا جد من

احمد منتخب شده و رسول خدا نبود؟ آیا فاطمه زهرا مادر من نبود و علی آن برادر نیکوترین مردم و برادر پیامبر خدا پدر من نبود؟ شما مردم در اثر جنایتی که مرتکب شدید مورد لعنت و ذلت قرار گرفتید و به زودی به سوی آتش که حرارتش شدید است، کشانده خواهید شد).

از حسین بن علی (علیهما السلام) هنگام شهادت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) جملات و کلمات زیادی و از ابوالفضل (علیه السلام) نیز اشعار فراوانی در بعضی از کتب مقاتل - مانند مقتل طریحی - نقل گردیده است ولی ما چون در مدارک مورد اعتماد، این نوع جملات و اشعار را به دست نیاوردیم از نقل آنها خودداری نمودیم.

اما همین چند بیت و همین نمونه کوتاه می تواند بیانگر ایده و هدف و عقیده و ایمان ابوالفضل (علیه السلام) و نشانگر قدرت معنوی و عاطفه و رافت مقام ولایت باشد که ابوالفضل (علیه السلام) با لب تشنه آب را دور می ریزد و می گوید: «تَاللَّهِ مَا هَذَا فَعَالَ دِینِی...»؛ به خدا سوگند! آیین من چنین عملی را امضا نمی کند.

و هنگام شدت جنگ و در مقابل امواج شمشیرها و نیزه ها فریاد می زند: «نَفْسِی لِسَبْطِ الْمُصْطَفَی الطَّهْرِ وَقِی»؛ جانم به قربان فرزند رسول خدا. و آنگاه که به دست از تن بریده شده اش تماشا می کند می گوید: «اِنِّی

پاورقی:

۲۴۳- مرحوم مقرر در مقتل خود، صفحه ۳۲۶ نقل می کند که از دانشمند فاضل شیخ کاظم سبّتی شنیدم که گفت: روزی یکی از علمای مورد اعتماد به نزد من آمده گفت: من از سوی حضرت ابوالفضل پیامی برای تو آورده ام؛ زیرا آن حضرت را در عالم خواب دیدم و احساس کردم که نسبت به تو خشناک است و چنین فرمود که شیخ کاظم سبّتی چرا از مصیبت من یاد نمی کنی؟ عرض کردم یا سیدی! من مصیبت شما را از زبان وی زیاد شنیده ام. فرمود نه به او بگو این مصیبت مرا بخواند که اگر شخص از بالای اسب به روی خاک بیفتد دستش را برای بدنش حامی قرار می دهد ولی کسی که تیرها به سینه اش فرو رفته و هر دو دستش قطع گردیده است چگونه می تواند بدنش را حفظ کند.

أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي»؛ من از آیینم دفاع خواهم نمود گرچه دستم از تنم جدا شود.

و حسین بن علی (علیهما السلام) هم چون بر بالین بدن قطعه قطعه و پیکر به خون آغشته چنین برادری بس عزیز و با وفا می نشیند دشمن را مورد خطاب قرار داده و می گوید:

لُعْنَتُمْ وَأَخْزَيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ
سَتَصْلَوْنَ نَارًا حَرُّهَا قَدْ تَوْقَدَا

ای وای که با این جنایت بزرگ از رحمت خدا دور افتادید و خود را طعمه آتشی بس سوزان قرار دادید.

آری، حسین (علیه السلام) برای بدبختی ملت می سوزد و ابوالفضل (علیه السلام) خود را پروانه شمع دین و پیشوایش می داند.

حضرت ابوالفضل از دیدگاه معصومین (علیه السلام)

اینک پس از توضیح و بیان گفتار حسین بن علی درباره حضرت ابوالفضل مناسب است درباره شخصیت آن حضرت از دیدگاه معصومین و ائمه هدی (علیهم السلام) مطالبی را از نظر خواننده عزیز بگذرانیم تا ضمن آشنایی بیشتر با شخصیت آن حضرت معلوم شود که شجاعت و شهامت او از نوع شجاعت شجاعان و نام آوران جهان نیست. بلکه شجاعت او دارای بُعد معنوی و نشأت گرفته از شخصیت روحانی اوست.

عرفان در دوران کودکی

تربیت پدر و مادر و محیط خانواده در تکوّن و پی ریزی شخصیت انسان نقش مهمّی را ایفا می کند و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) از این قانون کلی نمی تواند مستثنا باشد. تربیت یافتن در دامن مادری مانند أم البنین و فرا گرفتن

اصول اخلاقی و صفات معنوی از پدری مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سپری نمودن دوران کودکی در کنار برادرانی مانند امام حسن و امام حسین و خواهرانی مانند زینب و ام کلثوم نه (ابوالفضل) بلکه مسلماً (ابوالفضائل) به وجود می آورد ولی بررسی دوران کودکی حضرت ابوالفضل و تقدیر و تجلیل ائمه هدی (علیهم السلام) از آن حضرت نشان می دهد که ملکات فاضله و صفات حمیده او، دانش و تقوایش، عبادت و عرفانش و شهامت و فداکاریش نه تحصیلی و اکتسابی است که شرایط محیط می تواند به وجود بیاورد بلکه قسمتی از این اوصاف در آن حضرت جنبه ذاتی و جبلّی دارد که از پدر ارجمندش به ارث برده است.

برای روشن شدن این مطلب مضمون روایتی را که در مستدرک الوسائل و مقتل خوارزمی آمده است نقل می کنیم که: حضرت ابوالفضل در دوران کودکی در کنار پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشسته بود آن حضرت به قیافه ابوالفضل تماشا می نمود خواست با او با زبان کودکی حرف بزند فرمود فرزندم بگو یکی! ابوالفضل گفت یکی. سپس فرمود بگو دوتا! عرضه داشت پدرجان شرم دارم با زبانی که یکی گفتم بگویم دوتا. امیرمؤمنان چون این جمله را از فرزند کوچک و عزیزش شنید به آغوشش کشید و او را بوسید. (۲۴۴)

پاورقی:

۲۴۴- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۳۵ و ج ۳، ص ۸۱۵. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۲۲. متن روایت در مستدرک این است: (لما كان العباس و زينب ولدي عليّ (عليه السلام) صغيرين. قال عليّ (عليه السلام) للعباس، قل واحد. فقال: واحد فقال: قل اثنان قال: استحيي اءن اقول باللسان الذي قلت واحد اثنين. فقبل عليّ (عليه السلام) عينيه ثم التفت الى زينب و كانت عليّ يساره والعباس عن يمينه فقالت يا ابتاه اتحيّنا. قال نعم. يا بني اءولادنا اكبادنا. فقالت يا ابتاه حبان لايجتمعان في قلب المؤمن حبّ الله وحب الاولاد وان كان لابدّ فالشفقه لنا والحب لله خالصا فازداد عليّ (عليه السلام) بهما حباً...).

این دید وسیع که چون یگانگی جز بر خالق آسمانها و زمین نسزد و بر زبان او که شاخه ای است از درخت عریق خاندان عصمت و ثمره ای است از شجره طیّبه ولایت نباید کلمه ای که خدای سبحان از آن منزّه و مبراّست جاری شود. آری، این نوع تفکر در دوران طفولیت که نه اطفالی مانند او بلکه اکثر بزرگسالان نیز از رسیدن به آن مرحله عاجزند گواه این مطلب است که این معرفت و عرفان در آن حضرت نه اکتسابی و فراگرفتنی است بلکه جبّلی و ذاتی است که به صورت ارث از صُلب پدر به همراه آورده است پدری که فرمود (لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً) پس از این مقدمه به نقل بیان سه تن از معصومین درباره آن حضرت می پردازیم:

۱- بیان امام صادق (علیه السلام): (امام صادق (علیه السلام) درباره حضرت ابوالفضل چنین می گوید: عموی ما عباس تیزبین و دارای ایمان محکم و ثابت بود و در کنار برادرش حسین جهاد نمود و با بهترین وجهی از عهده امتحان برآمد و با شهادت به عالم آخرت منتقل گردید). (۲۴۵)

و باز امام صادق (علیه السلام) در زیارتی که به ابوحمزه ثمالی (۲۴۶) تعلیم فرموده جملاتی بس زیبا و دلنشین و دارای مفاهیمی بلند به کار برده است که نشانگر اخلاص کامل و عظمت روح و فداکاری حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در تحقّق بخشیدن به اهداف انبیا و آرمان اولیاست که جملات زیر از این نمونه است:

پاورقی:

۲۴۵- کان عمنا العباس بن علی (علیهما السلام) نافذ البصیره صلب الایمان جاهد مع اخیه الحسین (علیه السلام) وابلی بلاء حسنا و مضی شهیدا (تنقیح المقال).

۲۴۶- ابوحمزه ثمالی از شخصیت‌های بزرگ اسلامی و از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) است از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که ابوحمزه در زمان خودش مانند سلمان بود در زمان خودش.

«... واشهد أنّكَ قدْ بَالِغْتَ فِي النَّصِيحَةِ وَأَعْطَيْتَ عَايَةَ الْمَجْهُودِ... أَشْهَدُ أنّكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْكَلْ وَأَنْتَ مُضِيَّتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ وَمَتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ». (۲۴۷)

شهادت می دهم که تو وظیفه نصیحت و امر به معروف را در حد کامل انجام دادی و در این راه آخرین تلاش خود را به کار بستی، شهادت می دهم که ضعف و سستی و ترس و واهمه به خود راه ندادی و راهی (شهادت) را که انتخاب کردی از روی بصیرت و بینش بود که بر صالحان اقتدا و از پیامبران پیروی نمودی. و این است بیان و اظهار نظر امام ششم (علیه السلام) درباره حضرت ابوالفضل (علیه السلام).

۲- بیان امام سجاد (علیه السلام): ابوحمزه ثمالی می گوید: روزی چشم علی بن الحسین به عبیدالله فرزند عباس بن علی افتاد. اشک آن حضرت سرازیر گردید. آنگاه چنین فرمود: جنگ احد و جنگ موته از سخت ترین روزهای زندگی پیامبر به شمار می آید چون در جنگ احد عمویش حمزه و در جنگ موته پسرعمویش جعفر بن ابی طالب به شهادت رسیدند ولی روز (عاشورا)ی حسین سخت تر از اینها بود؛ زیرا در روز عاشورا حسین بن علی را سی هزار نفر در محاصره خویش قرار دادند که همه آنان خود را مسلمان انگاشته و با ریختن خون فرزند پیامبر به پیشگاه خدا تقرب می جستند و حسین آنان را هرچه موعظه و نصیحت فرمود مؤثر واقع نگردید و از راه ظلم و ستم به شهادتش رسانیدند.

امام سجاد آنگاه از ابوالفضل سخن گفت و چنین فرمود: (خدا رحمت کند عمویم عباس را که آن روز از عهده آزمایش سختی که در آن قرار گرفته بود به

پاورقی:

۲۴۷- کامل الزیارات ابن قولویه (متوفای ۱۳۶۷ هـ) به تصحیح و پاورقی مرحوم علامه امینی، ص ۲۵۷.

صورت زیبایی درآمد و با وجود خویش ایثار و جانش را فدای برادرش نمود تا آنجا که دو دستش قطع گردید و خداوند به جای آن دو دست، دو بال به وی عطا فرمود که به واسطه آن دو بال مانند جعفر طیار به همراه فرشتگان در بهشت جاودان پرواز می کند.

امام سجاد (علیه السلام) این جمله را هم اضافه نمود که: (عباس نزد خداوند، دارای آنچنان مقام و منزلتی است که در روز قیامت همه شهدا به مقام او غبطه می خورند و آرزوی آن را می کنند). (۲۴۸)

۳- بیان حسین بن علی (علیهما السلام) و بالاخره اگر به گفتار حسین بن علی خطاب به حضرت ابوالفضل توجه کنیم و در جمله ای که در باره او به کار برده است دقت نماییم عظمت و شخصیت او بیشتر روشن خواهد گردید؛ زیرا حسین بن علی (علیهما السلام) در عصر تاسوعا آنگاه که دشمن حمله به سوی خیمه ها را آغاز نمود برادر خویش را این چنین مورد خطاب قرار داد « **ارکب بنفسی انت یا اخی حتی تلقاهم وتساءلهم عما جاءهم** »؛ (۲۴۹) جانم به قربانت برادر! سوار مرکب شو و با اینها ملاقات و انگیزه حرکتشان به سوی خیمه ها را سؤال کن.

باورقی:

۲۴۸- عن الثمالی: قال نظر علی بن الحسین سیدالعابدین الی عبیدالله بن العباس بن علی بن ابی طالب فاستعبر ثم قال: ما من یوم اشد علی رسول الله من یوم أحد قتل فیہ عمه حمزة بن عبدالمطلب اسدالله واسد رسوله وبعده یوم موتة قتل فیہ ابن عمه جعفر بن ابی طالب. ثم قال ولا کیوم الحسین اذدلف الله ثلاثون الف رجل یزعمون انهم من هذه الامة کل یتقرب الی الله عزوجل بدمه وهو بالله یدکرهم فلا یتعظون حتی قتلوه بغیاً وظلماً وعدواناً ثم قال رحم الله العباس فلقد آثروا بلی وفدا اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فاءبدله الله عزوجل بهما جناحین یطیر بهما مع الملائكة فی الجنة کما جعل لجعفر بن ابیطالب وان للعباس عندالله تبارک و تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القيامة. (تنقیح المقال، سفینه البحار، خصال صدوق، باب الاثنین).

۲۴۹- به صفحه... از این کتاب مراجعه شود.

دقت در مفهوم این جمله انسان را در حیرت و تعجب فرو می برد و فکر انسان از درک آن عاجز و درمانده است که این چه مقامی است که امام معصوم و علت کائنات خود را بر او فدا می کند و این چه معنویت و منزلتی است که شخص والای بشریت و یکی از افرادی که در حقشان می گوئیم « **بکم فتح الله وبکم یختم...** » (۲۵۰) او را با مدال افتخار (**بنفسی انت**) مفتخر می گرداند. (۲۵۱) پس چه بهتر از این مرحله و از این بیان امام بگذریم و تغییر و تاویل آن را به خودشان محول کنیم که فرموده اند: (**انَّ کلامنا صعب مستصعب**).

تذکر: در اینجا مناسب است برای تکمیل این بحث این موضوع را نیز متذکر شویم که در روز عاشورا غیر از امام حسین و حضرت ابوالفضل چهارتن دیگر از فرزندان امیرمؤمنان (**علیه السلام**) به شهادت رسیده اند که مجموع شهدا از فرزندان بلاواسطه آن حضرت در کربلا شش نفر می باشد و این چهار نفر عبارتند از:

۱- عبدالله بن امیرالمؤمنین که هنگام شهادت دارای ۲۵ سال و تقریباً نه سال کوچکتر از حضرت ابوالفضل بود.

۲- عثمان بن امیرالمؤمنین و او به هنگام شهادت دارای ۲۳ سال بود.

۳- جعفر بن امیرالمؤمنین و او دارای ۲۱ سال بود. مادر این سه شهید و مادر حضرت ابوالفضل (فاطمه ام البنین) است.

پاورقی:

۲۵۰- از جملات زیارت جامعه.

۲۵۱- ممکن است خواننده ارجمند تصور کند در متن زیارتی که از معصوم نقل شده است درباره همه شهدا جمله (بابی انتم و امی) به کار رفته است، ولی باید توجه داشت در این زیارت خود امام (**علیه السلام**) شهدا را مورد خطاب قرار نداده بلکه این زیارتی است که امام صادق (**علیه السلام**) به صفوان تعلیم فرموده است که شهدا را این چنین زیارت بکن. (مشروح این جریان در مصباح المتهجد شیخ طوسی (ره) ص ۶۶۰ آمده است)

۴- محمد بن امیرالمؤمنین و مادر وی لیلی دختر مسعود بن خالد است، ولی سن وی هنگام شهادت دقیقاً معلوم نیست. گذشته از کتب تاریخ در زیارت ناحیه مقدسه از این چهار شهید با عظمت و احترام یاد شده و قاتل هریک از آنان نیز به نام معرفی و مورد لعن قرار گرفته است.

هنگام شهادت عبدالله بن حسن مجتبی (علیه السلام)

متن سخن:

« يَا ابْنَ أَخِي اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ فَإِنَّ اللَّهَ يَلْحَقُكَ عَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ الصَّالِحِينَ، بِرَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى وَحْمَزَةٍ وَجَعْفَرٍ وَالْحَسَنِ...
اللَّهُمَّ أَمْسِكْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَأَمْنِعْهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ فَإِنْ مَتَّعْتَهُمْ إِلَى حِينٍ فَفَرِّقْهُمْ فِرْقًا وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدْدَا وَلَا تُرْضِ عَنْهُمْ الْوَلَاءَ أَبَدًا فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا فَعَدُّوا عَلَيْنَا فَقَتَّلُونَا ». (۲۵۲)

ترجمه و توضیح لغات:

قَطْر: بر وزن تَرَف: جمع قَطْرَة. طَرَائِق قِدْدَا: گروههایی با اختلاف شدید. عَدَى، عَدُواً: با شتاب حرکت نمود، تَعَدَى و تجاوز کرد.

ترجمه و توضیح:

در کامل ابن اثیر و ارشاد مفید آمده است: پس از آنکه خود حسین بن علی (علیهما السلام) در اثر یک جنگ نسبتاً طولانی در روی خاک و در محاصره دشمن قرار گرفت پسر بچه کوچکی از افراد فامیل آن حضرت از طرف خیمه ها دوان دوان خود را به کنار امام (علیه السلام) رسانید و حضرت زینب او را تعقیب

پاورقی:

می نمود تا به خیمه ها برگرداند ولی او می گفت: نه، به خدا سوگند! که از عمویم جدا نمی گردم. در این هنگام یکی از افراد دشمن به نام (بحر بن کعب بن تیم) با شمشیر به سوی حسین بن علی حمله نمود آن پسر بچه با مشاهده این وضع او را صدا کرد که: « **يَا ابْنَ الْخَيْبَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي؟** »؛ ای فرزند زن ناپاک! عموی مرا می کشی؟ و دست خود را به عنوان حمایت از عمو به پیش برد. بحر بن کعب که شمشیر را فرود آورد دست پسر بچه قطع و به وسیله پوست از بازو آویخت.

این طفل در اثر شدت درد و ناراحتی رو به سوی آن حضرت نمود و صدا زد: (یا عَمَاهُ!) عمو! به داد من برس، مرا از این درد و مصیبت برهان

امام (علیه السلام) دست به گردن وی انداخت و چنین گفت: « **يَا ابْنَ آخِي اصْبِرْ...** »؛ فرزند برادرم صبر و شکیبایی ورز که خداوند تو را به نیاکان پاک و صالحت رسول خدا، علی، حمزه، جعفر و حسن ملحق خواهد نمود.

آنگاه امام (علیه السلام) سپاهیان کوفه را این چنین نفرین کرد: « **اَللّٰهُمَّ اَمْسِكْ عَنْهُمْ...** »؛ خدایا! این مردم ستمگر را از باران رحمت و از برکات زمین محروم کن و اگر عمر طبیعی به آنان دادی به بلای تفرقه و تشتت مبتلایشان بگردان و حکام و فرمانروایانشان را از آنان خشنود نگردان و ستیزه و دشمنی در بین آنها و حکامشان برقرار کن که آنان ما را با وعده نصرت و یاری دعوت، سپس به جنگ ما قیام نمودند.

تذکر:

از فرزندان امام حسن مجتبی (علیه السلام) در کربلا سه تن به شهادت رسیده اند:

۱- عبدالله، مادر وی دختر شلیل بن عبدالله بجلی است.

۲ و ۳- قاسم و ابوبکر و این دو برادر از یک مادر به نام (رمله) متولد گردیده اند.

هنگام وداع

متن سخن:

وداع با بانوان حرم

« ثُمَّ أَنَّهُ وَدَّعَ عِيَالَهُ وَأَمَرَهُمْ بِالصَّبْرِ وَلَبَسِ الْأُزْرَ وَقَالَ: اسْتَغِدُّوا لِلْبَلَاءِ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ حَامِيَكُمْ وَحَافِظَكُمْ وَسَيَنْجِيكُمْ مِنْ شَرِّ أَلَا عُدَاءَ وَيَجْعَلُ عَاقِبَةَ أَمْرِكُمْ إِلَى خَيْرٍ وَيُعَذِّبُ عَدُوَّكُمْ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ وَيَعُوِّضُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْبَلِيَّةِ بِأَنْوَاعِ النِّعَمِ وَالْكَرَامَةِ فَلَا تَشْكُوا وَلَا تَقُولُوا بِأَلْسِنَتِكُمْ مَا يَنْقُصُ مِنْ قَدْرِكُمْ ». (۲۵۳)

ترجمه و توضیح لغات:

ازر (به ضم اول و ثانی جمع ازار به کسر اول): معجر و هر لباسی که روی لباسها می پوشند و به قرینه اینکه بانوان حرم در سفر و حضر دارای معجر و ازار بودند می توان گفت که منظور در اینجا نوع خاصی از لباس و روپوش بوده که جمع و جور و در حال سفر و در مرئی و منظر دشمنان استفاده کردن از آن آسانتر باشد. بلاء: امتحان، غم و اندوه شدید. بلیه: امتحان و مصیبت. حفاظت و حمایت: از گفتار بعضی لغت شناسان و موارد استعمال می توان استفاده نمود که حفاظت بیشتر در حفظ اصل اشیاء و حمایت در حفظ متعلقات آنها به کار می

باورقی:

۲۵۳- متن بالا از مقتل مقرر، ص ۳۳۷ نقل گردیده و این کتاب و نفس المهموم آن را از جلاءالعیون نقل نموده اند.

رود مثلاً در درهم و دینار می گویند: (یحفظه) و نمی گویند (یحمیه) و به مراتب
فُرق شده می گویند (حمی القوم)؛ زیرا منظور حفظ و حراست نباتات و گیاهان
مرتفع است نه آب و خاک آن.

ترجمه و توضیح:

اگر بگوییم آخرین وداع حسین بن علی (علیهما السلام) از سخت ترین
لحظات و از شدیدترین دقایق در روز عاشورا برای آن حضرت و برای بانوان حرم
و همچنین برای امام سجاد (علیه السلام) بوده است سخنی به گزاف نگفته ایم؛
زیرا از یک سو دختران پیامبر می بینند که اینک پس از شهادت همه مردان و
جوانانشان تنها ملجاء و ماوایشان و امام و پیشوایشان نیز وداع و اعلان جدایی
می کند؛ جدایی که دیگر بازگشتی در آن نیست، حال پس از وی در این بیابان
پهناور چه کنند و در این غربت و بی کسی به چه کسی پناه ببرند. یک مشت
زنان و اطفال بی دفاع از حمله و هجوم دشمنان چگونه دفاع کنند و درد دل
خویش را با چه کسی بگویند؟

اینک باید برای آخرین بار و برای چند لحظه باز هم به دور او جمع شوند و
دامن او را بگیرند و از او استمداد کنند و با وی به درد دل بنشینند و از سوی
دیگر آن امام عطوف و مهربان و آن روح عاطفه و محبت و آن مجسمه غیرت و
شهامت نظاره گر گروهی از اطفال می باشد که صدای ناله و گریه آنان بلند است
و به درخواست دختران یتیمی گوش فرا می دهد که برای نجات از دست دشمن
محل امنی و یا برای نجات از تشنگی، کاسه آبی از وی طلب می کنند. او خود را
در میان عده ای از بانوان داغدیده می بیند که از کثرت ناراحتی و شدت مصائب
و عظمت حوادث، مبهوت و حیران، مهر سکوت بر لب زده و یارای سخن گفتن
ندارند.

خواننده عزیز! فکر می کنید عکس العمل امام (علیه السلام) در این صحنه

عجیب که کوهها را متزلزل می کند چه باشد و با این بانوان و دختران غمزده که اندوهشان تا اعماق استخوان تاثیر می گذارد چگونه سخن بگوید؟
آیا او از دیدن این صحنه دلسوز و تصور حوادث جانگداز آینده، اظهار ضعف خواهد نمود و تسلط بر افکار و اعصاب خود را از دست خواهد داد؟ و احیاناً آن هدف عالی و مقصد بزرگی را که انتخاب کرده است ولو برای چند لحظه به فراموشی خواهد سپرد؟!

ممکن است هر کسی این صحنه را به فکر خود یک نوع ترسیم کند و هر نویسنده در پاسخ امام به شکلی قلم فرسایی و هر گوینده ای به نوعی بیان نماید و یا زبانهالی بسازد که مانند اغلب زبانهالها زبانهال و بیانگر طرز فکر خود گوینده است که به امام نسبت داده و از شخصیت والای امام، شخصیتی مانند خود مجسم نموده است.

پس چه بهتر که ما در این مرحله نیز مانند همه مراحل از مدینه تا کربلا اختیار از قلم بگیریم و گفتار و پاسخ امام را از بیان معصومین (علیهم السلام) و از نقل علمای بزرگ و اهل فن بشنویم و به ترجمه جملات و داعیه امام حسین (علیه السلام) آنچنان که نقل شده است بپردازیم:

« ثُمَّ أَنَّهُ وَدَّعَ عِيَالَهُ ثَانِيًا وَأَمَرَهُمْ بلبسِ الْأَزْرِ... »: او برای دومین بار اهل و عیالش را وداع کرد و آنان را به صبر و شکیبایی دعوت و به پوشیدن لباسها (ی چابک و جمع جور) توصیه نمود. آنگاه فرمود برای روزهای سخت و غمبار آماده باشید و بدانید که خداوند پشتیبان و حافظ شماست و در آینده نزدیک شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد و عاقبت شما را مبدل به خیر و دشمن شما را به عذابهای گوناگون مبتلا خواهد نمود و در عوض این سختی و مصیبت، انواع نعمتها و کرامتها را در اختیار شما قرار خواهد داد. پس گله و شکوه نکنید و آنچه ارزش شما را کم کند بر زبان نیاورید.

سخنان بالا را علامه مجلسی در ذیل روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل

نموده است که به احتمال قوی تتمه همین روایت و بیان امام باقر (علیه السلام) باشد و در صورت مجزا بودن از آن روایت باز هم برگرفته از روایت دیگری است که از دنظر مرحوم علامه مجلسی مورد اعتبار و دارای وثاقت بوده است (۲۵۴) و بر همین اساس مرحوم مقرر که یکی از علمای محقق و از شخصیت‌های علمی و از افراد مطلع در تاریخ و حدیث می باشد با اینکه مطلب بالا را از (جلاء‌العیون) نقل نموده مجموع جملات آن را به صورت یک روایت مورد اعتماد و نقل صحیح از حسین بن علی (علیهما السلام) مورد بررسی قرار داده و چنین می گوید:

« در این گفتار و سخن حسین بن علی (علیهما السلام) بیان دو موضوع مهم مورد نظر بوده است که هیچیک از مورخان و تحلیل گران در قیام حسین بن علی (علیهما السلام) متوجه این دو موضوع نگردیده اند. اول اینکه امام (علیه السلام) می خواهد به بانوان حرم تفهیم کند که آنان در این راه طولانی و در دست این دشمنان به قتل نخواهند رسید و سالم به وطن خویش مراجعت خواهند نمود و دوم اینکه لباس و معجر آنان به غارت نخواهد رفت.»

مرحوم مقرر در تایید آنچه از متن این سخن فهمیده است چنین می گوید: زیرا پس از امر به پوشیدن لباس که از سوی آن حضرت صادر گردید: (وامرهم بالصبر ولبس الازر) از به کار بردن لفظ حمایت و حفاظت با اینکه یکی از آن دو کافی بوده، دو موضوع مهم بالا به دست می آید و بلاغت کلام امام (علیه السلام) در این است که بگوییم منظور از جمله: (ان الله حامیکم) حمایت از دستبرد دشمن به حریم خاندان عصمت در مورد غارت، و منظور از جمله (وحافظکم) پاورقی:

۲۵۴- زیرا آن مرحوم در مقدمه (جلاء‌العیون) انگیزه تالیف این کتاب را چنین می نگارد که: آنچه تا حال درباره تاریخ عاشورا به زبان عربی و فارسی تالیف گردیده یا ناقص بوده و یا از کتب سیره و تاریخ غیر مورد اعتماد اخذ شده است و در این کتاب به ترجمه روایات معتبره اقتصار نموده و از غیر احادیث معتبره که از کتب افاضل امامیه اخذ نشده مطلبی نقل نکردیم.

حفاظت از قتل و به شهادت رسانیدن آنهاست. (۲۵۵)

وداع با امام سجاد (علیه السلام)

۱- (وعن زين العابدين (عليه السلام) قال: ضمنى والدى (عليه السلام) الى صدره يوم قتل والدماء تغلى وهو يقول: يا بنى احفظ عني دعاء علمتنيه فاطمة (عليها السلام) و علمها رسول الله (صلى الله عليه وآله) و علمه جبرئيل (عليه السلام) فى الجاجة والمهم والغم والنزلة اذا نزلت والا مر العظيم الفادح قال أدع: بحق يس والقرآن الحكيم و بحق طه والقرآن العظيم يا من يقدر على حوائج السائلين يا من يعلم ما فى الضمير يا منفس عن المكر وبين يا مفرج عن المغمومين يا راحم الشيخ الكبير يا رازق الطفل الصغير يا من لا يحتاج الى التفسير صل على محمد وآل محمد وافعل بى كذا وكذا) (۲۵۶)

پاورقى:

۲۵۵- بیان مرحوم مرقم، با تفاوت مفهومی که در میان این دو واژه از اهل لغت نقل نمودیم تطبیق می کند.

۲۵۶- این دعا را علامه مجلسی در بحار، ج ۹۵، ص ۱۹۶ از دعوات راوندی و مرحوم محدث قمی در (باقیات الصالحات) بدون ذکر ماخذ و در بعضی از کتابهای فارسی با مختصر تفاوت در متن آن نقل نموده اند. دعوات راوندی از کتابهای خطی و کمیاب بود که اخیراً به همت مدرسه الامام مهدی قم منتشر گردیده و متن دعا در صفحه ۵۴ نقل شده است و همانگونه که این کتاب از منابع بحارالانوار بوده از منابع مرحوم محدث نوری در مستدرک نیز می باشد و درباره معرفی و اهمیت این کتاب در خاتمه مستدرک سخنی نیز آورده است.

مرحوم محدث قمی (ره) در (هدیه الاحباب)، قطب راوندی را چنین معرفی می کند: الشیخ قطب الدین الامام العالم المتبحر النقاد الفقیه المفسر المحقق، وی صاحب تالیفات مهم و پرمحتوا در علوم مختلف و یکی از اساتید ابن شهر آشوب - محدث معروف - است. قطب راوندی در سال ۵۷۳ درگذشته و قبرش در بلده طیبه قم و در صحن مطهر حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) مزار عامه می باشد.

۲- (... عن ابی جعفر (علیه السلام) قال لما حضرت علی بن الحسین الوفاء
ضمنی الی صدره ثم قال. یا بُنَّیَّ اوصیک بما اوصانی به ابی حنین حضرت ه الوفاء
وبما ذکر ان اباه اوصاه به یابنّی اَیّاک وظلم من لا یجد علیک ناصر الا الله). (۲۵۷)
ترجمه و توضیح لغات:

ضمنی الی صدره: مرا به سینه خود چسبانید، مرا به سینه خود کشید.
والدماء تغلی (از غلی یغلی): خون از وی می جوشید. نازله: مصیبت شدیدی که
به انسان وارد می شود. امر فادح: امر سنگین و غیرقابل تحمل. نفّس ای فرَج؛
مُنَفّس برطرف کننده. ایاک (اسم فعل است): برحذر باش.

ترجمه و توضیح:

امام - طبق معمول - پس از وداع با بانوان حرم برای وداع با امام سجاد
(علیه السلام) به سوی خیمه او حرکت نمود. وداع حسین بن علی با فرزندش و
جانشین بعد از خودش چگونه بوده و در آن لحظه حساس میان آن پدر عزیز و
فرزند دلبندش چه گذشته است. برای ما روشن نیست.

البته مسعودی مطلبی نقل می کند که ظاهراً مضمون روایات و خلاصه اش
این است که حسین بن علی (علیهما السلام) به هنگام وداع با امام سجاد
وصایای خاص مربوط به امامت را بر وی نموده و دستور داد که میراث مخصوص
امامت از قبیل صحف و سلاح و غیره را که در نزد ام سلمه است پس از مراجعت
به مدینه از وی تحویل بگیرد. (۲۵۸)

و اما آنچه به صورت سخن و گفتار از آن حضرت در این بخش از وداع نقل

باورقی:

۲۵۷- خصال صدوق، باب اول تحف العقول، ص ۱۷۶.

۲۵۸- اثبات الوصیه، ص ۱۶۴.

گردیده دو مطلب است که هردو از امام سجاد (علیه السلام) و یکی از دو معصوم حاضر در صحنه وداع که در میان خیمه بجز او و پدر ارجمندش کسی وجود نداشته، نقل شده است.

۱- توجه به درگاه ربوبی

امام سجاد (علیه السلام) می گوید: روزی که پدرم کشته شد درحالیکه خون از تمام بدنش می جوشید مرا به سینه خود کشید و فرمود: (فرزندم! این دعا را از من فرا بگیر و هنگام حاجت و غم و اندوه جانکاه و در حوادث مهم و کمرشکن، با آن خدا را بخوان و این دعایی است که مادرم فاطمه برای من تعلیم نمود که او از پدرش رسول خدا و او از جبرئیل فرا گرفته بود) **(بحق یس والقرآن الحکیم و بحق طه والقرآن العظیم...)**؛ ای خدایی که بر آنچه نیازمندان از درگاهت بخواهند قادری؛ ای آنکه از اسرار دلها آگاهی؛ ای خدایی که غم از دلهای مغمومین و اندوه از دلهای اندوهگین می زدایی، ای آنکه بر پیران خسته رحم می کند و بر کودکان شیرخوار روزی می رساند؛ ای آنکه نیازی به تفسیر ندارد به محمد و فرزندانش درود بفرست و حواجی مرا برآر.

۲- از خطرناکترین ستمها بر حذر باشید

ابوحمزه ثمالی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمود پدرم امام سجاد، هنگام وفاتش مرا به سینه خود کشید و فرمود فرزندم: بر تو وصیت می کنم آنچه را که پدرم حسین بن علی (علیهما السلام) هنگام وفات و شهادتش آن را توصیه نمود. امام سجاد فرمود از جمله وصایای پدرم این بود: (فرزندم! پرهیز از ستم کردن بر کسی که مدافع و یار و یابوری بجز خدا ندارد).

و این بود دو وصیت حسین بن علی (علیهما السلام) هنگام وداع با امام سجاد (علیه السلام) که احتمال دارد این دو وصیت در دو ملاقات و وداع جداگانه صورت گرفته باشد و به کار بردن دو تعبیر مختلف: **(یوم قتل والدماء تغلی)** و: **(حین حضرته الوفاة)** می تواند قرینه ای بر این تعدد باشد.

نتیجه:

آنچه از این وصایای سه گانه استفاده می شود این است که: حسین بن علی (علیهما السلام) آن نمونه صبر و استقامت و آن امام و پیشوا و سرمشق برای انسانهای مؤمن و پاک در مبارزه با کفر و الحاد در هدف خویش از روزی که تصمیم به مبارزه گرفته تا آخرین لحظه کوچکترین تزلزل و تنزل به خود راه نداده بلکه قدم به قدم پیش رفته و به مناسبت شرایط زمانی و مکانی عکس العمل نشان داده است و برای او صحنه وداع عاشورا که در یک قدمی شهادت خود و اسارت بانوان حرم قرار گرفته نه تنها با شهر و دیارش مدینه الرسول که از آرامش روحی و احترام عمومی برخوردار بود فرقی نکرده و از نظر او نه تنها این لحظه حساس با لحظاتی که در مکه معظمه و در کنار خانه امن خدا به سر می برد و یا بیابان آرام حجاز را به سوی کربلا می پیمود فرقی ندارد بلکه امروز به افکار مدینه تا مکه تجسم و به گفتار مدینه تا کربلا فعلیت و تحقق می بخشد.

اگر آن روز در کنار قبر رسول خدا عرض می کرد: «اللهم انی احب المعروف وانکر المنکر»؛ و اگر در مدینه می گفت: «ویزید رجل شارب الخمر و مثلی لا یبایع مثله»، و اگر در آغاز حرکت از مدینه تشخیص داده بود که: «وعلی الاسلام السلام اذ بلیت الامة براع مثل یزید»، و اگر آن روز سوگند یاد می کرد که: «والله لا اعطى الدنیه من نفسی»، و اگر در کنار کعبه در ضمن خطبه ای، آینده خود را ترسیم می نمود و اگر در منزل بیضه با استناد به گفتار پیامبر خدا مبارزه با یزید را از وظایف خود معرفی می نمود و... امروز هم به بانوان حرم با قاطعیت دستور می دهد که لباس سفر به تن کنید و از نوعی لباس که شما را در طول اسارت در مرئی و منظر دشمنان و در داخل حرم از نامحرمین حفظ می کند بهره بگیرید و خود را بر بلاها و سختیها آماده سازید و کلمه ای که در آن گلایه ای از اسارت و شکوه ای از فشار دشمن باشد بر زبان نیاورید؛ زیرا که هدف،

الهی است.

آری، لازمه اقامه امر به معروف و نهی از منکر و جواب رد دادن بر طاغوتها و زیر بار ذلت نرفتن، آماده شدن بر سختیها و تحمل شکنجه ها و اسارتهاست و از همه مهمتر باید همه این مراحل آنچنان توام با استقامت و پایداری باشد و آنچنان از معنویت برخوردار گردد که یک کلمه، آری حتی یک کلمه نیز بر زبان نیاید که مشعر بر عدم رضا و نشانگر تردید در هدف و ناخشنودی بر تقدیم قربانیان و ریخته شدن خون جوانان باشد؛ زیرا موجب از دست رفتن ارزش مبارزات و کم شدن اجر و پاداش خواهد گردید:

« استعدوا للبلاء... ولا تقولوا بئلسنتکم ما ینقص من قدرکم » و اما وصیت حسین بن علی به فرزندش امام سجاد (علیه السلام) ممکن است در آن دو جهت و دو جنبه شخصی و عمومی تصور شود:

۱- جنبه شخصی:

انسان چنین تصور می کند که این دو بخش از وصیت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) یکی در شکل دعا و دیگری در قالب موعظه و تحذیر برای امام سجاد (علیه السلام) در آن شرایطی که انبوهی از هموم و غموم او را احاطه کرده و ظلم و ستم دشمن به اوج خود رسیده است می تواند بزرگترین وسیله تسلی و بهترین سبب آرامش خاطر گردد؛ زیرا از یک سو توجه آن حضرت را یکسره به مقام ربوبی جلب و از همه حوادث و پیشامدهای این کره خاکی با تمام سنگینیش منقطع می سازد و از سوی دیگر از مجازات سریعی که در انتظار مردم ستمگر کوفه است خبر می دهد که آن نیز به نوبه خود می تواند در تخفیف آلام و در زدودن آثار و ستمها و فشارها مؤثر باشد.

۲- جنبه عمومی:

با توجه به موقعیت حضرت سجاد (علیه السلام) که باید امامت امت و هدایت جامعه را پس از پدر ارجمندش به عهده بگیرد حسین بن علی (علیهما السلام)

در آخرین لحظات عمرش به واسطه او بار دیگر و پس از آن با خطبه های مفصل جامعه بشری و شیعیان و پیروانش را در قالب دعا به توحید واقعی و توجه به خداوند متعال که اساسی ترین برنامه و مأموریت همه انبیای الهی و رهبران آسمانی است دعوت می کند و در شکل نیایش انسانها را به قدرت کامله خداوند و احاطه علم او بر اسرار و ضمائر همه افراد بشر و همچنین به صفت عطوفت و مهر و رزاقیت او متوجه می سازد.

و در وصیت دیگری آنان را موعظه و نصیحت نموده و به بدترین ظلمها و زشت ترین ستمها که ستم بر مظلومان بی دفاع است و در هر گوشه ای از این جهان وسیع و هر روز به شکلی و قیافه ای و در ابعاد مختلفی با آن مواجه هستیم متوجه می سازد و از ارتکاب آن برحذر می نماید.

و گمان می کنم عمومی بودن مفاد این دو وصیت بر جنبه شخصی آن ترجیح دارد؛ زیرا گذشته از اینکه وجود وظیفه عمومی و والای امامت و رهبری، آن را ایجاب می کند حمل کردن خطاب (ایاک و ظلم من...) به ظاهر آن با واقعیات و مقام امام که معصوم از گناه و مبرا از هر نوع ظلم و تعدی است تطبیق نمی کند.

خلاصه:

گرچه مخاطب در این دو وصیت به ظاهر لفظاً، امام سجاد (علیه السلام) است ولی همانند خطابات فراوان قرآنی و اکثر وصایای معصومین در واقع طرف سخن همه انسانها یا همه پیروان اسلام است.

تذکری بر ارادتمندان واقعی حسین بن علی (علیه السلام)
خواننده عزیز! این بود وصیت و سخنان حسین بن علی (علیهما السلام) در آخرین وداعش که از منابع موثق و معتبر و از طریق معصومین (علیهما السلام) به دست ما رسیده و ممکن است وصایا و سخنان دیگری نیز نقل شده که به

دست ما نرسیده باشد ولی به طوری که قبلاً توضیح داده شد از همین سه وصیت کوتاه و به ظاهر مختصر می توان با مقام ارجمند ولایت و چهره مصمم و اراده خلل ناپذیر امامت آشنا گردید و از لابلای این جملات استقامت و پایداری آن حضرت را در راهی که انتخاب کرده بود به وضوح و روشنی درک نمود.

ولی متأسفانه در بعضی از کتب مقاتل غیر مورد اعتماد و یا در لسان بعضی از گویندگان و ذاکرین، مطالبی در مورد وداع نقل می شود که نه در کتب موثق و منابع معتبر از این نوع مطالب اثری دیده می شود و نه مفهوم بعضی از آنها با مقام امامت و ولایت و اهداف عالیه سالار شهیدان حسین بن علی (علیهما السلام) سازگار و قابل تطبیق است و پیدایش و نشر این مطالب در نهایت می تواند مبین دو نکته زیر باشد:

۱- چنین مطالبی ساخته و پرداخته نویسندگان و یا گویندگانی است که توجهشان صرفاً معطوف به ثواب بکاء و ابکاء بوده و از مفاسد و گناه جعل و یا نقل مطالب جعلی و بی اساس، غافل و یا در اثر کمی اطلاع، توجهی به جعلی بودن آنها نداشته اند.

۲- نقل بعضی از این مطالب دلیلی است روشن بر عدم شناخت صحیح از مقام والای ولایت و تنزل دادن مقام ارجمند امامت و در حد یک ضایعه از جنبه عقیدتی که باید مورد توجه علما و دانشمندان که پاسداران حدود و ثغور عقاید و احکام اسلامی هستند قرار بگیرد.

اجازه بدهید در این زمینه به جملات و نصایح سودمندی از مرحوم علامه جلیل محدث نوری صاحب مستدرک الوسائل که عمر پربرکت خود را در تحقیق و تتبع احادیث و روایات سپری نموده و آثار گرانقدری مانند مستدرک (۲۵۹) و کتابهای دیگری به یادگار گذاشته و شاگردانی مانند مرحوم محدث قمی و صاحب الذریعه به جامعه اسلامی تحویل داده است، گوش فرا دهیم، آنگاه به نقل یک نمونه از همان مطالب بی اساس که به موضوع وداع ارتباط دارد از زبان معظم

له پردازیم.

آن مرحوم در کتاب (لؤلؤ و مرجان) پس از بحث مفصل درباره اقسام کذب و مفساد و عذاب این گناه بزرگ و اینکه اگر کذب و دروغ در نقل حدیث و ذکر مصائب و مناقب باشد ضرر و مفسده اش و همچنین عذاب و کیفرش بیش از دروغهای دیگر خواهد بود می گوید: کسانی که خود را آماده خواندن مراثی و نقل حادثه جانگداز عاشورای حسینی نموده اند باید نه تنها به نقل شفاهی دیگران در مجالس و منابر بسنده نکنند و احياناً عربی بودن جمله ای را که از نظر بعضیها دلیل قاطعی بر صحت سند و متن آن است دلیل صحت آن ندانند بلکه در کتابها و تالیفات نیز باید کمال دقت را به کار بندند؛ زیرا وجود مطلبی در کتابی به هیچوجه دلیل بر صحت آن نیست چون ممکن است مؤلف یک کتاب اصلاً شخص مجهول الحال و ناشناخته ای باشد و ممکن است شخص شناخته شده ای باشد اما از نظر علمی در سطحی نباشد که بتواند درست را از نادرست و صحیح را از سقیم تشخیص دهد و حتی ممکن است یک نفر مؤلف دارای قوه علمی و تشخیص باشد ولی بعضی از تالیفات او به عللی دارای وثاقت و اعتبار نباشد مانند اینکه آن کتاب را در دوران جوانی و عدم تجربه و اطلاع کافی تالیف نموده باشد و این کتاب تنها به لحاظ انتساب به چنین شخصیتی از شهرت و اعتبار در سطح عموم برخوردار شود محدث نوری ضمن بیان شاهد و معرفی نمونه هایی از این نوع تالیفات به شرح چند جریان بی اساس و ساختگی و در عین حال مشهور می پردازد و می گوید:

پاورقی:

۲۵۹- مستدرک الوسائل مشتمل بر سه جلد بزرگ و ضخیم و دارای ۲۳ هزار حدیث از معصومین (علیهم السلام) می باشد. مؤلف جلیل القدر، ابواب این کتاب را بر اساس ابواب وسائل الشیعه تنظیم و فهرست مبسوطی و خاتمه ای بر آن فراهم آورده است که خاتمه مستقلاً یکی از سودمندترین کتابها در دو علم درایه و رجال می باشد. وفيها ما تشتهيه الانفس وتلدّ الاعین.

چهارم: نقل کنند با سوز و گداز که در روز عاشورا بعد از شهادت اهل بیت و اصحاب، حضرت اباعبدالله (علیه السلام) به بالین امام زین العابدین آمد پس از پدر حال جریان آن جناب را با اعدا پرسید خبر داد که به جنگ کشید پس جمعی از اصحاب را اسم برد و از حال آنها پرسید در جواب فرمود: قُتِلَ، قُتِلَ تا رسید به بنی هاشم و از حال جناب علی اکبر و ابی الفضل سؤال کرد به همان قسم جواب داد و فرمود بدان در میان خیمه ها غیر از من و تو مردی نمانده.

مرحوم محدث نوری اضافه می کند که: این قصه است و حواشی بسیار دارد و صریح است در اینکه آن جناب از اول مقاتله تا وقت مبارزه پدر بزرگوارش ابداً از حال اقربا و انصار و میدان جنگ خبری نداشت.

مؤلف: در تایید نظر شریف محدث نوری (ره) در اینکه عارضه امام سجاد (علیه السلام) در روز عاشورا نه آنچنان بود که از حوادث و جریانات آن روز بی اطلاع باشد می گوئیم:

اولاً: بررسی دقیق تاریخ نشان می دهد که بعضی از حوادث عاشورا مستقیماً از امام سجاد (علیه السلام) نقل گردیده است که این نوع روایات مبین حضور آن حضرت در صحنه و مشاهده جریانات و حوادث از نزدیک است.

ثانیاً: بر اساس روایتی حسین بن علی (علیهما السلام) آنگاه که همه یاران خود را از دست داد و به هر طرف نگاه کرد و هیچ کمک و مدافعی برای خود ندید، امام سجاد (علیه السلام) درحالیکه مریض بود و قدرت بر حمل سلاح نداشت از خیمه خود خارج و رو به سوی صفوف دشمن نهاد، ام کلثوم می گفت فرزندم برگرد، آن حضرت در جوابش فرمود: عمه! بگذار در کنار فرزند رسول خدا بجنگم. تا اینکه خود حسین بن علی (علیهما السلام) صدا زد خواهر! او را به خیمه برگردان مبادا روی زمین، از نسل آل محمد خالی بماند. (۲۶۰)

این جریان نیز شاهد دیگری است بر اینکه امام سجاد (علیه السلام) در عین وجود عارضه و کسالت مزاج، حوادث آن روز را قدم به قدم پیگیری می نمود و

در جایی که امام زمان خود را تنها دید برای دفاع از آن بزرگوار به سوی صفوف دشمن حرکت نمود.

تکمیل تذکر: با عرض پوزش از خوانندگان ارجمند در اینجا بحث وداع و سخن حسین بن علی (علیهما السلام) را که نسبت به سخنان گذشته قدری مفصل و طولانی گردید با تکمیل تذکر و موعظه مرحوم محدث نوری به پایان می بریم: به طوری که ملاحظه فرمودید مرحوم محدث نوری یکی از علل اشتباه پاره ای از مطالب بی اساس را با روایات صحیح و مستند عربی بودن آنها را که از نظر بعضیها دلیل صحت متن و سند محسوب می گردد معرفی نمود.

به عقیده ما این بخش از تذکر آن مرحوم درس بزرگی است برای پویندگان حق و پیروان حقیقت و هشدار است که گویندگان را بیشتر به تفحص و تدبر در به کارگیری الفاظ و نسبت دادن مطالب به شخص حسین بن علی (علیهما السلام) وادار می سازد؛ زیرا جملات عربی فراوانی در مراثی و ذکر مصائب از شعار گرفته تا شعر و استرحام دیده می شود که از زبان آن حضرت نقل می گردد در صورتی که پاره ای از این نسبتها یک نسبت واهی و بی اساس می باشد و ما فقط نمونه هایی به عنوان شاهد برای موضوعات سه گانه را در اینجا منعکس می نماییم: در مورد شعار دو شعار زیر از اشتها و معروفیت خاصی برخوردار می باشد که:

۱- می گویند از جمله رجزها و شعارهایی که حسین بن علی (علیهما السلام) به هنگام حمله به صفوف دشمن انشاد فرمود این جمله بود: «ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی فیا سیوف خذینی»؛ اگر آیین محمد (صلی الله علیه وآله)

باورقی:

۲۶۰- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶. نفس المهموم، چاپ بصیرتی قم، ص ۳۴۸. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲.

پابرجا نخواهد بود مگر با کشته شدن من پس ای شمشیرها اینک مرا فرا گیرید.
۲- باز به آن حضرت نسبت می دهند که درباره اهمیت مبارزه خود با یزید و
جهاد با بنی امیه می فرمود: «**أَنَا الْحَيَاءُ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ**»؛ زندگی عقیده و جهاد
در راه آن است و بس.

و در مورد شعر می گویند آن حضرت در بالین فرزندش علی اکبر (علیه
السلام) این ابیات را انشاد نمود:

یا کوكباً ما كان اقصر عمره

وكذاك عمر كواكب الاسحار

فاذا نطقت فانت اول منطقی

واذا سكت فانت فى اضماری

و در مورد استرحام می گویند امام (علیه السلام) از مردم کوفه و دشمنان
خود طلب آب می نمود و چنین می گفت: «**يا قوم اسقونی شربة من الماء فقد
نشفت كبدی من الظمأء**»؛ مردم مرا سیراب کنید که از تشنگی، کبدم خشک
شده است.

اما در مورد شعارها: نویسنده حقیر در بررسیهای ناقص خود در هیچ تالیف
مورد اعتماد و غیر مورد اعتمادی به دو شعار یاد شده دسترسی پیدا ننمود مگر
در سر زبانها و مجلات و کتابهایی از نوع مجلات و جراید.

و اما در مورد شعر: دو بیت یاد شده از ابیات قصیده رائیه ابوالحسن علی بن
محمد تهمانی، شخصیت ادیب و شاعر و سخن سرای شیعی است که در فوت
فرزند کوچکش سروده است.

تهمانی در سال ۴۱۶ ق در مصر به قتل رسیده است و این قصیده زیبا و بلیغ
مشمول بر ۸۴ بیت است. (۲۶۱)

و اما در مورد استرحام و آب خواستن امام از دشمن به صورتی که ذکر گردید
در هیچیک از منابع نقل نشده است و ظاهراً عدم توجه به مفهوم صحیح و صدر

و ذیل یک جمله موجب به وجود آمدن چنین مطلبی گردیده است.

توضیح اینکه: موضوع طلب نمودن آب از سوی حسین بن علی (علیهما السلام) در سه مورد و به دو تعبیر مختلف آمده است که دو مورد آن کوچکترین ارتباطی به موضوع مورد بحث و طلب نمودن آب از مردم کوفه ندارد؛ زیرا در یک مورد چنین آمده است: « فقصده القوم وهو فی ذلک یطلب شربة من ماء فکلما حمل بفرسه علی الفرات حملوا علیه باءجمعهم حتی اجلوه عنه ». (۲۶۲)

مردم کوفه در حالی به سوی آن حضرت هجوم بردند که او در پی تحصیل آب بود و هرچه خواست با اسب خود به فرات حمله کند همه آنان بر وی حمله بردند تا اینکه او را از فرات دور ساختند.

و در مورد دیگر باز چنین آمده است: « وجعل الحسین یطلب الماء وشمیر یقول له واللّه لا ترده او ترد النار »؛ (۲۶۳) حسین در پی تحصیل آب بوده و شمر به وی گفت به خدا سوگند وارد آب (فرات) نخواهی شد تا وارد عذاب شوی.

به طوری که ملاحظه می شود، در این دو مورد گرچه کلمه: (یطلب شربة من ماء - و: یطلب الماء) به کار رفته اما روشن است به قرینه ورود و حمله به فرات منظور طلب نمودن آب از مردم کوفه نیست بلکه مفهوم کلمه تحصیل و به دست

باورقی:

۲۶۱- و از ابیات آن این است:

ماهذه الدنيا بدار قرار	حکم المنیة فی البریة جار
والمرء بینها خیال سار	فالعیش نوم والمنیة یقظة
ووقفت حين تحركت الأم دار	اءبکیه ثم اءقول معتذرا له
شتان بین جواره وجواری	جاورت اءعدائی وجاور ربّه

در شرح حال تهمانی به کتابهای زیر مراجعه شود. وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۷۸. قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۷۱۰. الکنی والا لقاب، ج ۱، ص ۴۶. ریحانه الادب، ج ۱، ص ۳۵۶.

۲۶۲- مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳ و ۳۴. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۱.

۲۶۳- مقاتل الطالبیین، ص ۸۶. بحار، ج ۴۵، ص ۵۱.

آوردن آب از طریق وارد شدن به فرات است.

تنها در مورد سوم و در نقلی از نافع بن هلال چنین آمده است که: « فاستقی فی تلك الحالة ماء »؛ حسین بن علی به هنگام شهادتش آب خواست. (۲۶۴)

اینک جای این سؤال فقهی است که اگر گوینده روزه داری با توجه و با استناد به گفتار فردی به نام نافع بن هلال یا بدون توجه به نقل وی، نه تنها مطلبی را مستقیماً به امام معصوم نسبت می دهد بلکه کلمه (استقی) و مانند آن را به جمله (أسقونی شربة من الماء فقد نشفت کبدی من الظماء) مبدل می سازد، روزه چنین فردی صحیح است یا باطل؟!

پاورقی:

۲۶۴- بحار، ج ۴۵، ص ۵۷.

حماسه های امام (علیه السلام) در میدان شهادت

متن سخن:

الْمَوْتُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ
وَأَلْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ (۲۶۵)
أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ
آلَيْتُ أَنْ لَا أَتَّشَنَّى
أَحْمَى عِيَالَاتِ أَبِي
أَمْضِي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ
أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْخَيْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ
وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ، أَعَزَّمُ مَنْ مَضَى
وَنَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ نَزْهَرُ
وَفَاطِمَةُ أُمِّي ابْنَةُ الطُّهْرِ أَحْمَدُ
وَعَمِّي يُدْعَى ذُو الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ
وَفِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِعًا
وَفِينَا الْهُدَى وَالْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذَكَّرُ

پاورقی:

۲۶۵- مقتل عوالم و مشیر الاحزان.

وَنَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ كُلِّهِمْ
نَسْرُ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَنَجْهَرُ
وَنَحْنُ وَلَاهُ الْحَوْضِ نَسْقِي مُحِبَّنَا
بِكَأْسٍ وَذَاكَ الْحَوْضُ لِلْسَّقَى كَوَثُرُ
فَيَسْعَدُ فِينَا فِي الْقِيَامِ مُحِبَّنَا
وَمُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَخْسِرُ (٢٦٦)
كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدْماً رَغِبُوا
عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ
قَتَلُوا قَدْماً عَلِيّاً وَأَبْنَهُ
حَسَنَ الْخَيْرِ وَجَاءُوا لِلْحُسَيْنِ
خَيْرَهُ اللَّهُ مِنَ الْخَلْقِ أَبَى
بَعْدَ جَدِّي وَأَنَا ابْنُ الْخَيْرِ تَيْنِ (٢٦٧)

ترجمه و توضیح لغات:

آلِیتُ (از ایلاء): سوگند یاد کردن. اِثْنَاءِ: تواضع، قبول ذلت؛ منظور امام
خضوع در مقابل باطل است. اَمْضَى: کشته می شوم، می میرم. نَزْهَرُ (از: زَهْرَ،
زَهَوْرًا): درخشیدن. صَادِعِ (از صدع): مطلب را بیان نمود، کشف و حل کرد. رَغِبَ:
اگر با (عن) متعدی شود به معنای اعراض است.

ترجمه و توضیح:

از حسین بن علی (علیهما السلام) آنگاه که شخصاً وارد جنگ با دشمن
گردیده تا مرحله شهادتش سه موضوع جالب و مهم نقل شده است که در پایان
باورقی:

۲۶۶- مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳.

۲۶۷- مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳.

این دفتر و به عنوان حسن ختام در اختیار خواننده عزیز قرار می دهیم: حماسه ها، منشور جهانی و مناجات با پروردگار.

در مورد حماسه های آن حضرت در کتب تاریخ اشعار زیاد و مختلفی نقل شده است که ما به نقل سه فراز از این شعار اکتفا می نماییم: صاحب عوالم و ابن نما، نقل می کنند که حسین بن علی (علیهما السلام) هنگام حمله به صفوف دشمن، این اشعار حماسه ای را می خواند: «الْمَوْتُ أَوَّلِي مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ...».

(مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است و پذیرفتن ننگ بهتر از قبول آتش. من حسین بن علی هستم. سوگند یاد کرده ام که در مقابل دشمن سر فرود نیاورم، من از اهل و عیال پدرم حمایت می کنم. و در راه آیین پیامبر کشته می شوم.

خوارزمی می گوید: حسین بن علی (علیهما السلام) درحالیکه سوار اسب گردیده و شمشیر به دست داشت و با حالتی که از زندگی قطع امید کرده و تصمیم به مرگ و شهادت گرفته بود، در مقابل دشمن قرار گرفت و این اشعار را می خواند که به صفوف دشمن حمله نمود: «أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْخَيْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ».

من پسر علی آن مرد نیک هاشمی هستم که در مقام افتخار همین برای من بس است. جدم رسول الله که شریفترین گذشتگان است و ما چراغهای خدا هستیم که در روی زمین می درخشیم.

و مادرم فاطمه دختر پاک احمد و عمویم جعفر که ذوالجناحین نام یافته است. کتاب خدا در پیش ماست؛ کتابی برای روشنگری نازل گردیده است.

و در میان ماست وحی و هدایتی که به نکویی یاد می شود.

و ما در میان همه خلق وسیله امن هستیم و این حقیقت را در میان مردم گاهی نهان داریم و گاهی عیان.

و ماییم ساقیان حوض که دوستان خود را با جام مخصوص سیراب می کنیم و این حوض گوارا همان (کوثر) است.

در روز قیامت دوستان ما به وسیله محبت ما به سعادت و دشمنان ما به

خسران خواهند رسید).

خوارزمی می گوید: امام (علیه السلام) در حملات خود این شعرها را نیز می خواند: «كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدْماً رَغِبُوا...».

(این مردم به کفر گراییدند و درگذشته نیز از ثواب خدای انس و جن اعراض کرده بودند.

در گذشته علی و فرزندش حسن آن مرد نیک سیرت را کشتند و اینک به قتل حسین آماده اند.

پس از جدم، پدرم برگزیده ترین مردم است و من فرزند دو برگزیده عالم می باشم).

منشور جهانی از قتلگاه کربلا

متن سخن:

« يَا شِيعَةَ آلِ إِبْرَاهِيمَ سَفِيَانِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا
أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ وَأَرْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عُرَباً كَمَا تَزْعُمُونَ....
أَنَا الَّذِي أَقَاتَلْتُكُمْ وَتَقَاتَلُونِي وَالنِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَأَمْنَعُوا عُنَاتَكُمْ عَنِ
التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا ». (۲۶۸)

ترجمه و توضیح لغات:

جُنَاح: گناه. عُنَات (جمع عَاتِي): ستمگر، تجاوزگر.

ترجمه و توضیح:

خوارزمی می گوید: حسین بن علی (علیهما السلام) که حملات پی در پی و جنگ سختی می نمود و در هر حمله گروهی از دشمن را به خاک و خون می کشید یکباره دشمن تصمیم گرفت که با وارد ساختن ضربه روحی آن حضرت را از کار بیندازد و لذا در میان او و خیمه ها حائل گردید و حمله به سوی خیمه ها را آغاز نمود.

در اینجا بود که امام (علیه السلام) با صدای بلند فریاد نمود: « يَا شِيعَةَ آلِ

پاورقی:

اَبِی سَفِیَانَ...؛ ای پیروان خاندان ابی سفیان، اگر دین ندارید و از روز جزا نمی هراسید، لااقل در زندگی آزادمرد باشید و اگر خود را عرب می پندارید به نیاکان خود ببندیشید و شرف انسانی خود را حفظ کنید.

شمر گفت: «**مَاتَقُولُ يَا حُسَيْنٌ**»؛ حسین! چه می گویی؟!

آن حضرت (علیه السلام) پاسخ داد: «**أَنَا الَّذِي أَعْقَاتِلَكُمْ...**»؛ من با شما می جنگم و شما با من می جنگید و این زنان گناهی ندارند تا من زنده هستم به اهل بیت من تعرض نکنید و از تعرض این یاغیان جلوگیری نمایید.

شمر گفت: «**لَكَ ذَلِكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ**»؛ فرزند فاطمه این حق را به تو می دهیم. سپس سپاهیان را صدا کرد: «**إِلَيْكُمْ عَنْ حَرَمِ الرَّجُلِ وَأَقْصَدُوهُ بِنَفْسِهِ فَلَعَمْرِي لَهُوَ كَفُّوْ كَرِيمٌ...**»؛ دست از حرم وی بردارید و حمله را متوجه خود او سازید به جانم سوگند او هم‌اورد شریفی است...

منشور جهانی

این سخن حسین بن علی (علیهما السلام) گرچه به ظاهر یک خطابه اختصاصی است که در روز عاشورا آنگاه که مردم کوفه ناجوانمردانه حمله به سوی خیمه ها را آغاز نمودند، مورد خطاب قرار داده است، ولی در واقع یک پیام عمومی و یک منشور جهانی است از قتلگاه کربلا به همه جهانیان و در همه زمانها که: مردم دنیا اگر معتقد و پایبند به قوانین الهی و دستورات آسمانی نباشند لااقل باید حدود ملیت خویش را مراعات و به اصطلاح تابع قوانین بین المللی باشند.

اما قوانین آسمانی بویژه دین مقدس اسلام هر نوع تجاوز به حقوق دیگران را در مقام جنگ و دفاع و حتی در آنجا که آغازگر جنگ، دشمن خونخوار باشد، محکوم کرده و می گوید: (در راه خدا با کسانی که با شما جنگ می کنند و) آغازگر جنگ هستند) پیکار کنید و تجاوز نکنید که خداوند تجاوزگران را

دوست ندارد). (۲۶۹)

یعنی بجز کسانی که با شما وارد جنگ شده اند متعرض افراد دیگر دشمن نشوید. خانه مهاجمین را خراب و اشجارشان را قطع نکنید. آب را به روی آنان نبندید. مجروحین دشمن را مداوا کنید. فراریها را تعقیب ننمایید و به زنان و پیرمردان ایذا نکنید، حتی به مهاجمین نیز فحش و ناسزا نگویید و...

آری، پس از قرن‌ها که حکم (لَا تَعْتَدُوا) نازل گردید و حسین بن علی (علیهما السلام) منشور مورد بحث را اعلام نمود، جهان بشریت و به اصطلاح قانونگذاران متمدن! نیز برای جنگ‌ها قوانینی نه در حد قوانین جنگی اسلام ارائه دادند.

اما آیا این بشر خود خواه و این حیوان دوبا و درنده تر از هر درنده تا از تربیت آسمانی برخوردار نیست و تا قدم به مرحله انسانیت نگذاشته است - که تنها در پیروی نمودن از تعالیم انبیا میسر است - می تواند خود را به این منشورها و این پیغامها و به این قوانین محدود سازد و اگر شمر هم در رویارویی امام (علیه السلام) به قشون خود دستور منع حمله می دهد، دیدیم که یک عقب نشینی موقت و در اثر نفوذ معنوی کلام آن حضرت بود که بلافاصله پس از شهادت آن بزرگوار مجدداً حمله به سوی خیمه ها و غارت زنان و اطفال شروع گردید.

تکرار تاریخ

و اینک تاریخ تکرار می شود و یک بار دیگر پس ماندگان آل ابوسفیان و پیروان و ایادی ابوسفیانهای قرن، برای محو اسلام و خاموش نمودن چراغی که در این برهه از زمان در ایران درخشید و همه ملت‌ها و کشورهای اسلامی در پرتو باورقی:

۲۶۹- «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ». (سوره بقره،

آیه ۱۸۷)

آن نیروی تازه ای در خود احساس نمودند، در اولین سالهای تاسیس جمهوری اسلامی به ایران حمله نمودند.

آری، اینک که مشغول نگارش این اوراق هستیم هشت ماه است که جنگی از سوی حزب بعث عراق بر علیه ایران شروع شده است که اگر نگوییم در تاریخ دنیا، حداقل در تاریخ دو کشور اسلامی بی سابقه است. این جنگ که با حمله هوایی و زمینی و دریایی از سوی عراق شروع گردید در این مدت چه خسارات جانی و مالی متوجه ایران نموده است. در آینده و در تاریخ به صورت یک فاجعه عظیم برای اسلام و در تاریخ مسلمانان ثبت خواهد گردید همانگونه که انقلاب اسلامی ایران به صورت یک رویداد مهم اسلامی به ثبت خواهد رسید.

ولی آنچه در این جنگ حائز اهمیت است این است که این آل ابوسفیان و شیعیان آل ابوسفیان که ایمان به خدا و عقیده به روز جزا ندارند، از حریت و آزادی و از شرف انسانی و حیثیت ملی نیز بویی نبرده اند؛ زیرا در این مدت طولانی که از این جنگ می گذرد، گذشته از کشته شدن هزاران نفر از جوانان و بهترین و پاکترین رزمندگان و گذشته از تعدیات و به اسارت گرفتن افراد غیرنظامی و حتی تجاوز به حریم ناموس مرزنشینان و آواره ساختن یک میلیون و نیم ایرانی از شهر و دیار خویش، هر روز مواجه هستیم با بمباران شدن شهرهای ایران و قرار گرفتن بیمارستانها و مدارس و مساجد و افراد غیرنظامی در زیر گلوله توپهای دوربرد و در زیر موشکهای نه متری عراق، چه افراد بیمار و مجروح که در این بیمارستانها در اثر موشکها و گلوله های توپ در زیر تلهای خاک دفن می گردد! و چه اطفال خردسالی که در مدارس و در اثر بمباران هواپیماهای عراقی بدنشان قطعه قطعه می گردد و چه مادرانی که در سوگ این اطفال صغیر و بی گناه می نشینند و چه نمازگزارانی که در میان مسجد و در صف نماز و در اثر گلوله باران عراقیها در زیر آوار می مانند.

و تاسف بار اینکه دنیای به اصطلاح متمدن! نه تنها در مقابل این همه

وحشیگری و ددمنشی، سکوت اختیار نموده است بلکه این دشمن انسانیت را با انواع سلاحها تقویت و از نظر مالی و سیاسی هر نوع یاری و پشتیبانی را انجام می دهد.

و این جنگ برای چندمین بار نشان داد که هنوز هم بشریت در حالت بربریت به سر می برد و این همه ادعای تمدن جز طبلی پر سروصدا و تو خالی چیزی نیست و هنوز هم دنیا به آن مرحله نرسیده است که به منشور جهانی حسین بن علی (علیهما السلام) که از قتلگاه کربلا به جهانیان اعلان نموده جواب مثبت بدهد که: «إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ». (۲۷۰)

پاورقی:

۲۷۰- اینک که در آستانه سومین چاپ این کتاب قرار گرفته ایم بیش از ۲۶ ماه از شروع جنگ عراق بر علیه جمهوری اسلامی ایران می گذرد، خوشبختانه در اثر ایمان و شهادت جانبازان اسلام و تلاش پیگیر جوانانی که در میان سنگرها شبها به عبادت و راز و نیاز با خدا مشغول بوده و روزها سینه خود را برای حفظ اسلام و در مقابل سلاحهای گوناگون صدامیان قرار داده اند، آری با شجاعت و دلیری این جانبازان مکتب حسین بن علی (علیهما السلام) تقریباً همه شهرها و سرزمینهای تحت اشغال بعثیها از لوث وجودشان پاک گردیده و در حدود پنجاه هزار تن از ارتشیان عراق به اسارت نیروهای ایران درآمده و رزمندگان ایران برای به دست آوردن حقوق خود و فشار آوردن به استکبار جهانی که از آستین صدام جنایتکار بیرون آمده است، وارد خاک عراق گردیده اند و در انتظار سقوط حزب بعث و تشکیل حکومت جمهوری اسلامی در عراق دقیقه شماری می کنیم، به امید آن روز.

آخرین مناجات حسین بن علی (علیه السلام)

متن سخن:

« اَللّٰهُمَّ مُتَعَالٰی الْمَکَانَ عَظِیْمَ الْجَبَرُوْتِ شَدِیْدَ الْمَحَالِ عَنِّیْ غَنِیُّ عَنِ الْخَلَائِقِ عَرِیْضُ الْکِبْرِیَاءِ قَادِرٌ عَلٰی مَا تَشَاءُ قَرِیْبُ الرَّحْمَةِ صَادِقُ الْوَعْدِ سَابِغُ النِّعْمَةِ حَسَنُ الْبَلَاءِ قَرِیْبٌ اِذَا دُعِیْتَ مُحِیْطٌ بِمَا خَلَقْتَ قَابِلُ التَّوْبَةِ لَمَنْ تَابَ اِلَیْکَ قَادِرٌ عَلٰی مَا اَرَدْتَ تُدْرِکُ مَا طَلَبْتَ شَکُوْرٌ اِذَا شُکِرْتَ ذَکُوْرٌ اِذَا ذُکِرْتَ اَدْعُوْکَ مُحْتَاجًا وَّارْغَبُ اِلَیْکَ فَقِیْرًا وَّافْزَعْ اِلَیْکَ خَائِفًا وَّاَبْکِیْ مَکْرُوْبًا وَّاسْتَغِیْنِ بِکَ ضَعِیْفًا وَّاَتَوَكَّلُ عَلَیْکَ کَافِیًا اَللّٰهُمَّ اَحْکُمْ بَیْنَنَا وَبَیْنَ قَوْمِنَا فَانْهَمْ غُرُوْنَا وَخَذَلُوْنَا وَغَدَرُوْنَا بِنَا وَفَقَتَلُوْنَا وَنَحْنُ عِثْرَةُ نَبِیْکَ وَوَلَدُ حَبِیْبِکَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) الَّذِیْ اصْطَفٰیْته بِالرَّسَالَةِ وَاَءْتَمَنَتْهُ الْوَحٰی عَلٰی فَاجَعَلْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا فَرْجًا وَّمَخْرَجًا یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ.

... صَبْرًا عَلٰی قَضَائِکَ یَا رَبَّ لَا اِلٰهَ سِوَاکَ یَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیْثِیْنَ مَا لِیْ رَبُّ سِوَاکَ وَلَا مَعْبُوْدٌ غَیْرُکَ صَبْرًا عَلٰی حُکْمِکَ یَا غِیَاثَ مَنْ لَا غِیَاثَ لَهُ یَا دَائِمًا لَا نَفَادَ لَهُ یَا مُحِیْیَ الْمَوْتِیْ یَا قَائِمًا عَلٰی کُلِّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ اَحْکُمْ بَیْنِیْ وَبَیْنَهُمْ وَاَنْتَ خَیْرُ الْحَاکِمِیْنَ ».

ترجمه و توضیح لغات:

مُتَعَالٍ: برتر. جَبَرُوت: صیغه مبالغه است: قُدْرَت: تسلط. مَحَال (به کسر میم): دقت، تصرف، عریض: گسترده. کِبْرِیاء: عظمت و بزرگی، سَابِغ: وسیع. شَکُوْر: شکرگزار و یکی از اسماء خداوند است که پاداش زیاد در مقابل کم می دهد.

ذکور: یادآورنده، بسیار یاد کننده. بلاء: آزمایش. رَغِبَ إِلَيْهِ: تضرع و زاری نمود. فقیر: نیازمند. فَزَعَ إِلَيْهِ: به سوی او پناه برد. کَرْب: اندوه. غَرُّونا (از غَرَّ): گول زد. غَدْر: خیانت کردن. غِيَاث: کمک. اِسْتِغَاثَةُ: یاری طلبیدن. نَفَاد: تمام شدن.

ترجمه و توضیح:

بنا به نقل شیخ الطائفه، شیخ طوسی در مصباح المتعجد و مرحوم سید بن طاووس در اقبال، حسین بن علی (علیهما السلام) در آخرین دقیق زندگی چشمها را باز کرد و به سوی آسمان متوجه گردید و برای آخرین بار با پروردگار خویش، پروردگار عالمیان چنین مناجات و راز و نیاز نمود: (۲۷۱)

«ای خدایی که مقامت بس بلند، غضبت شدید، نیرویت بالاتر از هر نیرو، تو که از مخلوقات خویش مستغنی هستی و در کبریا و عظمت فراگیر، به آنچه بخواهی توانا، رحمتت به بندگان نزدیک، وعده ات صادق، نعمتت شامل، امتحانت زیبا، به بندگان که تو را بخوانند نزدیک هستی و بر آنچه آفریده ای احاطه داری و هرکس که از در توبه درآید پذیرایی، آنچه را که اراده کنی توانایی، آنچه را که بخواهی درک توانی کرد، کسی را که شکرگزار تو باشد شکرگزاری، یاد کننده ات را یادآوری، من تو را خوانم که نیازمند توام و به سوی تو روی آرم که درمانده توام، ترسان به پیشگاهت فزع می کنم، غمگین در برابرت می گریم، از تو مدد می طلبم که ناتوانم، خود را به تو وامی گذارم که بسنده ای، خدایا! در میان ما و قوم ما داوری کن که آنان از راه مکر و حيله وارد شدند و دست از یاری ما برداشتند و ما را که فرزندان پیامبر و حبیب تو محمد

پاورقی:

۲۷۱- هردو شخصیت علمی، این دعا و مناجات را در ضمن دعاهاى سوّم شعبان نقل و بر خواندن آن توصیه نموده اند و جالب اینکه هردو بزرگوار در این مورد از روز عاشورا به (یوم الکوثر) تعبیر نموده اند!!

(صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِه) هستیم به قتل رسانیدند، پیامبری که به رسالت خویش انتخاب نموده و امین و حیش قرار داده ای، ای خدا! ای مهربانترین! در حوادث، بر ما گشایش و در پیشامدها، بر ما خلاصی عنایت کن.»

امام (علیه السلام) مناجات خویش را با این جملات به پایان رسانید:

« در مقابل قضا و قدر تو شکیبا هستم ای پروردگاری که بجز تو خدایی نیست. ای فریادرس دادخواهان که مرا جز تو پروردگاری و معبودی نیست. بر حکم و تقدیر تو صابر و شکیبا هستم. ای فریادرس آنکه فریادرسی ندارد، ای همیشه زنده ای که پایان ندارد. ای زنده کننده مردگان. ای خدایی که هرکسی را با اعمالش می سنجی، در میان من و این مردم حکم کن که تو بهترین حکم کنندگانی.»

و آنگاه که صورت به خاک می گذاشت، گفت: « بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ». (۲۷۲)

خاتمه

اینک در آستانه تجدید چاپ سخنان حسین بن علی (علیهما السلام) از مدینه تا کربلا که برای چندمین بار و به صورت زیبا و با اضافات فراوان انجام می پذیرد قرار گرفته ایم، چنین به نظر رسید که خطبه مفصل و مهیج و تاریخی حسین بن علی (علیهما السلام) هم که چند سال قبل از جریان عاشورا و در (منی) ایراد فرموده است به این سخنان ملحق شود و مانند سایر خطبه ها و سخنان آن حضرت که در این کتاب آمده است در دسترس خوانندگان ارجمند قرار گیرد؛ زیرا مضمون و محتوای این خطبه نه تنها با سایر خطبه ها و سخنانی

پاورقی:

که در کتاب حاضر آمده است تناسب و سنجیت کامل دارد بلکه باید به عنوان مقدمه این کتاب و سرآغاز حرکت حسین بن علی (علیهما السلام) از مدینه به سوی کربلا و اساس قیام پرشور و تاریخی آن حضرت معرفی گردد و ثواب نقل این خطبه را همانند اصل کتاب به روح پرفتوح والد ارجمند ثقه الاعلام آقای حاج شیخ احمد آقا (رحمة الله علیه) که عمر شریف خویش را در ترویج احکام و هدایت و ارشاد جامعه سپری نمود و علاوه بر حق ابوت، حق استادی و حقوق فراوان دیگر بر من دارد، اهدا می نمایم.

محمدصادق نجمی

فروردین ماه ۱۳۶۹

بخش چهارم

خطبه حسین بن علی (علیه السلام) در منی

خطبه حسين بن علي (عليه السلام) در منى

متن سخن:

« أَشَدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حِينَ أَخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَأَخَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ وَقَالَ: أَنْتَ إِخْوَانِي وَأَنَا إِخْوَاكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: أَشَدُّكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اشْتَرَى مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنَازِلَهُ فَأَبْتَنَاهُ ثُمَّ ابْتَنَى فِيهِ عَشْرَةَ مَنَازِلٍ تِسْعَةٌ لَهُ وَجَعَلَ عَاشِرَهَا فِي وَسْطِهَا لِأَبِي ثُمَّ سَدَّ كُلَّ بَابٍ شَارِعٍ إِلَى الْمَسْجِدِ غَيْرَ بَابِهِ فَتَكَلَّمْتُ فِي ذَلِكَ مَنْ تَكَلَّمْتُ فَقَالَ: مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَفَتَحْتُ بَابَهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَفَتْحِ بَابِهِ ثُمَّ نَهَى النَّاسَ أَنْ يَنَامُوا فِي الْمَسْجِدِ غَيْرَهُ، وَكَانَ يُجَنَّبُ فِي الْمَسْجِدِ وَمَنْزِلُهُ فِي مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ فَوَلَدَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَهُ فِيهِ أَوْلَادٌ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: اءَفَتَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَّصَ عَلَى كُوَّةٍ قَدَرُ عَيْنِهِ يَدْعُهَا فِي مَنْزِلِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَأَبَى عَلَيْهِ ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ مَسْجِدًا (طاهرا) لَا يَسْكُنُهُ غَيْرِي وَغَيْرَ أَخِي وَبَنِيهِ، قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: أَشَدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى لَهُ بِالْوِلَايَةِ وَقَالَ: لِيُبْلَغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ. قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: أَشَدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ لَهُ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي،

قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: اَتَشِدُّكُمْ اللّٰهُ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) حِيْنَ دَعَا النَّصَارَى مِنْ اَهْلِ نَجْرَانَ اِلَى الْمَبَاهِلَةِ لَمْ يَأْتِ اِلَّا بِهِ وَبِصَاحِبَتِهِ وَابْنَيْهِ،
قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: اَتَشِدُّكُمْ اللّٰهُ اَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ دَفَعَ اِلَيْهِ اللّوَاءَ يَوْمَ خَيْبَرَ ثُمَّ قَالَ: لَا دَفَعَهُ اِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَيُحِبُّ اللّٰهُ وَرَسُوْلَهُ كَرَّارٍ غَيْرَ قَرَّارٍ يَفْتَحُهَا اللّٰهُ عَلٰى يَدَيْهِ،
قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) بَعَثَهُ بِرَءَاءَةٍ وَقَالَ: لَا يَبْلُغُ عَنِّي اِلَّا اَنَا اَوْ رَجُلٌ مِّنِّي، قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ.
قال: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) لَمْ تَنْزِلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ اِلَّا قَدَمَهُ لَهَا ثِقَةً بِهِ وَاَنَّهُ لَمْ يَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ اِلَّا يَقُوْلُ يَا اَخِي وَاَدْعُوْا لِيْ اَخِي،
قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) قَضٰى بَيْنَهُ وَبَيْنَ جَعْفَرٍ وَزَيْدٍ فَقَالَ: يَا عَلٰى اَعَنْتَ مِنِّي وَاَنَا مِنْكَ وَاَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي،
قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: اَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ كَانَتْ لَهُ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) كُلَّ يَوْمٍ خُلُوَّةٌ وَكُلَّ لَيْلَةٍ دَخْلَةٌ اِذَا سَأَلَهُ اَعْطَاهُ وَاِذَا سَكَتَ اَبْدَعَهُ. قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ.
قال: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) فَضَّلَهُ عَلٰى جَعْفَرٍ وَحَمْزَةَ حِيْنَ قَالَ: لِفَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَام) زَوْجَتِكَ خَيْرٌ اَهْلِ بَيْتِيْ اَعْقَدَمَهُمْ سِلْمًا وَاَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَاَكْثَرَهُمْ عِلْمًا، قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) سَيِّدٌ وَلَدِ بَنِيْ اَدَمَ وَاَخِيْ عَلٰى سَيِّدِ الْعَرَبِ وَفَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ابْنَايَ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اَمْرَهُ يُغْسِلُهُ وَاعْخَبَرَهُ اَنَّ جَبْرِئِيلَ يَعِينُهُ عَلَيْهِ، قَالُوا: اَللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خُطِبَهَا: اِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَاَهْلَ بَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، قَالُوا: اَللَّهُمَّ نَعَمْ.

ثُمَّ نَاشَدَهُمْ اَنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوهُ يَقُولُ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ عَلِيًّا فَقَدْ كَذَبَ لَيْسَ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ عَلِيًّا، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ:

يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لَأنَّهُ مِنِّي وَاَنَا مِنْهُ مَنْ اَعْجَبَهُ فَقَدْ اَعْجَبَنِي وَمَنْ اَحْبَبَنِي فَقَدْ اَحَبَّ اللَّهُ وَمَنْ اَبْغَضَهُ فَقَدْ اَبْغَضَنِي وَمَنْ اَبْغَضَنِي فَقَدْ اَبْغَضَ اللَّهُ، فَقَالُوا: اَللَّهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَا...

اَعْتَبَرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ اءَوَّلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْاَحْبَارِ اِذْ يَقُولُ: (لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرِّبَانِيُّونَ وَالْاَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمْ اَلَا تَم) (٢٧٣)

وَقَالَ: (لَعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - اِلَى قَوْلِهِ - لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) (٢٧٤)

وَأَمَّا عَابَ اللَّهِ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ اَعْظَمِهِمِ الْمُنْكَرَ وَالْفُسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَاللَّهُ يَقُولُ: (فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ) (٢٧٥) وَقَالَ: (الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اءَوَّلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ). (٢٧٦)

فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِّيتْ

پاورقی:

٢٧٣- سوره مائده، آیه ٦٣.

٢٧٤- سوره مائده، آیه ٧٨ و ٧٩.

٢٧٥- سوره مائده، آیه ٤٤.

٢٧٦- سوره توبه، آیه ٧١.

وَأَقِيمَتِ اسْتِقَامَتِ الْفَرَائِضِ كُلِّهَا هَيَّئَهَا وَصَعَّبَهَا وَذَلِكَ أَعَنَ الْأَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ
عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءَ إِلَى الْأِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَقِسْمَةِ الْفِيءِ وَالْغَنَائِمِ
وَأَخَذَ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَوَضَعَهَا فِي حَقِّهَا.
ثُمَّ أَنْتُمْ أَعَيْتَهَا الْعِصَابَةَ عِصَابَةً بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ وَبِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَبِالنَّصِيحَةِ
مَعْرُوفَةٌ وَبِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ.

يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ وَيُكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ وَيُؤْثِرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَلَا يَدَ لَكُمْ
عِنْدَهُ، تُشَفِّعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا أَمْتَنَعَتْ مِنْ طُلَابِهَا وَتَمْشُونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ
الْمُلُوكِ وَكَرَامَةِ الْأَكَابِرِ أَيْسَرَ كُلِّ ذَلِكَ أَنَّمَا نَلْتَمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ
بِحَقِّ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرُونَ فَاسْتَخَفَّفْتُمْ بِحَقِّ الْأَثْمَةِ، فَأَمَّا حَقُّ
الضُّعْفَاءِ فَضَيَّعْتُمْ وَأَمَّا حَقُّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ فَلَا مَالَ بَدَلْتُمُوهُ وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ
بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا وَلَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ.

أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَمُجَاوَرَةَ رَسُولِهِ وَأَعْمَانًا مِنْ عَذَابِهِ. لَقَدْ خَشِيتُ
عَلَيْكُمْ أَيْبَهَا الْمُتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ أَعَنَ تَحِلَّ بِكُمْ نِعْمَةٌ مِنْ نِعَمَاتِهِ لَأَنْتُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ
كَرَامَةِ اللَّهِ فَضَلْتُمْ بِهَا وَمَنْ يَعْرِفَ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَأَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ
وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَفْزَعُونَ وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْزَعُونَ وَذِمَّةُ
رَسُولِ اللَّهِ مَحْقُورَةٌ مَحْقُورَةٌ وَالْعَمَى وَالْبُكْمُ وَالزَّمْنَى فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ لَا تُرْحَمُونَ
وَلَا فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ.

وَبِالْأَدْهَانِ وَالْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمَنُونَ كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ مِنْ
النَّهْيِ وَالتَّنَاهِي وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ وَأَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غَلِبَتْ عَلَيْهِ مِنْ
مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ ذَلِكَ بِأَعَنَ مَجَارَى الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي
الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ فَأَنْتُمْ الْمُسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ وَمَا سَلَبْتُمْ
ذَلِكَ إِلَّا بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَاخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ وَلَوْ صَبَرْتُمْ
عَلَى الْأَذَى وَتَحَمَّلْتُمْ الْمُؤَوَّنَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرُدُّ وَعَنْكُمْ
تَصْدُرُ وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ وَلَكِنَّكُمْ مَكَنْتُمْ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ وَاسْتَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي

أَعْيَدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَأَعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ فَأَسَلَمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَعْيَدِيهِمْ فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ وَبَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بَارَائِهِمْ وَيَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَائِهِمْ اقْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ وَجَرَاءً عَلَى الْجَبَّارِ فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مَنْبَرِهِ خُطِيبٌ مَضْغَعٌ فَأَلَارِضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَأَعْيَدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ وَالنَّاسُ لَهُمْ خَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضَّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٌ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدَأَ الْمُعِيدَ فَيَا عَجَبًا وَمَالِي لَأَعْجَبُ وَالْأَرْضُ مِنْ غَاشٍ غَشُومٍ وَمَتَصَدِّقٍ ظُلُومٍ وَعَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ، قَالَ اللَّهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا وَالْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنُرِيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَيَعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ فَإِنَّكُمْ إِنْ لَا تَنْصُرُونَا وَتَنْصِفُونَا قَوَى الظُّلْمَةَ عَلَيْكُمْ وَعَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ وَحَسَبْنَا اللَّهَ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ أَنْبَأْنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ».

نگاهی اجمالی به محتوا و چگونگی نقل این خطبه شریفه در منابع:

یکی از خطبه های مهم و مهیج و تاریخی حسین بن علی (علیهما السلام)

خطبه ای است که آن حضرت در سال ۵۸ هجری دو سال قبل از هلاکت معاویه و در بحران اختناق و ظلم و فشاری که از سوی دستگاه حاکم اموی بر امت اسلامی وارد می گردید ایراد فرموده است. گرچه این خطبه شریفه دارای جهات مختلف و ابعاد گوناگونی است اما در مجموع از سه بخش مستقل تشکیل یافته است.

بخش اول:

حاوی فضایل امیرمؤمنان و خاندان عصمت.

بخش دوم:

دعوت به امر به معروف و نهی از منکر و اهمیت این وظیفه بزرگ اسلامی.

بخش سوم:

وظیفه علما و لزوم قیام آنان در مقابل ستمگران و مفسد و مضرات سکوت روحانیون در مقابل زورگویان و آثار زیانبار و خطرناک سهل انگاری آنان از انجام این وظیفه بزرگ الهی.

بخش اول در کتاب سلیم بن قیس هلالی (۲۷۷) و بخش دوم و سوم نیز در کتب احادیث نقل گردیده است و به تناسب تشکیل این خطبه از سه بخش مستقل، هریک از مورخان و محدثان و علما و محققان به نقل بخشی از آن که پاورقی:

۲۷۷- سلیم بن قیس هلالی ابی صادق عامری کوفی تابعی، پنج نفر از ائمه (علیهما السلام) حضرت امیرالمؤمنین تا امام باقر (علیه السلام) را درک نموده و تقریباً در سال ۹۰ هجری در دوران امامت حضرت سجاد (علیه السلام) که از ترس حجاج بن یوسف در خفا و استتار به سر می برد بدرود حیات گفته است و کتاب او که گاهی (اصل سلیم بن قیس) نیز نامیده می شود جزو اولین کتابهایی است که در شیعه تالیف گردیده و در میان علمای اهل سنت و شیعه از معروفیت و اشتہار برخوردار است.

ابن ندیم (متوفای ۳۸۵) می گوید: کتاب سلیم بن قیس اولین کتابی است که در میان شیعه ها به وجود آمده است. ابو عبدالله نعمانی از علمای قرن چهارم و از شاگردان مرحوم کلینی و صاحب کتاب (غیبت نعمانی) می گوید: (همه علما و راویان حدیث شیعه، اتفاق نظر دارند که کتاب سلیم بن قیس یکی از بزرگترین و قدیمی ترین اصول است؛ زیرا آنچه در این کتاب آمده یا مستقیماً از امیرمؤمنان (علیه السلام) گرفته شده و یا از سلمان و ابوذر و مقداد و مانند آنان از کسانی که از رسول خدا و امیرمؤمنان حدیث فرا گرفته اند).

(برای آشنائی بیشتر با اصل سلیم بن قیس رک: الذریعه، ج ۱، ص ۱۵۲).

ارتباط به بحث او داشته بسنده نموده و از نقل بقیه خطبه صرف نظر کرده اند و حتی گاهی تنها به نقل یک جمله از آن اکتفا (۲۷۸) و گاهی نیز به محتوای مجموع خطبه اشاره نموده اند.

همانگونه که در نقل بخشهای مختلف خطبه نیز گاهی به محل و تاریخ ایراد آن اشاره شده و گاهی طبق روال محدثین، تنها به نقل متن اکتفا گردیده است مثلاً:

۱- سلیم بن قیس هلالی (متوفای سال ۹۰ هجری) به تناسب بحثی که دارد فقط بخش اول خطبه را که مربوط به فضائل اهل بیت است ذکر می کند و تاریخ و محل ایراد خطبه را نیز مشخص می نماید.

۲- محدث بزرگوار حسن بن شعبه حرّانی از اعلام قرن چهارم در کتاب پر ارج خود (تحف العقول) به نقل متن بخش دوم و سوم خطبه اکتفا می کند.

۳- مرحوم طبرسی (متوفای ۵۸۸) ضمن اشاره به انگیزه ایراد این خطبه - که ظلم و فشار بیش از حد معاویه بوده - خلاصه ای از آن را در چند سطر نقل می نماید و تصریح می کند که این خطبه دو سال قبل از هلاکت معاویه و در منی در حضور بیش از هزار نفر از شخصیت‌های مذهبی آن روز ایراد گردیده است. (۲۷۹)

۴- مرحوم علامه مجلسی و فیض کاشانی و آیت الله شهیدی تبریزی نیز، دو بخش اخیر آن را از تحف العقول نقل نموده اند و اما به بخش اول و همچنین به محل و تاریخ ایراد آن اشاره ای نکرده اند. (۲۸۰)

پاورقی:

۲۷۸- مانند شیخ انصاری (ره) در (مکاسب) و مرحوم کمپانی در (حاشیه مکاسب) در بحث ولایت فقیه.

۲۷۹- احتجاج، ج ۲، ص ۱۷.

۲۸۰- بحارالانوار، ط جدید، ج ۱۰۰، ص ۷۹. وافی، باب الحث، علی الا مر بالمعروف والنهی عن المنکر و حاشیه مکاسب، بحث ولایت فقیه.

۵- مرحوم علامه امینی در الغدير قسمتی از بخش اول آن را که مربوط به فضائل اميرمؤمنان (عليه السلام) است آورده است. (۲۸۱)

۶- امام امت و بنيانگذار جمهوری اسلامی ايران حضرت آيت الله العظمی امام خمینی (رضوان الله تعالی عليه) به تناسب بحث ولایت فقیه و بیان وظایف علمای دینی، دو بخش اخیر این خطبه را از تحف العقول نقل می کند ولی برخلاف مؤلف این کتاب و برخلاف مرحوم فیض و علامه مجلسی، تصریح می کند که حسین بن علی (علیهما السلام) این خطبه (بخش دوم و سوم) را در (منی) ایراد نموده است (۲۸۲) و...

هدف از طرح این مقدمه، توضیح و بیان این نکته است که گرچه علما و محدثین و محققین، این خطبه را به صورت بخشهای مختلف و متعدد نقل نموده اند اما در مجموع یک خطبه بیشتر نیست و همان خطبه ای است که حسین بن علی (علیهما السلام) آن را در (منی) و با کیفیت خاصی که ملاحظه خواهید نمود ایراد فرموده است و اینک با در نظر گرفتن اهمیت متن این خطبه شریفه و عدم نقل تمام بخشهای آن به طور جامع در کتب حدیث و تاریخ، به نقل مجموع آن مبادرت می ورزیم.

انگیزه ایراد این خطبه از سوی حسین بن علی (عليه السلام) اهمیت محتوای خطبه شریفه و حساسیت اوضاع و شرایط آن روز و کیفیت خاصی که حسین بن علی (علیهما السلام) در ایراد آن از نظر زمان و مکان انتخاب فرموده است (سلیم بن قیس) را بر آن واداشته که قبل از نقل متن آن،

باورقی:

۲۸۱- الغدير، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲۸۲- ولایت فقیه، ص ۱۲۵.

گوشه ای از اوضاع و احوال حاکم بر مسلمانان را که در دوران حکومت ۲۵ ساله معاویه (۲۸۳) به وجود آمده بود بیان کند و از ظلم و بیداد بی حد و گسترده ای که بر مسلمانان مخصوصاً به مردم عراق و کوفه وارد می گردید، سخن بگوید و برای حفظ ارتباط تاریخی و بیان انگیزه ایراد این خطبه پرده را نه از چهره تاریخ بلکه از گوشه و کنار چهره تاریخ برگیرد و نمونه ای از تضييع حق اهل بیت و بخش کوچکی از ظلم و ستمی را که به پیروان امیرمؤمنان (علیه السلام) وارد می گردید ارائه دهد، آنگاه به کیفیت ایراد این خطبه و نقل متن بخش اول آن بپردازد.

اولین بخشنامه

سلیم بن قیس می گوید: (معاویه به تمام عمال و فرماندارانش به طور متحدالمال و طی بخشنامه ای چنین نوشت: من خود را از کسانی که درباره فضیلت (ابوتراب) و خاندانش فضیلتی نقل کنند بری‌الذمه نمودم و حمایت خود را از وی برداشتم. در نتیجه این بخشنامه، خطبا و گویندگان در تمام نقاط وسیع مملکت اسلامی در بالای منابر شروع به لعن علی (علیه السلام) و تبری و دوری از وی نمودند! و نسبت به او و خاندانش تهمتهای زیاد بسته و نسبتهای ناروای فراوان دادند. در این گیرودار مصیبت و بدبختی و بیچارگی اهل کوفه بیش از دیگران بود؛ زیرا شیعیان علی (علیه السلام) در کوفه بیش از سایر نقاط بودند و طبعاً فشار پسر ابوسفیان به آنجا بیش از نقاط دیگر بود، لذا فرمانداری و حکومت کوفه را به زیاد بن سمیه محول نمود و بصره را ضمیمه آن ساخت. زیاد

باورقی:

۲۸۳- حکومت معاویه در شام چهل سال بوده است و این ۲۵ سال مربوط به دوران پس از عثمان است که تدریجاً به همه کشور پهناور اسلامی گسترش یافت.

هم در مقابل این محبت معاویه و لطف فوق العاده پسر ابوسفیان، حق کشی و نمک به حرامی را روا نداشت و از هر گوشه و کنار و از زیر هر سنگ و کلوخی شیعیان علی را پیدا نموده به قتل رسانید و در دل شیعیان علی ترس و وحشت عجیبی ایجاد نمود، دست و پای آنان را قطع، چشمشان را از کاسه سر بیرون آورد، در نتیجه این جنایات، شیعیان علی از عراق فرار نموده و به نقاط دوردست پناهنده شدند و عقیده خود را از مردم مخفی نمودند. خلاصه در کوفه از شیعیان معروف و سرشناس کسی باقی نماند).

(سلیم بن قیس) سپس می گوید که: (پسر ابوسفیان به فرماندارانش دستور داد که شهادت شیعیان علی و خاندانش را قبول نکنند و مراقب باشند که اگر در محیطشان از شیعیان و طرفداران عثمان و خاندانش و از کسانی که فضایل و مناقب عثمان را نقل می کنند! کسانی پیدا شوند در مجالس رسمی مورد احترام قرار بدهند و در اعزاز و اکرام آنان کوتاهی نکنند و آنچه از مناقب عثمان نقل می شود با مشخصات کامل ناقل آن حدیث به دربار معاویه در شام گزارش شود. فرمانداران طبق این دستور عمل نمودند و درباره هر کسی که جمله ای در فضیلت عثمان نقل می نمود پرونده ای تشکیل دادند و حقوق و مزایایی معین نمودند و این رویه سبب گردید که در باره عثمان مطالب زیادی نقل گردید؛ زیرا ناقلان این گونه حدیث ها از جایزه ها و عطیه های مخصوص معاویه برخوردار می شدند!

در اثر این بذل و بخشش معاویه و تشویق حکام وی، جعل حدیث در تمام شهرهای اسلامی شیوع پیدا نمود و هر شخص مبعوض و مطرود که در پیش یکی از عمال و استانداران معاویه حدیث و فضیلتی درباره عثمان نقل می نمود بدون چون و چرا مورد قبول گشته و اسم او در دفتر عطایا ثبت می شد و شفاعت او درباره دیگران هیچگاه رد نمی شد).

دومین بخشنامه

(سلیم بن قیس) به گفتار خود چنین اضافه می کند: (معاویه پس از یک مدت که حدیث درباره عثمان نقل گردید به استاندارانش چنین نوشت که: حدیث در باره عثمان زیاد گردیده و به حد کافی به تمام نقاط مملکت رسیده است، با رسیدن این بخشنامه مردم را دعوت کنید که درباره فضائل صحابه و دو خلیفه (عمر و ابوبکر) حدیث نقل کنند و هر حدیث و فضیلتی که درباره (ابوتراب) نقل گردیده است حدیثی مشابه آن را درباره صحابه بیاورید و این کار مورد علاقه و باعث روشنی چشم من و کوبیدن (ابوتراب) و شیعیان اوست!!

متن این نامه برای مردم خوانده شد و مضمون آن در میان عموم افراد منتشر گردید، بلافاصله اخبار زیادی در مناقب صحابه که همه اش جعلی و عاری از حقیقت بود نقل گردید و مردم در نقل چنین اخبار جدیت و کوشش فراوان به خرج دادند تا جایی که این فضائل جعلی را در منابر و در ضمن خطبه نمازها برای مردم خواندند و به مسلمانان دستور داده شد که آنها را به کودکان یاد بدهند و از این فضائل به مقدار زیاد به اطفال و نوباوگان تعلیم داده شد که مانند آیات قرآن در حفظ آنها کوشش نمودند حتی به زنان و دختران و خدمتکاران هم این فضائل را یاد دادند و مدتی نیز بدین منوال گذشت).

سومین و چهارمین بخشنامه

(سلیم بن قیس) باز می گوید: (پس از مدتی که از روش معاویه و عمالش درباره جعل حدیث درباره فضایل دو خلیفه و صحابه گذشت، معاویه به استانداران و عمالش سومین بخشنامه را بدین مضمون صادر نمود: مراقب باشید که هرکس متهم به دوستی علی و خاندانش باشد و کوچکترین دلیل بر این اتهام پیدا شود اسم او را از دیوان و دفتر حقوق و مزایا محو کنید و سهمیه او را از بیت المال قطع نمایید.

و در تعقیب این بخشنامه، بخشنامه دیگری بدین مضمون صادر نمود: هرکسی را که متهم به دوستی خاندان (علی) باشد تحت فشار شدید قرار بدهید و خانه او را بر سرش خراب کنید تا برای دیگران نیز عبرت باشد).

(سلیم بن قیس) می گوید: (اهل عراق مخصوصاً اهل کوفه مصیبتی بزرگتر از این حادثه ندیده اند؛ زیرا شیعیان علی (علیه السلام) در اثر این فرمان و سختگیریهای استانداران و حکمرانان در ترس و وحشت عجیبی به سر می بردند به طوری که گاهی دو نفر دوست از شیعیان علی به خانه همدیگر می رفتند، صاحبخانه از ترس غلام و خدمتکارانش حاضر نبود به مهمانش مطلبی بگوید مگر پس از قسم دادن و پیمان گرفتن از خدمتکار که راز او را فاش نکند، بدین صورت حدیثهای جعلی در نکوهش علی و خاندانش پیدا شد، محدثین و قضات و فرمانداران از همان جعلیات پیروی نمودند و شدیدترین مردم از نظر امتحان، محدثین ریاکار و سست عقیده بودند که تظاهر به ایمان و عبادت کرده و به جهت تقرب به حکام و نیل به ثروت و مال دنیا، جعل حدیث می نمودند تا اینکه با مرور زمان این خبرهای دروغ و حدیثهای جعلی به دست افراد متدین و پرهیزکار افتاد که خود از دروغ و بهتان پروا داشتند، اما با حسن عقیده و سادگی همان جعلیات را قبول کرده و به دیگران نقل نمودند که اگر به بطلان و جعلی بودن آنها پی می بردند از نقل آنها خودداری می نمودند). (۲۸۴)

(سلیم بن قیس) اضافه می کند که: (این فشار و اختناق همچنان ادامه داشت ولی پس از شهادت حسن بن علی (علیهما السلام) بیشتر و بلا و پاورقی:

۲۸۴- کتاب سلیم بن قیس (ط دارالکتب الاسلامیه) ص ۲۰۶ و همین مطالب را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۴ - ۴۶ از کتاب الاحداث ابوالحسن مدائنی (متوفای ۲۲۵) نقل نموده است.

۲۸۵- سال پنجاه هجری.

مصیبت بزرگتر گردید و اولیای خدا در ترس دائم و رعب شدید قرار گرفتند؛ زیرا آنان یا به قتل می رسیدند و یا در حالت خفا و دوری از شهر و دیار خویش به سر می بردند و در مقابل آنان دشمنان خدا از هر جهت پیروز و در اظهار ظلم و ستم و در اعمال بدعت، خود را آزاد می دیدند).

کیفیت ایراد این خطبه

(سلیم) می گوید: در این اوضاع و احوال و دو سال قبل از هلاکت معاویه (۲۸۶) حسین بن علی (علیهما السلام) سفر حجی انجام داد و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر را برای خود همسفر انتخاب نمود و در مکه از مردان و زنان بنی هاشم و از گروه انصار افرادی را که آن حضرت و بنی هاشم می شناختند دعوت به عمل آورد و به همه آنان ماموریت داد که از افراد ذیصلاح و متعهد از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از تابعین، برای شرکت در جلسه ای که قرار است در (منی) تشکیل شود دعوت کنند.

و چون مدعوین که تعدادشان به هزار نفر بالغ می گردید (۲۸۷) در منی و در زیر خیمه حسین بن علی (علیهما السلام) گرد آمدند آن حضرت شروع به صحبت نمود و پس از حمد و ثنای خداوند چنین فرمود:

« شما از جنایاتی که معاویه این جبار طاغیه بر ما و شیعیان ما روا داشته مطلع و آگاهید و شاهد و ناظر ستمگریهای او می باشید، اینک من مطالبی را (درباره پدرم) مطرح می کنم که اگر درست بود تصدیق کنید و اگر نادرست بود از من نپذیرید، گفتار مرا بشنوید و سخنان مرا بنویسید و تذکرات مرا به خاطر

پاورقی:

۲۸۶- در بعضی از نسخه ها از کتاب سلیم (سنه) و در بعضی (سنتین) ولی در متن احتجاج (سنتین) آمده است.

۲۸۷- (طبرسی) تعداد شرکت کنندگان را بیش از هزار نفر می نویسد (اکثر من الف رجل).

بسپارید، آنگاه که به شهر و دیار خود مراجعت می کنید آنچه را که فرا گرفته اید به اقوام و عشیره مورد وثوق و افراد مورد اعتماد از دوستان و آشنایان خود ابلاغ کنید؛ زیرا ترس آن دارم که این آیین، مندرس گردیده و این مذهب حق از بین برود. «**وَاللّٰهُ مَتَمُّ نُوْرِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ**». (۲۸۸)

(سلیم) می گوید: پس از آنکه سخنان امام (علیه السلام) به پایان رسید مجدداً تاکید نمود که شما را به خدا پس از مراجعت از این سفر، گفتار مرا به افراد مورد اعتماد خود برسانید آنگاه از منبر فرود آمد و شرکت کنندگان نیز با تصمیم ابلاغ سخنان آن حضرت متفرق گردیدند.

متن بخش اول خطبه

سلیم بن قیس آنگاه متن بخش اول خطبه آن حضرت را که حاوی فضائل امیرمؤمنان و اهل بیت (علیهما السلام) می باشد بدین گونه نقل می کند:

«**أُنشِدُكُمْ اللّٰهَ اَتَعْلَمُوْنَ اَنَّ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ كَانَ اَخَا رَسُوْلِ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ) حِيْنَ اَخَى بَيْنَ اَصْحَابِهٖ فَاَخَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهٖ وَقَالَ: اَنْتَ اَخِي وَاَنَا اَخُوكَ فِى الدُّنْيَا وَاَلَا خِرَةً**». (۲۸۹)

قَالُوا: اللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: اُنشِدُكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُوْنَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صلى الله عليه وآله) اشترى مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنَازِلِهِ قَابَتْنَاهُ ثُمَّ ابْتَنَى فِيْهِ عَشْرَةَ مِّنْ اَزْلَ تِسْعَةٍ لَهُ وَجَعَلَ عَاشِرَهَا فِى وَسْطِهَا لِابِى ثُمَّ سَدَّ كُلَّ بَابٍ شَارِعٍ اِلَى الْمَسْجِدِ غَيْرَ بَابِهِ (۲۹۰) فَتَكَلَّمَ فِى ذٰلِكَ مِّنْ تَكَلَّمَ فَقَالَ: مَا اَنَا سَدَدْتُ اَبْوَابَكُمْ وَفَتَحْتُ بَابَهُ وَلَكِنَّ اللّٰهَ اَمَرَنى بِسَدِّ
باورقی:

۲۸۸- سوره صف، آیه ۸.

۲۸۹- سنن ترمذی، ج ۵. المناقب، ح ۳۸۰۴.

۲۹۰- سنن ترمذی، ج ۵. المناقب، ح ۳۸۱۵. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱ و ج ۲، ص ۲۶.

أَبْوَابِكُمْ وَفَتَحَ بَابَهُ ثُمَّ نَهَى النَّاسَ أَنْ يَنَامُوا فِي الْمَسْجِدِ غَيْرَهُ، وَكَانَ يُجْنِبُ فِي الْمَسْجِدِ (٢٩١) وَمَنْزِلَهُ فِي مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَوُلِدَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَهُ فِيهِ أَوْلَادٌ؟

قَالُوا: اَللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: اءَفَتَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَّصَ عَلَى كُوَّةٍ قَدَرَ عَيْنِهِ يَدْعُهَا فِي مَنْزِلِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَأَبَى عَلَيْهِ ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ مَسْجِدًا طَاهِرًا لَا يَسْكُنُهُ غَيْرِي وَغَيْرُ أَخِي وَبَنِيهِ.

قَالُوا: اَللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: اُنْشِدْكُمْ اللَّهُ اَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى لَهُ بِالْوَلَايَةِ (٢٩٢) وَقَالَ: لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ.

قَالُوا: اَللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: اُنْشِدْكُمْ اللَّهُ اَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ لَهُ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ أَنْتَ مَنِيَّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى (٢٩٣) وَأَنْتَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. (٢٩٤)

قَالُوا: اَللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: اُنْشِدْكُمْ اللَّهُ اَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حِينَ دَعَا النَّصَارَى مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ إِلَى الْمَبَاهِلَةِ لَمْ يَأْتِ إِلَّا بِهِ وَبِصَاحِبَتِهِ وَابْنَيْهِ. (٢٩٥)

قَالُوا: اَللَّهُمَّ نَعَمْ.

باورقی:

٢٩١- سنن ترمذی، ج ٥. المناقب، ح ٣٨١١. مسند احمد بن حنبل، ج ١، ص ٣٣١.

٢٩٢- مستدرک صحیحین، ج ٣، ص ١٠٩ و ١٣٤.

٢٩٣- صحیح مسلم، ج ٤، ح ٢٤٠٤. سنن ترمذی، ج ٥. المناقب، ح ٣٨٠٨ و ٣٨١٣. سنن ابن ماجه

(مقدمه)، ح ١١٥. مستدرک صحیحین، ج ٣، ص ١٠٩ و ١٣٣.

٢٩٤- سنن ترمذی، ج ٥. المناقب، ح ٣٧٩٦. مسند احمد، ج ١، ص ٣٣١.

٢٩٥- سنن ترمذی، ج ٥. المناقب، ح ٣٨٠٨. مستدرک صحیحین، ج ٣، ص ١٥٠.

قال: أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَنْتَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ إِلَيْهِ اللّوَاءَ يَوْمَ خَيْبَرٍ ثُمَّ قَالَ: لَادْفَعَهُ إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ (٢٩٦) كَرَارٌ غَيْرُ فَرَارٍ يَفْتَحُهَا اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ.

قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: أَنْتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ بَعَثَهُ بِبَرَاءَةٍ وَقَالَ: لَا يَبْلُغُ عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي.

(٢٩٧)

قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: أَنْتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لَمْ تَنْزِلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ إِلَّا قَدَمَهُ لَهَا ثِقَةٌ بِهِ وَإِنَّهُ لَمْ يَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ إِلَّا يَقُولُ يَا أَخِي وَادْعُو إِلَى أَخِي.

قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: اءَتَعْلَمُونَ أَعَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَضَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ جَعْفَرٍ وَزَيْدٍ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ اءَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. (٢٩٨)

قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: اءَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ كَانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كُلَّ يَوْمٍ خُلُوءٌ وَكُلَّ لَيْلَةٍ دَخْلَةٌ إِذَا سَاءَ لَهُ أَعْطَاهُ وَإِذَا سَكَتَ أَبَدَهُ. (٢٩٩)

قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: اءَتَعْلَمُونَ أَعَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَضَّلَهُ عَلَى جَعْفَرٍ وَحَمْزَةَ حِينَ قَالَ: لِفَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَام) زَوْجَتُكَ خَيْرَ أَهْلِ بَيْتِي اءَقْدَمَهُمْ سِلْمًا

بِأَوْرَقِي:

٢٩٦- صحيح مسلم، ج ٤، ح ٢٤٠٤. سنن ترمذی، ح ٢٨٠٨، ٣٨٠٨، ٢٤٠٥، ٢٤٠٦ و سنن ابن ماجه (مقدمه) ح ١١٧.

٢٩٧- سنن ترمذی ج ٥. المناقب، ح ٣٨٠٣.

٢٩٨- سنن ترمذی، ج ٥. المناقب، ح ٣٧٩٦.

٢٩٩- سنن ترمذی، ج ٥، ح ٣٨٠٦.

وَأَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَأَكْثَرَهُمْ عِلْمًا. (٣٠٠)

قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: اءَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ) قال: اَنَا سَيِّدُ وُلْدِ بَنِي آدَمَ
وَأَخِي عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ (٣٠١) وَفَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ (٣٠٢) وَالْحَسَنُ
وَالْحُسَيْنُ ابْنَايَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. (٣٠٣)

قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: اءَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ) اَمْرَهُ بِغُسْلِهِ وَاَعْبَرَهُ اَنَّ
جَبْرِئِلَ يَعْينُهُ عَلَيْهِ.

قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: اءَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ) قال في آخر خُطْبَةٍ
خُطِبَهَا: اِنِّي تَرَكْتُ فِيْكُمْ التَّفْقِيْنَ كِتَابَ اللّٰهِ وَاَهْلَ بَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَمْ تَضِلُّوا.

قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. (٣٠٤)

ثُمَّ نَاشَدَهُمْ اَنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوهُ يَقُوْلُ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيَبْغِضُ عَلَيَّ فَقَدْ كَذَبَ
لَيْسَ يُحِبُّنِي وَيَبْغِضُ عَلَيَّ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَكَيْفَ ذَلِكْ؟ قال: لِأَنَّهُ مِنِّي
وَأَنَا مِنْهُ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللّٰهُ وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ
أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللّٰهُ.

فَقَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَا...

پاورقی:

۳۰۰- نظم درر السمطين، ص ۱۲۸ به نقل از: احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۵۹. شرح نهج البلاغه، ابن ابی
الحديد، ج ۹، ص ۱۷۴ نقل از: مسند احمد بن حنبل.

۳۰۱- مستدرک صحيحين، ج ۳، ص ۱۲۴.

۳۰۲- مستدرک، ج ۳، ص ۱۵۱.

۳۰۳- سنن ابن ماجه (مقدمه) ح ۱۱۸. مستدرک صحيحين، ج ۳، ص ۱۶۷.

۳۰۴- صحيح مسلم، ج ۴، ح ۲۴۰۸. مستدرک صحيحين، ج ۳، ص ۱۴۸. مسند احمد بن حنبل، ج ۳،
ص ۱۴ و ج ۴، ص ۳۶۷.

اینک ترجمه جملات بخش اول این خطبه شریفه

«أُنشِدُكُمُ اللَّهَ اتَّعَلَّمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حِينَ أَخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَأَخَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ وَقَالَ: أَنْتَ إِخْوَانِي وَأَنَا إِخْوَاكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (۳۰۵) قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.»

(شما را به خدا! آیا می دانید وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در میان صحابه و یارانش، پیمان (اخوت) می بست برای اخوت خویش علی (علیه السلام) را انتخاب نمود؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

«قَالَ: أُنشِدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شَتْرَى مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنَازِلَهُ فَأَبْتَنَاهُ ثُمَّ أَبْتَنَى فِيهِ عَشْرَةَ مَنَازِلَ تِسْعَةٌ لَهُ وَجَعَلَ عَاشِرَهَا فِي وَسْطِهَا لِأَبِي ثُمَّ سَدَّ كُلَّ بَابٍ شَارِعٍ إِلَى الْمَسْجِدِ غَيْرَ بَابِهِ (۳۰۶) فَتَكَلَّمْتُ فِي ذَلِكَ مَنْ تَكَلَّمْتُ فَقَالَ: مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَفَتَحْتُ بَابَهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَفَتْحِ بَابِهِ ثُمَّ نَهَى النَّاسَ أَنْ يَنَامُوا فِي الْمَسْجِدِ غَيْرَهُ، وَكَانَ يُجَنَّبُ فِي الْمَسْجِدِ (۳۰۷) وَمَنْزِلُهُ فِي مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَوْلُكَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَهُ فِيهِ أَوْلَادٌ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.»

(شما را به خدا! آیا می دانید آنگاه که رسول خدا محل ساختمان مسجد و خانه خویش را خریداری و در کنار مسجد، ده حجره بنا کرد، نه باب از این حجره ها را به خود و حجره دهمی را که در وسط آنها قرار داشت به پدرم (علی) اختصاص داد، سپس دستور داد درب همه حجره های مردم را که به مسجد باز می شد ببندند مگر درب حجره علی و چون بعضی از صحابه در این مورد اعتراض نمودند، رسول خدا فرمود من این دستور را پیش خود صادر نکردم بلکه باورقی:

۳۰۵- سنن ترمذی، ج ۵. المناقب، ح ۳۸۰۴. اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۶.

۳۰۶- سنن ترمذی، ج ۵. المناقب، ح ۳۸۱۵. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱ و ج ۲، ص ۲۶.

۳۰۷- سنن ترمذی، ج ۵. المناقب، ح ۳۸۱۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۱.

خدا چنین فرمانی را به من داد، آنگاه مردم را از خوابیدن در مسجد منع نمود مگر علی را که حجره اش در داخل مسجد و در کنار حجره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرار داشت و در همین حجره بود که بر علی (علیه السلام) حالت جنابت رخ می داد و خداوند در همین منزل فرزندی را به رسول خدا و علی عطا نمود؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

« قَالَ: اَفَتَعْلَمُونَ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَصَ عَلَى كُوَّةٍ قَدَرَ عَيْنِهِ يَدْعُهَا فِي مَنْزِلِهِ اِلَى الْمَسْجِدِ قَابِي عَلَيْهِ ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: اِنَّ اللَّهَ اَمَرَنِي اَنْ اَبْنِيَ مَسْجِدًا طَاهِرًا لَا يَسْكُنُهُ غَيْرِي وَغَيْرُ اَخِي وَبَنِيهِ، قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. »

(آیا می دانید که عمر بن خطاب اشتیاق فراوان داشت که از دیوار خانه اش روزنه کوچکی به مسجد باشد که بتواند داخل مسجد را ببیند ولی رسول خدا اجازه نداد سپس در ضمن خطبه اش فرمود: چون خداوند مرا به بنا کردن مسجد پاک و مطهری مامور ساخته است لذا نباید بجز من و برادرم (علی) و فرزندانش شخص دیگری در این مسجد سکنی گزیند؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

« قَالَ: اُنْشِدْكُمْ اللّٰهُ اَنْتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى لَهُ بِالْوِلَايَةِ (۳۰۸) وَقَالَ: لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدِ الْغَائِبَ. قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. »

(شما را به خدا! آیا می دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی را در (غدیر خم) به مقام ولایت نصب کرد سپس دستور داد که این جریان را حاضرین به غایبین برسانند؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

« قَالَ: اُنْشِدْكُمْ اللّٰهُ اَنْتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) قَالَ لَهُ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ اَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى (۳۰۹) وَاَنْتَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. (۳۱۰) قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. »

(شما را به خدا! آیا می دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در (جنگ تبوک) به علی فرمود: یا علی! تو نسبت به من همانند (هارون) هستی نسبت به

(موسی) و همچنین فرمود: تو پس از من ولی و سرپرست همه مؤمنان می باشی؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

« قَالَ: أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حِينَ دَعَا النَّصَارَى مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ إِلَى الْمَبَاهِلَةِ لَمْ يَأْتِ إِلَّا بِهِ وَبِصَاحِبَتِهِ وَابْنَيْهِ. (۳۱۱) قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. »

(شما را به خدا! آیا می دانید که رسول خدا آنگاه که مسیحیان (نجران) را به مباهله دعوت نمود برای نفرین آنان با خود نیاورد مگر علی و همسر و دو فرزند او را؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

« قَالَ: أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ إِلَيْهِ اللَّوَاءَ يَوْمَ خَيْبَرٍ ثُمَّ قَالَ: لَادْفَعَهُ إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ (۳۱۲) كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ يَفْتَحُهَا اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ. قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. »

(شما را به خدا! آیا می دانید که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در (جنگ خیبر) پرچم (اسلام) را به دست علی داد آنگاه فرمود: اینک پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش او را دوست می دارند و او خدا و رسولش را، کرّار غیر فرّار است و خدا (قلعه) خیبر را به دست او فتح خواهد نمود؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

پاورقی:

-
- ۳۰۸- مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۳۴.
۳۰۹- صحیح مسلم، ج ۴، ح ۲۴۰۴. سنن ترمذی، ج ۵. المناقب، ح ۳۸۰۸ و ۳۸۱۳. سنن ابن ماجه (مقدمه)، ح ۱۱۵. مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۳۳.
۳۱۰- سنن ترمذی، ج ۵. المناقب، ح ۳۷۹۶، مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱.
۳۱۱- سنن ترمذی، ج ۵. المناقب، ح ۳۸۰۸. مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰.
۳۱۲- صحیح مسلم، ج ۴، ح ۲۴۰۴. سنن ترمذی، ح ۲۸۰۸، ۳۸۰۸، ۲۴۰۵، ۲۴۰۶. سنن ابن ماجه (مقدمه) ح ۱۱۷.

« قَالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) بَعَثَهُ بِبَرَاءَةٍ وَقَالَ: لَا يَبْلُغُ عَنِّي اِلَّا اَنَا اَوْ رَجُلٌ مِّنِّي. (۳۱۳) قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. »

(آیا می دانید که رسول خدا سوره براءت را به وسیله علی به مکه فرستاد و فرمود نباید پیام مرا ابلاغ کند جز خود من یا کسی که از من است؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

« قَالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) لَمْ تَنْزِلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ اِلَّا قَدَمَهُ لَهَا ثِقَةٌ بِهِ وَاَنَّهُ لَمْ يَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ اِلَّا يَقُوْلُ يَا اَخِي وَاَدْعُوْا لِيْ اَخِي. قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. »

(آیا می دانید که هیچ مشکلی و حادثه مهمی برای رسول خدا پیش نمی آمد مگر به جهت اعتمادی که به علی داشت او را برای حل مشکلتش جلو می انداخت و او را هیچگاه به اسم صدا نمی کرد و به عنوان (برادر) مورد خطابش قرار می داد؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

« قَالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) قَضَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ جَعْفَرٍ وَزَيْدٍ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ اَنْتَ مِنِّي وَاَنَا مِنْكَ وَاَنْتَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. (۳۱۴) قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. »

(آیا می دانید که رسول خدا آنگاه که در میان علی و جعفر و زید قضاوت نمود فرمود: یا علی! تو از من هستی و من از تو و پس از من تو ولی و سرپرست همه مؤمنان می باشی؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

« قَالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ كَانَتْ لَهُ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) كُلُّ يَوْمٍ خُلُوَةٌ وَكُلُّ لَيْلَةٍ دَخَلَةٌ اِذَا سَأَلَهُ اَعْطَاهُ وَاِذَا سَكَتَ اَبَدَّاهُ. (۳۱۵) قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. »

باورقی:

۳۱۳- سنن ترمذی ج ۵. المناقب، ح ۳۸۰۳.

۳۱۴- سنن ترمذی، ج ۵. المناقب، ح ۳۷۹۶.

۳۱۵- سنن ترمذی، ج ۵. ح ۳۸۰۶.

(آیا می دانید که برای علی در محضر رسول خدا هر روز جلسه خلوتی و هر شب یک نشست خصوصی وجود داشت که در این جلسات خصوصی اگر علی (علیه السلام) سؤال می کرد رسول خدا پاسخ می داد و اگر سکوت می کرد رسول خدا خود ابتدا به تکلم می نمود؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

« قَالَ: اءَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَضَّلَهُ عَلَى جَعْفَرٍ وَحَمْزَةَ حِينَ قَالَ: لِفَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) زَوْجَتِكَ خَيْرَ أَهْلِ بَيْتِي اءَفُؤَدَمَهُمْ سِلْمًا وَاَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَاَكْثَرَهُمْ عِلْمًا. (۳۱۶) قَالُوا: اَللَّهُمَّ نَعَمْ. »

(آیا می دانید که رسول خدا علی را بر جعفر طیار و حمزه سیدالشهداء ترجیح داد آنگاه که به دخترش فاطمه فرمود: من تو را به همسری بهترین افراد خانواده ام، در آوردم (علی (علیه السلام) که در (اسلام) با سابقه ترینشان و در (اخلاق) حلیم ترینشان و در (علم) برترینشان می باشد؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

« قَالَ: اءَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: اَنَا سَيِّدٌ وُلْدِ بَنِي آدَمَ وَاَعَجَى عَلَى سَيِّدِ الْعَرَبِ (۳۱۷) وَفَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ (۳۱۸) وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ابْنَايَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. (۳۱۹) قَالُوا: اَللَّهُمَّ نَعَمْ. »

(آیا می دانید که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: من آقا و سرور همه فرزندان آدم، برادرم (علی) سالار عرب و فاطمه بانوی زنان بهشت و دو فرزندم پاورقی:

۳۱۶- نظم درالسمطين، ص ۱۲۸ به نقل از: احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۵۹. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۹، ص ۱۷۴.

۳۱۷- مستدرک صحيحين، ج ۳، ص ۱۲۴.

۳۱۸- مستدرک، ج ۳، ص ۱۵۱.

۳۱۹- سنن ابن ماجه (مقدمه) ح ۱۱۸. مستدرک صحيحين، ج ۳، ص ۱۶۷.

حسن و حسین سید جوانان بهشتند؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

« قَالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اَمَرَهُ بِغُسْلِهِ وَاَخْبَرَهُ اَنَّ جِبْرِئِيلَ يَعْينُهُ عَلَيْهِ. قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. ».

(آیا می دانید که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بر علی ماموریت داد تا بدن او را غسل دهد و فرمود: در این کار جبرئیل معین و یاور او خواهد بود؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

« قَالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خُطِبَهَا: اِنِّي تَرَكْتُ فِيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَاَهْلَ بَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا. قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. » (۳۲۰)

(آیا می دانید که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در آخرین خطبه اش (به مسلمانان) فرمود: من در میان شما دو امانت گرانها می گذارم؛ کتاب خدا و اهل بیتم. به آن دو تمسک کنید که هیچ گاه گمراه نمی شوید؟ گفتند: خدایا! تو را گواه می گیریم که درست است).

« ثُمَّ نَاشَدَهُمْ اَنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوهُ يَقُولُ: مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ عَلِيًّا فَقَدْ كَذَبَ لَيْسَ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ عَلِيًّا، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لَآئِنَّهُ مِنِّي وَاَنَا مِنْهُ مَنْ اَحَبَّهُ فَقَدْ اَحَبَّنِي وَمَنْ اَحَبَّنِي فَقَدْ اَحَبَّ اللَّهُ وَمَنْ اَبْغَضَهُ فَقَدْ اَبْغَضَنِي وَمَنْ اَبْغَضَنِي فَقَدْ اَبْغَضَ اللَّهَ. (۳۲۱) فَقَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَا... ».

(سلیم بن قیس) می گوید: حسین بن علی غیر از اینها فضائل زیادی را که درباره علی و اهل بیت او در قرآن نازل گردیده و یا از زبان رسول خدا شنیده باورقی:

۳۲۰- صحیح مسلم، ج ۴، ح ۲۴۰۸. مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۴ و ج ۴، ص ۳۶۷.

۳۲۱- صحیح مسلم، ج ۱۳۱. مقدمه سنن ابن ماجه، ح ۱۱۴.

شده بود برشمرد و حضار مجلس آنان که از صحابه رسول خدا بودند می گفتند: آری به خدا سوگندا این را شنیده ایم و تابعین (آنان که شخص رسول خدا را ندیده بودند) می گفتند: ما هم این فضیلت را از فلان صحابه مورد وثوق و اعتماد شنیده ایم.

حسین بن علی در پایان سخنانش که درباره فضائل امیرمؤمنان (علیه السلام) ایراد می کرد فرمود: (شما را به خدا بگوئید ببینم این را هم شنیده اید که رسول خدا فرمود: هرکس دوستی مرا ادعا کند درحالیکه با علی دشمنی دارد دروغ گفته است؛ زیرا دوستی من با دشمنی علی در یک دل نمی گنجد. در این هنگام شخصی سؤال کرد یا رسول الله! چگونه محبت تو با دشمنی علی نمی سازد؟ فرمود: زیرا علی از من و من از علی هستم هرکه او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته و هرکه علی را دشمن بدارد با من دشمنی کرده و هرکه با من دشمنی کند خدا را دشمن داشته است...).

و این بود ترجمه بخش اول از خطبه حسین بن علی (علیهما السلام) که در منی ایراد فرموده و سلیم بن قیس آن را نقل نموده است و به طوری که ملاحظه می فرمایید این بخش از خطبه مشتمل بر فضائل متعددی است که تک تک آنها در منابع و کتابهای حدیثی مورد اعتماد اهل سنت و به طریق راویان آنها از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل گردیده است و ما نیز اکثر این فضائل را از صحاح و سنن و مسانید عامه استخراج و این مآخذ را در پاورقی مشخص نمودیم و چون در این بخش خود را از هر نوع توضیح مستغنی می دانیم توجه خواننده را به بخش دوم خطبه معطوف می داریم.

متن بخش دوم خطبه

به طوری که قبلاً اشاره نمودیم چون این خطبه شریفه از سه بخش مستقل تشکیل گردیده ما هم برای حفظ انسجام و ارتباط ترجمه با متن خطبه هریک از دو بخش دوم و سوم را همانند بخش اول مستقلاً نقل می کنیم گرچه این دو بخش در اکثر کتابهای حدیث متصل به هم و نه به شکل مستقل و جدا از هم نقل شده است:

« اَعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَحْبَارِ إِذْ يَقُولُ: (لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْأَثَمَ) (۳۲۲) وَقَالَ: (لَعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - إِلَى قَوْلِهِ - لَيْئَسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) (۳۲۳) وَأَمَّا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفُسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَاللَّهُ يَقُولُ: (فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشُونَ) (۳۲۴) وَقَالَ: (الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) (۳۲۵) فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لِعَلِمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِيتْ وَأَقِيِمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ

پاورقی:

۳۲۲- سوره مائده، آیه ۶۳.

۳۲۳- سوره مائده، آیه ۷۸ - ۷۹.

۳۲۴- سوره مائده، آیه ۴۴.

۳۲۵- سوره توبه، آیه ۷۱.

كُلُّهَا هِيَئَهَا وَصَعْبُهَا وَذَلِكَ اَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ
مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَقِسْمَةِ الْفَيْءِ وَالْغَنَائِمِ وَأَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا
وَوَضْعِهَا فِي حَقِّهَا».

توضیح:

صاحب تحف العقول به هنگام نقل این خطبه می فرماید: ویروی عن
امیرالمؤمنین (علیه السلام) یعنی این قسمت از خطبه حسین بن علی (علیهما
السلام) که مربوط به امر به معروف و نهی از منکر است از امیرمؤمنان (علیه
السلام) نیز نقل شده است.

به طوری که در بخش آخرین خطبه اشاره خواهیم نمود جملاتی از آن بخش
در میان خطبه ها و کلمات امیرمؤمنان (علیه السلام) هم موجود است که برای
اهمیت و حساسیت موضوع حسین بن علی (علیهما السلام) در خطبه و
سخنرانی از آن جملات بهره برداری نموده است و ممکن است بر اساس گفتار
صاحب تحف العقول اصل این بخش از خطبه نیز از امیرمؤمنان (علیه السلام)
باشد که فرزند برومند آن حضرت در بیان اهمیت امر به معروف و نهی از منکر و
ترسیم عظمت این وظیفه، از آن استفاده نموده است ولی ما به استناد مستقیم
این بخش به امیرمؤمنان (علیه السلام) بجز آنچه صاحب تحف العقول اشاره
فرموده است در منابع دیگر نایل نشدیم.

«اعْتَبَرُوا أَيُّهَا النَّاسُ» خطاب به گروه خاص و حاضرین در مجلس و یا مردم
دنیاى آن روز نیست بلکه این خطاب همه انسانها را که در هر زمان و مکان این
ندا را بشنوند شامل می شود همانند خطاب یا (ایها الناس) که در قرآن مجید در
موارد متعدد و مکرر آمده است.

(اولیاء): منظور از اولیا در اینجا کسانی هستند که توجه به خدا دارند و در
عین حال در جامعه دارای مسئولیتی می باشند؛ زیرا بدون داشتن مسئولیت

انجام وظیفه ای از آنان متوقع نیست.

(احبار): علمای صالح. (ربانی): شخص متأله و معتقد به خدا که در عین حال عالم به احکام خداوند و حافظ حلال و حرام او هم باشد.

گرچه در آیه ای که مورد استناد حسین بن علی (علیهما السلام) می باشد علما و روحانیون یهود، مورد نکوهش قرار گرفته ولی بدیهی است که این تقبیح و نکوهش به علمای یهود و یا روحانیون مسیحی اختصاص ندارد بلکه به طور کلی به همه علمای مذهبی و علمای اسلامی نیز شامل می شود؛ زیرا ضرر سهل انگاری و سکوت علمای هر مذهب و آیین، مانند معصیت و گناه افراد عادی نیست؛ زیرا ضرر این سکوت متوجه اصل مذهب خواهد گردید.

(قول ائمه): سخنان گناه آمیز که اعم از دروغپردازی و تهمت و تحریف حقایق است.

(اکل سحت): حرامخواری.

با اینکه باید از همه معاصی و منکرات نهی نمود ولی در آیه شریفه بر (قول اثم و اکل سحت) تکیه شده است تا این معنا را تفهیم کند که این دو گناه از همه گناهان خطرناکتر است و لذا باید بیش از همه معاصی مورد مخالفت و مبارزه قرار بگیرد؛ زیرا گاهی گفتار و تبلیغات دروغین مخالفین و ستمگران که یکی از مصادیق مهم (قول اثم) است برای اسلام و مسلمین بیش از هر عمل دیگر سهمگین و شکننده می باشد و در اکل سحت و حرامخواری تنها جنبه فردی و جزئی آن منظور نیست بلکه دارای ابعاد وسیعی است که شامل واردات و صادرات مضر و قبضه کردن اقتصاد غیرمشروع در جامعه نیز می باشد و مسلماً ضرر این نوع اکل سحت بیش از حرامخواری فردی است که به صورت قماربازی و کم فروشی و غیره متجلی می گردد.

اینک ترجمه جملات بخش دوم این خطبه شریفه (۳۲۶)

« اَعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَحْبَارِ إِذْ يَقُولُ: (لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمْ الْأَثَمَ) (۳۲۷) وَقَالَ: (لَعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - إِلَى قَوْلِهِ - لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) ». (۳۲۸)

(ای مردم! از پندی که خدا به اولیا و دوستانش به صورت نکوهش از علمای یهود داده عبرت بگیرید آنجا که می فرماید: چرا علمای دینی و احبار، یهودیها را از سخنان گناه آمیز و خوردن حرام نهی و جلوگیری نمی کنند؟ و باز می فرماید: آنها که از بنی اسرائیل کافر شدند مورد لعن و نفرین قرار گرفتند تا آنجا که می فرماید: آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند و چه کار بدی را مرتکب می شدند).

« وَأِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظَّالِمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفُسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَاللَّهُ يَقُولُ: (فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشُونَ) (۳۲۹) وَقَالَ: (الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) ». (۳۳۰)

(در حقیقت خدا آن را از این جهت عیب می شمارد که آنان با چشم خود می دیدند که ستمکاران به زشتکاری و فساد پرداخته اند و باز منعشان نمی

باورقی:

۳۲۶- در ترجمه و توضیح دو بخش اخیر این خطبه از ولایت فقیه امام امت - قدس سره - سود

جسته ایم.

۳۲۷- سوره مائده، آیه ۶۳.

۳۲۸- سوره مائده، آیه ۷۸ و ۷۹.

۳۲۹- سوره مائده، آیه ۴۴.

۳۳۰- سوره توبه، آیه ۷۱.

کردند و این سکوت به خاطر علاقه به مال بود که از آنان دریافت می کردند و نیز به خاطر ترسی بود که از آزار و تعقیب آنان به دل راه می دادند و درحالیکه خدا می فرماید: از مردم نترسید و از من بترسید و می فرماید: مردان مؤمن دوستدار رهبر و عهده دار یکدیگرند همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می کنند).

« قَبْدَاءَ اللَّهِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لِعَلِّمْ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِّيَتْ وَأَقِيمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيِّنُهَا وَصَعِبُهَا وَذَلِكَ أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَقِسْمَةُ الْفِيءِ وَالْغَنَائِمِ وَآخِذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَوَضْعِهَا فِي حَقِّهَا ».

(خداوند در این آیه در شمردن صفات مؤمنان که مظهر دوستداری و رهبری متقابل است از امر به معروف و نهی از منکر شروع می کند و نخست آن را واجب می شمارد؛ زیرا می داند که اگر امر به معروف و نهی از منکر انجام بگیرد و در جامعه برقرار شود همه واجبات از آسان گرفته تا مشکل همگی برقرار خواهد شد و آن بدین سبب است که امر به معروف و نهی از منکر عبارت است از دعوت به اسلام (یعنی جهاد اعتقادی خارجی) به اضافه باز گرداندن حقوق ستمدیدگان به آنان و مخالفت و مبارزه با ستمگران و کوشش برای اینکه ثروتهای عمومی و غنایم جنگی طبق قانون عادلانه اسلام توزیع شود و صدقات (زکات و همه مالیاتهای الزامی و داوطلبانه) از موارد صحیح و واجب آن جمع آوری و گرفته شود و هم در موارد شرعی و صحیح آن به مصرف برسد).

و این بود ترجمه بخش دوم از خطبه حسین بن علی (علیهما السلام) اینک به متن و ترجمه بخش سوم آن توجه فرمایید.

متن بخش سوم خطبه

« ثُمَّ أَنْتُمْ أَعْيَتْهَا الْعِصَابَةُ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ وَبِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَبِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَبِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ. يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ وَيَكْرُمُكُمْ الضَّعِيفُ وَيُؤْثِرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَلَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تُشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا أَمْتَنَعَتْ مِنْ طُلَابِهَا وَتَمْشُونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَكَرَامَةِ الْأَكَابِرِ أَعْلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ أَنْتُمْ نَلْتُمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصِرُونَ فَاسْتَخَفَّكُمْ بِحَقِّ الْأَنْثَمَةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضُّعَفَاءِ فَضَيَعْتُمْ وَأَمَّا حَقُّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ فَلَا مَا لَا بَدَلْتُمُوهُ وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا وَلَا عَشِيرَةً عَادِيَتْمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ.

أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَمُجَاوَرَةَ رَسُولِهِ وَأَمَانًا مِنْ عَذَابِهِ. لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ أَعْيَاهَا الْمُتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ أَعْنَ تَحِلَّ بِكُمْ نِقْمَةٌ مِنْ نِقْمَاتِهِ لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ مَنْزِلَةً فَضَلْتُمْ بِهَا وَمَنْ يَعْرِفُ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَأَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَفْزَعُونَ وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْزَعُونَ وَذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ مَخْفُورَةٌ مُحَقَّقَةٌ وَالْعَمَى وَالْبُكْمُ وَالزَّمْنَى فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ لَا تُرْحَمُونَ وَلَا فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ.

وَبِالْأَدْهَانِ وَالْمَصَانِعَةِ عِنْدَ الظُّلَمَةِ تَاءَمُّنُونَ كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ مِنْ النَّهْيِ وَالتَّنَاهَى وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ وَأَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غَلَبَتْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارَى الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ فَأَنْتُمْ الْمُسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ وَمَا سَلِبْتُمْ

ذَلِكَ إِلَّا بِنَفَرْتِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَاخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَتَحَمَّلْتُمُ الْمُؤَوَّنَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَعَنْكُمْ تَصَدُّرٌ وَالْيَكْمُ تَرْجِعُ وَلِكِنَّكُمْ مَكَنَّتُمُ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ وَأَسْتَسَلَّمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَأَعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مَفَارِقَتُكُمْ فَأَسَلَّمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ وَبَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بَارَائِهِمْ وَيَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَائِهِمْ اقْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ وَجَرَاءَةً عَلَى الْجَبَّارِ فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مَنْبَرِهِ خَطِيبٌ مَصْقَعٌ فَأَلَارِضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَأَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ وَالنَّاسُ لَهُمْ خَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضَّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٌ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدَأَ الْمُعِيدَ قِيَا عَجَبًا وَمَالِي لَا عَجَبَ وَالْأَرْضُ مِنْ غَاشٍّ غَشُومٍ وَمُتَصَدِّقٍ ظُلُومٍ وَعَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ، قَالَ اللَّهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا وَالْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا ائْتِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَيَعْمَلَ بِقَرَائِصِكَ وَسِنِّكَ وَأَحْكَامِكَ فَإِنَّكُمْ إِنْ لَا تَنْصُرُونَا وَتَنْصِفُونَا قَوَى الظُّلْمَةَ عَلَيْكُمْ وَعَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ وَحَسَبْنَا اللَّهَ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ أَنَبْنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ».

توضیح

به طوری که قبلاً اشاره نمودیم جملاتی از این بخش خطبه نیز با مختصر تفاوت در خطبه های امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است. (۳۳۱)

پاورقی:

(فاستخففتهم بحق الائمه) در نسخه های موجود از وافی و تحف العقول (بحقّ الائمه) ضبط شده است که در این صورت منظور، استخفاف حق امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) می باشد، ولی محتمل است که (بحق الائمه) باشد و در کتابت تصحیف شده است و جمله بعدی (فأما حق الضعفاء) این احتمال را تایید می کند. (امام امت (قدس سره) این جمله را طبق احتمال دوم ترجمه نموده اند).

(ومن یعرف بالله لا تكرمون و انتم بالله فی عبادۀ تكرمون): یعرف و تكرمون دوم به صیغه مجهول و تكرمون اول به صیغه معلوم یعنی در عین حال که احترام شما در جامعه به جهت انتساب شما به دین و آیین است ولی خود شما چنین وظیفه ای را انجام نمی دهید و از کسانی که به خدا شناسی معروف هستند تکریم و تجلیل نمی کنید.

(العمی والبکم والزمنی): جمع اءعمی وآبکم وزمن است.
(لا ترحمون وغلبتم به): صیغه مجهول.

(مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه): مجاری جمع مجری مصدر میمی یا اسم مکان است یعنی باید مجاری مختلف و گوناگون امور مسلمین و کشور اسلامی منتهی به علما و حل و فصل احکام و قضایا به دستور دانشمندان الهی که امین حلال و حرام خدا هستند و قوانین آسمانی را از تغییر و تحریف حفظ می کنند انجام پذیرد.

و این جمله یکی از دلایل فراوانی است که بزرگان علما و فقهای شیعه برای اثبات ولایت فقیه ذکر نموده اند. (والارض لهم شاغره) می گویند: شغرت الارض؛ یعنی این سرزمین حامی و نگهبان ندارد. خطیب مصقع: با کسر میم و فتح عین و با سین و صاد؛ گوینده بلیغ و دارای صدای بلند که امروز رادیوها و رسانه های گروهی که مورد استفاده دشمنان است از مصادیق بارز آن است.

اینک ترجمه جملات بخش سوم این خطبه شریفه

« ثُمَّ أَنْتُمْ أَعْيَتْهَا الْعِصَابَةُ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ وَبِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَبِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَبِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ. يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ وَيَكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ وَيُؤْثِرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَلَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا أُمْتِنَعَتْ مِنْ طُلَابِهَا وَتَمَشُّونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَكَرَامَةِ الْأَكَابِرِ ».

(علاوه بر آنچه گفتم، شما ای گروه حاضر! ای گروهی که به علم و عالم بودن شهرت دارید و از شما به نیکی یاد می شود و به خیرخواهی و اندرزگویی و به راهنمایی در جامعه معروف شده اید و به خاطر خدا در دل مردم شکوه و مهابت پیدا کرده اید به طوری که مرد مقتدر از شما بیم دارد و ناتوان به تکریم شما برمی خیزد و آن کس که هیچ برتری بر او ندارید و نه قدرتی بر او دارید شما را بر خود برتری داده است و نعمتهای خویش را از خود دریغ داشته به شما ارزانی می دارد هرگاه نیازمندان از رسیدن به نیاز خویش بازداشته می شوند، شما شفیع قرار داده می شوید و در کوچه و خیابان با مهابت پادشاهان و شکوه بزرگان قدم برمی دارید).

« أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ أَنْما نَلْتَمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصِرُونَ فَاسْتَخَفَّتُمْ بِحَقِّ الْأَثَمَةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضُّعْفَاءِ فَضَيَعْتُمْ وَأَمَّا حَقُّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ فَلَا مَالَ بَدَلْتُمُوهُ وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا وَلَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ ».

(آیا بر همه این احترامات و قدرتهای معنوی از این جهت نایل نگشته اید که به شما امید می رود که به اجرای قانون خدا کمر ببندید گرچه در مورد بیشتر قوانین خدا کوتاه آمده اید؟ بیشتر حقوق الهی را که به عهده دارید فرو گذاشته اید، مثلاً حق ملت را خوار و فرو گذاشته اید، حق افراد ناتوان و بی قدرت را ضایع کرده اید، اما در همان حال به دنبال آنچه حق خویش می پندارید برخاسته اید نه پولی خرج کرده اید و نه جان را در راه آنکه آن را آفریده به

خطر انداخته اید و نه با قبیله و گروهی به خاطر خدا درافتاده اید).

« اَنتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَمَجَاوَرَةَ رَسُولِهِ وَأَعْمَانًا مِنْ عَذَابِهِ. لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ أَيْهَا الْمُتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تَحِلَّ بِكُمْ نِقْمَةٌ مِنْ نِقْمَاتِهِ لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كِرَامَةِ اللَّهِ مَنْزِلَهُ فَضَلِّتُمْ بِهَا وَمَنْ يَعْرِفُ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَأَنتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ ».

شما آرزو دارید و حق خود می دانید که بهشتش و همنشین پیامبرانش و ایمنی از عذابش را به شما ارزانی دارد، ای کسانی که چنین انتظاراتی از خدا دارید من از این بیمناکم که نکبت خشمش بر شما فرود آید؛ زیرا در سایه عظمت و عزت خدا به منزلتی بلند رسیده اید ولی خدا شناسانی را که ناشر خدانشناسی هستند احترام نمی کنید حال آنکه شما به خاطر خدا در میان بندگانش مورد احترامید).

« وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنقُوضَةً فَلَا تَفْزَعُونَ وَأَنتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْزَعُونَ وَذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ مَخْفُورَةٌ مَحْقُورَةٌ وَالْعَمَى وَالْبُكْمُ وَالزَّمْنُ فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ لَا تُرْحَمُونَ وَلَا فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تَعِينُونَ. وَبِالْأَدْهَانِ وَالْمَصَانِعَةِ عِنْدَ الظَّلَمَةِ تَأْمَنُونَ كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَالْتِنَاهِ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ».

(و نیز از آن جهت بر شما بیمناکم که به چشم خود می بینید تعهداتی که در برابر خدا شده (یعنی قراردادهای اجتماعی که نظامات و مناسبات جامعه اسلامی را می سازد) گسسته و زیر پا نهاده است اما نگران نمی شوید درحالیکه به خاطر پاره ای از تعهدات پدرانتان، نگران و پریشان می شوید و اینک تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته (یعنی مناسبات اسلامی که از طریق بیعت با پیامبر اکرم تعهد شده همچنین تعهد اطاعت و پیروی از جانشینش علی و اولادش که در (غدیرخم) در برابر پیامبر انجام گرفته) مورد بی اعتنایی است. نابینایان، لالها و زمینگیران ناتوان در همه شهرها بی سرپرست مانده اند و بر آنها ترحم نمی شود

و نه مطابق شان و منزلتتان کار می کنید و نه به کسی که چنین کاری بکند و در ارتقای شان شما بکوشد اعتنا یا کمک می کنید. با چرب زبانی و چاپلوسی و سازش با ستمکاران، خود را در برابر قدرت ستمکاران حاکم ایمن می گردانید تمام اینها دستورهایی است که خدا به صورت نهی یا همدیگر را نهی کردن و باز داشتن داده و شما از آنها غفلت می ورزید).

«وَأَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِّمَا غَلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ فَأَنْتُمْ الْمُسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ وَمَا سَلَبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَاخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ».

(مصیبت شما از مصائب همه مردم سهمگین تر است؛ زیرا منزلت و مقام علمایی را از شما باز گرفته اند چون در حقیقت امور اداری کشور و صدور احکام قضایی و تصویب برنامه های کشور باید به دست دانشمندان روحانی که امین حقوق الهی و دانای حلال و حرامند اجرا شود. اما اینک مقامتان را از شما باز گرفته و ربوده اند و اینکه چنین مقامی را از دست داده اید هیچ علتی ندارد جز اینکه از دور محور حق (یعنی قانون اسلام و حکم خدا) پراکنده اید و در باره سنت پس از اینکه دلایل روشن بر حقیقت و کیفیت آن وجود دارد، اختلاف پیدا کرده اید).

«وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَتَحَمَّلْتُمُ الْمُؤَوَّنَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرَدُّ وَعَنْكُمْ تَصَدَّرُ وَإِيَّكُمْ تَرْجَعُ وَلَكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمُ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنَزِلَتِكُمْ وَاسْتَسَلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ».

(شما اگر مردانی بودید که بر شکنجه و ناراحتی شکیبا بودید و در راه خدا حاضر به تحمل ناگواری می شدید مقررات برای تصویب پیش شما آورده می شد و به دست شما صادر می شد و مرجع کارها بودید. اما شما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را از شما بستانند و گذاشتید حکومتی که قانوناً مقید به شرع

است به دست ایشان بیفتد تا بر اساس سست حدس و گمان به حکومت پردازند و طبقه خودکامگی و اقناع شهوت را پیشه سازند).

« سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَأَعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارَقَتُكُمْ فَأَسَلَمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ وَبَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بَارَانِهِمْ وَيَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَائِهِمْ اقْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ وَجَرَاءَةً عَلَى الْجَبَّارِ ».

(مایه تسلط آنان بر حکومت، فرار شما از کشته شدن بود و دلبستگی تان به زندگی گریزان دنیا. شما با این روحیه و رویه، توده ناتوان را به چنگال این ستمگران گرفتار آوردید تا یکی برده وار سرکوفته باشد و دیگری بیچاره وار سرگرم تامین آب و نان و حکام خودسرانه در منجلاب سلطنت غوطه خورند و با هوسبازی خویش ننگ و رسوایی به بار آورند، پیرو بدخویان گردند و در برابر خدا گستاخی ورزند).

« فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مِنْبَرِهِ خَطِيبٌ مِصْقَعٌ فَأَلَارِضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَأَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ وَالنَّاسُ لَهُمْ خَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضُّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٍ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدِيَ الْمُعِيدَ ».

(در هر شهر سخنوری از ایشان بر منبر آمده و گماشته است. خاک وطن زیر پایشان پراکنده و دستشان در آن گشاده است. مردم بنده ایشانند و قدرت دفاع از خود را ندارند. یک حاکم دیکتاتور و کینه ورز و بدخواه و حاکم دیگر بیچارگان را می کوبد و به آنها قلدری و سختگیری می کند و آن دیگر فرمانروایی مسلط است که نه خدا را می شناسد و نه روز جزا را).

« فَيَا عَجَبًا وَمَالِي لَأَعْجَبُ وَالْأَرْضُ مِنْ غَاشِي غَشُومٍ وَمَتَصَدِّقِ ظُلُومٍ وَعَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ، قَالَ اللَّهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا وَالْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا ».

(شگفتا! و چرا نه شگفتی! که جامعه در تصرف مرد دغلباز ستمکاری است و

معاویه که مامور مالیاتش ستم ورز است و استاندارش نسبت به اهالی و مؤمنان نامهربان و بی رحم. خداست که در مورد آنچه درباره اش به کشمکش برخاسته ایم حکومت و داوری خواهد نمود و درباره آنچه بین ما رخ داده با رای خویش حکم قاطع خواهد کرد).

« اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا اِلْتِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنُرِيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الْاَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَا مَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَبِعَمَلٍ بِفَرَاثِيكَ وَسُنَنِكَ وَآحْكَامِكَ فَانْتَكُمُ اِنْ لَا تَنْصُرُونَا وَتَنْصِفُونَا قَوَى الظُّلْمَةَ عَلَيْكُمُ وَعَمِلُوا فِي اِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ وَحَسْبُنَا اللّٰهُ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَآلِيهِ اَنْبَنَّا وَآلِيهِ الْمَصِيرُ ».

حسین بن علی (علیهما السلام) در پایان سخنرانش چنین گفت:

(خدایا! بی شک تو می دانی آنچه از ما سرزده (یعنی مبارزه ای که اخیراً بر ضد دستگاه حاکمه اموی پیش گرفته ایم) رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده و نه جستجوی ثروت و نعمتهای زائد، بلکه برای این بوده که اصول و ارزشهای درخشان دینت را بنماییم و ارائه دهیم و در کشورت اصلاحات پدید آوریم و بندگان ستم زده ات را ایمن و برخوردار از حقوق مسلمشان گردانیم و نیز تا به وظایفی که مقرر داشته ای و به سخن و قوانین و احکامت عمل شود. بنابراین شما (گروه علمای دین) اگر ما را یاری نکنید و در گرفتن داد ما با ما همصدا نگردید ستمگران در مقابل شما قدرت بیشتری پیدا خواهند نمود و در خاموش کردن مشعل فروزان (نبوت) فعالتر خواهند گردید. خدای یگانه ما را کفایت است و بر او تکیه می کنیم و به سوی او رو می آوریم و سرنوشت ما دست او و بازگشت ما به سوی اوست).

و این بود خطبه حسین بن علی (علیهما السلام) که در (منی) ایراد فرموده و بر حاضران مؤکداً دستور داده است که در ابلاغ آن بر دیگران تلاش کنند تا

تدریجاً همه مسلمانان از ضربه‌هایی که بر پیکره اسلام وارد شده آگاه شوند و از حوادث خطرناک آینده که اساس اسلام را مورد تهدید قرار می‌دهد مطلع گردند.

نکات و نتایج در این خطبه شریفه

حسین بن علی (علیهما السلام) در این خطبه شریفه جوانب مختلف اجتماعی، مذهبی دوران پس از شهادت امیرمؤمنان و علت تسلط معاویه بن ابی سفیان بر جامعه اسلامی و انگیزه به دست گرفتن این دشمن دیرینه اسلام سرنوشت مسلمین را مطرح نموده، آنگاه به خطراتی که آینده اسلام را تهدید می‌کند اشاره نموده و زنگ خطر را به حرکت درآورده که اگر مسلمانان قیام نکنند و سران قوم و آگاهان ملت به خود نیایند و وظیفه خود را انجام ندهند نه تنها چراغ پرفروغ رسالت بی فروغ بلکه مشعل فروزان نبوت با دست دشمنان به خاموشی خواهد گرایید، فرزند امیرمؤمنان بدین گونه صدای مظلومیت قرآن و عترت را به حاضرین ابلاغ فرموده که آنان نیز در سطح کشور اسلامی و تا آنجا که امکان دارد به افراد متعهد ابلاغ و مسلمانان را از این خطر آگاه سازند.

گرچه این خطبه به شرح مفصلی نیازمند است و هریک از جملات آن توضیح و تبیین علمی تاریخی گسترده‌ای می‌طلبد (۳۳۲) اما فعلاً و در این فرصت تنها نکاتی از آن را به صورت نتیجه‌گیری و در حد برداشت و بینش نویسنده در اختیار خواننده قرار می‌دهیم.

باورقی:

۳۳۲- همانگونه که تنها یک جمله آن (ذلک بان مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء...) در کتب فقهی استدلالی از سوی علما و فقها مورد بحث و سنجی قرار گرفته است.

شرایط زمانی و مکانی:

یکی از نکات مهم در این خطبه شریفه قبل از بیان محتوای آن، انتخاب زمان حساس و مکان مناسب و دعوت از شخصیت‌های اسلامی و شرکت دادن زنان و مردان از نخبگان بنی هاشم مهاجرین و انصار از صحابه و یاران رسول خداست که دویست نفر از حضار مجلس را کسانی که افتخار صحابیگی و درک فیض حضور پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) را داشته اند تشکیل می داد و بیش از هشتصد نفر دیگر نیز از فرزندان صحابه (تابعین) بودند.

محل تشکیل مجلس:

(منی) حساسترین نقطه در کنار بیت الهی، در وادی عشق ابراهیم بنیانگذار توحید و قربانگاه اسماعیل، الگوی فداکاری و از جان گذشتگی آنجا که باید همه تعنّیات را کنار گذاشت و بجز خدا را به فراموشی سپرد و با تمرین رجم شیاطین و سنگباران نمودن طاغوتها آماده پذیرش ندای حق شد و قربان شدن در راه خدا و گذشتن از سر و جان را در راه ایمان و اسلام بیازمود و از (يَا اَبَتِ افْعَلْ مَاتُؤَمَّرُ) درسها آموخت و (تَجِدُنِي اِنْشَاءَ اللّٰهِ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ) را برای صبر و شکیبایی در مقابل فشارها و سختیها و قطعه قطعه شدن در راه نیل به اهداف مقدس، الگو و سرمشق قرار داد.

زمان:

(ایام تشریق) و پس از طی یک دوران عبادت و ریاضت و ارتباط با خداوند و پس از انجام اعمال (عمره) و گذشتن از منزل (عرفات) و بیتوته نمودن در بیابان (مشعر) و انجام دادن مراسم قربانی و رسیدن به یک دوران روحی و معنوی برای دریافت پیام حیاتبخش و فرمان بلند ریحانه رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ).

و اما نکات مربوط به متن خطبه

۱- انحراف از ولایت

اولین مطلبی که حسین بن علی (علیهما السلام) در این خطبه مطرح ساخته انحراف از حق و خارج شدن از مسیر صحیح و اصیل ولایت و به فراموشی سپردن وصایای رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) در این موضوع مهم و اساسی است که رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) از اولین روزهای بعثت و در طول ۲۳ سال دوران نبوتش موضوع ولایت و امامت را مطرح و با بیانات مختلف و تعبیرات گوناگون امیرمؤمنان (علیه السلام) را به مردم معرفی نمود و از نمونه های بارز و محسوس آن داستان (سدّ ابواب) بود که پس از ورود به مدینه و با شروع ساختمان مسجد و بنای منازل و حجرات در اطراف آن، حکم قطعی صادر نمود که (سَدُّوا الْاَبْوَابَ اِلَّا الْبَابَ عَلٰی) و سپس فرمود: (مَا اَنَا سَدَدْتُ اَبْوَابَكُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ اَمَرَنِي بِسَدِّ اَبْوَابِكُمْ وَفَتْحِ بَابِهِ) (من این حکم را از پیش خود صادر نکردم بلکه از سوی خدا مامور شدم تا آن را به شما ابلاغ کنم).

و این معرفی باز با بیان (اَنْتَ وَلِیُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي) و بیانات دیگر ادامه یافت تا اینکه در آخرین ماهها و آخرین روزهای زندگی رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) این مسئله مهم و حساس و این موضوع حیاتی با صراحت هرچه بیشتر و در میان عامّه مردم در (غدیرخم) و در میان مسجد و در بالای منبر مطرح گردید تا دیگر برای کسی جای شک و تردید و راهی برای تاویل و تفسیر باقی نماند که در این معرفیها حضار مجلس (منی) خود شاهد و ناظر بودند و یا از صحابه مورد اعتماد و از شاهدان عینی شنیده بودند و لذا پاسخ آنان به حسین بن علی پس از بیان هریک از این معرفیها این بود که: (اللّٰهُمَّ نَعَمْ).

ولی هرچه بود و به هر دلیلی بود این انحراف به وجود آمد و با گذشت زمان شدیدتر شد؛ زیرا اگر خشت اول این بنای کج با نفی وصیت و با استناد به اجماع و تصمیم صحابه گذاشته شد دقیقاً خشت دوم آن و به فاصله تقریباً دو سال با

اتکا به وصیت و با نفی اجماع و سلب هر نوع اظهار نظر از صاحب نظران و بدون توجه به رای اهل حل و عقد و خبرگان استحکام بخشید!

و پس از ده سال برای انتخاب خلیفه سوم راه سومی که مخالف با دو روش قبلی بود به نام (شورا) به کار گرفته شد. اگر این انحراف از مسیر صحیح و تناقض سه ضلعی و تضاد سه قطبی در کیفیت انتخاب خلیفه از نظر یک عده مسئله ای مربوط به تاریخ گذشته و عملی انجام شده تلقی می شود اما نباید فراموش کرد که نتایج تلخ و ابعاد زیانبار آن که با گذشت زمان به وجود آمد آنچنان وسیع و گسترده است که برای هیچ تحلیل گر اجتماعی قابل ارزیابی و برای هیچ تاریخ نویس محقق و جامعه شناس تیزبین قابل ذکر و بیان نیست.

حوادث دوران امیرمؤمنان (علیه السلام) در گفتار آن حضرت گوشه ای از این درد اجتماعی مذهبی را می توان در گفتار امیرمؤمنان (علیه السلام) که خطبه حسین بن علی (علیهما السلام) توضیح و شرح آن است مشاهده نمود که پس از بیان کیفیت انتخاب دور اول و دوم و اشاره به موقعیت خویش به حوادث و اشتباهات و خطاها و گرفتاریهایی که در دوران خلیفه دوم و سوم به وجود آمد و مسلمانان را مجبور به روی آوردن به آن حضرت نمود و کارشکنیهایی که از سوی عده ای از مسلمانان در اثر هوی و هوس و دنیاپرستی و مقام دوستی به وجود آمد چنین می گوید:

(به خدا سوگند! مردم در (دوران خلیفه دوم) در ناراحتی و رنج عجیبی گرفتار آمده بودند و من در این مدت طولانی، با محنت و عذاب، چاره ای جز شکیبایی نداشتم. سرانجام روزگار او (عمر) هم سپری شد و آن (خلافت) را در گروهی به شورا گذاشت و به پندارش، مرا نیز از آنها محسوب داشت پناه به خدا از این شورا! (راستی) کدام زمان بود که مرا با نخستین فرد آنان (ابوبکر) مقایسه کنند که اکنون کار من به جایی رسد که مرا همسنگ اینان (اعضای شورا) قرار

دهند؟ لکن باز هم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگی ورزیدم (و طبق مصالح مسلمین) در شورای آنها حضور یافتم بعضی از آنان به خاطر کینه شان از من روی برتافتند و دیگری خویشاوندی را (بر حقیقت) مقدم داشت، اعراض آن یکی هم جهاتی داشت که ذکر آن خوشایند نیست.

بالاخره سومی به پا خاست، او همانند شتر پرخور و شکم برآمده همی جز جمع آوری و خوردن بیت المال نداشت بستگان پدرش به همکاریش برخاستند، آنها همچون شتران گرسنه ای که بهاران به علفزار بیفتند و با ولع عجیبی گیاهان را بلعند، برای خوردن اموال خدا دست از آستین برآوردند، اما عاقبت بافته هایش (برای استحکام خلافت) پنبه شد و کردار ناشایستش کارش را تباه ساخت و سرانجام شکم خوارگی و ثروت اندوزی، برای ابد نابودش ساخت، ازدحام فراوانی که همچون یالهای کفتار بود مرا به قبول خلافت واداشت، آنان از هرطرف مرا احاطه کردند، چیزی نمانده بود که دو نور چشمم، دو یادگار پیغمبر، حسن و حسین زیر پا له شوند، آنچنان جمعیت به پهلوهایم فشار آورد که سخت مرا به رنج انداخت و ردایم از دو جانب پاره شد! مردم همانند گوسفندانی (گرگ زده که دور تا دور چوپان جمع شوند) مرا در میان گرفتند. اما هنگامی که به پا خاستم و زمام خلافت را به دست گرفتم، جمعی پیمان خود را شکستند، گروهی (به بهانه های واهی) سر از اطاعت باز زدند و از دین بیرون رفتند و دسته ای دیگر برای ریاست و مقام از اطاعت حق سرپیچیدند، (و جنگ صفین را به راه انداختند) گویا نشنیده بودند که خداوند می فرماید: سرزمین آخرت را برای کسانی برگزیده ایم که خواهان فساد در روی زمین و سرکشی نباشند. عاقبت نیک، از آن پرهیزکاران است. چرا خوب شنیده بودند و خوب آن را حفظ داشتند، ولی زرق و برق دنیا چشمشان را خیره کرده و جواهراتش آنها را فریفته بود). (۳۳۳)

و به طوری که در جملات آخر درد دل آن حضرت، ملاحظه می کنید آنگاه که به خلافت رسید و آن کانون عدل و محور صحیح قوانین اسلامی در راس امور قرار گرفت و برنامه خود را اعلان نمود که:

« وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِنَّ النِّسَاءَ وَمَلَكَ بِهِنَّ الْاِمَاءَ لَرَدَدْتُهُنَّ فَاِنَّ فِي الْعَدْلِ سِعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَاَلْجَؤُاْ بِهٖ اَضْيَقُ ». (۳۳۴)

در اثر انحراف یک ربع قرن و فراموش شدن روش زندگی رسول خدا و گرایش جامعه به قانون شکنی و حق کشی، به جرم اجرای قانون حق و عدالت به مبارزه با آن امام بزرگوار برخاستند و جنگ داخلی به راه انداختند و اگر مستقیماً در جنگ شرکت نمودند با سکوت خود به تقویت دشمن پرداختند و نیروی آن حضرت را که بایستی در گسترش عدل و داد و پیاده کردن اهداف قرآن و مقاصد نبوی صرف شود به دفاع از اصل اسلام و در جهت حفظ حوزه مسلمین منعطف ساختند و این جنگهای داخلی و تنازعات درونی به جایی منجر گردید و جبهه حق را آنچنان تضعیف و آن حضرت را آنچنان خسته و آزرده ساخت که به ساحت قدس خداوندی ملتجی گردید و این چنین درخواست نمود: (بارالها! از بس نصیحت کردم که) آنها را خسته و ناراحت ساختم و آنها نیز مرا خسته کردند. من آنها را ملول و آنها مرا ملول ساختند پس به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت کن و به جای من بدتر از من بر آنها مسلط نما).

آنگاه فرمود: (سوگند به خدا! گمان می کنم که طرفداران معاویه بزودی بر

پاورقی:

۳۳۳- برای آگاهی بیشتر از مضمون خطبه، به سومین خطبه نهج البلاغه مراجع شود.
۳۳۴- (به خدا سوگند! اگر آنچه از عطایای عثمان و آنچه بیهوده از بیت المال مسلمین به این و آن بخشیده بیایم به صاحبش برمی گردانم گرچه زانی را با آن کابین بسته و یا کنیزانی را با آن خریده باشند؛ زیرا عدالت گشایش می آورد و آن کسی که عدالت بر او گران آید تحمل ظلم و ستم بر او گرانتر خواهد بود) (خطبه ۱۵).

شما مسلط خواهند شد؛ زیرا آنان در یاری از باطلشان متحدند و شما در راه حقتان متفرق، شما به نافرمانی از پیشوای خود در مسیر حق برخاسته اید ولی آنها در باطل خود از پیشوای خویش اطاعت می کنند. آنان نسبت به رهبر خود ادای امانت می کنند و شما خیانت، آنها در شهرهای خود به اصلاح مشغولند و شما به فساد!). (۳۳۵)

و در عین حال این موضوع را هم پیش بینی نمود: با این شرایطی که پیش آمده و شما از ایفای وظیفه خود در مقابل امام و پیشوایتان سرپیچی و سهل انگاری می کنید و دشمن در مکر و خدعه اش هر روز قدمهای مؤثرتری برمی دارد، به زودی معاویه و یارانش به پیروزی خواهند رسید و بر شما مسلط خواهند گردید و یک آینده تاریک و سرنوشت شوم در انتظار شماست:

« اما انکم ستلقون بعدی ذللاً شاملاً وسیفاً قاطعاً واثرةً یتخذها الظالمون فیکم سنةً ». (۳۳۶)

و بالاخره دعای آن حضرت (فابدلنی خیراً منهم) به اجابت رسید و همنشینی او با مردمی که از آنان آزاده خاطر بود به همنشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و انبیا و اولیا در جوار قرب خداوندی مبدل گردید و با شکافته شدن فرق نازنینش از پیروزی نهایی استقبال نمود و به سوی لقای خدای کعبه

پاورقی:

۳۳۵- (وانی واللّه لا ظن ان هؤلاء القوم سیدالون منکم باجماعهم علی باطلهم وتفرقکم عن حکمکم وبمعصیتکم امامکم فی الحق و طاعتهم امامهم فی الباطل وباءدائهم الامانة الی صاحبهم و خیانتکم وبصلاحهم فی بلادهم وفسادکم... اللهم انی قد مللتهم وملّونی وسمتّمهم وسمّونی فابدلنی بهم خیراً منهم وابدلهم بی شرّاً منی...)، (خطبه ۲۵).

۳۳۶- آگاه باشید به زودی با خواری و ذلت فراگیری مواجه و گرفتار شمشیر برنده خواهید شد و استبدادی بر شما حکومت خواهد کرد که برای ستمگران سنت شود (خطبه ۲۴).

شتافت که: (فُزْتُ وِربَ الکعبه). (۳۳۷)

عملکرد امام مجتبی (علیه السلام):

پس از امیرمؤمنان، فرزندش حسن مجتبی و ریحانه رسول خدا مصمم گردید راه آن حضرت را در جنگ با معاویه و ریشه کن ساختن جرثومه فساد بنی امیه ادامه و مبارزه با کفر گذشته و نفاق حاضر را در راس وظایف امامت و رهبری خویش قرار دهد؛ زیرا او نیز امام به حق و (سید شباب اهل جنت) بود و راه او همان راه علی (علیه السلام) و برنامه اش برنامه او بود.

و بر همین اساس فرمان جنگ با معاویه را صادر کرد و لشکر کوفه را بسیج و خودش به عنوان فرمانده کل قوا به سوی جبهه حرکت نمود و پس از آغاز جنگ در میان دو لشکر از طرفی وجود افراد پیمان شکن در میان لشکر آن حضرت که امیرمؤمنان (علیه السلام) راحت طلبی آنان را همواره مورد نکوهش قرار می داد و از روح پیمان شکنی و عدم احساس مسئولیت که بر آنان حاکم بود به درگاه خدا شکوه می نمود و از طرف دیگر وجود مکر شدید و نیرنگهای مختلف پسر ابوسفیان، حسن بن علی (علیهما السلام) را بر آن واداشت که برخلاف میل باطنی و عدم رضای درونی، آتش بسی را قبول کند و قطعنامه ای را بپذیرد که می دانست معاویه مکار و فرزند هند جگرخوار بر مواد آن عمل نخواهد نمود.

حسن بن علی (علیهما السلام) علت این حادثه جانکاه تاریخی و انگیزه این انعطاف و نرمش ظاهری را با بیانات مختلف ابراز داشته و رنج درونی خود را با مردم زمان خویش در میان گذاشته است.

باورقی:

۳۳۷- در (اقرب الموارد) می گوید: (فَازَ بِخَيْرٍ اِیْ طَفَّرَ بِهِ وَيَقَالُ لِمَنْ اَخَذَ حَقَّهُ مِنْ غَرِيمِهِ: فَازَ). بنابراین واژه (فُوزَ) دقیقاً به معنای پیروزی است نه به معنای رستگاری که در بعضی ترجمه ها آمده است و امروز هم به برنده مسابقه می گویند (فائز).

او در ضمن یک سخنرانی که معاویه نیز در آن شرکت داشت چنین فرمود: (مردم! معاویه چنین وانمود می کند که من با پذیرش قطعنامه او را به مقام خلافت سزاوار دیدم ولی او دروغ می گوید؛ زیرا طبق مضمون کتاب خدا و سنت پیامبرش رهبریت مردم با خاندان ماست (و چگونه ممکن است من برخلاف کتاب و سنت عمل کنم) و به خدا سوگند! اگر مردم در بیعت خود با ما وفادار بودند و از فرمان ما اطاعت و ما را یاری می کردند خداوند برکات آسمان و زمین را بر آنان ارزانی می داشت. (آنگاه خطاب به معاویه فرمود:) و شما دیگر نمی توانستید طمع در سیطره و حکومت بر مسلمین داشته باشید. معاویه! مگر نه این است که رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) فرموده هر ملتی که ولایت و سرپرستی خویش را با وجود افراد آگاه در اختیار ناآگاهان قرار بدهد سرنوشت آن ملت به تباهی کشیده و به آیین گوساله پرستی روی خواهند آورد).

سپس فرمود: (آری چون بنی اسرائیل با اینکه می دانستند هارون خلیفه و جانشین موسی (علیه السلام) است او را ترک نمودند و به پرستش گوساله روی آوردند و در میان مسلمانان نیز چنین انحرافی به وجود آمد و با توصیه رسول خدا نسبت به علی (علیه السلام) که: (اَنْتَ مَنِیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُّوسٰی) او را ترک نموده و به عواقب ناگوار آن مبتلا شدند).

امام مجتبی سپس خطاب به معاویه فرمود: (رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ)) آنگاه که مردم را به سوی خدا و یکتاپرستی دعوت می نمود به غار پناه برد و اگر یار و یآوری داشت از میان مردم فرار نمی کرد. معاویه! اگر من نیز یار و یاور داشتم پیمان آتش بس با تو را نمی پذیرفتم).

سپس خطاب به مردم فرمود: (خداوند عذر (هارون) را پذیرفت آنگاه که قومش او را تنها گذاشتند و نقشه قتل او را کشیدند و خداوند عذر پیامبر را پذیرفت آنگاه که برای خود یار و یآوری ندید و از میان قومش دوری گزید و عذر من و پدرم علی نیز در پیشگاه خدا پذیرفته است؛ زیرا چون یار و یآوری و اعوان

و انصاری پیدا نکردیم با دیگران مماشات نمودیم و اینها سنن تاریخ و جریانات مشابهی است که یکی پس از دیگری واقع می گردد).

امام مجتبی در پایان سخنانش فرمود: (مردم! اگر شما در میان مشرق و مغرب بگردید بجز من و برادرم فرزندی برای رسول خدا نخواهید یافت). (۳۳۸)

و باز در پاسخ سؤال یکی از آشنایانش در مورد صلح با معاویه چنین فرمود: (به خدا سوگند! من این صلح و قطعنامه را نپذیرفتم مگر آنگاه که دیدم یار و یاور ندارم و اگر در این راه نیرویی داشتم شب و روز به جنگ با معاویه ادامه می دادم تا آنچه خدا می خواهد تحقق پذیرد: (وَاللَّهِ، مَا سَلَّمْتُ إِلَّا مَرَّ إِلَيْهِ إِلَّا أَنِّي لَم أَجِدْ أَنْصَاراً وَلَوْ وَجَدْتُ أَنْصَاراً لَقَاتَلْتُهُ لَيْلَى وَنَهَارَى حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ). (۳۳۹)

پاورقی:

۳۳۸- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸.

۳۳۹- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۲:

(با توجه به بیان صریح امام مجتبی (علیه السلام) در مورد متارکه جنگ به نظر می رسد حدیث: (إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: این فرزند من (حسن) سید و سالار است و امید است خداوند به وسیله او در میان دو گروه از مسلمانان را اصلاح کند)، که به عنوان فضیلت بر آن حضرت در صحیح بخاری و سایر منابع حدیثی اهل سنت نقل و به کتب شیعه هم راه یافته است از (جعلیات) و از فرآورده های کارخانه حدیث سازی معاویه باشد تا حقایق تاریخی را دگرگون و پیروان معاویه را در صف مسلمانان و ریختن خون آنها را حرام و مسئله (صلح) را یک عمل واجب و حکم اولی نسبت به امام مجتبی (علیه السلام) قلمداد کند ولی گفتار آن حضرت این است که قبول این صلح به طور اجبار به وجود آمده و اگر آن حضرت عده و عده و شرایط لازم را در اختیار داشت تا پیروزی نهایی و سقوط حتمی معاویه به جنگ با وی ادامه می داد و پیروان معاویه را از: (فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ) به حساب نمی آورد).

خلاصه:

اگر امیرمؤمنان (علیه السلام) نتوانست به اهداف عالیه خود نایل گردد و اگر حسن بن علی (علیهما السلام) صلح و سازش با معاویه را پذیرفت و اگر معاویه توانست بر مسلمین مسلط گردیده و آنان را به سوی ذلت و بدبختی سوق دهد و از اسلام و قرآن دور سازد و سرنوشت ملت اسلامی را پس از خود به عنصر خطرناکتر دیگری به نام یزید بسپارد، باید یکی از عوامل مهم این حوادث را عدم اطاعت از مقام ولایت و بی توجهی گروهی از مسلمانان سرشناس به وظایف خویش در مقابل رهبری صحیح اسلام دانست که نه تنها حاضر نشدند از فرمان ولایت امر پیروی و در چهارچوبه اوامر رهبری معنوی حرکت نمایند بلکه به ایراد و اشکال و اعتراضات نابجا و چون و چراهایی که چنین عواقب و ضایعات غیر قابل جبران را در پی داشت پرداختند.

۲- اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

حسین بن علی (علیهما السلام) در بخش دوم از این کلمه نورانی و خطبه جاودانی، مهاجرین و انصار را به طور خصوص و همه مسلمانان را در طول تاریخ به طور عموم مورد خطاب قرار داده و مسامحه و سهل انگاری آنان را در انجام امر به معروف و نهی از منکر که اساس نظام اجتماعی اسلام بر آن استوار است ملامت و نکوهش نموده است و یکی از علل به وجود آمدن ظلمهای اجتماعی مسلط شدن ظالمان و ستمگران بر سرنوشت مسلمین را - که در بخش سوم از آن سخن رانده است - کوتاهی در این وظیفه خطیر معرفی نموده است.

مهمترین بُعد در امر به معروف و نهی از منکر

ولی آنچه که در این قسمت از سخن امام (علیه السلام) قابل توجه و حائز اهمیت است بیان ابعاد وسیع و مفهوم گسترده امر به معروف و نهی از منکر و اشاره به مهمترین بُعد و جنبه عملی در این مسئله اساسی و حیاتی است؛ زیرا

امام (علیه السلام) با استناد به دو آیه از قرآن مجید می فرماید: اگر امر به معروف و نهی از منکر در جامعه برقرار شود همه واجبات از کوچک و بزرگ عملی و همه مشکلات حل خواهد گردید، آنگاه به عنوان نمونه و مصداق، پنج مورد از این امور را بدین صورت بیان می کند:

- ۱- (وذلك اذن الامر بالمعروف والنهي عن المنكر دعاء الى الاسلام؛ امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام (و جهاد عقیدتی فکری) است.
- ۲- (مع رد المظالم؛ و بازگرداندن حقوق ستمدیدگان بر آنان است.
- ۳- (ومخالفة الظالم؛ مبارزه با ستمگران است.
- ۴- (وقسمه الفیء والغنائم؛ توزیع عادلانه ثروتهای عمومی و غنائم جنگی است.

۵- (واخذ الصدقات من مواضعها و وضعها فی حقها؛ و جمع آوری صدقات و همه مالیاتها از موارد صحیح و صرف کردن آنها در موارد صحیح و شرعی آنهاست.

و پر واضح است که انجام دادن امر به معروف و نهی از منکر در این سطح وسیع مبارزه با ستمگران و گرفتن حقوق و ریشه کن ساختن جور و فساد و اقامه عدل و داد در جامعه نمی تواند به صورت فردی و یا با امر به معروف قولی و بدون تشکیل حکومت اسلامی و ایجاد نیروی اجرایی امکان پذیر باشد.

و این بیان حسین بن علی (علیهما السلام) پاسخ روشنی است بر کسانی که این امر مهم و زیربنایی را در ابعاد کوچک و در جهت فردی و در جنبه قولی و نه عملی آن می دانند و دلیل دیگری است بر وجوب تشکیل حکومت اسلامی و بر اجرای عملی امر به معروف و نهی از منکر در جامعه و به همین دلیل و دلایل فراوان دیگر است که گروهی از فقهای بزرگ شیعه جهاد را با تمام اهمیت و عظمتش و با تمام ابعاد و احکامش، بخشی از امر به معروف و نهی از منکر می دانند و گوشه ای از این دو وظیفه مهم اسلامی به حساب می آورند و جمله:

(اشهد انك قد اقامت الصلاة وآتيت الزكاة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر) که در زیارت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) به کار رفته گواه این حقیقت است و این معنا را تفهیم می کند که قیام و جهاد آن حضرت در مقابل حکومت یزید به جهت اجرای فرایض الهی و اقامه نماز و زکات و برای انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر بوده است.

خلاصه:

امر به معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع و معنای صحیح و دقیق آن که عبارت از بسط عدل و داد و ریشه کن ساختن ظلم و فساد است مستلزم وجود حکومت اسلامی است و اگر امر به معروف و نهی از منکر به این معنا در جامعه اجرا نگردد و حکومتی بر پایه اسلام به وجود نیاید طبیعی است جای آن را اشرار خواهند گرفت و ستمگران بر جامعه تسلط خواهند یافت همینگونه که امیرمؤمنان (علیه السلام) در آخرین وصیتش فرمود: (ولا تتركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فيؤتي عليكم اشراركم فتدعون فلا يستجاب لكم). (۳۴۰)

(امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط می شوند سپس هر چه دعا کنید مستجاب نمی گردد).

۳- خودباختگان تاریخ

بخشهای سه گانه این خطبه شریف در عین اینکه درسهایی است از فلسفه تاریخ و نکاتی است از جامعه شناسی که علل تحول اجتماعی مسلمانان را در طول نیم قرن و انگیزه تسلط ظالمان و ستمگران را آن هم در اوایل شکوفایی

پاورقی:

۳۴۰- از فرازهای آخرین وصیت امیرمؤمنان (علیه السلام).

اسلام و علت خارج شدن اهل بیت از صحنه و به دست گرفتن معاویه بن ابی سفیان سرنوشت مسلمین را از سه بعد مختلف مورد بررسی قرار داده و در حقیقت آیه شریفه: (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بآئفسهم) را به صورتی زیبا و دلنشین و با ارائه شاهد و مصداق عینی تفسیر نموده است و در عین حال بیانگر درد درونی و رنج خاطر عمیق حسین بن علی (علیهما السلام) است و هشداری است برای مسلمانان عموماً و برای علما و روحانیون خصوصاً در طول تاریخ.

حسین بن علی (علیهما السلام) در بخش سوم از این خطبه گروهی از مسلمانان و صحابه و یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و فرزندان آنها را که در آن مجلس تاریخی و مهم حضور داشتند مورد خطاب قرار داده؛ افرادی که سرشناسان جامعه و دارای شخصیت مذهبی اجتماعی بودند و می توانستند نقشی ایفا کنند و جامعه را به حرکت درآورند، آنانکه قول و عمل و گفتار و کردارشان و حرکت و سکونشان برای آحاد ملت، الگو و سرمشق بود و بایستی موقعیت و شخصیت خود را بشناسند و ارزش واقعی خود را دریابند و در فکر سعادت جامعه و نجات مظلومین باشند ولی در اثر رفاه طلبی و فرار از سختیها و مرارتها و در مقابل عشق به زندگی و لذایذ مادی و گاهی در اثر تحجر و قشری بودن، خود را باخته و برای نیل به اهداف کودکانه و در (خلود الی الارض) وظیفه، خطیر خود را در بوته فراموشی قرار داده اوامر و نواهی خدا را به گونه ای که خواسته آنان را تامین می کند تفسیر و تاویل نمودند و کثر راهه به حرکت خود ادامه دادند.

افرادی که به این اعتبار که طرفدار حق و پاسدار فضیلتند از شکوه و عظمت در جامعه برخوردار و در دل اقویا و ضعفا دارای مهابت و در نظر همه طبقات از احترام بخصوصی برخوردار بودند اما نه تنها آن انتظارات و توقعات جامعه اسلامی تحقق نپذیرفت و از دین و قرآن پاسداری ننمودند و در این راه متحمل

ضرر مالی نگشته و حاضر به پذیرش محرومیت و شکنجه و زندان نگردیدند و با اقوام و آشنایانشان که همه مقدسات را مسخره و استهزا می کردند به نزاع و مخاصمه برخاستند و به حامیان دین و شکنجه شدگان در راه اسلام و تبعیدیان در راه قرآن، ارجی ننهاده و برای شکسته شدن حریم اسلام و قرآن فریاد ننمودند بلکه عملاً با دشمنان اسلام مدافعه و راه سازش پیش گرفتند و در نتیجه راه را برای تسلط ظالمان و تضييع حقوق ستمديدگان هموار ساختند.

ولی اگر متوجه بودند درمی یافتند که با این روش، مقدمه بزرگترین مصیبت خویش را فراهم آورده و اساس بدبختی و ذلت خود را پی ریزی نموده اند؛ زیرا اگر آنان از دور حق پراکنده نمی شدند و در خط ولایت و فرمان نبوت اختلاف نمی کردند و در راه خدا به زحمت و مشقت و حرمان موقت را تحمل می کردند و از مرگ در راه حق فرار نمی کردند و شیفته زندگی چند روزه نمی شدند، قدرت اسلام و نیروی اجرایی احکام در دست آنان قرار می گرفت و حدود احکام الهی با دست آنان اجرا می گردید، مظلومان و ستمديدگان به وسیله آنان نجات پیدا می کردند و محرومان جامعه به نوا می رسیدند و ظالمان و زورگویان درهم کوبیده می شدند. ولی اینک سستی آنان صحنه را عوض کرده، گسستن آنان از اسلام، آنها را ضعیف و ذلیل نموده و قدرت اجرایی را در دست دشمنان قرار داده، به هر نحوی که دلخواهشان است با مظلومان رفتار می کنند و به هر سویی که روح شقاوتگرشان اقتضا می کند جامعه را سوق و فرامین خدا را مورد تحقیر و سنت رسول (صلی الله علیه وآله) را مورد اهانت قرار می دهند. نابینایان و زمینگیران، فقرا و محرومان به کمترین حقوق انسانیت خود دسترسی ندارند. در هر گوشه ای فرد مستبدی حاکم و در هر ناحیه ای شخص خودخواهی فرمانرواست. برای کوبیدن اسلام و درهم شکستن شوکت مسلمین از تمام وسایل تبلیغی که در اختیار دارند بهره می گیرند و حقایق آیین را تحریف و قوانین اسلام را وارونه، حدود را تجاوز به حقوق، قصاص را جنایت و تعزیرات را

قساوت معرفی می کنند و...

و این بود سخن حسین بن علی (علیهما السلام) و درد دل ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و شفقہ فرزند امیرمؤمنان (علیه السلام) و جگر گوشه فاطمه زهرا (علیها السلام) نه سخن حسین بن علی بلکه این سخن، سخن همه انبیا و سخن و درد دل همه ائمه و اولیای خداست؛ سخن حضرت ابراهیم و سخن حضرت موسی، سخن حضرت مسیح و سخن خاتم پیامبران است. سخن امیرمؤمنان و سخن امام مجتبی و سخن بقیه امامان و پیشوایان معصوم است.

پاسخ عملی بر این خطبه

همانگونه که این خطبه و این سخن، سخن انبیا و اولیا و سخن ائمه هدی است، پاسخ عملی بر این سخن نیز در مرحله نخست از سوی انبیا و ائمه هدی بوده است و لبیک گویان بر این ندای حیاتبخش در طول تاریخ، پیامبران و پیشوایان بوده اند.

آری آنان هم منادی بودند و هم لبیک گو، هم مخاطب و گوینده بودند و هم مخاطب و شنونده، هم نهیب زدند و هم حرکت نمودند، هم دعوت کردند و هم اجابت نمودند و تا آنجا در راه اجابت به این دعوت خویش استقامت ورزیدند که رفتن در میان آتش را با آغوش باز پذیرا گردیدند ولی بالاخره به نمرودیان متمرد، فائق آمدند و اساس توحید را بنا نهادند و تا آنجا در هدف خود پایداری نمودند تا دشمن را به میان امواج دریا فرستادند و ملتی را از بردگی و ذلت نجات دادند و تا آنجا در پیمان خود وفادار ماندند تا سر بریده آنان در میان طشت و در مقابل دشمن شعار پیروزی خون بر شمشیر را سر داد.

و بالاخره این افتخار بزرگ نصیب جهان شیعه گردید که ائمه و پیشوایانشان (در راه تعالی دین اسلام و در راه پیاده کردن قرآن کریم که تشکیل حکومت عدل یکی از ابعاد آن است در حبس و تبعید به سر برده و عاقبت در راه

براندازی حکومت‌های جائزانه و طاغوتیان زمان خود شهید شدند) (۳۴۱) و تا آنجا که شرایط و امکانات ایجاب می نمود قیام مسلحانه کرده و با شمشیر به جنگ و مصاف دشمن شتافتند که جنگ مسلحانه و قیام خونین امیرمؤمنان (علیه السلام) در مقابل دشمنان اسلام در سه جنگ بزرگ و قیام خونین و فرزندش امام مجتبی و حسین بن علی در مقابل طاغوت‌های دوران خویش معاویه بن ابی سفیان و فرزندش یزید از برگ‌های زرین تاریخ اسلام و تاریخ بشریت است.

پاسخ حسین بن علی (علیه السلام) و پیروانش

گرچه مضمون این خطبه شریفه برای مستمعین و حاضران مجلس، قیام حسین بن علی (علیهما السلام) را در آینده ترسیم می کند و از امر به معروف عملی آن حضرت در آینده خبر می دهد و شنوندگان را برای آمادگی و همکاری با این قیام دعوت می نماید، ولی در آخر این خطبه این حقیقت با صراحت کامل مطرح گردیده و بر این حرکت پرشور و تاریخی تصریح شده است:

(اللهم انک تعلم انه لم یکن ما کان منا منافسۃ فی سلطان... فانکم ان لا تنصرونا وتنصفونا قوی الظلمه علیکم و عملوا فی اطفاء نور نبیکم)

(خدایا! بی شک تو می دانی آنچه از ما سرزده (مبارزه ای که بر ضد بنی امیه آغاز کرده ایم) رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده و نه جستجوی ثروت و نعمت‌های زاید بلکه برای این است که اصول و ارزش‌های درخشان آیین تو را ارائه دهیم و در کشور اسلامی، اصلاحات پدید آوریم... بنابراین شما گروه علمای دین اگر ما را یاری نکنید و در گرفتن داد، با ما همصدا نگردید ستمگران در مقابل شما قدرت بیشتری پیدا خواهند نمود و در خاموش کردن مشعل

پاورقی:

۳۴۱- از فرازهای وصیتنامه سیاسی الهی حضرت امام (قدس سره).

فروزان (نبوت) فعالتر خواهند گردید).

این هدفی که حسین بن علی (علیهما السلام) در این خطبه بیان نموده است همان است که سه سال پس از آن و به هنگام حرکت از مدینه در وصیتنامه تاریخی اش اشاره فرموده است: (۳۴۲)

« وانی لم اخرج اشرأ ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً وانما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی (صلی الله علیه وآله) رید ان آمر بالمعروف وانهی عن المنکر... ».

(و من نه از روی خودخواهی و یا برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج می کردم بلکه هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور امت است).

و پیروان ائمه (علیهما السلام) از علما و روحانیون نیز در طول تاریخ در این راه قدم برداشتند و در راه احیای اسلام و قرآن نه شهید اول و شهید ثانی و شهید ثالث بلکه صفی عظیم از (شهداء الفضیلة) (۳۴۳) را تشکیل دادند هزاران شهید که نام آنان زینت بخش تاریخ است و شهدای گمنامی که باید در کتاب (علیین) با نام آنان آشنا گردید و باید خاضعانه در پیشگاهشان چنین گفت:

(سلام بر حماسه سازان همیشه جاوید روحانیت که رساله علمیه و عملیه خود را به دم شهادت و مرکب خون نوشته اند و بر منبر هدایت و وعظ و خطابه ناس از شمع حیاتشان گوهر شب چراغ ساخته اند. افتخار و آفرین بر شهدای حوزه و روحانیت که در هنگام نبرد، رشته تعلقات درس و بحث و مدرسه را بریدند و عقال تمنیات دنیا را از پای حقیقت علم برگرفتند و سبکبالان به میهمانی عرشیان رفتند و در جمع ملکوتیان شعر حضور سرودند. سلام بر آنانکه باورقی:

۳۴۲- رک: به متن وصیتنامه در سخنان حسین بن علی (علیهما السلام).

۳۴۳- نام کتابی است از علامه امینی صاحب الغدیر (ره) که در آن شرح حال ۱۲۰ تن از معروفترین علما را که از قرن چهارم به بعد به شهادت رسیده اند آورده است.

تا کشف حقیقت تفقه به پیش تاختند و برای قوم و ملت خود منذران صادقی شدند که بند بند حدیث صداقتشان را قطرات خون و قطعات پاره پاره پیکرشان گواهی کرده است و حقا از روحانیت راستین اسلام و تشیع، جز این انتظاری نمی رود که در دعوت به حق و راه خونین مبارزه مردم خود، اولین قربانیها را بدهد و مهر ختام دفترش شهادت باشد). (۳۴۴)

انقلاب اسلامی ایران پاسخی بر خطبه حسین بن علی (علیه السلام) ولی آنچه که در آستانه قرن پانزدهم هجری به وقوع پیوست و قیام پرشوری که در این برهه از تاریخ پدیدار گردید و حرکت عظیم اسلامی که به امامت و رهبری امام امت و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی - که سلام خدا و درود فرشتگان و انبیا و اولیا و صالحان بر او باد - و با الهام گرفتن از این خطبه حسین بن علی (علیهما السلام) و به پیروی از برنامه های حیاتبخش اسلام به وجود آمد، بی سابقه ترین حرکت، در تاریخ اسلام و بزرگترین قیام در تاریخ روحانیت و مرجعیت می باشد، حرکتی که تمام معادلات سیاسی نظامی جهان را درهم ریخت و در ویرانه های شاهنشاهی دو هزار و پانصد ساله، بنای محکم و استوار جمهوری اسلامی را به وجود آورد، تمام نقشه های جهان کفر و الحاد را که در طول قرنهای نابودی اسلام و قرآن طراحی کرده بودند نقش بر آب و امید آنان را در اسلام زدایی به یاس و نومیدی مبدل ساخت و برای اسلام، حیاتی نو و برای مسلمانان امیدی تازه و حرکتی جدید بخشید. حرکتی که دوستان و دشمنان اسلام را در اعجاب و حیرت فرو برد و شرق و غرب را در مقابل اسلام به زانو درآورد و سردمداران کفر را به خاک مذلت نشانید و کینه و عداوت آنها را صدچندان نمود.

پاورقی:

۳۴۴- از فرازهای پیام تاریخی امام امت (قدس سره) به حوزه های علمیه.

عکس العمل کفر جهانی:

عظمت و اهمیت این حرکت و سنگینی ضربه ای را که از این تحول بزرگ به دشمنان اسلام وارد گردید می توان در عکس العمل آنان مشاهده نمود که چگونه سراسیمه دست به دست هم دادند و دشمنیهای در میان خود را به فراموشی سپردند و دستیارانشان را در داخل و خارج کشور برای درهم شکستن این موج عظیم که پایه های کاخهای ظلم و ستمشان را به لرزه درآورده بود به کار گرفتند و در انتقام گرفتن از اسلام ناب محمدی (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) بسیج گردیدند و هم زمان با ترور و کشتار علما و روحانیون و ائمه جمعه و اقشار مختلف از پیروان راستین اسلام، حزب بعث ملحد عقلی به سرپرستی جنایتکارترین عنصر تاریخ، صدام خونخواری را برای حمله به ایران و درهم کوبیدن قدرت اسلام، وادار و تحریک نمودند. جنگی بس بزرگ و هولناک که هشت سال به طول انجامید به وقوع پیوست و همه دشمنان اسلام از شرق و غرب و دست نشاندگانیشان در کشورهای به ظاهر اسلامی و الهام، گرفته از کفر جهانی، در این جنگ عملاً سهیم گردیده و از هیچ نوع یاری و پشتیبانی به جبهه کفر مضایقه نورزیدند، اما با همه این اتحاد و انسجام ایمان و عقیده آهنین مردم و هدایت رهبری، امام بزرگوار همه توطئه دشمنان را خنثی و به مفهوم: (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) (۳۴۵) تحقق بخشید.

کفر جهانی مصمم گردید این شکست مفتضحانه خود را در جبهه فرهنگی و با عَلم کردن فردی شیطان صفت و عنصر ناپاک دیگر به نام (سلمان رشدی) جبران نماید و با حمایت و تبلیغ گسترده از کتاب (آیات شیطانی)، با آیات قرآنی و آیین محمدی (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) مصاف دهد و شانس خود را در نبرد

پاورقی:

۳۴۵- سوره توبه، آیه ۳۳، فتح، ۲۸ و سوره صف، آیه ۹.

با اسلام ناب محمدی (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و رهبر انقلاب مجدداً در بوته آزمایش قرار دهد، اما باز هم نهیب رهبر انقلاب اسلامی و سجاده نشین گوشه جماران و آن سالک راه حقیقت فقه و عرفان در جهان طنین افکند و دشمنان اسلام را با عقب نشینی جدیدی مواجه ساخت و برای چندمین بار جام تلخ شکست و ذلت را بر کامشان فرو ریخت و داغی دیگر بر داغهای دل سردمداران کفر و الحاد برافزود.

آری، امام امت این چنین آن وظیفه سنگین الهی و مسئولیت خطیر آسمانی را که در این برهه از تاریخ بر عهده اش محول شده بود در حدی بالا و در سطحی والا که به تصور من و تو ننگجد انجام داد و با دلی آرام از موفقیت‌های خود در به پیروزی رساندن اسلام و با قلبی مطمئن از شکست کفر و الحاد و با روحی شاد از ایفای وظیفه امامت و رهبری و با ضمیری امیدوار به فضل خداوندی به سوی الله پrgشود و با دلی محزون از ناآگاهی و تحجر و تقشر گروهی و با دردی جانکاه و قلبی پر خون از خیانت بعضی از دوستان ساده اندیش و فریب خورده، از این جهان خاکی به عالم جاودانی دامن کشید و مجالست و مصاحبت ملکوتیان را بر همنشینی ناسوتیان برگزید (۳۴۶) و امانت سنگین اسلام ناب محمدی را به پیروان عاشق و علاقه مندان فداکارش تحویل داد که:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا). (۳۴۷)

پاورقی:

۳۴۶- این جملات دقیقاً ایامی به روی صفحه کاغذ می آید که مصادف با اولین سالگرد ارتحال امام بزرگوار و ایام تجدید حزن و اندوه فراموش نشدنی آن روزهای غمبار است که در جریان قلم و حرکت سخن بی تأثیر نیست.

۳۴۷- سوره نساء، آیه ۵۸.

وظیفه ما:

اینک وظیفه ما و همه اقشار جامعه و تمام طبقات مختلف از مرد و زن، پیر و جوان، روستایی و شهرنشین، بازاری و کشاورز و بالاخره همه گروه و صنفی که خود را وفادار به اسلام و قرآن و پیرو خط ولایت و رهرو راه امامت می دانند ولی به طوری که ملاحظه فرمودید در این خطبه شریفه طرف سخن، گروه خاص و شرکت کنندگان در منی و حاضران در زیر خیمه حسین بن علی (علیهما السلام) علما و محدثین امت و صحابه رسول خدا و فرزندان ایشان بودند و ملاحظه نمودیم که آن حضرت در بخشهای سه گانه این خطبه شریفه، وظیفه این قشر خاص از جامعه را به صورت دیگری ترسیم می کند و این طبقه و گروه خاص را مسئول می داند و عدم احساس مسئولیت در این صنف از جامعه را شدیداً مورد ملامت قرار می دهد.

آری، اگر حسین بن علی (علیهما السلام) انحراف شخصیت‌های روحانی و معنوی آن دوران را که در مسئله ولایت پدیدار گردیده ریشه همه مفاسد اجتماعی و زیربنای همه ستمها و ظلمها معرفی می کند امروز انحراف از مقام والای ولایت فقیه و کشیده شدن به راههای غیرمستقیم مسلماً مفاسد و خطرات بس بزرگتر از آنچه در زمان امیرمؤمنان (علیه السلام) اتفاق افتاد به همراه خواهد داشت.

و اگر حسین بن علی (علیهما السلام) تقصیر صحابه و فرزندان صحابه را در مسئله امر به معروف و نهی از منکر، عامل اصلی تسلط اشرار و دشمنان بر مقدرات و سرنوشت مسلمین معرفی می کند امروز که دشمنان از لحاظ عده و عده قویتر گردیده و برای بلعیدن اسلام و مسلمین آماده تر شده اند این عامل نیز دارای نقش بیشتر و اثر عمیقتری خواهد بود.

و اگر حسین بن علی (علیهما السلام) از دست علما و محدثین و سرشناسان آن روز که به جای مبارزه با دشمنان، راه سازش با آنان را پیموده اند و به جای

حرمان و تحمل رنج در راه تعالی اسلام و قرآن، رفاه شخصی و لذت مادی را برگزیده اند شدیداً می نالد و نزول نعمت و نکبت و بدبختی و ذلت در این دنیا و هماغوش شدن با عذاب دردناک و حرمان از رحمت خدا را در آخرت برای آنان پیش بینی می کند با توجه به شرایط زمانی و مکانی و با مقایسه حال و گذشته نگرانی نزول این نعمت و نکبت و ابتلا به چنین عذاب الیم در چنین اوضاع و احوال شدیدتر خواهد گردید.

و لذا باید عصابه ای که مشهور به علم و معروف به خیر و دارای مهابت معنوی در دلها هستند در دل اقویای عزیز و در میان ضعفا محترم می باشند، آنانکه انتظار می رود که به طرفداری از حق برخیزند و خونهای طاهر و مطهری که در راه اسلام و قرآن ریخته شده حراست نمایند، موقعیت خود را دریابند و این وظیفه مهم را به نحو احسن به انجام برسانند.

و خوشبختانه چنانکه قبلاً اشاره گردید تا امروز این وظیفه الهی انجام گرفته و علمای دین و قشر روحانیت همیشه در صف مقدم جامعه به جهاد علیه دشمنان قیام نموده است و همانگونه که هدایت جامعه را در عرشه منبر و در محراب عبادت به عهده گرفته است امامت و رهبری خود را در جبهه جنگ نیز به اثبات رسانیده است، اگر آیات جهاد را برای مردم تلاوت نموده خود پیش از دیگران جام شیرین شهادت را به سر کشیده است. ولی فراموش نکنیم در این فراز مقصود نه بیان وصف پیشاهنگان فضیلت و رهروان حقیقت بلکه سخن از خودباختگان تاریخ است؛ زیرا ممکن است در گوشه و کنار جامعه ناآگاهانی متحجر و یا آگاهانی بی درد و رفاه طلب وجود داشته باشند که در ادای وظیفه خود، قصور ورزند و حق ولایت و رهبری را خفیف انگارند، کسانی که در راه آیین، مالی بذل نکرده اند و در این راه جان را به خطر نینداخته از اسلام و قرآن در مقابل مخالفان دفاع ننموده اند در فکر خود بوده اند نه به یاد درد جامعه، نه جنگ هشت ساله و شهادت دهها هزار جوان پاکباخته و اسرا و مفقودین و ناله

هزاران کودک یتیم و مادران داغ‌دیده تکانشان داد و نه در جریان سلمان رشدی و آیات شیطانی که مقام مقدس نبوی را در سطح جهانی مورد تحقیر و اهانت قرار داد لب تکان دادند.

بزرگترین هنر آنان ایراد و اشکال می باشد که کار افراد بیکار و دور از صحنه بیکار است و از خصایص افراد بی تعهد و نه مردان کارزار است، از خود راضیانی که روضه رضوان و امن از عذاب خدا را حق مسلم خویش می دانند در صورتی که نعمت و نکبت، خشم الهی و عذاب سخت اخروی در انتظار آنهاست؛ زیرا آنانکه همه عزت و تمام شرف خود را مرهون اسلام هستند اینک با این رفتار خویش عملاً جبهه دشمن را تقویت و در جایی که صدای (هل من ناصر) اسلام و قرآن در تمام دنیا طنین افکنده است، نه تنها به یاری آن نمی شتابند بلکه در تضعیف آن گام برمی دارند و نمی دانند که بزرگترین بدبختی در انتظار آنان و شدیدترین بلا و مصیبت در کمین آنهاست و اگر به فرض محال، تاریخ اول اسلام تکرار شود و مجاری امور و مصادر احکام به جای علمای بالله دست نشانندگان کفر و دستیاران الحاد گردد و در اثر تفرق از حق و اختلاف در سنت و منازعه در اصل ولایت و رهبری امت در این مسیر، فتوری به وجود آید ستمگران قدرت بیشتری پیدا خواهند نمود و در خاموش کردن مشعل فروزان نبوت، فعالتر و قویتر خواهند گردید و ظالمان در ظلم و تعدی، آنچنان پیشتاز خواهند بود که در ظلم و ستم برای همه ستمگران الگو و سرمشق شوند و در اینجاست که اولین قربانی فرار از این مسؤولیتها، خود این فراریان و اولین سوخته شدگان در این آتش، خود این آتش بیاران جبهه باطل و دستیاران لشکر کفر و نفاق خواهند گردید: (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مَتِّمٌ تَوْرِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).

(۳۴۸)

پاورقی:

۳۴۸- سوره صف، آیه ۸.

چند تذکر در مورد مدارک و منابع کتاب:

۱- به طوری که در فهرست ماخذ ملاحظه می فرمایید، استناد ما در قسمت مهم مطالب این کتاب، به مدارک و منابع اولی و مورد اعتماد از کتب شیعه و اهل سنت بوده و آوردن بعضی از منابع دست دوم بجز در موارد خاص به عنوان تایید می باشد.

۲- بر اهل فضل و دانش روشن است که در میان بعضی از مطالب تاریخی و روایات و احادیث که در منابع مختلف نقل شده است از نظر مفهوم و یا از نظر الفاظ و عبارات اختلاف وجود دارد و همچنین ممکن است قسمتی از یک جریان در یک کتاب نقل شده باشد و قسمت دیگر آن در کتاب دیگر، بدین جهت بر خوانندگان لازم است در صورت مراجعه به مدارک این کتاب به همه منابعی که در ذیل مطالب به آنها اشاره شده است مراجعه و تطبیق نمایند.

۳- یکی از مدارک ما در این کتاب (طبقات ابن سعد) متوفای ۲۳۰ ه - می باشد که از مدارک و منابع اولی به شمار می آید، ولی تذکر این نکته ضروری است که متأسفانه همه نسخه های مطبوع این کتاب از یک نسخه خطی ناقص گرفته شده که شرح حال چند تن از خاندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از جمله شرح حال حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) و حسین بن علی (علیهما السلام) از آن ساقط گردیده است، ولی خوشبختانه یک نسخه خطی کامل از کتاب یاد شده در کتابخانه (توپ قاپی سرای) (استانبول) به دست آمده که اخیراً چند نسخه فتوکپی از همان نسخه تهیه گردیده است و روایات مربوط به شهادت حسین بن علی (علیهما السلام) را فاضل محقق آقای محمودی در آخر تاریخ (ابن عساکر) (جلد حضرت سیدالشهداء - که با تحقیق معظم له در بیروت چاپ شده) نقل نموده است و استناد ما در کتاب حاضر به (طبقات ابن سعد) به واسطه همین نسخه از تاریخ ابن عساکر می باشد و امید است نسخه کامل (طبقات) نیز در آینده نزدیک به همت بعضی از فضلاء حوزه علمیه قم، چاپ و منتشر گردد.

مدارک و مآخذ



- ارشاد شیخ مفید (۴۱۳ هـ) نجف اشرف
- انساب الاشراف بلاذری (از مورخان قرن ۳هـ) بیروت - ۱۳۹۷
- اصول کافی شیخ کلینی (۳۲۹) تهران - ۱۳۸۸
- اثبات الوصیه مسعودی (۳۴۶) قم
- الامامۃ والسیاسه ابن قتیبہ دینوری (۲۷۶) مصر - ۱۳۸۸
- اخبار الطوال احمد بن داوود دینوری (۳۸۱) چاپخانه عبدالحمید مصر
- صحیح بخاری محمد بن اسماعیل بخاری (۲۵۵)
- امالی شیخ صدوق (ره) (۳۸۱) تهران
- ابصار العین - فی انصار الحسین سماوی (از علمای قرن ۱۴) بصیرتی - قم
- اعلام الوری امین الاسلام طبرسی (از علمای قرن ۶) اسلامیه تهران - ۱۳۳۸
- ادب الحسین صابری همدانی (از علمای معاصر) قم
- بحار الانوار مجلسی (ره) (۱۱۱۰) چاپ اسلامیه تهران
- البدایه والنهایه ابن کثیر دمشقی (۷۷۴) بیروت - ۱۳۸۷
- بصائر الدرجات محمد بن حسن صفار (۲۹۰) تبریز - ۱۳۸۰
- تاریخ طبری محمد بن جریر طبری (۳۱۰) چاپ لیدن
- تاریخ الخلفاء جلال الدین سیوطی (۹۱۱) دارالفکر بیروت - ۱۳۹۴
- تاریخ یعقوبی ابن واضح یعقوبی (۲۸۴) دار صادر بیروت - ۱۳۷۹

تاریخ ابن عساکر ابن عساکر دمشقی (۵۷۱) بیروت - ۱۳۹۸
 تحف العقول حسن بن شعبه حرانی (از محدثین قرن ۴) قم - ۱۳۹۴
 تذکره الخواص سبط بن جوزی نجف - ۱۳۶۹
 تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی (۸۵۲) حیدرآباد هند - ۱۳۲۶
 تنقیح المقال مامقانی (۱۳۵۱ هـ) چاپ نجف - ۶۵۴ - ۱۳۵۰
 مروج الذهب مسعودی (۳۴۶) قاهره - ۱۳۸۴
 سفینه البحار مرحوم حاج شیخ عباس (متوفای ۱۳۵۹ هـ) چاپ تهران
 طبقات ابن سعد محمد بن سعد کاتب واقدی (۲۳۰)
 عقاب الاعمال صدوق (۳۸۱) تهران به پاورقی غفاری کامل الزیارات
 محمد بن قولویه (۳۶۷) نجف اشرف - ۱۳۵۶ هـ
 الکامل معزالدین ابن اثیر (۶۳۰) بیروت - ۱۳۸۷
 کنز العمال متقی هندی (۹۷۵) بیروت - ۱۳۹۹
 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (۶۵۶) چاپ مصر - ۱۳۷۸
 لهوف سید بن طاووس (۶۷۳) تهران - ۱۳۲۱
 مشیرالاحزان ابن نما (۶۴۵) تهران
 مقتل خوارزمی خطیب خوارزمی (۵۶۸ هـ) قم
 مقتل مقرر عبدالرزاق مقرر (۱۳۹۱) مطبعه آداب نجف - ۱۳۹۲
 مقتل عوالم عبدالله بن نورالدین بحرانی (از علمای قرن ۱۲) چاپ تهران
 مستدرک صحیحین حاکم نیشابوری (۴۰۵)
 مستدرک الوسائل محدث نوری (۱۳۲۰) چاپ نجف
 مناقب ابن شهر آشوب (۵۸۸) چاپ قم
 نورالثقلین ابن جمعه حویزی (از علمای قرن ۱۱) چاپ اسلامیة تهران
 دعوات راوندی قطب الدین راوندی (۵۷۳ هـ) چاپ قم
 وقعه صفین نصر بن مزاحم (۲۱۲) مصر

شرح صحیح بخاری ابن حجر عسقلانی (۸۵۲) چاپ مصر
وسائل الشیعه شیخ حر عاملی (۱۱۰۴) تهران
ینابیع الموده شیخ سلمان قندوزی (۱۲۹۴) چاپ عراق - ۱۳۸۵
اخبار الزینیات عبیدلی (متوفای ۳۱۴) چاپ قم
و کتابهای دیگری که در پاورقی آورده شده



عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ

ساعت : ۱۲/۳۰

روز : پنجشنبه

۱۷ / تیر ماه / ۱۴۰۰

کرمرضا خزلی

یار مهربان

www.bagheminoo.com

baghemino.1339@gmail.com

Tel:09125411283-09356411283

کرم رضا خدایی